

دیوان

ابوالفرج رونی

شاعر قرن پنجم هجری

باهتمام:
محمود مهدوی دامغانی

ناشر: کتابفروشی باستان

از این کتاب هزار نسخه باسرمایهٔ کتابفروشی باستان مشهد درچاپخانهٔ طوس چاپ گردید
شماره ثبت دفتر نگارش ادارهٔ کل فرهنگ وهنر استان خراسان ۹۴-۴۷/۱۰

علائم اختصاری

م ـ نشانهٔ اختصاری نسخهٔ استاد محترم آقای مینوی
د ـ نشانهٔ اختصاری نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه
ح ـ نشانهٔ اختصاری نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق
ر ک. ـ نشانهٔ اختصاری رجوع کنید

«این اثر ناقابل را باکمال خلوص به‌حضور سید جلیل وبزرگوار استاد دانشمند آقای دکتر سید علیرضا مجتهدزاده تقدیم مینمایم»

محمود مهدوی دامغانی -

دیماه ۱۳۴۷



فهرست مطالب کتاب

مقدمه :

بسمه تعالی و تقدس

درسال تحصیلی ۴۵-۱۳۴۴ که این بنده دردوره دکتری زبان و ادبیات فارسی بتحصیل اشتغال داشت بنابرمعمول چند موضوع را برای نوشتن پایان نامهٔ تحصیلی خودبرگزید و به شورای بررسی رسالات تقدیم داشت . ازمیان چند موضوع پیشنهاد شده « بررسی و تصحیح دیوان ابوالفرج رونی » مورد تصویب قرار گرفت و باین بنده ابلاغ شد . واستاد محترم جناب آقای دکتر حسن مینوچهر راهنمائی مرا باکمال مرحمت قبول کردند .

اما باتوجه باینکه دواوین شعرای قرن پنجم وششم مشحون از مضامین علمی وحاکی ازبصیرت واطلاع آنان بانواع علوم متداول آن عصر می‌باشد و اصطلاحات نجومی وحکمت وسایر علوم ازیکسو وتضمین واقتباس آیات وقصص قرآن واستفاده از اخبار واحادیث از سوی دیگر فهم شعر آن عصررا دشوار ساخته است در نتیجه کسی‌که درصدد توضیح وتصحیح ونقد شعر قرن پنجم وششم برمیآید باید از علوم متداول آن‌عصر با اطلاع وباصطلاحات علمی ساری درزبان شعر آشنا باشد وقدرت درك مضامین عقلی ونقلی را داشته باشد تاازعهده کارآنچنان که شاید و باید بیرون آید . بااین‌وصف بدون هیچگونه تعارف باتوجه بکمی بضاعت علمی این بنده‌نباید انتظار داشت‌که موفق برفع تمام‌مشکلات وتوضیح همهٔ غوامض علمی وادبی شده‌باشد درعین‌حال بمصداق « مالایدرك کله‌لایترك‌کله » جهدالمقلی بعمل‌آمده‌است وبقدروسع ومیزان فهم قاصر خود درصدد رفع مشکلات وروشن ساختن مطالب پیچیده دیوان برآمده‌ام وبخیال خود کمك مختصری بفهم شعرابوالفرج رونی که او را از پیشروان تغییر سبك‌کهنه خراسانی بسبك تازه‌ای میدانند نموده‌ام .

امیدوارم بچشم رضا ومرحمت مورد قبول فضلا ودانشمندان واقع‌گردد .

درپایان‌این‌مقدمه مختصر برخود فرض‌میداند درقبال عنایت ومراحم‌بزرگانی که درذیل نام ایشان آمده‌است کمال تشکر وسپاسگزاری خودرا تقدیم دارد .

۱ ـ استاد بزرگوار وسید جلیل دانشمند حضرت آقای محمد تقی مدرس رضوی ادام‌الله ایام افاداته .

۲ ـ استاد محترم جناب آقای دکتر حسن مینوچهر .

۳ ـ استاد محترم جناب آقای دکتر جمال رضائی که رهنمونی این بنده را برعهده داشته‌اند .

۴ ـ استاد دانشمند جناب آقای مجتبی مینوی تهرانی که با کمال مرحمت و بزرگواری نسخه‌ای قدیمی ازدیوان را دراختیار این بنده گذارده‌اند .

ضمناً ازآقای عباسعلی پاسبان رضوی مدیر دانش دوست کتابخانهٔ باستان مشهدکه ناشر این کتاب هستند وازآقای علی‌اصغر بنائی مدیرکاردان چاپخانهٔ طوس و از دوست فاضل آقای علی رضانژاد کمال تشکر را دارم و توفیق وسعادت ایشان را از خداوندمتعال مسألت دارم .

محمود مهدوی دامغانی
۱۳۴۷/۱۰/۴

لطفاً اشتباهات جزئی زیر را اصلاح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
بیست‌وهفت	۲۰	درخشتی	درخشی
سی	۲۱	دارز	در او
۴	۲		تعبیه
۴	۲	همی	همه
۱۲	۱۰	جهانداد	جهاندار
۱۲	۲۱	معز	مغز
۱۶	۱	ستاه	ستاره
۱۶	٤	بتلفین	بتلقین
۱۹	۱۷	پندازی	پندازی
۲۵	۱۱	بقین	یقین
۲۸	۱۴	مسته‌خور	مسته خوار
۵۰	٦		درخدمت
۵۳	۱۱	واتست	وآنست
۵۵	۸		درکامش
٦۹	۲	رکام	زکام
۸٦	۸	خاکهای	خاکهائی
۸۷	۱۲	بارگیرد	بادگیرد
۹۳	۱۰		پیش
۹۳	۱۳	لاله	لالم
۹۵	۷		بریدن
۹۷	۶	بفزرد	بفزود
۱۰۰	۵	اعضم	اعظم
۱۰٤	۲	آرام	رام
۱۰۹	٦	عاجر	عاجز
۱۱۵	۱	ارتو	ازتو
۱۱۷	۸	آیین	آیتین
۱۱۸	۵	غرق	عرق
۱۱۸	۹	ذلت	دلت
۲۲۱	۶	رایای	رایان
۱۲۴	۱	کشف	کشت
۱۲۹	۱۳	هراران	هزاران

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۴	ببیید	ببیند
۱۳۷	۳	آنکد	آنکه
۱۳۸	۸	با دوار	باد+وار
۱۳۸	۱۱	بفلك	فلك
۱۴۱	۲۰	مرنانی	مرزبانی
۱۶۹	۵	جون	چون
۱۷۰	۴	آراده	آزاده
۱۷۶	عنوان	حزج	هزج
۱۷۲	۶		زذره
۲۰۵	۱۱	وانکه	وانگه
۲۱۵	۱۱	اخری	اخزی
۲۱٤	۱۱	۶۹۶	٦٥٦
۲۱۶	۱۴	اعجار	اعجاز
۲۲۱	۱۳	بدیصی	بدیدی
۲۳۰	۱۷	۱۸۹/۵	۸۹/۵
۲۳٦	۱۸	ازوتن	اوزتن
۲٤۳	۱۶	طاعر	طاهر
۲۵۴	۷	افلك	فلك
۲۵۵	۱		هیچکس
۲۵۶	۲	محمود	مسعود
۲۵۷	۲۰	شهمش	سهمش
۲۸۵	۱۳	برآوردت	برآوردن
۲۹۰	۱۰	د باره	درباره
۲۹۶	۱	بحد	بعد
۲۹۸	۳	مرکزیکی	یکی
۳۱۵	۲۱	تمالی	تعالی
۳٤۰	۶	الراد	الزاد
۳۵۷	۱۵	سیز	شیر
۳۷۳	۵	وجور	وجود
۳۸٤	۸	وزرای	وزاری
۳۹۱	۱۸	خواد	خود
٤۰۵	۱۸	عرش	عرض

بنام خداوند جان و خرد

شرح حال ابوالفرج رونی :

نام وکنیه ـ نام کوچك این شاعر در هیچیك از مأخذ وتذکره ها ضبط نشده است ظاهراً ابوالفرج کنیه‌ای است که بروی غلبه کرده وبهمین نام در همهٔ تذکره ها وتاریخ ادبیات‌هائی که نوشته‌شده‌است آمده است . مانعی‌هم ندارد که ابوالفرج نام باشد نه‌کنیه آنچنان‌که در دوره‌های قبل وبعدهم نامهائی که ظاهراً بکنیه مینماید فراوان بچشم میخورد از قبیل «ابوالفضل وابوالحسن وغیره » نام پدر اوهم بنا بنقل تمام مآخذ مسعود است .

:

ظاهراً «رونی» منسوب است برونه یا رون وبنا بنقل عده‌ای رونه ورون نام دومحل است یکی درنیشابور ودیگری درخطهٔ لاهوروچون نسبت هردو «رونی»است بین تذکره نویسان دربارهٔ مولد ابی‌الفرج اختلاف حاصل‌شده‌است .

آنچه‌که قطعی است این است‌که نه «رونه» ونه «رون» شهر بزرگ ومعروفی نبوده است چراکه نه یاقوت در معجم‌البلدان ونه صفی‌الدین عبدالمؤمن بغدادی در مراصدالاطلاع ونه مؤلف حدودالعالم از آن ذکری بمیان آورده‌اند . فیروزآبادی درقاموس «ریون» را بعنوان دهکده‌ای از دهکده‌های نیشابور ضبط نموده وصحبتی‌از

نسبت بآن بمیان نیاورده‌است ، در دائرةالمعارف فارسی صاحب نیز ذکری از هیچیك ازاین دوکلمه نشده است .

اما : در فرهنگ فارسی دکتر معین چنین آمده است « رونه قریه‌ای نزدیك نیشابور است ومنسوب بآن‌را رونی گویند ».

مرحوم علامهٔ دهخدا درلغت‌نامه بدون اظهارنظر بذکرهمین اختلاف پرداخته می‌نویسد «درمولد او اختلاف است بعضی‌گویند رونه قریه‌ای‌است‌به نیشابور ازمحال خادران و بعضی‌گفته‌اند رونه موضعی است بلاهور » (لغت نامه جلد ابوسعد اثبات صفحهٔ ۷۱۵) .

عوفی درلباب‌الالباب که‌درحدود سال ۶۱۸ تألیف شده است مینویسد « مولد ومنشای او خطه لوهور بود » چاپ مرحوم سعیدنفیسی ص۴۱۹ .

آقای ناصح درشرح حال ابوالفرج اختلاف اقوال را نقل فرموده و بنقل از آتشکده آذر نوشته‌اند «اصل او ازرونه ومهنه من محال دشت خاوران است » ودر همانجا اضافه میکنند‌که مرحوم علامهٔ قزوینی درحواشی راحةالصدور نوشته اند که «منسوب برونه از توابع لاهوراست » .

آقای دکتر رضازاده شفق درتاریخ ادبیات خود در ص۱۹۷ رونه را از توابع لاهور دانسته‌اند .

آقای دکتر صفا در ص۴۷۰ ج۲ تاریخ ادبیات درایران اقوال مختلفی را که دراین باره نقل شده‌است فراهم نموده وخود انتساب ابوالفرج را به رونه خراسان اصح وانسب دانسته‌اند واضافه نموده‌اند‌که رونه از قراء نزدیك نیشابوراست .

آقای ناصح‌هم انتصاب ابوالفرج را به «رونه» اصح وانسب دانسته‌اند .

این بنده‌هم باتوجه باینکه «رونه» هم اکنون موجود است خیال میکنم اصل ابوالفرج ازهمین دهکده است وبعید نیست که در دورهٔ هرج ومرج خراسان بواسطهٔ هجوم سلجوقیان بلاهور رفته باشد . ابوالفرج در دیوان خود در دو قصیده

تعریض برعدم پذیرائی پادشاهـان و وزاء ترك که بدون تردید سلجوقیان را در نظر داشته است دارد واین مطلب مؤید آنستکه ازخراسان بلاهوررفته‌است .

درقصیده‌ای میگوید :

کریاس ترا رفق تو ندارد　　　درسد تو یأجوج وار برکم

ودر قصیده‌ای دیگر میگوید :

حزم او سد رخنهٔ یأجوج　　　عزم او رد حملهٔ دجال

وباتصریحی‌که زمخشری درتفسیر شریف کشاف درذیل کلمهٔ «یأجوج» دارد تردیدی بـاقی نمیمـاند که این دوبیت تعریض برسلاجقه است . ر.ك. بصفحهٔ ۳۶۱ کتـاب حاضر .

سـال‌تولد وسال‌وفات :

هیچیك از تذکره‌نویسان تاریخ تولـد اورا ننوشته‌اند ولی تاریخ وفات اورا تعیین‌کرده‌اندکه‌ذیلا دراین‌باره توضیح داده‌میشود .

شك نیست که ابوالفرج‌رونی شاعر دربارسلطان ابراهیم وپسرش سلطان‌مسعود است وباتوجه باینکه سلطان ابراهیم ازسال ۴۵۰ تا ۴۹۲ مدت چهل ودو سال سلطنت داشته است تعیین انتساب ابوالفرج بیکـدام وقت ازاین چهل‌ودوسال دشوار است ولی در قصیده‌ای خطاب بسلطان ابراهیم چنین میگوید :

خسروا بنده را دراین دوسه‌سال　　　درمدیح تو شعرهاست متین

هریکی کرده راویی انشـاد　　　در سنـهٔ اربـع مـاة ستین

«ص ۱۲۸ کتاب‌حاضر»

واین بیت کاررا سهل‌مینماید وعلی‌القاعده درسال ۴۶۰ باید شاعری نامبردار ومشهور بوده‌باشد که‌با عدم حضور خودش راویان اشعارش را در دربار میخوانده‌اند و هرچه بخواهیم سن‌اورا درآن‌هنگام کم‌فرض‌کنیم کمتر از بیست وپنج تا ۳۰ سال نمیتوان

تعیین نمود بنابراین میتوان « بجرأت » تولد اورا بین سالهای ۴۳۰ تا ٤۳۵ محدود نمود .

وچون ابوالفرج سلطان مسعودبن ابراهیم ‌را دردیوان خود بسیار ستوده و قصائد متعدد در مدح‌او دارد بدون تردید مدتی از پادشاهی مسعود را که ازسال ۴۹۲ شروع شده است درك نموده‌است وچون بنا بتحقیق ونظر فاضلانهٔ حضرت استادهمائی در حواشی دیوان عثمان‌مختاری قصیدهٔ :

« غزوگوارنده باد شاه‌جهان را ناصردین راعی زمین وزمان را »

نیز برای سلطان مسعود ودرباره فتح قنوج سروده‌است وفتح قنوج بین‌سالهای ۵۰۰ تا ۵۰۸ هجری بوده‌است بنابراین چندسالی از قرن ششم را درك‌نموده‌است ازطرفی در دیوان ابوالفرج هیچگونه اشاره ای بسالخوردگی زیاد اونیست و تذکره نویسان هم متذکر این‌مطلب نشده‌اند باید وفات او مثلا درسالهای ۵۰۰تا۵۰۸ باشد و بهرصورت تعیین دقیق سال وفات او نیز دشوار است ، نکته‌ای دیگرکه مؤید تاریخ فوت ابوالفرج قبل‌از سال ۵۰۸ است این‌است که‌دردیوان او رثای درگذشت سلطان مسعود بچشم نمیخورد وفوت سلطان مسعود بنا بتصریح ابن اثیر درکامل‌التواریخ در ماه‌شوال سال ۵۰۸ بوده است « فی‌هذه‌السنة فی‌شوال توفی‌الملك علاء الدوله ابوسعد مسعود بن ابوالمظفر ابراهیم » ص۲۶۹ ج۸ کامل‌التواریخ چاپ‌مصر .

بااین حساب دورنمینماید که وفات اوهمچنان که بطور تقریب گفتیم میان سالهای ۵۰۰ تا ۵۰۸ باشد واگر تولدش را ۴۳۵ و وفاتش را ۵۰۵ فرض کنیم سن شاعر بهنگام مرگ ۷۰ سال بوده‌است .

ممدوحان ابوالفرج :

اگرچه مرحوم رشید یاسمی وآقای دکتر مظاهر مصفا درمقدمهٔ دیوان سنائی ودیوان مسعود سعد سلمان درضمن‌تعیین ممدوحان سنائی ومسعود فی‌الواقع‌ممدوحان

ابوالفرج راهم تعیین کرده‌اند ولی برای سهولت کارخوانندگان گرامی ذیلا بذکر مشاهیر ممدوحان ابی‌الفرج می‌پردازد .

۱ ـ سلطان ابوالمظفر ابراهیم ، فرزند سلطان مسعود غزنوی است که از سال ۴۵۰ تاسال ۴۹۲ مدت چهل ودوسال سلطنت نموده‌است وبنا بنقل خواندامیر درج۲ حبیب‌السیر « درایام دولت بتمهید بساط معدلت ورعیت پروری قیام نمود ودر اشاعهٔ خیرات ومبرات مبالغه فرمود » وبنا بنقل عوفی درلباب‌الالباب اولین قصیده دیوان ابوالفرج درمدح سلطان ابراهیم‌است درآنجا که‌میگوید .

« واین قصیده که‌مطلع دیوان اوست‌درمدح سلطان رضی‌الدوله ابراهیم مسعود تغمدالله برحمته گفته :

روز بازار ملك هفت‌اقلیم　　　پشت حق بوالمظفر ابراهیم

لباب‌الالباب بتصحیح سعیدنفیسی ص۴۱۹ . درنسخهٔ عکسی دیوان ابوالفرج رونی متعلق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه اولین‌قصیده ابوالفرج درمدح سلطان‌ابراهیم است اما این‌قصیده که عوفی یادکرده است نیست بلکه قصیده ایست که مطلع آن این است .

نظام عالم وخورشید ملك وذات‌هنر　　　نصیردولت وپشت‌هدی وروی‌ظفر

۲ ـ سلطان‌علاءالدوله مسعودبن ابی‌المظفر ابراهیم که ازسال ٤۹۲ تا سال ۵۰۸ پادشاهی‌نموده ودر هندوستان بفتوحاتی نائل شده‌است درکتاب دیوان‌ابی‌الفرج که وسیلهٔ آقای چایکین‌چاپ شده‌است اولین قصیده درمدح‌این‌پادشاه است . درمجموع قصائد وقطعات ابوالفرج ۱۳ قصیده بمدح ازاین پادشاه اختصاص دارد .

۳ ـ سیف‌الدوله محمود که‌گویا ارشد اولاد سلطان ابراهیم بوده است و در سال ٤٦۹ ازطرف پدر بفرمانروائی هندوستان منصوب شده است وابوالفرج در باره او میگوید .

«گردون ترا سگالد کیخسروی همی　　　اینك بنقد والی هندوستانیا»
ص۸ کتاب حاضر

از مجموع قصاید ابوالفرج ۹ قصیده بمدح این شاهزاده اختصاص دارد. ضمناً دریك قصیده اورا «شاه» خوانده است واین مانعی ندارد. که بر فرمانروای هندوستان کلمهٔ شاه اطلاق کنند.

۴ - شیرزاد - پس از فوت سلطان ابراهیم باوجود فرزندان متعددی که داشت مسعود ازآن جهت که داماد سلطان سنجر بود بتخت سلطنت نشست ودرسال ۴۹۲ که از هندوستان برای عهده‌داری سلطنت بغزنین رفت فرزند خود شیرزاد را بسمت والی هندوستان منصوب نمود در دیوان یك قصیده بمدح این شاهزاده اختصاص یافته‌است که مطلع آن این است.

« نوگشت بفر ملك این صفهٔ زرین　　　این صفه زرین که بهشتی‌است نوآئین»
ص۱۸۵ کتاب حاضر

۵ - عبدالحمید احمدبن محمدبن عبدالصمد - که دربسیاری ازکتب از او به (عبدالحمید شیرازی) تعبیر شده‌است بنابنقل میرخواند درجلد دوم حبیب‌السیر وزارت سلطان ابراهیم را دراواخر دوره پادشاهیش بعهده داشته است و ابوالفرج او را در قصیده‌ای چنین میسراید.

«ترتیب ملك وقاعده‌دین ورسم‌داد　　　عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد»
صفحهٔ ۵۹ کتاب حاضر

این بیت ضرب‌المثل صنعت حسن مطلع است ودرکتب بدیع آمده است ر.ك. بکتاب حدائق السحر فی‌دقائق‌الشعر رشیدالدین وطواط.

۶ - بونصرپارسی - ازادبا وبزرگان دوره غزنوی است خود شاعر وشعر دوست بوده‌است ابوالفرج هم یکی ازقصائدی را که در مدح او سروده است مردف بردیف «آتش‌وآب» ساخته است. بونصر دردستگاه غزنویان آنچنان وجیه بودکه شعرااورا

شفیع خود قرار میدادند وازوی مقام ومنصب میخواستهاند ر.ك. بمقدمه مرحوم رشید یاسمی بردیوان مسعود سعد سلمان ص(لب ولج) در دیوان ابوالفرج دوقصیده و یك قطعه بمدح ازاین امیر اختصاص یافته است .

۷ - ثقة الملك طاهر بن علی - از بزرگان نیمهٔ دوم قرن پنجم است ودر چند قصیده مورد ستایش ابوالفرج قرار گرفته است . این شخص برادرزاده بونصر مشکان است حضرت استاد همائی درپاورقی ص۶۲۸ دیوان عثمان مختاری اورا چنین معرفی فرموده‌اند « ثقة الملك طاهر بن علی بن مشکان از اکابر فضلا واعیان دولت غزنوی که مخصوصاً درزمان سلطان ابراهیم وپسرش سلطان مسعود عزت وحرمتی زایدالوصف داشت ومسعود سعد سلمان آخرین بار بشفاعت او ازحبس سلطان مسعود بن ابراهیم نجات یافت».

۸ - بوحلیم زریر شیبانی - خاندان شیبانی از خانواده‌های قدیمی هستند که درخدمت سلاطین غزنوی بوده‌اند و بنا بنقل حضرت استاد همائی در پاورقی ص ۳۷۹ دیوان عثمان مختاری بفرمان روائی هندوستان وسپهسالاری درلاهور منصوب شده اند وازمیان افراد این خانواده مخصوصاً زریر بسیار مورد ستایش مسعود سعد سلمان و ابوالفرج قرارگرفته است .

ابوالفرج رونی شش قصیده از قصائد خودرا بمدح زریر و پسرش اختصاص داده‌است ودرقصیده‌ای اشاره بجاه پدرزریر نموده میگوید :

زکسب جاه پدر شادباد وبرخوردار　　　زریر نجم سپه پرور وسپهسالار

ظاهراً این خانواده اصلا عرب بوده‌اند ابوالفرج هم درقصیده دیگری در مدح این خانواده میگوید :

دلیل نصرت حق زخم نیزه عرب است　　　ازاوست هرچه بشرك اندرازهُدی تعب است

۹ - بورشدرشید - جمال الملك ابوالرشید رشید بن محتاج در عهد سلطنت سلطان ابراهیم مقام سپهسالاری داشته است ابوالفرج اورا درچند قصیده ستوده است

ودربیتی کنیه ولقب اورا باهم آورده‌است .

بورشد رشید ای جمال ملك   ای ذات تو ذات کمال ملك

ص۷۹ کتاب حاضر

۱۰ ـ محمد بهروز ـ بنابنقل عوفی درلباب‌الالباب وزیر مملکت بوده‌است .

« ودر مدح وزیر مملکت خواجه محمدبن بهروز احمد رحمه‌الله گفته‌است :

گربخت را وجاهت واقبال راید است   از خدمت محمد بهروز احمد است

لباب‌الالباب عوفی بتصحیح مرحوم سعیدنفیسی ص۴۳۰

این محمد بهروز ممدوح عثمان مختاری نیز بوده است ودر صفحات ۵۹۰ و ۶۰۰ دیوان عثمان مختاری یك قطعه ویك رباعی آمده است که ممدوح آن همین شخص است :

۱۱ ـ منصور سعید ـ منصوربن سعید احمد عارض لشکر بوده‌است ، کلمهٔ عارض مرادف بارئیس ستاد ووزیر جنگ امروز است ظاهراً این شخص نوهٔ احمد بن حسن میمندی است ونه‌تنها ابوالفرج رونی بلکه مسعود سعد سلمان ومختاری غزنوی هم اورا مکرر ستوده‌اند .

۱۲ ـ بدرالدین ایاز ـ ابوالفرج رونی قصیده‌ای دارد بمطلع

نکند کار تیرآیازی   شل هندی ونیزه‌تازی

ص۱۴۱ کتاب

بدون تردید ممدوح قصیده «ایاز» است ولی آیا مراد همان ایاز غلام‌سلطان محمود است ؟ یانام کسی دیگراست ؟ شاد صاحب فرهنگ آنندراج اصرار داردکه این شخص همان غلام سلطان محمود است ولی ظاهرا با تصریحی که در پاورقی ص۱۹۳ برهان قاطع وبخش اعلام فرهنگ فارسی استاد دکتر معین شده‌است وفات ایاز درسال ۴٤۹ اتفاق افتاده است . بنابراین ظاهراً این ایاز شخص دیگری است واز سرداران سلطان ابراهیم بوده‌است .

۱۳ - ابوسعد بابو - نام این شخص محمد وکنیه‌اش سعد بوده است ابوالفرج در بارهٔ او گفته‌است :

کنیت شهریار و نام رسول　　　عرض اورا همی عطا باشد

۱۴ - خواجه ابوالقاسم ربیب‌الدین .

۱۵ - مسعود سعد سلمان - از بزرگترین شعرای معاصر باابوالفرج رونی وشرح حال او در تذکره ها آمده‌است ابوالفرج قطعه‌ای خطاب به مسعود سعد سلمان سروده است وانواع مبالغه را در آن قطعه معمول داشته است رجوع شود بصفحه ۱۵٤ همین کتاب .

۱۶ - ابوالحسن علی که خود ابوالفروج اورا نبیره ابوالرجاء میداند .

۱۷ - علاء الدین اسعد .

۱۸ - ابوالقاسم خاص .

۱۹ - شرف‌الدین علی که ظاهراً از بزرگان دربار غزنویان بوده‌اند .

شعر ابوالفرج

ابوالفرج رونی ازپیشروان تغییر سبك قدیمی خراسان بسبك نوین دیگری است که توانسته است در شعرای بعداز خود تأثیر بسیار نموده وآنچنان از عهده کار بیرون آید که بزرگانی از قبیل انوری که او را از ارکان شعر فارسی میشمارند بدو اقتفا کنند .

البته نمیتوان گفت که تنهـا ابوالفرج بوجود آورنده سبك نوین است ولی بمصداق الفضل للمتقدم این نکته را باید یادآوری کنیم که وی بیش از دیگران متوجه این شیوه گردیده‌است .

در دیوان ابوالفرج لغات وترکیبات عربی ، تضمین آیات کلام‌الله ، مورداستفاده قراردادن قصص قرآن برای ادای مافي‌الضمیر بیش‌ازدواوین متقدمین بچشم میخورد

صنایع ادبی لفظی ومعنوی ازقبیل انواع جناس وسجع واستعاره وتشبیه وکنایه در شعر او بسیار بکار رفته‌است وبهمین سبب شعر اوپیچیده تر بنظر میآید .

از نکات دیگری که درشعر ابوالفرج سخت واضح‌وروشن است مبالغات عجیب اودرباره ممدوحان است که بواسطهٔ اطلاع کامل از علومی چون نجوم ، حکمت ، کلام وآمیختن‌آن با موضوعات دینی فهم‌آن‌برای عموم دشوار وتقلیدآن برای‌شعرای دیگر مستلزم فراگیری‌همان‌علوم‌است ، ودراین موردابوالفرج وشعرای بعدی پای‌بند بفهم مطلب ازطرف ممدوح نبوده‌اند ، بلکه بقول استاد دانشمند جناب آقای مینوی « نویسنده یاشاعر دردربار سلطان محمود وسلطان مسعود و سلاطین دیگر غزنوی وسلجوقی وغیر آنان دربند نبودکه مخدوم‌او برظرافتها و نکته‌سنجیها ومعانی پردازیها وآیات براعت وفصاحت وبلاغت اوچنانکه باید وشاید واقف میشود یانه آنان شعر را ازبرای یکدیگر میسرودند وکتاب‌از برای فارسی زبانان فهیم وفارسی دانان‌ومعانی شناسان فاضل مینوشتند . (مقدمه برکلیله ودمنه صفحهٔ ط) . این مطلب ازرواج بازار مشاعره وتشکیل جلسات مناظره در همان قرن وقرن های بعد بهتر فهمیده می‌شود .

این نکته را نیز نباید فراموش کردکه شعرادرقدیم بمنزله دستگاههای‌تبلیغاتی وروزنامه‌های امروز بودند وازنظر ممدوح هرچه قدرت تبلیغ بیشتر بهتر خاصه اگر رنگ دینی بکارهای آنان میدادند ولشکرکشی‌های ایشانرا جهاد درراه خدا و آئین اسلام مینامیدند .

نیزه سپهسالار ایشان را بعصای موسی وعبور آنان از رودخانه بعبورآنحضرت ویارانش از دریای احمر تشبیه میکردند ، ودیوان ابوالفرج مشحون از اینگونه تعبیرات است ، وبرای پرهیز از اطالهٔ کلام یادآور میشود که‌تاآنجاکه بضاعت علمی اندك این‌بنده اجازه داده‌است دررفع مشکلات وتوضیح معضلات دیوان در تعلیقات کوشیده‌است .



اینك باختصار پاره‌ای از مشخصات شعر ابوالفرج را بیان میکنیم

۱ - قافیه :

ابوالفرج در دیوان خود درانتخاب حرف روی بیشتر بحرف «ن» و«ر» توجه داشته است بطوریکه ازمجموع ۱۰۹ قصیده وقطعه که در دیوان او گرد آمده است ۲۴ شماره با قافیهٔ «ن» ساخته شده‌است و۲٤ قصیده وقطعه را هم رائیه سروده‌است و ۱۱ قصیده وقطعه نیز دارای قافیه «م» است . ازحروف تهجی فارسی وعربی‌حرفهای زیر را قافیه نساخته‌است « ت،پ،ج،چ،خ،ژ،س،ط،ظ،ع،غ،ف،ق،گ،و» حرف‌ردف را در قوافی کم وبیش بکار برده وقصائد مردف سروده استکه چند نمونه ذیلاآورده میشود .

ردف الف :

آمد آن مایهٔ سعادت باز   کز جهان ملك‌را بدوست‌نیاز

ص۹۲ کتاب

ردف‌الف :

شادباش ای‌پیشکار دین ودولت شادباش   دائم اندر دین‌ودولت زفت‌باش‌ورادباش

ص۸۴کتاب

ردف واو :

این بهار طرب نهال سرور   که بفرمان شاه‌شد معمور

ص۷۳ کتاب

ردف ی :

عمید دولت عالی‌وخاص مجلس‌میر   امین‌گنج‌شه وحمل بخش‌حمله پذیر

ص ۶۸ کتاب

قوافی‌ای که در آنها حرف وصل بکار رفته است نیز در دیوان بچشم میخورد ازقبیل قصیده :

ای پیشکار تخت تو کیوان و مشتری		ای نجم شرق وغرب ترا گشته مشتری

وقصیده :

ازآن پس که بود اخترم دروبالی		سعادت بدو داد پری وبالی

۴ -ردیف :

درمیان قصائد ابوالفرج قصائد مردف نسبتاً زیـاد است بطوریکه از ۱۰۹ قصیده و قطعه موجود در نسخه‌های دیوان ۴۱ قصیده وقطعه مردف است بردیفهای مختلف که درمیان آنها ردیف‌های دشوارهم دیده میشود ذیلا پاره‌ای از ردیفهـای مورد استفاده ابوالفرج را شاهد میآورد .

۱ - ردیف «آتش‌وآب» که بسیار مشگل ومورد تقلید مسعود سعد سلمـان و سنائی قرارگرفته است . این‌ردیف دردوقصیده بمطلعهای زیر بکار رفته است .

قصیده اول :

گرفت مشرق ومغرب سوار آتش‌وآب		ربود حرص امارت‌قرارآتش وآب

ص۱۸ کتاب

قصیده دوم :

قبول یافت‌زهرهفت اخترآتش‌وآب		وجیهه‌گشت بهرهفت‌کشور آتش‌وآب

ص۲۱ کتاب

این ردیف دردیوان مسعود سعد سلمان‌هم بچشم میخورد وباهمین وزن‌وهمین قافیه است واوهم دوقصیده با این ردیف دارد باتوجه باینکه مسعود هرچند از روی تعارف وادب هم‌که‌باشد خود را شاگرد ابوالفرج دانسته است باید مسعود ازابوالفرج تقلید نموده باشد وسنائی از مسعود تقلید کرده است .

۲ - ردیف «آرزوست» این ردیف را دریك قطعه بکار برده است و مطلع آن قطعه چنین است .

چوسر رشته خویش‌گم‌کرده ام بعالم یکی رهبرم آرزوست

ص۱۹۷ کتاب

۳ - ردیف «است» که دریازده قصیده وقطعه آورده است که برای اطلاع‌فقط بذکر مطلع قصائد وقطعاتی که مردف بردیف «است» میباشد میپردازیم .

۱ عرب‌را آسمانی‌حق‌گزاراست عجم‌را آفتابی سایه دار است

ص ۲۷ کتاب

۲ جشن فرخنده فرودین است روز بازار گل ونسرین است

ص۳۰ کتاب

۳ دلیل‌نصرت‌حق‌زخم‌نیزه‌عرب‌است از اوست‌هرچه‌بشرك‌اندر ازهدی‌شغب‌است

ص۳۲ کتاب

٤ روزگارعصیرانگور است خم ازاو مست وخیك مخمور است

ص۳۴ کتاب

۵ گربخت راوجاهت واقبال رایداست از خدمت محمد بهروز احمد است

ص۳۷ کتاب

۶ ای‌بار خدایا که جهان چون تو ندید است
نام تو رسید است بجائی که رسید است

ص۴۰ کتاب

۷ بااهل خرد جهان بکین‌است مرد هنری از آن غمین است

ص۱۷۰ کتاب

۸ بخدائی که ره معرفتش روز وشب مالك عالم نظر است

ص۱۹۸ کتاب

۹ بدان خدای که بر روی قطعهٔ عظمت
کمینه بیدق حکمش هزار فرزین است
ص۱۹۹ کتاب

۱۰ بدان خدای که هردم بشکر خدمت او
زبان عقل تر وکام فضل شیرین است
ص۲۰۰ کتاب

٤ ـ ردیف «باد» درچهار قصیده بکار رفته است که مطلع آنها چنین‌است

۱ شاها ترا بشاهی گیتی‌مرید باد		ایام نیکخواه تو ایام عیدباد
ص۴۹ کتاب

۲ آفرین برشاه وجشن شاه‌باد		جشن ملك آرای او هر ماه باد
ص۵۱ کتاب

۳ شاه را روی‌بخت گلگون باد		جشن آبان براو همایون باد
ص۵۵ کتاب

٤ خسروا بخت پاسبان تو باد		قاهر روم قهرمان تو باد
ص۵۶ کتاب

۵ ـ ردیف «باش» فقط دریك قصیده کوتاه بکار برده است که مطلع آن چنین است :

شادباش ای پیشکار دین و دولت شاد باش
دائم اندردین ودولت زفت باش وراد باش
ص۸۴ کتاب

۶ ـ ردیف «باشد» دردوقصیده بکار رفته‌است بمطلعهای زیر :

۱ صدربا بوئیان سزاباشد		کاندراو عقل‌را ثناباشد
ص٤۵ کتاب

۲ بامال جود خواجه بکین باشد وزجود مال خواجه حزین باشد

ص۵۸ کتاب

۷ - ردیف «تو» فقط دریك قصیده بکار رفته است که مطلع آن چنین است

۱ ای شرق وغرب عالم گشته بکام تو ای کدخدای عالم وعالم غلام تو

ص۱۳۰

۸ - ردیف «تواند بود» دریك قطعه بکاررفته است .

بحکم ایزد واقرارجمله تاجوران پناه وپشت جهان عزدین تواند بود

ص۲۰۶

۹ - ردیف «را» درسه قصیده بکار برده شده است .

۱ غزوگوارنده بادشاه جهان را ناصردین راعی زمین وزمان را

ص۱

۲ امروز نشاطی است فره فضل وکرم را وامروز وفاقیست عجب تیغ وقلم را

ص۱۰

۳ نوروز جوان کردبدل پیروجوان را ایام جوانی است زمین را وزمان را

ص۱۲

۱۰ - ردیف «شد» دریك قصیده بکار برده شده است .

باز آمد آنکه ملك بدو کامکار شد باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد

ص۴۷

۱۱ - ردیف «کرد» فقط دریك قصیده آمده است .

میزان فلك قسم شب وروز جداکرد از روز نوا بستد وشب را بنوا کرد

ص۵۲

۱۲ - ردیف «کن» فقط دریك قصیدهٔ کوتاه

خسروا گیتی بعدل آبادکن   و زفراموشان عالم یادکن

ص۱۸۴

۱۳ - ردیف «کند» دردوقطعه بکار رفته است

۱ صدرجهان که شعله‌ای از نور رای‌تو   برنور آفتاب فلك برتری کند

ص۲۰٤

۲ ای سرافرازی که برخورشیدچرخ   شعلهٔ رایت سرافرازی کند

ص۲۰٥

۱۴ - ردیف «گشت» دریك قطعه که درمدح مسعود سعد سلمان وساختمان او سروده بکار برده‌است.

بوالفرج را دراین بنا که درآن   اختلاف سخن فراوان گشت

ص۱۵۴

۱۵ - ردیف «ملك» در دو قصیده بکار رفته و از قصاید خوب ابوالفرج بشمار میآید.

۱ گاه محمود تاجدار ملك   تاج ماه است گاه بار ملك

ص۸۷ کتاب

۲ بورشد رشید ای جمال ملك   ای‌ذات تو ذات‌کمال ملك

ص۸۹ کتاب

۱٦ - ردیف «میفرستم» که از ردیف‌های نسبتاً دشواراست ودر دوقصیده‌کوتاه بکار رفته است.

۱ بگردون نور اختر میفرستم   بدریا در وعنبر میفرستم

ص۱۸۲ کتاب

۲ گلی سوی خلد برین میفرستم   شبه پیش در ثمین میفرستم

ص۱۸۳ کتاب

۱۷ ـ ردیف «نماند» دریك قطعه بکار برده‌است .

ای‌جوادی‌که‌کوه ودریارا　　　باعطای تو ملك ومال نماند

ص۱۵۵ کتاب

۱۸ ـ ردیف «ها» بایدتوضیح داده شودکه عده‌ای «ها»ی جمع را درصورتیکه بروی ّمتصل باشد ردیف ندانسته وآنرا حرف وصل وخروج میدانند یعنی «ه»حرف وصل است و«ا» حرف خروج درمقابل پاره‌ای از ادبا «ها» را ردیف میدانند و بهر صورت ابوالفرج دریك قطعه که‌بوزن متقارب سروده‌است همهٔ قوافی را باهای جمع جمع بسته است .

برآمد یکی آرزو ملك‌را　　　که‌بود اندرون آرزو سالها

ص۱۹۵ کتاب

۳ ـ انواع‌شعر ابوالفرج

قضاوت برروی انواع شعر ابی‌الفرج به‌نسبت‌اشعار باقی‌مانده‌ازاو ممکن است صحیح باشد ولی باقرائنی که دردست است مقداری از ابیات این شاعر ازمیان رفته است . زیرا درالمعجم فی معائیر اشعار العجم همچنین درلباب الالباب ابیاتی باو نسبت داده‌شده است که درهیچیك ازنسخ کنونی نیست اما درهمین مقدار که بدست ما رسیده است ابوالفرج را شاعری قصیده‌سرای می‌یابیم . پس از قصیده توجه شاعر بقطعه‌بیش‌از انواع دیگر شعربوده است وپس از قطعه به رباعی توجه داشته است اما غزل دردیوان او فقط سه غزل پنج بیتی موجود است .

الف:قصیده

در دیوان ابوالفرج۸۹ قصیده ضبط گردیده است . بطوریکه حضرت استاد همائی درکتاب صناعات ادبی متذکرشده‌اند « تعداد ابیات قصیده معمولا مابین بیست تاهفتاد وهشتاد بیت‌است وبیشتر ازآن تاحدود ۱۵۰ بیت وافزونتر نیزگفته‌اند وبعضی

کمتر از بیست بیت‌را تاحدود پانزده وشانزده بیت نیز قصیده نـامیده‌اند» ص ۱۶۸ کتاب صناعات ادبی .

قصائد ابوالفرج غالباً محدود بین ۲۰تا۳۰ بیت‌است وقصائد بلند نسروده است یکی دوقصیده مانند قصیده :

«شه بازبحضرت رسیدهین		یکران‌مرا برنهید زین»

وقصیدهٔ :

«آمد آن تیر ماه سرد سخن		گرم درگفتگوی شد بامن»

که‌از بلندترین‌قصائدموجوددردیوان‌است تعدادابیات محدودبین۳۰ و۴۰است بعکس کم وبیش قصائدی که ابیـات آن کمتر از بیست وحتی‌کمتراز۱۰ است بچشم میخورد از قبیل قصیدهٔ :

«زهی بزرگ عطا راد سرفراز همام		تراسزدکه گذاری بفضل ورادی‌گام»

ص۱۱۵ کتاب که فقط پنج بیت است وقصیدهٔ :

«شادباش‌ای پیشکار دین ودولت شاد باش		....

ص۸٤ کتاب

که فقـط ۷ بیت است وقصیده :

«چوصاحب طالع خویش است مسعود		....»

ص۶۱ کتاب

که فقط ۶ بیت است .

بیشتر قصاید ابوالفرج بدون زمینه سازی وتشبیب است ودراصطلاح این‌گونه قصاید را محدود یا مقتضب میگویند . اما قصائد او معمولا بصنعت دیگری از صنایع مخصوص بقصیده آراسته است که آنرا دراصطلاح شریطه میگویند و بطور اختصـار توضیح میدهد که این‌صنعت عبارت است ازدعاهای مؤکد که متضمن دوام وهمیشگی است درآخر قصیده ونمونه‌هائی از اواخر قصاید ابوالفرج که بنحو مطلوبی ازعهدهٔ

این صنعت برآمده است آورده میشود .

۱ همیشه تابدمد مشگ ومغزیابدبوی همیشه تـا بوزد باد وآب گیرد چین
۲ تا طعمه بازان شود تذرو - تـا سکنهٔ شیران بود عرین
۳ تازمین است اصل وفرع بخار تا هواراست پروبال نسیم
۴ همیشه‌تابود ازاختلاف درعالم کثیف ضد لطیف ولئیم ضد کریم

ب ـ قطعه دردیوان ابی‌الفرج بیست قطعه ضبط است ولی در پاره ای از این قطعات دربیت اول هم رعایت قـافیه شده است درصورتیکه ظاهراً از شرایط قطعی قطعه این‌است که مطلع‌قافیه نداشته‌باشد شاید بتوان این قطعات‌را قصیده ناتمام تصور کرد بسیاری از قطعات دیوان ابوالفرج مردف بردیف است .

ج - رباعی - دردیوان ابی‌الفرج که بتصحیح آقای چایکین وتعلیقات آقـای ناصح چاپ شده است ۵۷ رباعی ضبط شده است‌وچون دردونسخه «د» (نسخه‌کتابخانه مرکزی دانشگاه) و«م» نسخهٔ متعلق باستاد محترم‌آقای مینوی فقط ۴۶ رباعی‌ضبط بود درتنظیم کتاب آنهارا دردوبخش مجزی قراردادم رباعیات ابوالفرج بیشتر از نظر موضوع نزدیك بغزل است . ورباعیات مدح درآن بنسبت خیلی‌کمتر ازنوع اول‌است

۴ ـ وزن درشعر ابوالفرج

دراین‌جا قبل‌از دسته بندی قصائد ازلحاظ بحر باید یادآور شوم که مبنـای بنده درتشخیص بحرهمان تشخیصی است که‌جناب آقـای ناصح داده‌اند و معمولا در بالای قصیده نوشته‌اند الااینکه کوشش شده است حتی‌الامکان زحافات بحر را روشن نمایم ودربالای قصیده علاوه برتقطیع زحاف بحررا هم تعیین کرده‌ام با توجه باینکه تشخیص بحر خود امری دشوار است تاچه‌رسد بتعیین زحـاف ممکنست‌کار این‌بنده خالی ازسهو واشتباه نباشد بطوریکه میدانیم شمس قیس‌رازی درکتاب المعجم‌شعر را از نظر وزن درچهار دایره قرار داده‌است :

دایره اول مؤتلفه .

دایرهٔ دوم مختلفه .

دایرهٔ سوم منتزعه .

دایره چهاره متفقه .

الف - دردایره اول که دایره مؤتلفه است ودارای سه بحر «هزج» و«رجز» و «رمل» است ابوالفرج قصائدی را که در زیر مطلع آنها نوشته میشود سروده است .

بحر هزج - اجزاء آنچهار بار مفاعیلن مفاعیلن است .

که این بحور همگی هزج مکفوف مقصور است « مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل »

۱۶ - « فتح وظفر ونصرت وپیروزی واقبال ص۹۷ «

۲ - در بحر دوم دایرهٔ مؤتلفه که بحر رجز است فقط یك قصیده سروده است . اصل این بحر چهار بار « مستفعلن مستفعلن » است قصیدهٔ مزبور بصورت مسدس مخبون سروده شده ومطلع آن این است .

«زرود زاوه عبره کرد بحرما نبیره رجای خلق ابوالرجا »

ص۱۴

۳ - در بحر سوم دایره مؤتلفه که بحر رمل است ۱۱ قطعه وقصیده ساخته است اصل این بحر چهار بار (فاعلاتن فاعلاتن) است .

۱ - قصیده شاه بازآمد برحسب مراددل ما ص ۴
۲ - « جشن فرخنده فروردین است ص۳۰
۳ - « آفرین برشاه وجشن شاه باد ص۵۱
٤ - « این مبارك پی بنای محکم‌گردون نهاد ص۶۰
۵ - « ساقیا جام دل‌افروز بیار ص۶۲
٦ - « شادباش ای‌پیشکار دین ودولت شادباش ص۸۴
۷ - « ای‌سپهسالار شرق ای‌پشت ملك‌ای‌صدردین ص۱۱۹
۸ - « خسروا گیتی بعدل آباد کن ص۱۸٤
۹ - « ای بیان جود تو برکاغذ روزسپید ص۱۹۶
۱۰ - « بخدائی‌که ره معرفتش ص۱۹۸
۱۱ - « ای‌سرافرازی که برخورشید چرخ ص۲۰۵

ب - دایرهٔ مختلفه - این‌دایره دارای چهار بحر است «منسرح» ، «مضارع» ، «مجتث» و«مقتضب» .

۱ - بحر منسرح - در این بحر فقط یك قصیده سروده است که مطلع آن این است :

غزو گوارنده باد شاه جهان‌را		ص۱

۲ - بحر مضارع - اصل این بحر چهارپار «مفاعیل فاعلات» است و۱۳ قصیده وقطعه را دراین بحر ساخته‌است .

۱ - قصیده	شاها نظام ملك وقوام جهانیا	ص ۸
۲ - «	ای‌تیغ توکشیده تراز تیغ آفتاب	ص ۲۵
۳ - «	گر بخت را وجاهت واقبال راید است	ص ۴۷
۵ - «	شاها ترابگیتی شاهی مرید باد	ص ۴۹
٦ - «	بامال جود خواجه بکین باشد	ص ۵۸
۷ - «	ترتیب ملك وقاعده دین ورسم داد	ص ۵۹
۸ - «	ای‌ملك را جمال تو افزوده کاروبار	ص ۷۴
۹ - «	ای‌شرق وغرب عالم گشته بکام‌تو	ص۱۳۰
۱۰ - «	ای باد صبحدم که زدم روح پروری	ص۱۹۲
۱۱ - «	ای‌پیشکار تخت‌توکیوان ومشتری	ص۱۴۳
۱۲ - قطعه	گوئی که‌گربخواهم یکدانه شعر سازم	ص۱۵۹
۱۳ - «	صدر جهان که شعله‌ای از نور رای تو	ص۲۰۴

۳ - بحرمجتث - اصل این‌بحر چهار بار مفاعلن فعلاتن است این بحر از بحوری است که زیاد مورد توجه ابوالفرج بوده است ، مجموعاً ۲۰ قصیده‌وقطعه و دوغزل را باین بحر سروده است .

۱ - قصیده	بدیع نیست بشب دیدن ستاره برآب	ص ۱۶
۲ - «	گرفت مشرق ومغرب سوار آتش وآب	ص ۱۸
۳ - «	قبول یافت زهر هفت اختر آتش وآب	ص ۲۱
٤ - «	گه‌رحیل چو بگذاشتم همی اسباب	ص ۲۳
۵ - «	دلیل نصرت حق‌زخم نیزه عرب‌است	ص ۳۲

۶ ـ	«	زکسب جاه پدرشاد باد و برخوردار	ص ۶۲
۷ ـ	«	عمید دولت عالی وخاص مجلس میر	ص ۶۸
۸ ـ	«	نظام عالم وخورشید ملك وذات هنر	ص ۸۰
۹ ـ	«	نظام‌گیرد کارهوا بدین‌هنگام	ص ۱۰٤
۱۰ ـ	«	سپهردولت ودین آفتاب هفت اقلیم	ص ۱۰۷
۱۱ ـ	«	زهی بزرگ‌عطا رادسر فراز همام	ص ۱۱۵
۱۲ ـ	«	نظام ملك ولایت جمال تاج وکلاه	ص ۱۳۴
۱۳ ـ	«	درود دادخلافت رسید وعهد ولوی	ص ۱٤۸
۱۴ ـ	«	زریر رای رزین ای‌بحق سپهسالار	ص ۱۷۳
۱۵ ـ	قطعه	همای خلعت عالی فکند سایه برآن	ص ۱٥٦
۱۶ ـ	«	بدان خدای‌که‌برروی رقعهٔ عظمت	ص ۱۹۹
۱۷ ـ	«	بدان خدای‌که‌هردم‌بشکر خدمت‌او	ص ۲۰۰
۱۸ ـ	غزل	چه‌دلبری چه عیاری چه‌صورتی چه‌نگاری	ص ۱۵۷
۱۹ ـ	«	بیامدی صنما برد وپای بنشستی	ص ۱٥۸
۲۰ ـ	قصیده	سپاه دولت ودین اندرآمداست بزین	ص ۱۸۷

در بحر مقتضب شعری نسروده است .

ج ـ دایره منتزعه که بحورآن پنج بحر خفیف قریب سریع غریب و مشاکل است دراین دایره توجه ابوالفرج ببحر خفیف بسیار زیاد است بطوریکه ۳۴ قصیده وقطعه دراین بحر سروده است وهمین موضوع موجب شده‌است که سبك ابوالفرج از نظر وزن ازسایر شعرا مشخص وروشن باشد واوزان شعراورا درزمره اوزان دشوار قلمداد نماید :

قصائدی‌که‌ببحر خفیف سروده شده‌است بدین‌قرار است .

۲۴ - « نکند کار تیر آیازی ص۱٤۱
۲۵ - « آمد آن اصل شرع وشاخ هدی ص۱٤٦
۲٦ - « ای‌همایون بنای آهو پای ص۱۵۰
۲۷ - « میل کرد آفتاب سوی شمال ص۱۸۰
۲۸ - قطعه بوالفرج را درین بنا که درآن ص۱۵٤
۲۹ - « ای جوادی‌که‌کوه ودریا را ص۱۵۵
۳۰ - « سال عمر عزیز آن نوگشت ص۱۵٦
۳۱ - غزل روی چون حاصل نکوکاران ص۱۵۸
۳۲ - قصیده شاد باش ای مطاع فتنهٔ نشان ص۱۸۹
۳۳ - « ثقةالملك خاص وخازن‌شاه ص۱۹۱
۳۴ - « حضرتی‌شد بزرگ چون غزنین ص۱۸٤

ودیگر از بحور دایره منتزعه بحر قریب است که اصل آن دوبار « مفاعیل مفاعیل فاعلاتن » است وابوالفرج سه قصیده دراین بحر ساخته است

۱ - قصیده ای طبع تو فصل بهارٌ خرم ص۱۰۰
۲ - « بیارای پسر ای ساقی کرام ص۱۰۲
۳ - « شه‌باز بحضرت رسید هین ص۱۱٦

دربقیهٔ بحور دایره منتزعه شعری نسروده است .

د - دایرهٔ متفقه - که بحور آن دواست متقـارب ومتدارك . دربحر متدارك شعری نسروده است ولی در بحر متقارب مجموعاً پنج قصیده وقطعه سروده‌است اصل این بحر چهاربار «فعولن» است .

۱ - قصیده ازآن پس‌که بود اخترم دروبالی ص۱۵۱
۲ - « گلی سوی خلدبرین میفرستم ص۱۸۳
۳ - « برآمد یکی آرزو ملك را ص۱۹۵

٤ ـ قطعه　چو سرشته خویش گم کرده‌ام　　ص۱۹۷
٥ ـ «　خرد کرهمه چیزها برتر است　　ص۲۰۷

بنابر این بطوریکه ملاحظه شد بحور مورد توجه ابوالفرج بترتیب اهمیت عبارت بود از بحر خفیف ۳٤ قصیده وقطعه
بحر مجتث ۲۰ قصیده وقطعه
بحر هزج ۱٦ قصیده وقطعه
بحر مضارع ۱۳ قصیده وقطعه
بحر رمل ۱۱ قصیده وقطعه
بحر متقارب ٥ قصیده وقطعه
بحر قریب ۳ قصیده وقطعه
بحر منسرح ۱ قصیده

صنایع ادبی

همچنانکه درذیل عنوان«شعر ابوالفرج» متذکر شده‌ام ازدیاد و وفورصنایع ادبی لازمهٔ سبك اوست . درغالب قصائد وقطعات دیوان صنایع لفظی و معنوی بکار رفته است که برای اطلاع نمونه ای چند از آنها آورده میشود .

۱ «تجنیس تام» از قبیل

یکی برای‌تماشا بخشك رود برای　　کری‌کندکه برایی بخشك رودکری
آن‌را که کار زار شود روی راحتی　　وآنجا که کارزار شود پشت لشکری

۲ ـ تجنیس خط وتجنیس تام از قبیل

عریض ملك ترا ملك روزگار تبع　　طویل تیـغ ترا تیـغ آفتـاب نیام

۳ ـ اشتقاق ازقبیل .

فلك آورده یمن ویسر از خلد　　بـه یمین داده ویسـار ملـك
سمر غزوش ترکان نوازن پس ازاین　　اندر آرند بدستان نو آئین نوا

خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر	طبیب مهر تو داند دوای استغفار

۴ ـ سجع متوازن ازقبیل.

عمید دولت عالی وخاص مجلس میر	امین گنج شه وحمل بخش‌حمله‌پذیر

دراین بیت بین حمل وحمله هم جناس زاید است .

ای‌چوذات خرد غنی بشرف	وی چوعرض هنر صحی زعوار

سجع متوازی ازقبیل :

دولتش درزمانه بسته زمام	همتش برسپهر گشته سوار

۵ ـ ردالعجز علی‌الصدر :

بیمین تو ملك داده یسار	به یسارتوخورد ملك یمین

نقل ازحدائق‌السحر فی‌دقائق الشعر رشیدالدین وطواط ص۲۸

۶ ـ تضاد ازقبیل

صلح وجنگ تو شادی آمد وغم	خصم وخشم تو تیهو آمد و باز

امن وخوفش دهنده خواب‌وسهر	مهر وکینش نهنده منبر ودار

۷ ـ استعاره از قبیل :

آفتابی‌که قرص قالب او	نه‌کسوف اقتصاکند نه زوال

آمده ابری‌که برق زودگرایش	برکند از بیخ جرم کوه‌کلان را

آمده‌بحری‌که‌موج شاخ‌کهینش	بفکند از پای حصن دیرستان را

بهار فضل و بزرگی که تن نیاراید	مگر بجامهٔ خلقش بهار آتش و آب

۸ ـ تشبیه ازقبیل :

یارب چه درخشتی‌است جهان‌زیرتویارب	آن ابلق جوشنده کوشنده کداخ

دیرزی‌ای‌چو سد اسکندر	سدحزم تو حایل بدخواه

آفتابی توزموکب‌گردتو ساکن سپهر	آسمانی تو بمرکب زیرتوجنبان‌زمین

سپهر دولت ودین آفتاب‌هفت اقلیم	ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم

طمع خلق مقتدیست براو کعبه جود مقتدی باشد

۹ ـ اقتباس وتضمین «آیات کلام‌الله» از بررسی اشعار ابوالفرج چنین استنباط میگردد که شاعر کاملا برکلام‌الله مجید واقف وآگاه بوده است. این بنده در تعلیقات آخر کتاب تمام شعرهائی را که متوجه تضمین آن شده ام استخراج نموده‌ام و برای نمونه بذکر چند مورد اکتفا میشود. واضافه میکند که تأثر ابوالفرج از قصص‌قرآن زیاداست وانصافاً در انطباق‌حالات مختلف ممدوح با قصص قرآن ورزیدگی ومهارت کامل‌دارد.

کآتش سهمش رسیده بود بهرمز خوانده براو کل من‌علیها فان را

باغ‌ها راغ‌کند رنج‌قدوم‌ملکان راغ ها باغ کند فر قدومت ملکا

بیت دوم اشاره است بـآیهٔ مبـارکهٔ «ان‌الملوك اذا دخلوا قریة افسدو هـا وجعلوا اعزة اهلها اذلة».

تا ببیندکه پیش شاه براو گرداعضای او همه غمازٔ

اشاره است به «یوم تشهد علیهم‌السنتهم‌وایدیهم وارجلهم بماکانوا یعملون» آیهٔ ۲۴ سوره‌نور:

رایت اسلام راهمنام‌گشتی دیرزی باتك‌اوهم تك وبازاداو همزاد باش

اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ «فتزودوا فان خیرالزاد التقوی» ۱۹۳ سوره بقره

«حبس ذوالنون ونقش ذوالنون باد»

اشاره‌است بآیات مبارکات «فالتقمه الحوت وهوملیم... فنبذناه بالعراء وهوسقیم»

چو موسی طالب خضرم وگرنه چرا قطره به اخضر میفرستم

که اشاره است بملاقات موسی وخضر علیهماالسلام که درسورهٔ مبارکهٔ کهف بیان شده‌است.

علاوه براین ابوالفرج بدون تردید در علم نجوم واصطلاحات آن دقیقاً وارد بوده است درباره اصطلاحات نجومی تا آنجا که درخور فهم این ذره بوده است در

تعلیقات توضیح داده شده است ، اینك چند نمونه از ابیات اورا که حاوی اصطلاحات نجومی است بعنوان شاهد ذکر مینمایم .

کرده چونامت بهر سفر که کنی رای عاقلهٔ حوت والی سرطان را
نفس توزهم کنیتان نکرده جز عاقلهٔ حوت را مسلم
حلم توزهم گوشگان نخوانده جز تابعه دلو را مقدم
بسته طالع بمیان بر کمر خدمت او همه خردان وبزرگان فلك تا جوزا
تیر ازگشاد شست توگر برخورد به تیر ناقص کند دبیری وابتر کند حساب
مشتری با عرض او همنام گشت عرض او با مشتری همجاه باد
مشتری نامور بنام تو گشت بشری جانور بجان تو باد
لاله وگل کفیده روی بروی چون سماکین رامح واعزل
زرشک او بخمد پشت صاحب خرچنگ زسهم او برمد هوش راکب ضرغام

تعبیرات واصطلاحات فلسفی وکلامی ومنطقی نیز درقصائد و قطعات ابوالفرج بکار رفته است وچنین مینماید که از علوم عقلی زمان خویش بهره‌مند و بکیفیت استعمال اصطلاحات علوم عقلی وارد بوده است ابیات زیر نموداری است از این کیفیت .

نقش یقین گمانش چنان بیند گوئی گمانش عین یقین باشد
تا بازمان ثبات زمین بینی تا درمکان قرار مکین باشد
دیگ مقدورچرخ ناپخته بوی علم توآید از مقدور
نی بی‌سبب آمد بمیان اندر میزان احکام قضا راند وین حکم قضا کرد
بنمود بدو حکم قضا قدرت وامکان بفزود بدو دولت ودین حشمت واجلال

اشاره مختصری به‌پاره‌ای از نکات دستوری

۱ ـ استعمال «کجا» بمعنی که :

زان کجا گردباد هیبت او　　برکشد تربتش زدیده مار

ایا عدیم نظیری کجا وجود وعدم　　زچون تو نسل یکی بیوه‌ود گرعزب است

۲ ـ حذف علامت ندا (منادی محذوف الادات)

اگر صاحب ابوالقاسم درآن عهد　　برادی وکفایت بود مشهور

ربیب الدین ابوالقاسم دراین عهد　　توئی مانند او مشهور ومذکور

۳ ـ استعمال «اند» بصورتی که از معنای آن قلت وکمی مستفاد نمیشود بلکه میتوان از آن معنی کثرت را استنباط نمود .

گیتی دل توجوید هرساعت اندره　　گـردون درتو گیرد هر لحظه اند بـار

۴ ـ استعمال « از » بمعنی برای و بطوریکه تقریباً معنی مفعول لاجله را میرساند .

چرخ تیغ مرادش آهخته　　کشته ازخیروشردارونم ونار

یعنی برای خیر وشر درتیغ ممدوح نم ونار کاشته شده‌است .

۵ ـ بکار بردن اسم فاعل بصورت فك کسره اضافه درحال اضافه .

امن وخوفش دهنده خواب وسهر　　مهر وکینش نهنده منبر ودار

۶ ـ بکاربردن مصدر مرخم از قبیل :

هرکه با او برابری طلبد　　گوچنین یك‌دو کارکرد بیار

۷ ـ استعمال انواع پیشوند وپسوند با فعل وآوردن فاصله در بین فعل‌وپساوند آن مانند :

آمد آن مایهٔ سعادت باز　　کز جهان ملك را بدوست نیاز

ودر مورد دیگر فعل آمدن‌را با پیشوند «باز» بدون فاصله بکار برده است

باز آمد آنکه ملك بدو کارمکار شد — باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد

۸ - بکار بردن اسامی وصفات مرکب که درشعر ابوالفرج بسیار فراوان بکار رفته است .

کامده ابری که برق زودگزایش — بفکند ازپای‌حصن دیرستان را
زور آزمای ساعد ملك ترا بزور — اززورساق عرش خطاب‌جدید باد
آفرین برشاه و جشن شاه باد — جشن ملك آرای او هرماه باد
عمید دولت عالی وخاص مجلس میر — امین‌گنج شه وحمل بخش حمله‌پذیر
بجای جد تودهر آلتی‌است هزل‌نمای — بشأن‌ملك توعدل آیتی‌است‌حق‌گستر

۹ - استعمال مسند ومسندالیه باحذف‌رابطهٔ واز دیوان ابوالفرج چنین‌برمیآید که درآن عصر این امر بسیار متداول ومعمول بوده است .

غایت شادی تو از رادی — غارت رادی تو از املاك
جرم خوان ترا قمر سفره — نعل‌خنگ تر اشهاب شراك
طبع تو نسیم هوای فضل — حلم تو نهال زمین ملك
دهرباشور هیبت تو جبان — بحر بابذل همت تو بخیل
نهی تو نهی وشرط اوآرام — امر توامر وحکم او تعجیل

۱۰ - استعمال «شدآمد» بدون واو بجای آمد وشد

زهمتای تودرشاهراه دهر — شدآمد نگشته بکس والسلام

استعمال انواع مختلف پساوندها وپیشاوندها نیز در دیوان بچشم میخورد که استخراج موارد وتوضیح آن ضرورتی نداشته بلکه موجب اطالهٔ کلام‌میگردد .

تأثیر ابوالفرج درشاعران دیگر

۱ - ابوالفرج ومسعود سعد سلمان :

(دراین قسمت از مقدمهٔ مرحوم رشید یاسمی بر دیوان مسعود سعد سلمان

استفاده بسیار نموده‌ام) همچنانکه درذیل « شعر ابوالفرج » یادآور شدم بمقتضای رسم معمول ومتداول آن زمان میان این دوشاعر مشاعرات بسیار واقع میشده است و بهمین جهت درمقایسه دودیوان با یکدیگر متوجه شباهت تام بین اوزان وردیف ها وردف ها میشویم همچنین اشتراك مضامین علمی اعم ازعلوم قرآنی وعلوم عقلی شاهد گویای تأثیر پذیری متقابل بین این دوشاعر است وچون مسعود سعد سلمان درقطعه ای خطاب به ابوالفرج چنین میگوید .

دانی که هست بنده آزاد تو		هرکس که هست بنده وآزادمن
نازم بدانکه هستم شاگرد تو		شادم بدانکه هستی استاد من

ص۱۰٤ دیوان مسعود

میتوان استنباط نمودکه فضل تقدم برای ابوالفرج محفوظ است . بعلاوه مسعود سعد سلمان درجای دیگر خطاب به ابوالفرج چنین میگوید .

ای به بلندی سخن شاعران		هرگز مانند تو نا دیده مرد
روی‌توام ازهمه‌چیزآرزوست		خسته همی جوید درمان درد

ص۶۳۰ دیوان مسعود سعد سلمان

بنابراین میتوان تاحدی تأثیر ابوالفرج را در مسعود قبول نمود درپاسخ قطعه ای‌که ابوالفرج در وصف بنای مسعود سروده است مسعود قطعه‌ای دارد که در خوبی سخن ابوالفرج مبالغه‌ها نموده است « این قطعه در صفحهٔ ۱۶۹ کتاب آمده است » وفقط یکی دوبیت آن ذیلا آورده میشود :

خاطر خواجه‌بلفرج بدرست		گوهر نظم ونثر راکان گشت
رونق وزیب شعر عالی او		حسن اسلام ونورایمان گشت

دراین جا باید یادآور شوم‌که قطعه معروف مسعود سعد سلمان که درآن میگوید .

بوالفرج شرم نـایدت کز خبث		در چنین حبس و بنـدم افکندی

بهیچوجه نمیتواند خطاب به ابوالفرج رونی باشد . زیرا ابوالفرج خود در کمال فقر و تنگدستی بوده است و نیز کم و بیش گرفتار شکنجه عمال وفرمان روایان ودر دیوان او ابیاتی بچشم میخورد که براین مطلب گویا است .

درقصیده‌ای میگوید :

خسروا بنده از اریکۀ ظلم		شاهرخهای زفت خورد از پیل

ص ۹۶

واین قصیده را خطاب بسلطان ابراهیم سروده بوده است .

درقصیده دیگری که بازهم خطاب بسلطان ابراهیم است ازوام داری خودسخن بمیان آورده ومیگوید :

من رهی نیز باز گشته بکام		دیده اقبال شاه وصرف غریم

ص ۱۱۰

درقصیده دیگری که درمدح و خطاب به ثقة الملك طـاهر بن علی سروده است میگوید :

بنده در گوشه ایست کز عطشت		ژوبه تف تشنه ماند آب زلال

صیـداو بی نوا چـو صید حرم		کسب او کم بها چو کسب حلال

سزد از همت تو گر شب او		روزگردد بشغلی از اشغال

وباز درقصیده‌ای که خطاب به بوحلیم زریر شیبانی سروده است چنین میگوید

ای ترا حلم نایب داور		ای ترا زهد وارث ادهم

بنده از بوحلیم شیبـانی		چند یك روز داد داد ستم

که ازاینسان سیاه شد چو دوات		که بدینسان برهنه شد چوقلم

آیا درست است که بگوئیم چنین شخص گرفتاری که درقصائد خود ازفقر و درماندگی وعزل و بی‌شغلی مینالد موفق بشود که کسی مانند مسعود سعدرا باسعایت بزندان بیندازد

آن‌هم شاعری که خودش میگوید :

شصت سال تمام خدمت کرد　　　　　پدر بنده سعد بن سلمان
گه باطراف بودی از عمـال　　　　　گه بدرگاه بودی از اعیان

بنابراین باحتمال قوی ابوالفرجی که درآن قصیده مورد خطـاب مسعود سعد سلمان است کسی دیگر است وشاید مراد ابوالفرج نصر بن رستم صاحب دیوان هند باشد که‌خود از امراء بزرگ بوده‌است .

۲ ـ ابوالفرج وانوری .

درصفحهٔ ۴۱۹ لباب‌الالباب عوفی چاپ مرحوم سعید نفیسی چنین آمده‌است :

« وانوری‌پیوسته‌تتبع‌سخن اوکردی ودیوان‌اوهمواره در نظرداشتی‌ودر آن قصیده که‌گفته‌است :

ویحك ای صورت منصور نه باغی نه سرای
بل بهشتی که بدنیـات فرستاده خدای

یك بیت تمام بعینه از شعر ابوالفرج بیاورده است بی تضمین اگر توارد خاطر است بغایت نادر است ودرآن قطعه‌که گفته‌است :

اندرآن مجلس که من داعی بشعر بوالفرج
تـا شنیدستم ولوعی داشتستم بس تمـام

دلیلیست‌که او پیوسته دربوستان دیوان ابوالفرج تفرج‌کردی» .

استاد بزرگوار حضرت آقای مدرس رضوی از صفحهٔ ۱۱۹ تا صفحهٔ۱۲۳مقدمهٔ جلد دوم دیوان انوری را اختصاص‌باین مبحث داده‌اند ومرقوم فرموده‌اند « تأثرانوری ازشعر ابوالفرج بسیار است‌که گاه معنی‌راگرفته وازبابی به‌باب دیگر برده وگاه‌لفظ ومعنی را هردواخذکرده وبصورت تضمین درشعرخویش جای‌داده است »ص۱۲۱مقدمه ج۲ دیوان انوری ».

علاوه بر مواردی که حضرت استاد مدرس رضوی بیان فرموده اند چند مورد دیگر که بنظر این بنده رسیده است ذیلا آورده میشود .

در ص ۳۰۱ دیوان انوری این بیت آمده است .

غاشیهٔ همتش کشند همی　　　برفلك جبرئیل و میکائیل

مصراع دوم ظاهراً مأخوذ ازاین بیت ابوالفرج است که میگوید :

کر و فر ترا نظاره کنند　　　ازفلك جبرئیل و میکائیل

ص ۹۶

وزن وقافیه قصیده هم همان وزن وقافیه قصیده ابوالفرج است .

در صفحهٔ ۳۴۹ دیوان انوری آمده استکه :

اختیار ملوك هفت اقلیم　　　تاج دین خدای ابراهیم

ازنظر وزن وقافیه ومضمون شبیه باین بیت ابوالفرج است .

روی‌بازار ملك هفت‌اقلیم　　　پشت‌حق بوالمظفرابراهیم

ص ۱۰۹

باز درهمان صفحه از دیوان انوری آمده استکه :

ور نسیم عنـایتش بوزد　　　روح یابد ازاوعظام رمیم

شبیه است باین بیت ابوالفرج‌که میگوید :

درخطابش که‌رفق مذهب اوست　　　در پـاسخ زند عظام رمیم

ص ۱۱۰

۳ ـ در دیوان سنائی نیز دومورد بنظر این‌بنده رسیده است که شباهت تـام بااشعار ابوالفرج دارد .

۱ ـ قصیده :

بتی‌که‌گر فکندیك نظر برآتش‌وآب　　　شود زلطف‌وجمالش‌مصور آتش‌وآب

که شبیه است از نظر وزن وقافیه وردیف باین شعر ابوالفرج .

قبول یافت زهرهفت اختر آتش وآب وجیه گشت بهرهفت کشور آتش وآب

۲ - درصفحهٔ ۴۷۲ دیوان سنائی درغزلی بمطلع :

مرحبا مرحبا برای هلالا آسمان رانمای کل کمالا

میگوید :

ای زپرده‌زمانه‌آمده اینجا مرحبا مرحبا تعال تعالا

که نیمهٔ اول مصراع اول بیت اول ومصراع دوم بیت دوم مأخود است از این بیت ابوالفرج رونی که میگوید :

گفته با زایران‌صریر درت مرحبا‌مرحبا درآی‌درآی

ضمناً رشیدالدین وطواط دانشمند وشاعر مشهور قرن ششم متوفی ۵۷۳ قمری که آثار ادبی ودیوان او بسیار معروف وبهردوزبان عربی وفارسی شعرمیسروده است قصیده‌ای با ردیف آتش وآب در دیوان خود دارد که ازلحاظ وزن نیز مانند قصائد ابوالفرج رونی است .

٤ - دردیباچهٔ دیوان ادیب‌الممالك فراهانی چاپ‌مرحوم وحید دستگردی در صفحهٔ «یو» از قول ادیب‌الممالك مطلبی نوشته شده است که از نظر اطلاع عیناً نقل میشود .

« من باکمال دلیری بعرض رسانیدم که در این آزمون اینك حاضرم بشرط آنکه خداوند بزرگ وزنی اختیار فرموده وقافیتی اقتراح نماید زمینه آن سخن را نیز دستوری دهد تـا از هرجهت متکلف بـاشد حـاضران تعجب کرده بیکدیگر نگریستند شاهزاده فرمودابن بیت حکیم ابوالفرج‌رونی را نخست تقطیع کرده بحرش را بگوی‌وسپس براین وزن وقافیت شعری برحسب حال ومناسب مقصود خودانشاکن واین دو بیت برخواند .

شه باز بحضرت رسیدهین | یکران مرا بر نهید زین
تاخوی کند ازشرم اوزمان | چون‌طی کنم از نعل‌اوزمین

گفتم این دوبیت از بحر قریب اخرب مقصور است وتقطیعش .... پس ایستاده وارتجالا شعر همی گفتم ومیرزا عبدالکریم منشی سخنانم را مینوشت و ابیات این است .

طهماسب خداوند راستین | دارد یم وکان اندر آستین

باری شهزاده مؤیدالدوله درآن روز مرا اکرام فراوان کرد »

انصاف مطلب این است که قصیده ادیب‌الممالك بسیار شیوا است تمام قصیده در ص ۴۰۶ دیوان ادیب‌الممالك آمده است .

غرض اصلی از ذکر این داستان آن‌بود که روشن شود که درقرن ۱۳ هجری (سال۱۲۹۵) برای آزمودن طبع ادیب‌الممالك اقتفا بقصیده ابوالفرج پیشنهادمیشود واین حاکی از آنست که مقام شامخ ابوالفرج درقصیده سرائی مطمح نظر بزرگان‌و ادبای آن قرن بوده است .

اشعار ابوالفرج درکتابها

۱ - کتاب حدائق السحر فی‌دقائق الشعر .

کتابی است که بقلم امیر رشیدالدین محمد عمری بلخی کاتب مشهور برشید وطواط نوشته شده‌است مرحوم عباس اقبال آشتیانی تألیف‌کتاب‌را مابین سنوات ۵۵۱و ۵۵۲ هجری میدانند که‌درحدود (پنجاه) سال پس‌از وفات ابوالفرج است .

دراین کتاب درسه مورد ابیاتی از ابوالفرج بعنوان شاهد آورده شده است .

۱ - درصنعت ردالعجز علی‌الصدر :

بیمین تو ملك داده یسار | بیسار توعدل خورده یمین

ص۲۰ کتاب حدائق‌السحر

۲ - درصنعت حسن‌المطلع .

ترتیب ملك وقاعده دین‌ورشم‌داد　　　　　عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

ص۳۱ کتاب حدائق‌السحر

۳ - درمورد تشبیه مطلق .

شاخ امرود گوئی وامرود　　　　　دسته‌وگردنای طنبوراست

ص۴۴ کتاب حدائق‌السحر

۲ - در ترجمهٔ کلیله ودمنه نصرالله منشی - بنابتحقیق استاد محترم جناب آقای مینوی ترجمه‌ای‌که نصرالله‌منشی از کلیله نموده است در حدود سالهای ۵۳۸ تا ۵۴۰ هجری انجام یافته است . دراین کتاب مجموعاً شانزده بیت از ابیات ابوالفرج آمده است باین ترتیب .

۱ - در ص ۱۱۹ کلیله ودمنه چاپ استاد محترم آقای مینوی دو بیت بدین‌قرار « که موضع خوش وبقعت نزه است صحن آن مرصع بزمرد و مینا و مکلل ببسد و کهربا .

آب‌وی آب زمزم وکوثر　　　　　خاك‌وی خاك عنبر وکافور

شکل‌وی نابسوده‌دست‌صبا　　　　　شبه وی ناسپرده پای دبور

ص۷۳ کتاب

۲ - در صفحهٔ ۱۳۹ کلیله .

« بسیار پای آوران ازدست او سرگردان شدند وگریختن ممکن نیست .

خیره ماند از قیام غالب‌او　　　　　حملهٔ شیر وحیلت روباه

ص۱۳۷ کتاب

۳ - در صفحهٔ ۱۹۷ کلیله .

« وملك امروز بجمال عقل ملك آرای متحلی است » .

نرسد عقل اگر دو اسبه کند　　درتك وهم بی غبار ملك

ص۸۷

٤ - در صفحهٔ ۱۹۸ کلیله .

« وبرهان خرد ووقار او هرچه ظاهر ترگشت .

هرکجا حزم تو فرود آید　　برکشدامن حصنهای حصین

ص۱۲۸

٥ - در صفحهٔ ۲۱۷ کلیله ودمنه .

« گفت بشهر سرندیب درودگری زنی داشت » .

بوعده روبه بازی بعشوه شیر شکاری　　..

مصراع دوم بیتی است درص ۱۵۶

٦ - درصفحهٔ ۱۳۳ کلیله ودمنه :

« واین کار به اصالت رأی وفر دولت وسعادت ذات ملك نظام گرفت .

برد تیغت زنایبات شکوه　　داد رایت بحادثات سکون

با مختصر تفاوت در ص۱۲۶

۷ - در صفحهٔ ۲۹۳ کلیله ودمنه : « چه ضعف وحیرت من ظاهر است وشکوه ومهابت او غالب».

شیطان سنان آبدارت را　　ناداده شهاب کوب شیطانی

باران کمان کامکارت را　　نادوخته روزگار بارانی

ص۱۳۹

۸ - در صفحه ۲۹٦ کلیله ودمنه « دراین مراجعت مرا فایده‌ای نمانده است خـود را دست دیت نمی‌بینم وسروگردن فدای تیغ نمیتوانم داشت .

نه مرا برتکاب تو پایاب　　نه‌مرا برگشاد تو جوشن

ص۱۲۳

۹ - درصفحهٔ ۳۶۱ کلیله نیز مصراعی از ابوالفرج آمده است :
آتش زخمی که آب روی ملك ازاو بجای مانده:
«نعوذ بـالله از آن آب رنگ آتش فعـل»
ص۱۰۸

۹ - درصفحهٔ ۳۶۵ کلیله « قـال النبی (ص) واضع العلـم فی غیر اهله کمعلق الجوهر واللؤلؤ علی الخنازیر » :

هر عصائی نه اژدها باشد هر گیاهی نه کیمیا باشد

ص٤٦

۱۰ - صفحهٔ ۳۷۰ کلیله ودمنه « وآن ماری که برپای ملك می‌دوید شاه همچین شمشیری فرستد .

ازآن آبی که برآتش سوار است ....

مصراع دوم بیتی است در ص۲۸

۱۱ - صفحهٔ ۳۷۹ کلیله ودمنه « وسخن بندگان ناصح رااستماع نماید

« بدکاستن ونیك فزودن باید زیراکه همی کشت درودن باید»

بیت دوم رباعی‌است در ص١٦٤

۱۲ - درهمان صفحه کلیله ومنه (۳۷۹) « اگـر رای ملك بیند که زبانهای خاص وعام ثنای اورا گویان باشد ودلها ولای اورا جویان .

هرکجا فریادخیزد مقصد فریاد باش سایه بر مظلوم گستر آفتاب دادباش

ص٨٤

۱۳ - صفحهٔ ٤١٧ کلیله ودمنه « ذکر ملك ودولت او برروی روزگار باقی‌ماند وبهمهٔ اقالیم عالم وآفاق وگیتی برسید وگفت :

تاکمر صحبت میان طلبد کمر ملك برمیان تو باد -

ص۵۷

۳ ـ درکتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم اثر شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی که طرح تألیف آن درسال ۶۱۴ ریخته شده وقطعاً دیرتر از سال ۶۳۰ بپایان نرسیده است در۱۸ مورد باشعار ابوالفرج استناد ویا از آنها شاهد آورده شده است .

۱ ـ درصفحهٔ ۲۰۲ المعجم « چون الف دعا و ندا والف تعظیم وتعجب والف نسبت نشاید کی روی سازند وبناء شعر برآن نهند چنانك بلفرج درقافیتی(الفی) گفته است .

باغ‌ها راغ کند رنج قدوم ملکان راغها باغ‌کند یمن قدومت ملکا

ص۵

۲ ـ درصفحهٔ ۲۲۷ المعجم « آن قوافی را شایگان خوانند چنانك ... . وچنانك بلفرج گفته‌است :

راغ‌ها باغ کند یمن قدومت ملکا

۳ ـ در صفحهٔ ۲۵۴ المعجم « وبیشتر شعراء عجم تأسیس را اعتبار نمی نهند وآنرا لازم نمیدانند چنانك بلفرج رونی گفته است :

فلك در سایهٔ پر حواصل زمین را پرطوطی‌کرد حاصل

ص۹۳

پس گفته است :

کرادانی تواندر کل عالم چنو فرزانه‌ی‌مقبول مقبل

۴ ـ درصفحهٔ ۲۹۵ المعجم : « پس تشدید بر حرف راء ناحوش نیاید چنانك

فلك در سایهٔ پر حواصل زمین‌راپرطوطی‌کردحاصل

۵ ـ وبلفرج گفته است (صفحه ۳۰۳ المعجم)

دیدار خواست چشم زمانه زقدرتو در گوش او نهاد قضالن ترانیا

ص۸

۶ ـ درصفحهٔ ۳۰۸ المعجم :

« همت بلند باید کردن که تو هنوز بر پـایه نخستین از نردبـانیـا »

ص۸

ممدوح را برپایه نخستین وپایه بلندترین گفتن شاید اما ذکر نردبان وممدوح را بر نردبان گفتن زشت است » .

۷ ـ درصفحهٔ ۳۳۷ المعجم درذیل صنعت مطابقه « وبلفرج میگوید :

ظلم کوتاه دست گشت بدانچ کردعدلش برفق پای دراز

ص۸۲

۸ ـ درهمان صفحه المعجم (۳۰۸) « وابوالفرج گوید :

من عهد توسخت سست میدانستم بشکستن آن درست میـدانستم

این دشمنی ای دون که تو با من کردی آخر کردی نخست میدانستم

این رباعی درهیچیك از نسخ دیوان ابوالفرج ضبط نشده‌است وبنا بنقل پاورقی همان صفحهٔ المعجم در مجمع‌الفصحا به مهستی نسبت داده شده‌است ․

۹ ـ درصفحهٔ ۳۳۹ المعجم ذیل تشبیه صریح « وبلفرج گفته است :

سیب سیمین سلب چو گوی بلور یا چو نو خاسته بر حور است

شاخ امرود گوئی و امرود دسته وکردنای طنبور است

ص۳۴

۱۰ ـ در صفحهٔ ۳۵۰ المعجم ذیل «الغاء» بمعنی مؤکد گردانیدن روجه‌افزونی وچون شاعر معنیی بگوید و براثر آن معنییی دیگر بیاورد که معنی اول را تمامتر گرداند آنرا تکمیل خوانند چنانك بلفرج گفته است :

شدممکن درجهان هرکو بساطش بوسه‌داد وآن‌دهدبوسه بساطش کز در تمکین بود

این بیت هم درنسخ دیوان ابوالفرج که مورد استفاده آقـای چایکین واین بنده بوده است نیست .

۱۱ - درصفحهٔ ۳۵۷ المعجم « وبلفرج گوید درمبالغت عدل

آموختهٔ زاید بچه‌شیر زمادر   ازعدل تودر پنجه نهان‌کردن‌چنگال

ص۹۸

ودرمبالغت هیبت هموگوید :

« خیال تیغ تو اندر میان صلب‌پدر   عدوی دولت‌ودین را میان‌زندبدو نیم

ص۱۰۷

۱۲ - درصفحهٔ ۳۶۰ المعجم درذیل استعارت «وبلفرج گفته‌است :

گاودوشای عمر بدخواهت   بره خوان شیر گردون باد

ص۵۶

۱۳ - درصفحهٔ ۳۷۶ المعجم درزیر صنعت تقابل » وبلفرج گفته‌است .

صلح وجنگ‌توشادی آمدوغم   خصم‌وخشم‌تو تیهو آمد وباز

ص۸۳

۱٤ - در صفحهٔ ۳۷۵ المعجم « تقابل آنست که شاعر اسماء متلازم متقابل در شعر خویش بیارد چنانکه بلفرج گفته است .

خم دهی حرص را ببخشش پشت   برکنی آز را ببذل شکم

ص۱۱۳

۱۵ - درصفحه ٤۰۱ المعجم «واز ابتدا آت ناپسندیده بلفرج راست .

ای‌سرافراز عالم ای‌منصور   وی‌بصدر تو اختلاف‌صدور

ص۷۷

۱۶ - درصفحهٔ ٤۱۲ المعجم « چنانکه بلفرج گفته است :

ترتیب ملك وقاعده دین ورسم‌داد   عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

۱۷ - درصفحهٔ ۴۲۴ المعجم در ذیل‌معما « وبلفرج گفته است دراسم‌عبدالرحمن

سورتی «کندرو» یك آیت‌را   کردباید همی بسی‌تکرار

آخر نـام تست اول آن ای نکوسیرت نکوکردار
آخر نام تو ترا بدهاد اول نـام تو چومن بسیار

این سه بیت‌هم درهیچیك از نسخ ابوالفرج نیست ودر این باره توضیحی در صفحات بعد داده شده است .

۱۱ - درصفحه ۴۶۱ المعجم درذیل انتحال « وبلفرج رونی گفته است .

گفته بازایران صریردرش مرحبا مرحبا درآی‌درآی

ص۸٤

وانوری ازاو برده است وگفته :

گفته باجمله زوار صریر درتو مرحبا برنگذر خواجه‌فرودآی‌ودرآی

وبهرصورت ازاین مختصر چنین نتیجه گیری میشود که شاعر در اندك مدتی نام‌آور ومشهور شده‌است ودرپاره‌ای از امهات کتب آن‌عصر که در بالا بدانها اشاره شد اشعـاروی مورد استشهاد قرارگرفته است .

✿✿✿

معرفی نسخ دیوان ابوالفرج

علاوه بر نسخی که دراختیار آقای پروفسور چایکین بوده و مورد استفاده ایشان درچاپ دیوان قرارگرفته است دونسخه نسبتاً کهن نیز دراختیار این بنده بوده است که مشخصات آنها ذیلا نوشته میشود .

۱ - عکسی از نسخهٔ موجود درانگلستان که وسیلهٔ دانشمند بزرگوار جناب آقای مینوی استاد محترم دانشگاه تهران تهیه شده‌بود ومعظم له با بذل محبت خاص که شیوهٔ کریمانهٔ ایشان همواره بر محبت بدانشجویان است در اختیار این بنده گذاشتند .

این نسخه مجموعاً در۱۵ برگ عکس برداری شده‌است که هر برگ آن از۱۱۹ تا ۱۲۱ بیت دارد و مجموعاً دارای ۱۷۵۹ بیت است و از این مقدار چهل و شش رباعی است .

نسخه بسیار خوانا است وازعکس چنین برمیآید که صفحات جدول بندی مرتب داشته ودر بالای قصائد بارنگ دیگری عنوان ممدوح وگاه وزن قصیده نوشته شده است .

متاسفانه تاریخ ختم کتابت نسخه درآن نوشته نشده‌است وبدون تردیدجزء مجموعه‌ای بوده‌است اما بنابااظهار استاد محترم جناب آقای مینوی درسال ۶۹۱ یا ۶۹۲ نوشته شده‌است که تقریباً دویست‌سال پس از فوت شاعر بوده است . علامت اختصاری این نسخه درپاورقی ها «م» انتخاب شده است .

۲ - عکسی ازنسخه عکسی دیوان ابوالفرج که در مجموعهٔ ای ازنسخه های عکسی دواوین شعراء قرن ششم وپنجم درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری میشود . مجموعاً شانزده برگ است از ص۲۲۵ تا۲۴۰ مجموعهٔ‌مذکور. نمره فیلم‌این مجموعه ۱۸۶۵ وشماره عکس ۴۵۰۳ است این نسخه نیز بسیار خوانا و خوش خط

است در صفحهٔ اول نسخه درمیان سرلوحه‌ای‌که طرفین آن نقاشی شده است نوشته‌است « دیوان ملك‌الشعراء والفضلاء ابوالفرج رونی » ودر آخر نسخه نوشته شده است . « تم‌الدیوان والحمدلله شکرا فی منتصف شوال سنه ۶۹۹ » صفحات این نسخه حداقل ۱۱۰ وحداکثر ۱۲۰ بیت دارد ومجموعاً ۱۶۷۰ بیت است که ازاین مقدار چهل‌وشش رباعی است . علامت اختصاری این نسخه درپاورقی ها «د» انتخـاب شده است . اگر چه تاریخ تحریر این‌دونسخه بیکدیگر نزدیك است ولی بـاهم تفاوت دارد اولا قصیده اول نسخه «م» غیر ازقصیده اول نسخه «د» است بعلاوه نسخهٔ «م» ۸۹ بیت بیشتر از نسخه «د» دارد .

نسخه‌ای‌هم ازدیوان ابوالفرج درکتابخـانهٔ دانشگاه حقوق وجود دارد که بسیار تازه است این نسخه بخط نستعلیق «شکسته» نوشته شده و در کمال خوشخطی است واطراف صفحات کم وبیش تهذیب شده‌است برای ذکر چند مورد اختلاف این نسخه باسایر نسخه‌ها که‌درحواشی بدان‌اشاره شده است علامت اختصاری «ح»انتخاب شده است .

ضمناً لازم است متذکرشوم‌که‌بنابراهنمائی استاد محترم‌آقای دکتر مینوچهر معلوم شد که نسخه‌ای از دیوان ابوالفرج رونی در دانشگاه داکا (پاکستان) وجود دارد . مدتی با دانشگاه مزبور مکاتبه شد : ودر خرداد ماه سال ۱۳۴۶ آقای میرزا علی شریعتی که یکی از ایرانیان دانشمند وفاضل مقیم داکا هستند بایران تشریف آورده بودند اتفاقاً بااین بنده ملاقاتی فرمودند وپس‌از اطلاع از موضوع نامه هائی را که دانشگاه داکا نوشته وشماره نسخه را مرقوم داشته بودند بایشان تسلیم کردم تاپس از مراجعت به پاکستان فیلمی از نسخهٔ مزبور تهیه وبرای این بنده ارسال فرمایند .

ایشان باکمال محبت وبزرگواری قبول زحمت فرمودند ودر آبان ماه ۱۳۴۶ فیلم مزبور را دریافت داشتم پس‌از ظاهر ساختن آن معلوم شد از کتـاب دیوان

ابوالفرج که وسیلهٔ آقای چایکین چاپ شده است عکس برداری نموده و فیلمش را برای این بنده ارسال داشته‌اند ؛ بلافاصله درآذر ماه ۱۳۴۶ جریان را برای دانشگاه داکا نوشتم ولی تاکنون جوابی نرسیده است : چون آقای چایکین قصائد را بحسب حرف آخر مرتب نموده‌بودند (نسخه دانشکده حقوق هم مرتب شده برحسب حروف آخر قصاید است) بنده متن دیوان چاپ شده را اساس قرار داد .

اختلاف نسخی را که دردیوان ذکر شده بود درپاورقی ها ذکر نکردم ولی اختلافات نسخه‌های «م» و«د» و«ح» را درپاورقی ذکر نموده قصائد و قطعاتی که در دیوان چاپ شده اما دردونسخه نبود جداگانه درآخر قراردادم وباحتمال قوی آن قصائدهم از ابوالفرج رونی است .

توضیح لغات ومشکلاتی که بنظر این بنده قابل توضیح بوده‌است درآخر کتاب نگاشته شده‌است دراین‌جا باید یادآورشوم که بنابقرائنی که در دست است مقداری از اشعار ابوالفرج ازمیان رفته است .

۱ ـ درصفحهٔ ۴۱۹ لباب‌الالباب چنین آمده است .

« واین قصیده‌که مطلع دیوان اوست درمدح سلطان رضی‌الدولة ابراهیم‌مسعود تغمده‌الله برحمته گفته :

روز بازار ملك هفت اقلیم		پشت‌حق بوالمظفر ابراهیم

وحال آنکه نه درنسخه «م» ونه درنسخه «د» این قصیده درآغاز دیوان نیست و این مؤید آنست که نسخه‌های دیگری ازدیوان ابوالفرج درآن عصر وزمان بوده‌است.

۲ ـ درلباب‌الالباب قطعهٔزیر :

مال‌دادن جز بحق اسراف‌دان		اینك‌ازقرآن بخوان‌لاتسرفوا

از برای دین همه دنیـا بده		لن‌تنـالوالبر حتی تنفقـوا

آمده‌است‌که درهیچیك از نسخ نیست . همچنین درصفحه۴۱۹ لباب‌الالباب دوبیت زیر نقل شده‌است .

نعل اسب تو هلالست وستامش کوکب است آفتابست او واسبش آسمانها زا مدار
آسمانی پرکواکب برزمین هرگزکه دید کافتاب او یکی باشد هلال او چهار

این دو بیت هم در هیچیك از نسخ نیست .

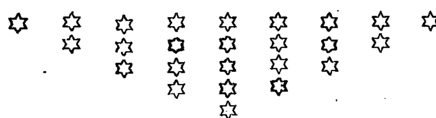
۳ - درصفحه ۳۰۸ المعجم رباعی منسوب به ابوالفرج ذکر شده است که در هیچ یك از نسخ نیست .

۴ - درصفحه ۳۵۰ المعجم نیز بیتی دیگر با بوالفرج نسبت داده شده است که در هیچیك از نسخ نیست وحال آنکه ازنظر وزن ومضمون شبیه است باشعار ابوالفرج است و در صفحه ۴۲۴ المعجم درذیل معما ابیاتی را از ابوالفـرج نقل نموده است که درنسخه‌های فعلی موجود نیست وبازهم ازنظر وزن ومضمون شباهت تام باشعـار ابوالفرج دارد .

ازاین موارد چنین استنباط میشود که نباید اشعار ابوالفرج بأین قلت باشدو بدون تردید مقداری از اشعار او از نسخه‌های موجود حذف شده است .

امیدواریم باپیداشدن نسخه‌های اصیل وکهنه بتوان باشعار این شاعرگرانقدر پی برد.

محمود مهدوی دامغانی



بسم الله الرحمن الرحیم

درمدح سلطان گوید

«منسرح مثمن مجدوع»

« مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع »

غزو گـوارنده باد شاه جهان را — ناصر دین راعی زمین و زمان‌را
آنکه چواو تاقران وحکم قران‌است — هیچ مدبر نبوده هیچ قران را (۱)
دولت او رایتی فراخت که خورشید — پیسه نیارست کرد سایه آن را (۲)
هیبت او آتشی فروخت که دریا — پشت بدو داد وباز تافت عنان‌را (۳)
در سرمحش فصیح یافت بتکبیر — قاید روحـانیان زبان سنان را
تیغ جهادش بطول و عرض وبگوهر — قالب ثانی است راه کاهکشان را
موکب منصور او هنوز بموهند — برتن‌افغان تنیده است فغان را (۴)
کاتش سهمش رسیده بود بهر موز — خوانده براو کل من‌علیها‌فان را (۵)
پیشه سرمایه بر ریاست او مـاند — چون‌زمکینش تهی گذاشت‌مکان‌را (۶)
پیش‌درش برهلاك‌صادر ووارد — غول نیارد بخدعه بست میان را (۷)

---

۱ ــ نسخه م « آنکه چنو.......هیچ مدبر نبود........... » نسخه د « انکه‌چنو....... »
۲ ــ نسخه م « دولت او رایتی فراشت.......بیشه ندانست » نسخه د « دولت او آیتی.......بیسه ندانست »
۳ ــ نسخه م و نسخه د « روی بدو داد وباز تافت ....»
۴ ــ نسخه م « موکب.................بموهند (بمهراز) نسخه د «موکب.......بموهند
۵ ــ نسخه م « کاتش.......بمرهز » نسخه د « کاتش سهمش.......بهزهز »
۶ ــ نسخه م ونسخه د « پیشه هرمایه برریاست اوماند »
۷ ــ نسخه م « پیش درودر هلاك..............» نسخه د « پیش دروبر هلاك.......»

عرصه شطرنج بود ظاهر سکنت — حرب دراوقائمه دوفوج گران‌را (۱)
لعب سوارش بشا همات فروکوفت — آن‌دورمه گرگ‌وآن‌دو یافه‌شبان‌را(۲)
برج حصارش رحول چتر ملك دید — کرد بسجده برهنه برهمنان را (۳)
جوهر صفراست تیغ شاه‌که تیزش — داده بعرق رجولیان ضربان را (۴)
روی بقنوج کرد شعلهٔ عزمش — سوی فلك راند شاخهای دخان را
رای زنی پیر بود بردر ملهی — رای‌زن پیرگفت رای جوان را (۵)
کامده ابری که برق زود گزایش — بفکنداز پای حصن دیرستان را (۶)
وامده بحری که شاخ موج کهینش — برکنداز بیخ جرم کوه کلان را (۷)
برعدد لشکرش و قوف ندارند — چهره گشاینده یقین وگمان را (۸)
طاقت یك موج او کراست که طوفان — صدیك آن بودوغوطه دادجهان‌را (۹)
خیزو خمی ده که گاه حمله صرصر — حیله جزاین نیست خیزران نوان‌را
رای بتدبیر پیر قاعه بپرداخت — خم‌زد وپی کور کرد نام ونشان را
چون طلب شهره گریزش بربست — نایژه بگشاد حوض رنگ رزان را

---

۱ ــ نسخه م ونسخه د « عرصه شطرنج بود ظاهر سنگت ؟...................»
۲ ــ نسخه م « آن‌دورمه گرگ واین...............» نسخه ح « اینکه رمه گرگ‌و آن‌که یافه شبانرا »
۳ ــ نسخه م ونسخه د « برج‌حصار دجول......» نسخه م «کرد برهنه بسجده.......
۴ ــ نسخه م ونسخه د « جوهر صفراست تیغ شاه‌که‌تیزیش...............»
۵ ــ نسخه ح « رای زنی پیر بود بردر دهلی »
۶ ــ نسخه م « کامد ابری که برق زود گزارش ؟ » نسخه ح « کامد............... بفکند.......حصن‌ابر....................»
۷ ــ نسخه م ونسخه د « وامده بحری که موج شاخ‌کهینش »
۸ ــ نسخه م و د «برعدد لشکرش‌وقوف ندادند »
۹ ــ نسخه م « طاقت...............صدیك ازین‌بود..........»

گنج روان راکه مهرخازن او داشت   پرده اوساخت رستگاری جان‌را(۱)
سینه برش راکه کوه موکب اوبود   کبش‌فداکرد وسود یافت زیان‌را(۲)
ای بهنر برملوك عصر مقدم   عصر بداغ تو یافت یکسرران را (۳)
بی‌تب لرزه بحربگاه نیارد   دعوت حرب توشرزه شیر ژیان را
تیغ‌کمان برگشود وتیرتو بسود   تیر بتیر امتحان نکرد کمان را(۴)
جز توکه آورد پیل صدگله از غزو   هریك ازآن دام صدنهنگ دمان را
مشکل غزوتوذات عقل بیان‌کرد   مایه اعجاز دیدشکل‌بیان را (۵)
تانبود روز کینه جستن وپیکار   دل زقیاس دل‌شجاع جبان را (۶)
دین توآباد باد وملك تو آباد   عمر تو آراسته بهار و خزان را
کرده چونامت بهر سفرکه کنی رای   عاقله حوت والی سر طان را (۷)

---

۱ ـ نسخه م ونسخه د «......پرده جان ساخت رستگاری جان‌را »
۲ ـ نسخه د «کبش فداکرد......................» نسخه ح « سینه سرش ....
کبش فداکرد...............»
۳ ـ نسخه م و د و ح « ای بهنر.....................عصر بداغ تویافت پیکرران‌را»
۴ ـ نسخه م ود « میغ......« نسخه‌ح « میغ کمان برگشاد وتیر توبگشود »
۵ ـ نسخه ح « مشکل عزتو.......................»
۶ ـ نسخه د « دل زقیاس دل شجاع وجبان را » وبی شك واو اضافه است و متن اصح
۷ ـ نسخه ح « قافله حوت.......................»

۲- رمل مخبون محذوف

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

شاه باز آمد برحسب مراد دلها ملت از رایت او ساخته عونی بسزا (۱)
خیل خیل از خدمش تعبیهٔ کرده دگر جوق جوق ازحشمش تاختنی برده جدا
سوی هر مرحله راهی (پیموده) برده یك تن زیر هر خار بنی شیری کشته تنها
نه ز لشکرگه او خیمه بسوده صر صر نه ز پیرامن او گرد ربوده نکبا
بحر از او داشته تیمار بپایاب بتك کوه ازاو خواسته زنهار بتکرار صدا
داده ناخواسته چون کیش فدا اهل فدا برسولانش پیل ازهمه جانب امرا (۲)
۴۰- بسته طالع بمیان بر کمر خدمت او همه خرداز و بزرگان فلك تا (چون) جوزا (۳)
کرده خورشید پرستی یله ازحشمت او همی خورشید پرستان جهان تاحربا
سر برآرای ملك ابراهیم ازخاك و ببین که همی صهر تو چون زیب دهد ملك ترا (٤)
داعی دولت او بسپرد خاك همی زجنوب وز شمال وزدبور و زصبا (۵)
منبر خطبه فتح سپهش خواهد گشت برج هر حصن که ماندا ست بعالم عذرا (۶)
زاب شمشیرش طوفان دگر خواهد خاست گر مسلمان نشود گبر و یهود و ترسا (۷)

---

۱ - این قصیده در صفحه نهم از بخش دیوان ابی الفرج مجموعه دانشگاه که علامت اختصاری آن (د) است آمده است . نسخه د « ملت از رایت او یافته عونی بسزا»
۲ - نسخه م و د «داده ناخواسته چون کیش فدی پیل فدی بولایش درازارش جنایت امرا»
۳ - نسخه م و د «که همی شاه تو چون زیب دهد......»
۴ - نسخه م و د « بسته طایع بمیان بر کمر خدمت او همه خردان و بزرگان فلك تاجوزا »
۵ - نسخه م « داعی دولت او به که سزد خاك همی (به سپرد خاك همی) » نسخه د « به سپرد خاك همی »
٦ - نسخه د « خطبه منبر فتح سپهش خواهد خواند »
۷- نسخه م و د «گرمسلمان نشود گبر وجهود و ترسا»

سمر غزوش ترکان نوازن پس از این ‌ ‌ ‌ اندر آرند بدستان نو آئین (به) نوا (۱)
در لفظش که به تکبیر ملایك ببرند ‌ ‌ ‌ و اندر آویزند از گردن و گوش حورا
ای چو برجیس و چو ناهید بنام و بنظر ‌ ‌ ‌ تربیت یافته نام و نظرت زین دو گوا (۲)
آن سپهری تو در آورد که آورد فلك ‌ ‌ ‌ شور هیجای تو ننشاند روز هیجا
رمه را که شبان پاس تو و حفظ تو گشت ‌ ‌ ‌ نکند پیش روش جز مژه شیر چرا
تا بشاهین تو بربست قضا پر عقاب ‌ ‌ ‌ بحجاب عدم از بیم تو در شد عنقا (۳)
قبضه چرخ تو شیطان ببسود و بگریخت ‌ ‌ ‌ گفت این نیست مگر عهده لاحول و لا (۴)
زانکه در نور تو در لافگه اوج و شرف ‌ ‌ ‌ نور خورشید کم آید ببهاء و بضیا (۵)
سایه چتر تو نشگفت که چون خرمن ماه ‌ ‌ ‌ زیر چترت سر امساك پذیرد زهوا (٦)
بمقام تو مقامی که در آن آسائی ‌ ‌ ‌ حضرتی گردد چون غزنین با برگ و نوا (۷)
باغها راغ کند رنج قدوم ملکان ‌ ‌ ‌ راغها باغ کند یمن قدومت ملکا (۸)
کامران بادی در گیتی تا گیتی هست ‌ ‌ ‌ بسته در دامن امروز تو دامن فردا (۹)

---

۱ ـ نسخه م و د « اندرآرند بدستان نوآئین نوا » ضمناً در نسخه د این بیت بعد از بیت ۹ آمده است.
۲ ـ نسخه م و د « تزکیت یافته..............»
۳ ـ نسخه م «تا بشاهین قضا پر تو بود دست عقاب بحجاب عدم از بیم تو زان شد عنقا»
نسخه د «تا بشاهین تو بر دست قضا پر عقاب بحجاب عدم از دست تو زان شد عنقا»
۴ ـ نسخه م و د « گفت اینست مگر عهده لاحول ولا »
۵ ـ در متن « نورخورشید کم آید بضیاء و ببها » و در نسخه م و د « زانکه از نور تو..............»
۶ ـ نسخه م «.........که چون خرمن مه زیر چتر تو امثال پذیرد زهوا » نسخه د « زیر چرخ تو امساك.......»
۷ ـ نسخه م و د « بمقام تو مقامی که بر آن آسائی.......»
۸ ـ نسخه د « باغ را راغ کند فر قدوم ملکان راغها باغ کند باز قدومت ملکا»
۹ ـ نسخه « بسته در دامن امروز تو دست فردا »

شادخوار از تو سلاطین و ترا برده نماز نوشخوار از تو رعایا و ترا گفته دعا (۱)

گاه رای تو وروی تو بغز و وبجهاد گاه گوش تو و هوش تو برود و بغنا

خسرویها واثرهای بزرگ کرده رستم و خسرو در مجلس انس تو ادا

۴- خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن

درمدح سیف الدوله محمود ابراهیم (۲)

باد بان بر کشید باد صبا معتدل گشت باز طبع هوا

خاك دیبا شدست پر صورت جانور گشته صورت دیبا

شاخ چون کرم پیله گوهر خویش بر تند گردتن همی عمدا (۳)

سبزه اندر حمایت شبنم سر ز پستی کشید بر بالا

ابر بی شرط مهرو عقد نکاح گشت حامل بلولؤ لالا (٤)

اینك از شرم آن همی فکنند لؤلؤ نارسیده بر صحرا (٥)

چشمها بر گشاده غنچه گل تا به بیند جمال خسرو ما

پنجها بر فراخت سرو سهی تا کند بر کمال شاه دعا (٦)

---

۱ - نسخه م و د « شادخوار ازتو سلاطین وترا دیده مطاع »

۲ - این قصیده در صفحه دوم نسخه دانشگاه آمده است ضمنا نام ممدوح در نسخه م ونسخه د دربالای قصیده نوشته نشده است .

۳ - نسخه د « شاخ چون کرم پیله جوهر خویش ......»

۴ - نسخه م و د « گشت حامل بلولوء ازدریا » وصحیح تراست چرا که دریاست که موجب بارداری ابر گردیده است .

۵ - نسخه د « لؤلؤ نارسیده در صحرا »

۶ - نسخه م « پنجها بر کشید سرو از سر......نسخه د و ح « پنجها بر گشاده سرو از سر......»

میر محمود سیف دولت ودین | آن فلك سیرت فلك سیما (۱)
۷۰ـ آنکه اندر ابد نظر کرد است | سوی عدلش قضا بعین رضا (۲)
آنکه اندر ازل کمر بسته‌است | برفلك پیش طالعش جوزا (۳)
هیبتش جوهریست از آتش | همتش عالمیست از علیا (۴)
هرکجا پاس اوست نیست خطر | هرکجا خوف اوست نیست رجا (۵)
سهم او رعد وبرق را بنمود | گفت ازاین اصل گشته‌ایم جدا (۶)
نکشد بار حلم او کونین | چون کشد طبع او همی تنها
ای متابع ترا سپاه زمین | وی موافق ترا نجوم سما (۷)
گر ز مهر تودانه سازد عقل | اندر آید بدام او عنقا (۸)
ور زجود تو مایه گیرد روح | ذات او صورتی شود پیدا (۹)
تا برآرد هزار لعب همی | در شبانروز گنبد خضرا
۸۰- همه امروز های دولت تو | باز پیوسته باد با فردا

---

۱ ــ نسخه د « آن ماك سیرت ملك سیما »
۲ ــ نسخه د « سوی عهدش قضا بعین رضا » واصح است
۳ ــ نسخه م « وانك اندر......» نسخه(د) وانك اندر...... برفلك پیش‌طلعتش‌جوزا»
۴ ــ نسخه د « همتش عالمی است از اعلا »
۵ ــ نسخه م ونسخه د « هرکجا باس اوست هست‌خطر......» البته اگر بأس بابای موحده باشد نسخه م ونسخه د صحیح تر بنظر میرسند ولی‌اگر (پاس) فارسی باشد متن اصح است .
۶ ــ نسخه د « سهم او برق ورعد را بنمود......»
۷ ــ نسخه م « وی موافق ترا سپهر وسما » نسخه د و نسخه ح « ای موافق ترا جنودسما » البته منظور از جنود سما فرشتگان است ومنظور از نجوم اینکه بخت‌او سعد است رجوع فرمایند بحواشی آخر رساله .
۸ ــ نسخه د « ورزمهر تودام سازد عقل » نسخه م « گرزمهر تو دام......»
۹ ــ نسخه د « گرزجود تومایه......» ضمنا در نسخه(د)این دوبیت مقدم ومؤخر ند

دهر پیش تو مانده دست بکش چرخ پیش تو گشته (کرده) پشت دوتا (۱)

۴- مضارع

مثمن اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

درمدح سیف الدوله محمود ابراهیم بمناسب تعیین او بحکومت هندوستان ۲

شاها نظام ملك و قوام جهانیا با دولت مساعد و بخت جوانیا (۳)
چشم است بختیاری و در چشم نوریا جسمست کامکاری و در جسم جانیا (۴)
چون ملت از رسول بپاکی ستوده چون رحمت از خدای بنیکی نشانیا (۵)
گوئی دعائی آنچه بجوئی بدان رسی گوئی قضائی آنچه بخواهی برانیا
گردون ترا سکالد کیخسروی همی اینك بنقد والی هند و ستانیا (۶)
همت بلند باید کردن که تو هنوز بر پایه نخستین از نردبانیا (۷)
ایدون شنیده‌ایم که صاحبقران شود هنگام تو کسی ملکا و تو آنیا (۸)
کز روی عقل یك تنی اندر جهان ولیك اندر هنر تمامتر از صد جهانیا
۹۰- دیدار خواست چشم زمانه زقدر تو در گوش او نهاد قضا لن ترانیا

---

۱ ـ نسخه د « دهر پیش تو دست مانده بکش چرخ پیش تو پشت کرده دوتا
۲ ـ این قصیده درصفحه هشتم نسخه دانشگاه آمده است
۳ ـ نسخه م « شاها قوام ملك ونظام جهانیا......»
۴ ـ نسخه م « چشم است بختیاری ودرچشم دیدهٔ » نسخه د « چشم است بختیاری ودر چشم بینشی »
۵ ـ نسخه م « چون ملت رسول.......» درنسخه ح این بیت بیت دوم و بیت دوم بیت سوم است
۶ ـ نسخه م وح ود « اینك بنقد والی هندوستانیا » واصح بنظر میرسد
۷ ـ نسخه د « درپایه نخستین از نردبانیا »
۸ ـ نسخه م « همتای تو کسی.......» نسخه د » هم‌نام تو کسی ....» واصح است

گر آسمان بدرد روزی زهیبتت ناید زهمت تو مگر آسمانیا (۱)
اقبال خلق کرد بحکم توکردگار تا تو بشرط داد بهرکس رسانیا (۲)
اسباب نیکبختی درحل وعقد تست فرمان‌تراست گردهی وگرستانیا (۳)
شکر آن خدایراکه بجاه تو باز بست این‌شغل و این ولایت واین قهرمانیا
باز آمدند باتو همه بندگان تو با عاملی و شحنگی وپهلوانیا (۴)
اندر پناه عدل تو اکنون درین دیار برگرگ محرمی بود اندر شبانیا(۵)
دزدی که ره گرفتی بر کاروانیان آید کنون ببدرقه کاروانیا (۶)
بس‌گردنان‌که‌گردن چون‌گوی‌بردرند گردد همی‌زصولت توصولجا نیا (۷)
خوابست حیله فتنه بیدار گشته را چون گشت پیشه تیغ ترا پاسبانیا
تادرجهان نیاردحاصل بسیم‌وزر کس نعمتی بزرگتر از زندگانیا (۸)
پیوسته باد باتو و با روزگار تو عز و بقا و مملکت جاودانیا
عالم شکسته خصم ترا در دل آرزو دولت نموده حکم ترا خوش عنانیا

---

۱ ـ نسخه م « آید مگر زهمت‌تو.........»
۲ ـ نسخه م « بهریك رسانیا »
۳ ـ درنسخه ح « قرآن تراست.........» ظاهرا اشتباه است .
۴ ـ نسخه ح ونسخه د ونسخه م « باعالمی وشحنگی وپهلوانیا » و ظاهرا باید متن صحیح باشد وبلحاظ ذکر شحنگی وپهلوانی (عاملی) اصح است
۵ ـ نسخه م « برگرگ خرمی بود.........» نسخه د «.........با گرگ محرمی بود اندر شبانیا »
۶ ـ نسخه ح « آید چو بدرقه‌بره‌کاروانیا »
۷ ـ نسخه م « بس گردناکه گردون چون گوی‌اوبرد ....» نسخه د «بس‌گردنا که گردون چون‌گوی‌اوبراو » و باتوجه به‌نسخه م (چون‌گوی او بود) اصح‌وانسب‌است
۸ ـ نسخه م ونسخه د « تادرجهان نیارد حاصل بزر وسیم »

۵- هزج مکفوف مقصور

مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل

در مدح خواجه منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی صاحب دیوان عرض (۱)

امروز نشاطی است فره فضل وکرم را — و امروز و فاقیست عجب تیغ وقلم را
زیرا که دراو بر شرف گوهر آدم — تقدیر همی وقف کند عرض حشم را
منصور سعید آنکه با نعام وبافضال — زو برك و نوائی است عرب را وعجم را (۲)
آن وفد جلالت که ز نعمت نرسیده است — شافی تر از او وفدی ابنای نعم را (۳)
شخصی است حمید آمده در قوت و بسطت — روحی است معین شده امثال و حکم را
چرخی که جهانیست ازاو اختر جدش — صدریکه شکوهی است ازاو بالش عم را (۴)
افراخته رایش بعطا رایت رادی — وافروخته طبعش بوفا روی نعم را
از اوج فلك همت او ساخته مرکب — برفرق زحل رفعت او سوده قدم را (۵)
تیغش زسر دهر برون برده ضلالت — تیرش ز دل ملك برآورده ستم را (۶)
گر مدح و ثنا را سبب کسب نبودی — زو کس نپسندیدی دینار ودرم را (۷)

---

۱ ـ این قصیده در صفحه هفتم نسخه د (نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) آمده است

۲ ـ نسخه م « زوبرگ ونوایست عرب را وعجم را »

۳ ـ نسخه م « شافی تر از او وفدی ارباب نعم را »

۴ ـ نسخه د « چرخست که جهانیست ازاو اختر عرش صدری که شکوهیست بدو بالش عم را »

۵ ـ نسخه م « ارواح فلك......مرقد بر فرق زحل همت......» نسخه د « از اوج فلك همت اوساخته مرقد برفرق زحل همت او سوده قدم را »

۶ ـ نسخه م « سعیش زسر...... نهیش زدل ملك برون برده......»

۷ ـ نسخه م « گرمدح وثناها سبب کسب نه بندی......» نسخه د « گرمدح وثناها سبب کسب نبیدی »

تا مایده جودش در کار نکردند   درخلقت آدم نفزودند شکم را(۱)
بر شاخ بقم حشمت او ناگه بگذشت   خون خشك شد اندر تن از آن شاخ بقم را(۲)
گردر سخن آید شنوا گردد لاشك   گوش از لغت خاطر او جذر اصم را(۳)
حاسد نکند بر حسدش سود و گر چند   با طالع خود جمع کند طالع جم را (۴)
نوری ندهد روشنی کار حسودش   اصلی نبود فربهی حال ورم را (۵)
عزمش چو فلق گیرد ره گیرد برباد   حزمش چو ثبات آرد پل سازد یم را(۶)
سهمش بزند قافله عمر مخالف   وهمش بدرد پرده اسرار عدم را
درسایه امنش نرسد باز بتیهو   درساحت عدلش ندرد گرك غنم را (۷)
خاك هنرش مرده کند شعله فتنه   باد ظفرش روح دهد شیر علم را
تا ماله زند هیچ زمین هیچ کشاورز   تا سجده برد هیچ شمن هیچ صنم را
انگیخته از خانه او خواهم شادی   آویخته در دشمن او خواهم غم را (۸)
گه منزل او برزده باسغد (و) سمرقند   گه مجلس او طعنه زند باغ ارم را

---

۱ ـ نسخه م « تا مایه جودش را بر........» نسخه د « تا مایده جودش برکار نکردند........»
۲ ـ نسخه د « خون خشك شد از هیبت او شاخ بقم را »
۳ ـ نسخه د « گردرسخن آید شنوا گردد بی‌شك........»
۴ ـ نسخه م و نسخه د «حاسد نکند باحسدش سود و گرچند »
۵ ـ نسخه د « نوری ندهد روشنی کارحسودت »
۶ ـ نسخه م و نسخه د « حزمش چوفلق گردد ره گیرد برباد   عزمش چو ثبات آرد........» رجوع شود بتعلیقات
۷ ـ نسخه د « برساحت عدلش نبرد گرگ غنم را »
۸ ـ نسخه د « آویخته بادشمن او خواهم غم را »

۶- هزج مکفوف مقصور

مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل

در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم (۱)

نوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را   ایام جوانی است زمین را و زمان را (۲)
هرسال در این فصل بر آرد فلك از خاك   چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
گر شاخ نوان بود زبی برگی و بی برگ   از برك نوا داد قضا شاخ نوان را
انواع نبات اکنون چون مورچه در خاك   از جنبش بسیار مجدر کند آن را
مرغ از طلب دانه فروماند که دانه   در خاك همی سبز کند روی مکان را
بگرفت شگوفه بچمن برگذر باغ   چونانکه ستاره گذر کاهکشان را (۳)
آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد   از خنده دزدیده فرو بسته دهان را (۴)
وان لاله که از حرص ثنا گفتن خسرو   آورد برون از لب وز کام زبان را
شاهنشه عالم که نبود است بعالم   عالم تر و عادل تر از او انسی و جان را (۵)
محمود جهانگیر که بسته است جهانداد   در ناصیه دولت او حکم قران را
چون تیر همی راست رود گردش ایام   تا بازوی عدلش بخم آورد کمان را (۶)
بی طاعت او عقل نیامیخته با مغز   بی خدمت او عقد نبسته است میان را (۷)

---

۱ – این قصیده درصفحه ششم نسخه دانشگاه آمده است ودربالای قصیده نوشته شده است(قال ایضا فی مدحه)

۲ – نسخه م « نوروز جوان کردد گرباره جهان را   ایام جوان شد چو زمین وجو زمان را »

۳ – نسخه د بگرفته شکوفه بچمن درگذر باغ   چونانك ستاره.........»

۴ – نسخه م ونسخه د « آن غنچه گل بین که همی نازد بربار........»

۵ – نسخه م « عالم تر و عادل تر از او جسمی وجان را »

۶ – نسخه م ونسخه د « چون تیر همی راست شود.........»

۷ – نسخه م ونسخه د « بی طاعت او عقل نیامیزد بامعز   بی خدمت او عقل نبسته.........»

چابکتر و زیباتر از اوگاه سواری — یك نقش نشد ساخته نقاش گمانرا
ساکن کندی طبع (و) هوا پا ورکابش — گر نه حرکت میدهدی دست وعنانرا(۱)
روزی که امل سست شود درطلب عمر — وقتی که اجل مسته دهد تیغ و سنانرا
گیرد زفزع روی دلیران وسواران — گردی که عدیل آمد برنگ یرقانرا(۲)
گاه این بجگر جفت بود با تف تموز — گاه آن بنفس یارشود بادخزانرا(۳)
ابلیس کشف وار درآرد بکتف سر — چون میر برآرد بکتف گرزگرانرا
از نیزه او بینی بی آگهی او — آویخته چون شیر علم شیر ژیان را
همواره جهاندار معین باد ونگهبان — این دولت پاینده واین بخت جوانرا
تا ایلك وخان قبله یغما و تتارند — جز درگه او قبله مبادا یلك و خانرا

---

۱ ــ نسخه د «ساکن کندی طبع هوا پای و رکابش» نسخه م «گرنه حرکت ......دست‌عنانرا»
۲ ــ نسخه م ونسخه د «گردی که عدیل آید گرد یرقان را»
۳ ــ نسخه م «گاه آن بجگر......... گاه این.........»

۷- رجز مسدس مخبون

مفاعلن مفاعلن مفاعلن(۱)

زرود زاوه عبر کرد بحر ما — نبیره رجای خلق ابوالرجا(۲)
ابوالحسن علی که نعت خلق او — خبر دهد زنام والدش ترا
عمید ملك شهریار محتشم — عماد دین مصطفای مجتبا (۳)
رسیده جاه او بجرم مشتری — پرید جسم او بروح اولیا (۴)
گذشته قدر او ز اوج آسمان — چواز قدر او رضای پادشا (۵)
دیانتش بکشته آتش ستم — تواضعش ببرده آب کبریا(۶)
چه نعل مرکبش چه شکل ماه نو — چه گرد موکبش چه کحل توتیا(۷)
بر ثنا دروده چون بر زمین — در عطا گشوده چون در هوا (۸)

---

۱ – این قصیده در صفحه ۱۱ نسخه دانشگاه آمده است و در نسخه م (نسخه متعلق باستاد دانشمند آقای مینوی) در بالای قصیده نوشته شده است (وله یمدح الصاحب العادل ابوالحسن علی بن ابوالرجا)

۲ – نسخه د « زرود ساوه عبره کرد........» نسخه م « زرود زاوه عبره.........» و بهرحال از نظر وزن باید (عبره) تلفظ شود .

۳ – در نسخه (د) این بیت بیت پنجم ودر نسخه م بیت چهارم است

۴ – « نسخه م « رسیده........براق جاه او دعای اولیا » همچنین نسخه د « براق جاه او دعای اولیا» واصح است رجوع فرمایند بحواشی آخر کتاب .

۵ – نسخه د « جواز قدر او رضای اولیاء » و بهرحال لفظ جواز اصح است نه (چواز)

۶ – نسخه د « سیاستش بکشته آتش ستم » وبنظر این بنده اصح است

۷ – نسخه د « چه نعل مرکبش چه جرم ماه نو » و ظاهراً باید متن اصح باشد اگرچه کلمه جرم مبالغه آمیز تراست

۸ – نسخه م و د « درعطا گشاده »

نهال عرق فضل او ذوی الحسب — عیال ذات جود اوذوی النها (۱)
بپوی سوی آفتاب دولتش — کز اوست آفتاب چرخ را ضیا
مگرد گرد آب گرد هیبتش — که درکشد بدم تراچو اژدها (۲)
عذاب او حریق در جحیم زد — خلاص جست او وگفت عافنا
ببارگاه او ملك ز خلد شد — نداشنید کاندر آی مرحبا (۳)
جدا کند عقیم کره او زتن — نشاط دل فضول سر بالتقا
برون برد نسیم رفق او زیم — هم اجنبی هم آشنا بـه آشنا
دوان رود سوال سایلش بدو — چنانکه که دوان رود بکهربا
غنی شود امید زائرش ازو — چنانکه مس غنی شود بکیمیا (٤)
همیشه تا برآید از کلام حق — شریف ذکر انبیاء و اولیا
زعشرت و زلهو بادش امتحان — بدولت وببخت بادش التجا
قـوی بعون وسعی درحق ولی — یلی بامر ونهی در تن ملا
نه مرتقاش سوده نعل مرتقی — نه مقتدیش دیده عزل مقتدا (۵)

۱ ـ نسخه د « نهال عرق فضل وی ذوی الحسب عیال ذات عقل او .... » ذکر کلمه عقل مناسبتر است برعایت او اوالنهی
۲ ـ نسخه م « ترابدم چون اژدها »
۳ ـ نسخه د « ببارگاه او ببزم خلدشد........ » نسخه م « ببار گاداو ببرخلدشد ؟ »
۴ ـ نسخه د « چنانکه مس غنی بود بکیمیا » و قاعدتا متن اصح است
۵ ـ نسخه د « ملی بامر ونهی برین ؟ ملا » نسخه م « بلی بامر ونهی درتن ملا »

۸- مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

درمدح سیف‌الدوله محمود ابراهیم (۱)

بدیع نیست بشب‌دیدن ستاره درآب / بروز بین که سپهری‌است پرستاره بر آب(۲)
زمین‌چون‌آینه‌صورت نمای گشت‌مگر / زگل نماند میان هوا و آب‌حجاب(۳)
گل غنوده ببوی از بهشت یافته بهر / چو نیك‌بختان برخاست با نشاط از خواب
تو گوئی‌اورا بلبل گه‌غنودن او / نموده بود بتلقین خواب راه‌صواب(۴)
کسی‌که رنگ‌غرابش نماید اندرسر / زروی عقل نباشد براو دلیل‌شتاب (۵)
چگونه‌شد که‌جوان‌شدآزان‌سپس‌که‌نماند / درخت رابسر شاخ برنشان غـراب
یکی بمستی‌بستان نگاه کن گوئی / که‌ابر ساحت اوراشراب‌داده نه‌آب (۶)
ولیکن آن‌بین‌کز حداعتدال گذشت / مگر که‌یابدازفرط آب فعل‌شراب(۷)
تواین‌طراوت‌واین‌خرمی بدشت‌وبباغ / زسعی میغ‌مدان‌وزیمین شاه بیاب(۸)

---

۱ – این‌قصیده در صفحه ششم نسخه دانشگاه آمده است ودربالای آن نوشته شده است (وقال ایضا فی‌مدحه)
۲ – نسخه د « بروز بین که سپهرست........ »
۳ – نسخه د « جهان چو آینه........ » نسخه م « زگل بماند میان هوا و آب حجاب »
۴ – نسخه د « تو گفتی او را بلبل........ » نسخه م « تو گوئی او را کاندر گه عنودن او »
۵ – نسخه د « کسی که زنگ غرابش نماید از برسر زروی........دلیل شباب » نسخه م «........بماند از پس سر
۶ – نسخه د « که ابر ساحت اورا شراب داد نه‌آب»
۷ – نسخه د و نسخه م « ولیکن آنگه........ »
۸ – نسخه م و نسخه د « زسعی میغ منه وزیقین شاه متاب »

که میغهای دژم را بخشک سال اندر — یمین شاه معونت کند بفتح الباب (۱)
امیر عادل محمود سیف دولت ودین — که پیشکار دل ودست اوست بحر وسحاب (۲)
خدایگانی کز تخت و تاج عالم را — ازو کنند سؤال و بدو دهند جواب (۳)
فلك سیاست او بسته برشهور وسنین — زمانه طاعت او بسته برقلوب ورقاب (٤)
اگرچه درهمه کاری به از شتاب درنگ — بجودش اندر یابی به از درنگ شتاب (۵)
خدنگ او نه عجب گر شهاب سیر بود — که دیو دولت او را غمی کند چو شهاب (٦)
مگر که فرع قوی حال تر ز اصل از آنك — عقاب گیرد تیرش همی بپر عقاب (۷)
دل مخالف ملك از نهیب ناچخ او — چو توزیی است بر او تافته بشب مهتاب
زدست آتش سیماب رنك شمشیرش — روان دشمن او شد جهنده چون سیماب (۸)
نشان قبله طاعت شناس بارگهش — نشان قبله طاعت بود بلی محراب
بسی نماند که باران ابر رحمت او — بسر افکند ز بیابانها غرور سراب
روان رستم اگر بازره بحرب شود — گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب (۹)
زبس عمارت عدلش چنان شود که بدهر — نکر دیارد کس را شراب مست خراب (۱۰)

---

۱ ـ نسخه د « که میغهای دژم را بخشك سال نیاز یقین شاه......» نسخه (د) درمصراع دوم « یقین......»
۲ ـ نسخه م « امیرعادل فرخنده سیف دولت ودین......»
۳ ـ نسخه د ونسخه م « خدایگانی کزتاج و تخت عالم را......»
۴ ـ نسخه م « زمانه طاعت او بسته در قلوب ورقاب »
۵ ـ نسخه م ونسخه د « بجودش اندر باری به‌از درنگ شتاب » و بنظر این بنده اصح است
۶ ـ نسخه م « که دیودولت اورا غنی کند......» ومسلما اشتباه کاتب نسخه‌است
۷ ـ نسخه م « مگر که......از انك» نسخه د « مگر که......بدانچ »
۸ ـ نسخه م « روان دشمنش‌ازتن جهنده چون سیماب »
۹ ـ نسخه م ونسخه د « گریز جوید ازاو......»
۱۰ ـ نسخه م » زبس عمارت عدلش چنان‌کند که بدهر......»

خدایگا نافرمان تو بر اندو بداشت　　زمان بدست عنان وزمین بپای رکاب
توئی که سهم تو بر باید از حوادث چنگ　　توئی که خشم تو بستاند از نوائب ناب
فرو گرفت چپ و راست بدسگال ترا　　سپاه هیبت تو چون حروف را اعراب(۱)
همیشه تا بتموز و بدی بکار شود　　لباس توزی و کتّان وقاقم وسنجاب
جهان تو جوی وولایت تو گیر و گنج تو بخش　　سپه تو ران وبزرگی تو دار و کام تو یاب(۲)
بزیر چتر تو چون سایه ملك را آرام　　ز پیش عدل تو چون تیر ظلم را پر تاب(۳)

۹- مجتث مقصور
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
در مدح طاهر علی مشکان (۴)

گرفت مشرق ومغرب سوار آتش و آب　　ربود حرص امارت قرار آتش و آب
همی شکنجد باد وهمی شکافد خاك　　بجنبش اندردود و بخار آتش و آب
بخشک وتر بجهان در بگشت ناظر عقل　　نیافت اصلی جز مستعار آتش و آب(۵)
بکار زار منه پیش این دو سلطان پی　　که کار زار کند کارزار آتش و آب(۶)
بزینهار مبر پیش این دو سلطان تن　　که موم وملح شود زینهار آتش و آب(۷)

---

۱ - نسخه د « فرو گرفته چپ و ....»
۲ - نسخه د « جهان تو گیر وولایت توجوی وگنج تو بخش » نسخه م « سپه تو گیر........»
۳ - این بیت در نسخه (د) موجود نیست
۴ - این قصیده درصفحه ۱۲ و ۱۳ نسخه د آمده است ودر بالای قصیده نوشته شده است (وقال ایضا فی مدحه)
۵ - نسخه د و م « بخشك وترجهان........»
۶ - نسخه م« بکارزار منه پیش این دوشیطان پی » نسخه م و د «که زارکار بود کارزار آتش وآب »
۷ - نسخه م « بزینهار مبر سوی این دوشیطان تن » نسخه د « بزینهار مبر پیش این دوشیطان تن »

«نهاد گوئی چون مهردر کنار نگین | سپهر ملك زمین در کنار آتش و آب»(۱)
مگر گریز که تنگشان شناسد باز | بدان نگردد گردشکار آتش و آب (۲)
مگر که شاهی جمشیدشان شناسد مور | بدان کند حذر از رهگذار آتش و آب(۳)
بلند گشت بره بانك نام و آتش سنگ | بزرگ شد بهنر کارزار آتش و آب (۴)
ز بأس ورفق خداوند ماست پنداری | شعار آتش و آب ودثار آتش و آب (۵)
تبارك آن ملك واحدی که صاحب را | ببأس ورفق کند جفت ویار آتش و آب(۶)
عماددولت ودین طاهر علی که دلش | یساردارد بیش از یسار آتش و آب(۷)
بهار فضل و بزرگی که تن نیاراید | مگر بجامه خلقش بهار آتش و آب(۸)
نگار طبع کریمی که چشم نگشاید | مگر بخامه لطفش نگار آتش و آب(۹)
۲۱۰ ـ عیار هنش ورایش نه معتبر دارند | بلی نه معتبر آید عیار آتش و آب
و قار عزمش وحزمش نه محتمل باشد | نعم نه محتمل آید وقار آتش و آب(۱۰)
همی منیع تر آید زگرد موکب او | حصار منزل او از حصار آتش و آب

۱ ـ نسخه م « نهاد گفتی........» ودر نسخه «د» این بیت نیست .
۲ ـ نسخه د « مگر گریز که تنگ آن شناسد باز » نسخه م « مگر گریز که نیك آن شناسد باز »
۳ ـ نسخه د « مگر سپاهی جمشیدیان........نسخه م « مگر سپاهی جمشیدیان........»
۴ ـ این بیت در نسخه د و م نیست
۵ ـ نسخه د « زباس وحلم خداوند ماست پندازی »
۶ ـ این بیت در نسخه‌های م ود نیست
۷ ـ نسخه د « عماد دولت ودین طاهر علی که کفش » وبنظر این بنده اصح است چه یسار بمعنی بی‌نیازی است
۸ ـ این بیت در نسخه د پس ازدو بیت دیگر آمده است .
۹ نسخه‌های م و د « نگار طبع کریمی که چهره نگشاید » واصح است بلحاظ ذکر خامه
۱۰ ـ نسخه م « وقار عزمش وبزمش » وبنظر متن و نسخه د اصح است

همی شنیع تر آید ز باد هیبت او / دوار دشمن او از دوار آتش و آب (۱)
فرو نشاند بامن ارتکاب فتنه و شور / ضعیف کرد بنهی اقتدار آتش و آب (۲)
بزیر عقل کی آید شمار معرفتش / بزیر عقل گر آمد شمار آتش و آب (۳)
چه باك دارد با عزم و حزم او عاقل / که چون ز بانه بود در جوار آتش و آب (۴)
چه عجب آرد در ظل امن او عاقل / که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب (۵)
ز کین و مهرش چون خلق ساعت اندر ملك / همی فزاید خویش و تبار آتش و آب
بدین دو دخل مدد یافت ورنه بگسستی / قضا بچرخ گران بود و تار آتش و آب (٦)
همیشه تا بجهان چون در آید و برود / بلند و پست بود کوه و غار آتش و آب
بسود و پایه غنی باد روزگار بقات / چنانکه هست غنی روزگار آتش و آب
حسود او بدل و دیده سال و مه مانده / چو شمع و طشتش در انتظار آتش و آب



---

۱ ـ نسخه‌های م و د « همی شنیع تر افتد ......»
۲ ـ نسخه‌های م و د « فرو نشانده بامر ارتکاب..............»
۳ ـ نسخه‌های م و د « بزیر عقل کی آید شمار معروفش » واصح است
۴ ـ نسخه د « چه باك دارد با حرز حزم او عاقل   که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب »
نسخه م « چه باك دارد با حرز عزم او عاقل   که حرق و غرق پذیرد.............. »
۵ ـ این بیت در نسخه‌های م و د موجود نیست
۶ ـ نسخه‌های د و م « بدین دو دخل مدد یافت گر نه بگسستی......»

۱۰ مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

درمدح بونصر پارسی (۱)

قبول یافت زهر هفت اختر آتش و آب وجیه گشت بهر هفت کشور آتش و آب
ازین چهار مصدّر که آخشیجانند قوی‌ترند همین دو مصدر آتش و آب
هوا که بیند خشک و زمین که بیند تر چو باز گیرد ازایشان مقدر آتش و آب (۲)
همان کند که شهاب و همان کند که ذنب بدیو دوزخ و خورشید خاور آتش و آب (۳)
چرا نزاید تف و چرا نکارد نم اگر مونث هست و مذکر آتش و آب (۴)
بزرگ شاخ و قوی بیخ در شود بطفیل بطبع طفلان با شیر مادر آتش و آب
شگفت و معجب و مغرور کار دارانند بحول و قوت خویش این دو گوهر آتش و آب (۵)
چو حول و قوت بونصر پارسی بینند بطوع گویند الله اکبر آتش و آب (۶)
بزرگ مرتبه صدری که بی‌جوار درش ظفر نیابد برهیچ معبر آتش و آب (۷)
مجیر جانب آزاده منعمی که نگشت بجاه و نعمت با او برابر آتش و آب (۸)

---

۱ ـ این قصیده در صفحه ۱۳ نسخه د آمده‌است ودر نسخه م در عنوان آمده است « وله یمدح الصدر خواجه ابونصر »

۲ ـ این بیت درنسخه‌های م و د موجود نیست .

۳ ـ نسخه م « بدیو دوزخ آفتاب خاور آتش و آب »

۴ ـ درنسخه‌های م و د این بیت بعد از بیت دوم قصیده است بجای « هوا که بیند خشك........»

۵ ـ نسخه د « شگفت........ بحول..........جوهر آتش و آب » نسخه‌م « شگفت ومعجب ومعروف کاردانان‌اند »

۶ ـ نسخه م « چو هول........» وظاهرا اشتباه‌کاتب است ذکر قوت قرینه‌است که (حول) اصح است .

۷ ـ نسخه‌های م و د « مطاع جانب صدری که بی‌جوار درش........»

۸ ـ نسخه‌های م و د « مجیر جاهی........»

اگر نه توشه جـودو سخاوتش یابد — چگونه راجع گردد بگوهر آتش و آب (۱)
وگرنه دامن اقبال و دولتش گیرد — چگونه ضخم شود یا شناور آتش و آب (۲)
بچرخ همت او بر کفایتش بنمود — بشکل و هیات برج دو پیکر آتش و آب (۳)
بعمر خویش مقطع نوشت نتواند — چنین دو پیکر و همزین دو پیکر آتش و آب (۴)
بزرگوارا «خدایگانا» بخشندهٔ جهاندارا — مقدمی تو باصل و مؤخر آتش آب (۵)
توئی که حکم ترا رام گشت دیو و پری — توئی که امر تراشد مسخر آتش و آب
زعزم و حزم تو نقشی دو بسته صرصر و کوه — زباس و رفق تو جزوی دوابتر آتش و آب
بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن — بچشم عقل نیاید معبر آتش و آب (۶)
برند روز ملاقات اگر خـلاف کنند — زآب و آتش تیغ تو کیفر آتش و آب
تنور طوفـان خوانم نیام تیغ ترا — کزو برآرد چون اژدها سر آتش و آب (۷)
ازاضطراب و هـزیمت دمی نیاساید — نهیب یافته در کوه و کردر آتش و آب (۸)

---

۱ – نسخه‌های م و د « اگر نه توشه جود وسخاوتش یابد چگونه ضخم شود یا تناور » نسخه د « یا نزار » نسخه م......»

۲ – نسخه‌های م و د « وگرنه دامن اقبال و دولتش گیرد چگونه راجع گرد بگوهر آتش و آب »

۳ – نسخه م « بچرخ...... بشکل و هیبت......» و اشتباه کاتب است هیاءت اصح است .

۴ – این بیت در نسخه د نیست

۵ – نسخه هـای د وم « بزرگوارا بخشنده آجهاندارا.........»

۶ – این بیت در نسخه‌های د و م قبل از بیت « توئی که حکم ترا رام گشت.........» آمده است

۷ – نسخه د « تنور طوفان خواهم نیام........» متن و نسخه م که (خوانم) میباشد اصح است

۸ – نسخه م « نهیب یافته در کوه وکودر » واصح کرد راست بفتح اول و سکون ر بمعنی زمین پشته پشته

وز آزمایش کمتر نمونهٔ دیدند — زحبس و بند تو کانون و فر غر آتش و آب(۱)
بعرق پاك خلیلی بعرض سهم کلیم — از آن رکاب توسهم افکند بر آتش و آب(۲)
پل سلامت و امن است پشت مرکب تو — بر و چه باك ترا گر شوی در آتش و آب(۳)
همیشه تا که زخصمی بفعل بد نازد — بداوری نشود سوی داور آتش و آب(۴)
بقات خواهم چندانکه دارد آهن و سنگ — نهفته در دل کاواك و در بر آتش و آب(۵)
بجشنهای چنین و بعید های چنان — کشیده طبع تو از جام و ساغر آتش و آب

۱۱- مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

(درمدح عمیدالدولة عمدة الکتاب) ؟ (۶)

۲۵۰- گه رحیل چو بگذاشتم همی اسباب — ز آب دیده همی گشت گرد من گرداب
دل ازوداع رفیقان چو دیگ بر آتش — تن از غریو عزیزان چو مرغ در مضراب(۷)

---

۱ - نسخه م « گر آزمایش کمتر نموده دیده است »
۲ - نسخه م « بعرض پاك خلیلی بعرق سهم کلیم — از آن رکاب تو اسب افگند بر آتش و آب »
و نسخه د « بعرض نار خلیلی بعرق سهم کلیم — از آن رکاب تو اسب افکند بر آتش و آب » و بنظر این بنده با توجه به آتش سرد شده برای حضرت ابراهیم نسخه د اصح نسخ است رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
۳ - نسخه د « گر روی در آتش و آب »
۴ - نسخه م « همیشه تا که زخصمی بفضل بد نازد — بداوری نرود........
نسخه د « همیشه تا که زخصمی بفضل بدیارند »
۵ - نسخه م « بقات خواهم........آتش وسنگ»
۶ - این قصیده در صفحه ۷ نسخه د آمده است ودر عنوان نوشته شده است (وله ایضا) رجوع فرمایند به تعلیقات
۷ - نسخه م « دل از وداع........عود در آتش »

پی عزیمت من سست چون پی ناقه   ره عزیمت من بسته چون ره سیماب (۱)
چه روح من چه یکی باشه شکسته کتف   چه شخص من چه یکی خیمه گسسته طناب
به جنبشی که همی بیش بر گرفت سکون   به رفتنی که همی باز پس گذاشت ایاب (۲)
برنده دهر صبورم چو مهره در ششدر   زننده چرخ عجولم چو گوی در طبطاب (۳)
نموده شکل من از فکرت اضطراب سهیل   گرفته طبع من از نفرت احتراز غراب (۴)
امید من پس از ایزد بفضل صاحب عصر   عمید دولت منصور عمدة الکتاب (۵)
بلند همت صدری که دولتش راهست   سپهر زیر عنان وزمانه زیر رکاب (۶)
بجنب قدرش عیوق با هزار نشیب   بجای رایش خورشید درهزار حجاب
زامن او نکشد شور و فتنه رنج سپهر   زسهم او نچشد پیل و پشه راحت خواب (۷)
قضا بحلم وی اندر سرشته خاك درنگ   قدر بجود وی اندر دمیده باد شتاب (۸)
ببندد و بستاند بقوت عدلش   صواب دست خطا و خطا بدست صواب (۹)
مقدم است بنطق و مسلم است بعلم   چو بر جواب سوال و چو بر سوال جواب

---

۱ ــ نسخه د در مصراع دوم « ره عزیمت من بسته چون ره سیماب » رجوع فرمایند بتعلیقات

۲ ــ نسخه‌های د و م « نه جنبشی........ نه رفتنی........»

۳ ــ نسخه م « فکنده دهر هنوزم چو مهره درششدر........»

۴ ــ نسخه م « گرفته طبع من از غربت احتراز غراب » بنظر این بنده متن و نسخه د اصح است

۵ ــ نسخه م « امید بسته در ایزد بفضل صاحب عصر........»

۶ ــ نسخه د « سپهرزیر عنان وزمانه تحت رکاب »

۷ ــ نسخه م « زامن او نکشد شر وفتنه رنج سپهر» نسخه د « زامن او نکشد شور فتنه رنج سپهر »

۸ ــ نسخه م « قضا بخشم وی اندر سرشته حال‌درنگ » نسخه د « قضا بحکم وی اندر سرشته خاك درنگ » وبنظر این بنده نسخه م اصح است یعنی خشم او دیر دیر سرکشی میکند .

۹ ــ نسخه‌های د و م « صواب دست خطا وخطا نشست صواب »

کسی که کوفته خشك سال حادثه گشت رسد ببخت همایون او بفتح الباب(۱)
ترا ز گردش ایام نیز اگر گله ایست برو د نیل رسیدی مخور غرور سراب
بپوی گرمتر و راه خدمتش برگیر بتاز تیز تر و گرد موکبش دریاب
زقلب درگه او ساز شستگانی عمر که قلب کعبه کند شستگانی محراب
همیشه تا بدمد مشك و مغز یابد بوی همیشه تا بجهد باد و خاك گیرد تاب(۲)
مباد خالی و فارغ دو چیز اوز دو چیز نه طبع او ز نشاط و نه جام او ز شراب(۳)
مسیر امرش چونانکه ماه راست مسیر حساب عمرش چندانکه در بحر است حساب

۱۲- مضارع مثمن محذوف

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلان (۴)

ای تیغ تو کشیده ترا ز تیغ آفتاب ای نجم دین و از تو بکفر اندر اضطراب
با همت تو وهم نداند برید راه با هیبت تو دهر نیارد چشید خواب
حکم ترا مطیع بود روز و شب فلك رای ترا نماز برد سال و مه صواب
از اوج حق یقین تو تابنده چون سهیل بر دیو شرك تیر تو بارنده چون شهاب(۵)
کین تو از طبیعت بیرون نهد قدم مهر تو در بیابان وادی کند سراب
پیش درنك حلم تو عاجز بود درنگ گاه شتاب جود تو واله بود شتاب

---

۱ ــ نسخه د « کسی که کوفته خشك سال حادثه شد »
۲ ــ نسخه م « همواره تا بوزد باد و آب گیرد تاب » نسخه د « همیشه تا بجهد باد و آب گیرد تاب »
۳ ــ نسخه م « مباد فارغ و خالی...............»
۴ ــ قصیده درصفحه ۱۱ نسخه د آمده است .
۵ ــ نسخه د « از لوح حق یقین...............» واضح است نسخه م در مصراع دوم « بر دیو شرك تو بارنده چون شهاب »

ننهد کمال قدر ترا آفتاب حد / ندهد سوال گرز ترا بیستون جواب
آنجا که از هزاهز حرب و نهیب خصم / برخیزد از میانه شخص واجل حجاب
این را سلب در آب ندامت بود غریق / وانرا جگر بر آتش حسرت بود کباب(۱)
گه دست دیر دیر جدا ماند از عنان / گه پای زود زود فروماند از رکاب(۲)
گه تیغ کوه حمله پذیرد ز تیغ تو / زخم آری و بزخم گشائی در او شعاب(۳)
تیر از گشاد شست تو گر بر خورد بتیر / ناقص کند دبیری و ابتر کند حساب (۴)
گوئی که از کمان تو کلی جدا شود / هر گه که تیروار نهی روی بر صعاب(۵)
همخواب صلح تو نشناسد همی سپهر / همراه جنك تو نپذیرد همی ایاب
جز بر سنان رمح تو از تف خشم تو / نشنید هیچکس که بخون تشنه گشت آب(۶)
ای در عجم سپهبد وای در عرب امیر / ای هر دو جنس را بهنر مالك الرقاب
عون خدا وسعی تو امسال و پار کرد / بی عون وسعی لشکر بتخانه ها خراب
پاك است شغل خیر تو از روی و از ریا / دور است کار غزو تو از لهو و از شراب
تا بر زمین نبات بود مایه حیات / تا بر سپهر شیر بود برج آفتاب
از بخت هرچه جوئی نام بزرگ جوی / وز دهر هرچه یابی عمر عزیز یاب
چون آسمان بتندی با دشمنان بگرد / چون مشتری بخوبی بر دوستان بتاب

---

۱ ـ نسخه‌های م و د «وانرا جگر برآتش حسرت شود کباب»
۲ ـ نسخه د «گه دست دیر دیر برون آید از عنان   گه پای زود زود برون......»
۳ ـ نسخه‌های م و د «گر تیغ کوه......» واضح است
۴ ـ رجوع فرمایند بتعلیقات
۵ ـ نسخه د «گوئی که از کمال......   هر گه که تیروار نهی روی در جعاب» رجوع فرمایند به تعلیقات
۶ ـ نسخه د «جز برستاك رمح تو»

۱۳- هزج مسدس مقصور
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

در مدح سلطان علاءالدوله ابوسعد مسعودبن ابراهیم‌بن مسعود (۱)

عرب را آسمانی حق‌گذار است   عجم راآفتابی سایه‌دار است (۲)
ملك مسعود ابراهیم مسعود   که‌صاحب خاتم این‌روزگاراست
همایون‌خسروی‌که عدل وانصاف   بشاخ ملك‌اوپر برگ‌وبار است (۳)
نظر های کریمش با طراوت   هنر های عظیمش بی‌عوار است
براق همتش معراج پیمای   عقاب دولتش نهمت شکار است
بر جودش خراج بصره ناقص   برقدرش عزیز مصر خوار است
نه بحر جود او دشوار عبره   نه‌موج باس‌اوآسان گذاراست(۴)
سپهر از وی سپهری عکس مانند   جهان از وی جهانی مستعار است
زدامش‌جان‌شیرین‌درکشاکش   زداغش‌ران‌گوران‌پرنگاراست(۵)
همش در عقد ملك انسی و جنی   همش‌در حبس‌طاعت مور وماراست
چنان برباس وامنش غالب آمد   که‌گفتی‌امن‌اوفصل بهار است (۶)
چنان تنبیه سهمش کاری‌افتد   که‌گفتی‌سهم اوروزشمار است (۷)

---

۱ ـ این قصیده درصفحات ۳و۴ نسخه د (نسخه متعلق بکتابخانه مرکزی دانشگاه) آمده است
۲ ـ نسخه های د و م « عرب را آسمانی حق‌گزار است » واصح‌است
۳ ـ نسخه د « همایون خسروی کزعدل وانصاف بشاخ ملك او پربر و بار است »
۴ ـ نسخه م « نه‌بحر جود او دشخوار عبره‌است »
۵ ـ نسخه های د و م «زدامش جان شیران‌درکشاکش » اصح است‌بلحاظ ذکر گور درمصرع بعد
۶ ـ نسخه م « چنان فرمان وامرش غالب‌آمد که‌گفتی امر او فصل بهار است » وبنظر این بنده اصح است
۷ ـ نسخه م « چنان درکینه بیشه کاری افتاد »

همه احکام کلیش آفریده — همه ارکان جزویش استوار است
نوندش کوه و صحرا را سماری — حسامش دین و دنیا را حصار است(۱)
یکی با معجز و برهان دلدل — یکی با رعد و برق ذوالفقار است
یکی خاکی که صرصر زو پیاده است — یکی آبی که بر آتش سوار است
از آن مر پشت ماهی را بشیزه — وزاین در دیده کیوان شرار است
از آن بر علم بیطاران تطاول — وزین در مغز جباران خمار است
خدنگش جرم بی جان است لیکن — بدو هر گونه جرمی جان سپار است
شهاب از جرم سنگش فضله در بست — که شیطان از گشادش سنگسار است(۲)
کمان رستم دستان بسختی — کم از تنبوك نرم شهریار است
قضارا بازوی چرخش خجیدن — با ندامش کشیدن صعب کار است(۳)
بشکل پیل یکدیدش نگه کن — نعم چون پیل یکدیدش هزار است
زمین را هیکلش سد سکندر — هوا را قامتش قد چنار است
بتن چون گرد کوهی در سلاسل — بتك چون گرد بادی در عیار است(٤)
نهنگ آب ورزش باد پرور — کزان یشك درازش مسته خور است(۵)

---

۱ ــ نسخه م « نویدش کوه......» اشتباه کاتب است وبسیار روشن مینماید که نوند صحیح است

۲ ــ نسخه م « شهاب از دانگ سنگش......» نسخه د « شهاب از دانگ سنگش فضله ور نیست......»

۳ ــ نسخه های د و م « قصازا بازه چرخش خجیدن » واصح است

۴ ــ نسخه های د و م « بتك چون گردبادی درغبار است » واصح است

۵ ــ نسخه های د وم « نهنگ آب دزدش باد پرورد گرازیشك دارش مسته خوار است »

چکال حــرب انــدر حمله در وی | بلرزد گرحکا سامهاراست (۱)
بجنب فتنه کافد خلقت او را | هم‌از بینی ببینی‌درمهار است(۲)
بیارای‌راوی‌ازآثار شاهان | حکایتها کز ایشان یاد گار است
کرا بود است از ایشان کار و باری | که‌بردرگاه سلطان‌کاروباراست(۳)
فلك ایــوان قصرش دید و میدان | همه‌گیتیش‌گفت‌اندرکناراست(۴)
چه میدان موج‌اسب‌وپیل ومردم | چه‌ایوان‌عین‌بندوگیرو‌داراست(۵)
توگفتی عرصه شطرنج دنیا است | که‌درعرصه دورویه کار زار است
همیشه تـا شعار دین و اسلام | زجاه‌ومنزلت باپودوتار است(۶)
بملك اندر قـراری بار خسرو | که‌دارالملك‌اودارالقرار است(۷)



۱ ـ نسخه م « چکال حرب واندر حمله ازوی بلرزد گر چکاذ و شابهار است » نسخه د « چکاذ حرب واندر حمله ازوی بلرزد گر چکاذو شابهاراست »رجوع شود به تعلیقات
۲ ـ نسخه د « نجیب فتنه کاندر خلقت او را » نسخه م « بخیب فتنه کاندر خلقت او را همه......»
۳ ـ نسخه های د و م « کرا بوداست ازین سان کاروباری » و صحیح تر بنظر میرسد
۴ ـ نسخه های د و م « همه گیتیش گفتی درکنار است »
۵ ـ نسخه م « چه میدان عین بند وگیر ودار است »
۶ ـ نسخه د « همیشه تا شعار ودین اسلام......»
۷ ـ نسخه های د و م « بملك اندر قراری باد خسرو » واصح است

۱۴–رمل مسدس مخبون مقصور

فاعلاتن فعلاتن فعلان

«درمدح منصور سعید» (۱)

جشن فرخنده فروردین است — روز بازار گل و نسرین است
آب چون آتش عودافروزاست — باد چون خاك عبیر آگین است
باغ پیراسته گلـزار بهشت — گلبن آراسته حورالعین است
برج ثور است مگر شاخ سمن — که گلشن راشبه پروین است
گردبستان ز فـروغ لاله — گوئی آتشکده بر زین است (۲)
بیشه از سبزه وزجـوی ودرخت — چون زمین دگر از غزنین است (۳)
آب چین یافته در حوض ازباد — همچو پرکار حریر چین است (٤)
بـطچینـی که بباد است درو — چون پیاد است که بانعلین است (۵)
بچه ماند بعـروسی عالـم — که سبك زوح وگران کابین است (۶)
شه او زیبـد منصور سعید — که همین خسرو وآن شیرین است

---

۱ – این قصیده در صفحات یك ودو نسخه د آمده است ودربالای آن نوشته شده است (وقال ایضا فی مدحه) ومنظور (صاحب خواجه منصور) است

۲ – نسخه د « گرد لاله زفروغ لاله »

۳ – نسخه د « چون زمین دگر غزنین است » نسخه م « بیشه از سبزه و از خوید ودرخت چون زمینی دگر از غزنین است »

۴ – نسخه م « آب چین یافته درحوض از باغ » وبدون شك متن و نسخه د اصح است .

۵ – نسخه د « بط چینی نه پیاده است دراو یا پیادست که با نعلین است » نسخه م « بط چینی نه پیاده است بروست »

۶ – نسخه م « که سبك روح وگران کاوین است »

ذو فنــون شاهــی کاندرفن ملك   بـرشاه عجمش تمکین است
در لفظش چوبسد شاخ انگیز   مشك‌خطش‌چوشکر شیرین است
روش تنین دارد قلمش   گرچه تریاك دوصد تنین است (۱)
خــرد آئین‌کف‌رادش‌دید   مایه‌رزق جهان گفت این است
چون بها در گهر بیش بها   هنراندر گهرش تضمین است(۲)
آن دبیری‌است‌کــه درجوزاتیر   بار قومش رقم تـرقین است
وان‌سواری‌است‌که بر گردون‌ماه   پیش اوچون‌زین برخرزین است(۳)
نه چنو باشد و ماننده او   اوشه وهرکه جز اوفرزین است (٤)
کبك رادل چودل شاهین نیست   اگرش پرچو پر شاهین است
هست‌معراج‌نه‌چون خدمت‌اوست   هست بهرام نه چون‌چوبین‌است
چنگ در همت او زن که ترا   همتش رهبـر علیـین است (۵)
جـود او کعبه زوار شناس   کعبهٔ کش دربی زرفین است
تکیه بر بالش اقبالش دار   که ز تاییدش دار افرین است(٦)
آفرین بادبرآن‌شخص‌کزاو   حاسداو زدر نفرین است (۷)
با بقا ساخته با داش نفس   تا دعـا ساخته بـا آمـین است (۸)

---

۱ ــ در نسخه م این بیت بجای دوبیت قبل بکار رفته است (قبل از ذوفنون شاهی.......)
۲ ــ نسخه د « چوبها در گهر » نسخه م « چوبهادر هنرش بیش‌بها »
۳ ــ نسخه د « پیش او زین چو برخر زین است »
۴ ــ در نسخه م قبل از بیت«وان سواری است که برگردون ماه»آمده است
۵ ــ نسخه م « چنگ درخدمت او زن که ترا........»
۶ ــ نسخه د « تکیه........ که زتایید دارا بزین است » نسخه م کلمات آخر مصراع دوم لایقراء است
۷ ــ نسخه د « آفرین باد برآن شخص که زو........»
۸ ــ نسخه م « تابقا ساخته........»

۱۵- مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان(۱)

دلیل نصرت حق زخم نیزه عربست
از اوست هرچه بشرك اندر از بدی شغب است(۲)
میان چرخ و میان ملاعبش گه لعب
جهان وملك جهان هردو دا ویك ندبست(۳)
زعقد هاش باسلام در گشا یشهاست
چنین گشایش درعقد نادر وعجب است
دراز هست چو امیدو تن درست چو عمر
ولیك کوتهی عمر خصم را سبب است(٤)
دلی که حمله پذیرفت ازو بفکرت وهم
گرش ببینی گوئی که خوشه عنب است(٥)
چنان بلرزد جسم از نهیب او که خرد
گمان برد که دراو روح لرزه دار تب است
نه هر که شکلش ببسود مشکلش بنمود
که در حقایق علمش دقایق ادب است
بچنك شیر عرب نجم دین وصدر جهان
چو شاخ معجزه هم اژدها وهم خشب است (٦)
جلیل بارخدائی که در جلالت او
سپهر و گیتی بیش از قیاس روز وشب است (۷)
موفقی که زجودش ستاره در خجات
مظفری که زتیغش زمانه در هرب است

---

۱ ـ این قصیده در صفحه ۱۱ نسخه د آمده است درنسخه م در عنوان قصیده نوشته شده است (یمدح الامیر العادل بوحلیم زریر الشیبانی)

۲ ـ نسخه‌های م و د مصرع دوم « از اوست هرچه بشرك اندر از هدی شغب است » واصح است .

۳ ـ نسخه های د و م مصراع دوم « جهان وملك جهان برد وماند یك ندبست» رجوع فرمایند به تعلیقات

۴ ـ نسخه د « درست هست چوامید___ » نسخه م « دراز هست چو امید و تن درست بعمر » نسخه م ومتن اصح است

۵ ـ نسخه د « دلی که حمله پذیرفت ازو بقوت وهم »

٦ ـ نسخه د « بچنگک شیر عرب نجم دین وچنگک جزاو......» نسخه م « بچنگک شیر عرب نجم دین زچنگک جزاو » و نسخه م اصح است

۷ ـ نسخه د « خلیل بارخدائی......»

ز فر دولت او و شکوه حشمت او هوا گشاده دل وروزگار بسته لب است(۱)

بسازگاری طبعش مفید چون صحبت بکاز سازی رایش مصیب چون‌ذهب‌است(۲)

موافق آمد بارای طبع کنیت او که‌حلم اوگه قدرت‌قوی تراز غضب است(۳)

در آن‌زمان‌که‌جهانی‌پر آتشین‌عقبه‌است در آن‌میان‌که سپاهی‌در آهنین سلب‌است(۴)

نه‌عدل‌را نظر است و نه عقل‌را بصر است نه‌فضل‌زاهنرست ونه‌حرص زاطلب‌است

بزخم یك‌دو کند‌شخص شیر شمشیرش . . . . (۵)

قضا مشقت پیری نهاد گرزش را از آنکه تن‌را تاثیر کمترش حدب است

ایـا عـدیم نظیری کجا وجود وعدم زچون تو نسل یکی بیوه‌ودگرعزب‌است(۶)

توئی که از تو و زروزگار همت تو جهان براحت و عالی تن تودر تعب‌است

حطب که گرمی تیغ تـودید و تیزی آن
چه‌گفت‌گفت‌که‌آتش‌بجای این‌حطب‌است(۷)

---

۱ ـ در نسخه های د و م این بیت قبل از بیت « موفقی که زجودش........» آمده است

۲ ـ نسخه د « بسازگاری طبعش مفید چون صحت » نسخه م « بسازگاری طبعش مفید چون صحت بکارسازی رایش مفید........» وگویا در مصراع اول صحت درست باشد نه صحبت .

۳ ـ نسخه های د و م « موافق آمد با زخم طبع‌کنیت او » وبنظر این‌بنده متن اصح است

۴ ـ نسخه د « درآن زمان‌که جهانی برآتشین عقبه است » نسخه م « درآن زمان که جهانی درآتشین.......» وبهرحال در مصراع اول (پر) صحیح نیست وبنظر این بنده (در) اصح است .

۵ ـ درمتن‌کتاب همچنین نقطه چین‌است‌در نسخه‌های د و م « اگر چه‌راسش راس است باذنب ذنب است » رجوع شود به تعلیقات

۶ ـ استعمال کجا بمعنی که . رجوع فرمایند به تعلیقات

۷ ـ نسخه‌های د و م « چه‌گفت گفت که آتش بنزد این حطب است »

غذای سهم تو خون عدوست پنداری
وگرنه چون رگش از خون تهی‌تر از عصب است (۱)

همیشه تافلك است وهمیشه تاملك است — همیشه تاحسب است وهمیشه تا نسب است
نشاط بادوطرب جفت طبع ورای دلت — که شرق وغرب زتو با نشاط و باطرب است

۱۶ – خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن (۲)

روزگار عصیر انگور است — خم ازو مست وچنك مخمور است (۳)
خیز تا سوی باغ بشتابیم — کزمی ومیوه اندر او سور است (۴)
سیب سیمین سلب چوگوی بلور — یا چو نو خواسته بر حور است (۵)
خوش ترش زرد چهره آبی را — طبع مرطوب ورنك محروراست (۶)
شاخ امرود گوئی وامرود — دسته و گردنای طنبور است (۷)
تا رسیده ترنج بار ورش — چون قمقم کوزه وچو سنگوراست (۸)

---

۱ – نسخه م « وگرنه خون رگش از خون تهی‌تر از عصب است » واشتباه کاتب است .

۲ – قصیده در صفحه اول نسخه د آمده است ودر عنوان نوشته شده است وقال ایضا فی مدح الصاحب خواجه منصور

۳ – نسخه های د و م « خم ازو مست وخیك مخمور است » ومناسب تراست

۴ – نسخه م « خیز تا سوی باغ بخرامیم »

۵ – نسخه‌های د و م « یاچو نو خاسته بر حوراست » واصح است

۶ – نسخه د « خوش ترش زرد چهره آبی »

۷ – نسخه د « شاخ امرود گفتی‌وامرود »

۸ – نسخه های م و د «نارسیده‌ترنج بارورش » واصح است مراجعه فرمایند به حواشی صفحه ۲۹ دیوان

نار ازو ناردانه گشته جدا   چون عزب خانهای زنبور است(۱)
تاج نرگس بفرق نرگس بر   جام زرین خواجه منصور است
صاحب عالم آنکه عالم فضل   تا ز املاك اوست معمور است(۲)
نیست از عقل وعلم او بیرون   هرچه برسطر لوح مسطور است(۳)
کار دنیا و شغل عقبی پاك   برهوا و رضاش مقصور است(۴)
چرخ با اوج قدر او باطل   بحر با موج کف او زور است(۵)
نظم ولفظش چوگوهر منظوم   نثر خطش چو در منثور است(۶)
نقشبند طراز مهرش را   صد هزار آفتاب مزدور است(۷)
گردباد سراب کینش را   تا فلك باژگونه در دور است
آن سهیل است برق هیبت‌او   که تجلیش سکنه طور است
وان شهاب است رای‌ثاقب‌او   که از او دیوفتنه مقهور است(۸)

---

۱ ــ نسخه های د و م « نار ازو ناردانه کرده جدا »
۲ نسخه های د و م « صاحب عادل آنکه عالم فضل » واصح است
۳ ــ نسخه د « هرچه درسطر لوح مسطور است » نسخه م « هرچه درلوح صدر مسطور است » بنظر این بنده‌اگر چه در نسخه م مبالغه‌کمتر است ولی‌مناسب تر میباشد رجوع فرمایند به تعلیقات .
۴ ــ نسخه د « بر رضاء وهواش مقصور است » نسخه م « در هوا و رضاش مقصور است »
۵ ــ نسخه د « چرخ با اوج قدر او نازل » واصح است و رجوع فرمایند به پاورقی صفحه ۲۹ دیوان ابوالفرج
۶ ــ نسخه های د و م « نثر وخطش چو در منثور است » بنظر این بنده ذکر (و) لازم است
۷ ــ نسخه‌م « صدهزاران هزار مزدور است »
۸ ــ نسخه م « که بدو دیو ملك مقهور است » ظاهرا متن ونسخه د اصح و (دیو فتنه) مناسب تر است

مرکب فرخ همایونش / آهنین برج و آتشین سور است(۱)
بود چون آفتاب تیز ولیك / تیز چون آفتاب باحور است(۲)
سایه در نور اگر ندیدستی / جرم او بین که سایه در نور است
درتك ایدون بود که بادبزان / که تو گوئی قضای مقدور است(۳)
شکل او بی شکال بر چیزی / نیك مشکل شود که مجبوراست(۴)
قالب نصرت است و نیست بدیع / که براو ذات خواجه منصوراست
ایزداز عرض خواجه دورکناد / هر غرض کز مراد او دور است(۵)
دل او گنج راز خسرو باد / تا زمین راز دار و گنجور است



۱ ـ نسخه د « آهنین حصن وآتشین سور است» نسخه م «آهنین برج وآهنین سور است »
۲ ـ نسخه د « نور چون آفتاب تیز ولیك » نسخه م « نور چون آفتاب تیز ولیك » رجوع فرمایند به تعلیقات
۳ ـ نسخه م « درتك ایدون جهد گذاره باد »
۴ ـ نسخه‌های د و م « شکل او بی شکال بر جبری »
۵ ـ نسخه د «ایزد ازعرض‌اوبگرداناد» بنا به نسخه(د)دعا باسب بر میگردد وظاهرا نسخه م ومتن اصح است .

۱۷ - مضارع (اخرب مکفوف)

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (۱)

۴۰۰ گر بخت را وجاهت و اقبال راند است
از خدمت محمد بهروز احمد است (۲)

بحری که میغ رزق بجودش مطیر گشت
صدری که سطح ملك برایش محمداست (۳)

«آزاده‌ای که درخور صدر است و بالش است
فرزانهٔ که لایق گاه‌است ومسند است» (۴)

هر فضله زعزمش رخشی است باد پای
هر وصلهٔ ز حزمش درعی مزرد است (۵)

بـا بـذل طبـع مکـرم او آفتـاب دون
با ذکر سیر مسرع او ماه مقعد است (۶)

گـرد سـرای مصلح طـوف رعـایتش
چون گرد جـوف کوه‌بنـای مشیّد است

---

۱ ـ این قصیده در صفحه ۷ نسخه د آمده است ودر عنوان نوشته شده است (وقال ایضا فی مدح الامیر محمد بن بهروز بن احمد) و در نسخه م (در عنوان نوشته شده است (وله یمدح الصاحب العادل ابو حلیم زریرالشیبانی) واشتباه‌است

۲ ـ نسخه‌های د و م « گر بخت را وجاهت واقبال را ید است » وصحیح تر بنظر میرسد

۳ ـ نسخه م « صدری که سطح ملك برایش مُحَمّداست »

۴ ـ این بیت در نسخه‌های د و م نیست

۵ ـ نسخهٔ د « هرفضلهٔ زحزمش‌درعی مزرد است »

۶ ـ نسخه‌های د و م « باسیر ذکرمسرع او......»

پیش هوای مفسد سد کفایتش
چون پیش چشم افعی میل زمرد است (۱)
شمشیر های ظلم شیاطین روزگار
یك یك زبیم ذره عدلش مغمد است (۲)
گر درکمین حادثه شیری است منزویست
ور در فرات فتنه نهنگی است ملحداست (۳)
نفسی است نفس همت او مرقدش بلند
کز آسمان کواکب علویش مرقد است
عرضی است عرض حشمت او مسندش قوی
کز التجا بصنع الهیش مسند است
گیتی ز شبه زادن او قاالب عقیم
گردون ز جنس کشتن او شخص ابلداست
تا در مشیت است وجود همال او
ذاتش به بی همالی ذاتی مجرد است
دریا گذار مرکب او را گه گذار
دریا سراب وفدفد مهتاب فرقد است (۴)

---

۱ ـ رجوع فرمایند به‌تعلیقات
۲ ـ نسخه د « یك یك زبیم دره عدلش مغمد است » اصح است و (ذره) مسلما اشتباه رجوع فرمایند به تعلیقات
۳ ـ نسخه د « گر درزمین حادثه........» بنظر این بنده بمناسبت ذکرفرات در مصرع بعد مناسب‌تر است
۴ ـ نسخه د « دریا سراب وفدفد ومهتاب مرقد است » نسخه م «گیتی‌گذار مرکب اورا........»

ایدون چو باد نرم گرازان شود برآب
گوئی که آب جوهر صرح ممرد است (۱)
ویحك چه معجز آمدکلکش که سلك او
پـر گـوهر مسلسل و در مجعد است
از حرفهای ابجـد عقدش بـراستی
مانند بر بحرف نخستین ابجـد است (۲)
بـا نیکخواه دولت و بابد سکال ملك
شیرین چوشهدوتلخ چو زهر مدود است
آسوده دار دهـر است آسوده کار نیست
آری بعون شغل وزارت موید است (۳)
۴۲۰ـ تـا بـر سپهر اعظم نقاش لـوح را
دایم قلم نه کند زبان ونه ادرد است
پـاینده بـاد صاحب در ظـل نعمتی
کش دامن مظله زعز مخلد است (٤)



۱ ـ نسخه د « ایدون چو آب نرم گرازان بود بر آب » رجوع فرمایند به تعلیقات
۲ ـ نسخه د « از حرفهـای ابجد حرفش براستی » بنظر این بنده عقد مناسب تر است ونسخه م ومتن صحیح
۳ ـ نسخه‌های د و م « آری بعون شغل وزارت مقلد است »
۴ ـ نسخه د « کش دامن مظله زعزمش مخلد است »

۱۸- هزج مکفوف مقصور

مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (۱)

ای بارخدایا که جهان چون تو ندیداست
نام تو رسیداست بجائی که رسید است (۲)

کردار تو در جسم جوانمردی جانست
دیدار تو در چشم خرد مندی دید است

باوهم تو واسرار فلك روی گشاد است
باعدل تو اسباب بلا دست کشید است

بحریست دلت کورا صد ابر غلام است
ابری‌است کفت کزوی‌صدبحرچکیداست(۳)

بخرید عطای تو خریدار عطارا
جزوی‌که شنیدی که خریداز خریداست(۴)

قدر تو هوای تو همی دارد درسر
زان‌است که چون کیوان براوج رسید است

خصم تو رضای تو همی جوید در خاك
زانست‌که چون آب در اوجای گزید است

۱ - این قصیده در صفحه ۷ نسخه د آمده است‌ودر مدح « الصاحب‌عبدالحمید احمدبن عبدالصمد »

۲ - نسخه های د و م « ای‌بار خدایی........»

۳ - نسخه د « بحریست کفت کورا صد.........» نسخه م مصراع دوم « ابری است کفت کورا صد بحر.......»

۴ - این بیت در نسخه د نیامده است

دانند افاضل که بفضل تو بزرگی
تا گوش بزرگی شنوا شد نشنید است

درپیش دوات وقلمت عرض ورسالت
این دست بلرکرده وآن پشت خمید است (۱)

بی تیشه عقل تو خرد نیم تراش است
بی جرعهٔ طبع تو ادب نیم گزیداست (۲)

سطری زتو جزآیت رحمت ننوشته است
تاری زتو جز دولت باقی نتنید است(۳)

آنجا که توئی دهر ز هیبت ننهد پی
وان را که توئی چرخ بباطل نخلیداست(٤)

این بنده چه کرده است که بی زلت و بی جرم
از بیم فخ حادثه چون مرغ رمید است

کم داهیه مانده است که انرا نبسوده است
کم زاویه مانده است که دروی نخزیداست(۵)

نالی است تنش بی دل وآن نال گسسته است
ناری است دلش بی تن وان نار کفیداست(۶)

---

۱ ــ نسخه‌های د و م در مصراع دوم « این دست بکش کرده........» لغت لر بفتح اول بمعنی بغل نیز آمده است

۲ ــ نسخه د « بی تیشه عقل تو هنر نیم تراش است........» نسخه م « هم تیشه عقل تو........» ظاهرا اشتباه است

۳ ــ نسخه‌های د و م « سطری زتو جز همت عالی ننبشته است » بنظر این بنده متن اصح است

۴ ــ نسخه م « آنجا که توئی دهر بپیشت ننهد پای »

۵ ــ نسخه م « کم داعیه ای ماندا‌ست........» واشتباه کاتب است

۶ ــ نسخه د« تاریست تنش بی‌دل‌وان‌تار گسسته است» نسخه‌های م ومتن اصح است

درویش ندیدند که محسود بود هیچ
محسود بدینگونه که بنده است که دیده است
گر صورت حالی که نمودند جز آن نیست
پس بنده بهم کنیت تو نا اگروید است(۱)
تا حکم غم و شادی بر لوح نوشته است
تا باد بد و نیك بر آفاق وزید است
۴۴۰- از دولت تو دست حسد کوته خواهم
با دولت تو خود که چخد یا که چخید است

۱۹- هزج مکفوف مقصور

مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (۲)

ای نام تو بخشیده بخشنده ارواح
آیات رسالت را انفاس تو الواح(۳)
بر نامه دیوان هنر فضل تو عنوان
در کشتی دریای سخا رای تو ملاح
انعام تو بر خسته دل سایل مرهم
احسان تو بر قفل در روزی مفتاح(٤)
چون قطب فلك عرض ترا راحت ساکن
چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح(۵)

---

۱ - این بیت در نسخه د نیست وبنابر این بیت باید کنیه ممدوح ابوالقاسم باشد که مراد ازهم کنیه حضرت رسول (ص) میباشد
۲ - این قصیده در صفحه ۱۳ نسخه د آمده است واز قصایدی است که در مدح ابونصر پارسی سروده شده است .
۳ - نسخه م « ای نام تو رخشنده و بخشنده ارواح»
۴ - نسخه م « انعام تو در خسته دل سایل مرهم » و بنظر این بنده اشتباه است مرهم بر چیزی نهادن بهتر است
۵ - نسخه د « چون جرم قمر سیر ترا سیرت سیاح » نسخه م « چون جرم قمر حزم ترا سیرت سیاح »

اقبال تـوخواهند بـر اشباح طبـایع — گر نه نکنندایشان‌اقبال براشباح(۱)
قصاب نیارد که بفتاح دهد رنگ — تاخلق تواند ر ندمد بوی بفتاح (۲)
درجاه عریض تو مساحت ننهـدپی — هرچندکه باوهم‌مسیح آمدمساح(۳)
توفیق بچنگ آرد جهدتو بتوفیق — ملواح بدام آرد صیاد بملواح (۴)
ناخواسته ازگنج عروس توچوشاهان — باخواسته‌خیز ندهمی زایرومداح(۵)
تاآینه‌نجح توبازار گرفته‌است — آزارند بدست بدوصیقل انجاح(۶)
گرنطق تـو انگیزد مرمـوز نیـارد — مرموزتر ازسحر تو برمعجزه‌ایضاح(۷)
ور خشم تـو افـروزد مصباح نتابـد — پروانه مصباح بهنگامه مصباح (۸)
یارب‌چه درخشیست‌جهان‌زیر تویارب — آن ابلق جوشنده کـوشنده کـدّاح
هیهات ز آسیب درخشش که آسیب — آسان فکند پیل چوشطرنجی طراح

---

۵ ــ نسخه د مصراع دوم « گر نه فکنند ایشان اقبال براشباح»
۶ ــ نسخه د « مفتاح‌نیارد‌که بتفاح دهد رنگ   تا خلق‌تو اندرندمد بوی بتفاح » ونسخه م « مهتاب نیارد که دهد رنگ بتفـاح   تا خلق تو اندرند مد بوی بتفـاح » واصح است رجوع فرمایند بتعلیقات کتاب
۷ ــ نسخه‌های د و م « هرچند که باوهم مسیح آید مساح » واصح است
۸ ــ نسخه م « ملواح بدام آرد صباح بملواح » متن ونسخه د اصح است رجوع فرمایند به‌تعلیقات کتاب
۹ ــ این بیت درنسخه‌های د و م نیامده است
۱۰ ــ نسخه د « تا آینه نجح تو آزار گرفتست   زنگار ندیدست بدو صیقل الحاح » نسخه م « تا آینه...............زنگار...............   آزار ندیدست بدو صیقل الحاح»
۱۱ ــ نسخه د « مرموزتر از سحر توبر موجز ایضاح » نسخه م «مرموز تر از صخر ؟ توبر معجز ایضاح ؟»
۱۲ نسخه د « ورخشم تو افروزد مصباح نیاید » نسخه م « ورچشم تو افروزد مصباح نیاید »

گرداب کند حلقه ناورد خوی او ‌ ‌ ‌ پس برلب گرداب، نهدگام چوملاح(۱)
گوئی بدنش نیست بدن درخط آورد ‌ ‌ ‌ گردان‌شده‌بی‌علت‌روحی‌است‌زارواح(۲)
آنی که رسید است بناء بیدالهی ‌ ‌ ‌ امر تو و نهی تو بافساد و باصلاح (۳)
ازفضل تو گر بنده امان یا بدنشگفت ‌ ‌ ‌ زین هاویه هایل سوزنده قداح
تا روی بکفار نهد رایت اسلام ‌ ‌ ‌ تاپشت بعباس کند نسبت سفاح
اندر عمل‌خیر تنی بادت کوشان ‌ ‌ ‌ واندر امل خلق دلی بادت مرتاح(٤)
دست تو و طبع تو مه وسال وشب وروز ‌ ‌ ‌ بادسته ریحان زده وباقدح راح



۱ ـ نسخه د « گرداب کند حلقه ناورد خط او » نسخه م « گرداب کند حلقه آورد خوی او» نسخه د مصراع دوم « پس بر لب کردار دهدکار چوملاح»
۲ ـ نسخه د « گردان شده بی علت روحیست درارواح »
۳ ـ نسخه د « نهی وتو وامر تو بافساد وباصلاح »
۴ نسخه‌های د و م « اندرعمل خیر تنی بادت کوشا » واصح است چراکه‌صفت مشبهه بثبوت‌ودوام‌بیشتر دلالت میکند

۲۰ـ خفیف (اصلم)

فاعلاتن مفاعلن فعلن

درمدح ابوسعید بابو (۱)

صدر بابوئیان سزا باشد — کاندر و عقل را ثنا باشد
آنکه آزاده راپس از ایزد — بندگی کردنش هوا باشد (۲)
وانکه بگذشته از پرستش حق — جز پرستیدنش خطا باشد (۳)
کنیت شهریار و نام رسول — عرض او راهمی عطا باشد
این چنین عرض راشگفت مدار — که(گر) معلاومصطفا باشد(٤)
آفتابیست رای اوکه از او — فلك ملك را ضیا باشد
کشت زاری است فضل اوکه در او — کشته علم رانما باشد (۵)
بحر باکف او شمر نند — کوه باحلم اوهبا باشد (٦)
طبعش ازفضلها بهار نهد — مدحش ازپرده ها نوا باشد(۷)
گرد کز نعل مرکبش خیزد — مایه کحل وتوتیا باشد
نور کز قلب صافیش تابد — صبح ارواح انبیا باشد
جاه جویی که جاه او طلبد — سال ومه درغم وعنا باشد (۸)

---

۱ ـ این قصیده در صفحه ۹ نسخه د آمده است در وصف خواجه بوسعدبابو
۲ ـ نسخه م « بندگی کردنش سزا باشد » واصح است
۳ ـ نسخه‌های د و م « وآنکه بگذشتی از پرستش حق »
۴ ـ نسخه د « که معلا ومصطفا باشد »
۵ ـ نسخه د « کشته فضل را نماباشد »
٦ ـ نسخه م « بحر باکف او سمر شمرند » واصحاست
۷ ـ نسخه‌های د و م « طبعش از فصلها بهار نهند »
۸ ـ نسخه د « جاه جوئی که جای او طلبد » وبنظر این بنده اصح است
یعنی مکان او را تخت او را

هر عصائی نه اژدها گردد هر گیاهی نه کیمیا باشد
ریگ بهمش فروخورد قلزم اگر از قلزمش عدا باشد (۱)
باد امرش بگردش آرد طور اگر از طورش آسیا باشد
چون بتدبیر آسمان وزمین راز تقدیر بافنا باشد
عزم وحزمش بجنبش و بسکون آسمان و زمین نما باشد (۲)
طمع خلق مقتدی است براو کعبه جود مقتدا باشد (۳)
۴۸۰- مهر اودردل هواست که روح صورت نفس آن هوا باشد (۴)
زایرش را بشکر اقبالش همه اقبال بر دعا باشد
راجعش را زیوبه رویش روی بر مهره قفا باشد
کی بودکی که رای بعد مرا منزل قرب او دوا باشد (۵)
خویشتن راچو پیش او دیدم هرچه پیش آیدم روا باشد
تا جدا مانده ام ز مجلس او صحت ازمن همی جدا باشد
بخداوند خویش باز رسم گرخداوندرا رضا باشد (۶)
تازیم وام فصل او توزم بدعائی که بی ریا باشد (۷)

---

۱ - نسخه د « اگر از قلزمش عطا باشد » نسخه م « اگر از قدرتش عطا باشد » نسخه د اصح است

۲ - نسخه د « آسمان وزمین ما باشد » بنظر این بنده اصح است رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

۳ - نسخه م « کعبه را جود مقتدا باشد »

۴ - نسخه‌های د و م « مهر او در دل آن هواست که روح » واصح است

۵ - نسخه‌ای د و م « کی‌بود کی که دای بعدمرا » نسخه د در مصراع دوم « منزل قرب او دنا باشد » مصراع دوم نسخه د اشتباه است ومصراع اول داء اصح است که با اضافه (ی) گرفته است رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

۶ - نسخه م « گرخداوند را قضا باشد » وصحیح تر است یعنی قضاءالله

۷ - نسخه م « تازیم وام فضل او دوزم » ودر بالا باخط ریز تر نوشته‌شده است «توزم»

در وجودش حیات خضر و مسیح — عضوی از جمله عضوها باشد(۱)
گویم آن نعمتش دهی یارب — که کمین جزو آن بقا باشد(۲)

۲۱ - مضارع (مثمن مکفوف محذوف)

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

درمدح سیف‌الدوله محمود ابراهیم

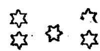
۴۹۰- باز آمد آنکه ملك بدو کامکار شد — باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد
برپای ظلم هیبت او پای‌بند گشت — در دست عدل دولت او استوار شد (۳)
بیدار بود فتنه کنون مست خواب گشت — سرمست بود دهر کنون هوشیار شد(٤)
باطل همی نمود سواری پیاده ماند — آری پیاده ماند چون حق سوار شد(۵)
زان پس که این دیار بر اسلام هشت ماه — دارالفرار بودی دارالقرار شد (٦)
باران رحمت است ملك بر غبار شرك — کایدون هوای ملك بدوبی غبار شد
آن شد که هر که خواست همی کرد هر چه خواست — انصاف را بطبع جهان جان سپار شد (۷)

---

۱ ـ این بیت در نسخه‌های د و م نیست
۲ ـ نسخه‌های م و د « که کمین جزو او بقا باشد » ذکر ضمیر او و وی برای غیر ذوی‌العقول معمول بوده‌است
۳ ـ این قصیده در صفحه ۵ نسخه د آمده است . نسخه د « وز دست عدل دولت او دستوار شد »
۴ ـ نسخه م « بیدار بود فتنه کنون مست شد زخواب »
۵ ـ نسخه‌های م و د « باطل پیاده ماند چون حق سوار شد»
۶ ـ نسخه د « دارلفرار دیدی دارالقرار شد »
۷ ـ نسخه د « کانصاف را بطبع جهان خواستار شد »

نه ماه بی فسارهمی تاخت روز گار — تا بر سرش سیاست سیفی فسار شد (۶)
شاهی که لفظ سیف بگاه خطاب او — صمصام آبدار شد وذوالفقار شد (۷)
اورا رسد که سجده برد قرص آفتاب — کش حفظ برزمین وزمان سایه دار شد
کس را نبود ملك و جمال از ملوك یار — اورا جمال یوسف باملك یار شد
نقاش وهم صورت او برهوا نگاشت — از لطف صورتش بهوا برنگار شد
اول که شاخ کل بوجود آمد از عدم — بی خاربن شگفته گل و کامکار شد
چون دست دوست و دشمن خسرو بدو رسید — یك بهره گل بماند و دگر بهره خار شد (۸)

ای کرده اختیار زگیتی تراخدای — گیتی بطوع بنده این اختیار شد
بگذشت بادسهم تو بردل عدوت را — نادیده رنگ باده سرش پر خمار شد
بنمود برق هیبت تو خاصیت بسنگ — بشکافت سنگ وجوهر او پرشرار شد
یك قطره نوش مهر توچون برجهان رسید — آن قطره اصل شهد ومی خوشگوار شد (۹)
یك ذره زهر کین توگردون بمور داد — زان مورزور یافت بتدریج مارشد (۱۰)
تاشیر و مرغزار بود پایدار باش — شیری تو و زمانه ترا مرغزار شد
آن رایت شهی بتو برپایدار باد — کز غصه برعدوی توچون پای دار شد (۱۱)
احکام ملك و شرع بتو استوار باد — چونانکه زابتدا برسول استوار شد



۶ ــ نسخه‌های م ود « نهمار بی‌فسار.......»
۷ ــ نسخه م «.......لفظ سیف بجاه.......» نسخه د « لفظسیف بجای.......»
۸ ــ نسخه‌های د و م « یك بهره گل بماند ودگر نیمه خار شد»
۹ ــ نسخه د « یك قطره نوش مهر تو بهر جهان رسید »
۱۰ ــ نسخه د « زو مور زورر یافت بتدریج مارشد »
۱۱ ــ این بیت در نسخه د نیست

۲۲- مضارع مثمن اخرب مقصور

«مفعول فاعلاتن مفعول فاعلان»

درمدح علاءالدوله ابوسعد مسعود ابراهیم غزنوی (۱)

شاها ترا بشاهی گیتی مرید باد — ایام نیکخواه تو ایام عید باد
بر تخته‌ای که بیع‌وشری اختران کنند — اقبال بدسکال تو درمن یزید باد
زور آزمای ساعد ملك تـرا بروز — از نورساق عرش خطاب جدید باد (۲)
چون همت رفیع تو از ثور بر گذشت — پروین قلاده‌وارش مطوع جید باد (۳)
بر منبر خطابت عدل تو خلق را — در امرو نهی خطبه و عـدووعید باد
بر حالها و قـوفت زالهـام ایـزدی — بر رفع ودوز مشرف وصاحب برید باد (۴)
بیخارشاخ عیش لذیذت گرفته بار — وز بیخ کشت عمر حسودت حصید باد
پاینده دولت تو و بیدار بخت تو — میزان عصرهـای عتیق و جـدید باد
بوسعد کنیت تو ومسعود نام تو — عنوان قصرهای منیع ومشید باد
هرساله غزو تو که فتوح است حمل او — چون سیر کرد خالد و جیش ولید باد
خون در تن گداخته شرك واهـل شرك — از بیم تـو فسرده چـو خون قدید باد
کفران کافـران لعین را بسند و هند — تیغت مخالف است وخلافت معید باد (۵)
طغیان طاغیان مهین را بشرق وغرب — رایت معالج است وعلاجت مفید باد
بیحول نفس وقـوت شمشیر تـو نشد — باطل زحق طرید که عیشت طرید باد

---

۱ ـ این قصیده بدون اینکه در عنوان آن تصریح بنام‌شده باشد درصفحه ۱۰ نسخه د آمده است

۲ ـ نسخه‌های د و م « زور آزمای......بزور از روز»

۳ ـ نسخه‌های د و م « پروین......مطواع......» و رجوع فرمایند بتعلیقات آخر کتاب

۴ ـ نسخه‌های د و م « بر حالها وقوف......بر رفع دور......»

۵ ـ نسخه د « تیغت مخالفست وخلافت‌منید باد » نسخه م « خلافت مفید باد»

بی‌عون عقل و نصرت تایید تو نگشت — دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد(۱)
آنکت نه مدح گوید در لافگاه هجو — هر تیره را نشانه چو شخص یزید باد(۲)
وانکت نه شاد خواهد در کربلای غم — هر لحظه بی ثواب شهادت شهید باد
تا چشم بد مؤثر محسود عالم است — چشم بد از شکوه جلالت بعید باد (۳)
جای مخالف تو و جای موافقت — آماده ترز جای شقی و سعید باد (۴)
در خدمت تو چرخ با خلاص بوالحسن — در طاعت تو دهر برشد رشید باد (۵)
چون قرص مهر عرصهٔ ملکت عریض گشت — چون سیر ماه مدت عمرت مدید باد



۱ ـ نسخه‌های د و م « بی عون نصرت تو وتایید تو نگشت »
۲ ـ نسخه‌های د و م « هرفرقه را نشانه چوشخص........ »
۳ ـ نسخه م « چشم‌بد از شکوه جمالت »
۴ ـ نسخه د « جای موافق تو وجای مخالفت » نسخه م « جای مخالف تو و جای موافقت » ضمنا اصل کتاب چنین است « جای مخالف تو و جای موالفت »
۵ ـ نسخه های د و م « در خدمت تو دهر........ درطاعت توچرخ »

۲۳ ـ رمل مسدس مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

آفرین بر شاه وجشن شاه باد ‌‌ — جشن ملك آرای او هرماه باد (۱)
دست بذل از گنج اوکوتاه نیست — دست عزل ازجشن اوکوتاه باد (۲)
رای گردون قدراورا تاج بخش — اوج کیوان صدر اورا گاه باد
آفتابش خاکروب و پیل گوش — وآسمانش گنبد و خرگاه باد
ظل عدلش برسر خلق خدای — پایدار ایدون چو ظل چاه باد
سیر غزوش دربلاد اهل شرك — رهگذار ایدون چو سیر ماه باد (۳)
گر ستاره بر براق همتش — اوج خواهد اوج اورا کاه باد
ور زمانه بی سلاح نصرتش — جنگ جوید شیر او روباه باد
در فضای شرق وغرب ازحزم او — سال ومه منهی وکار آگاه باد
نیك وبد را زو بگاه خیر وشر — نوبت پاداش و باد افراه باد
مشتری با عرض او همنام گشت — عرض او با مشتری همجاه باد
در جهان فتح او ایام غضر — در جهای مدح در افواه باد (۵)
روزحرب ازپیش اوخرچنگ وار — پس خزیدن عادت بدخواه باد
دم زده کژدم ندیدی زان عمل — اژدها در حرب او جولاه باد

---

۱ ـ این قصیده بدون ذکر نام ممدوح در صفحه ۵ نسخه د آمده‌است

۲ ـ نسخه د « دست عقل از جشن او کوتاه باد » نسخه م « دست عزل از گنج او کوتاه باد »

۳ ـ درنسخه های د و م این بیت قبل از بیت « ظل عدلش برسرخلق خدا » آمده است

۴ ـ نسخه م « گرزمانه......»

۵ ـ نسخه‌های د و م « در جهان فتح او ایام عصر » رجوع فرمایند به تعلیقات کتاب

چون خم ایوان کسری در حضر — بر خم قصرش خـم درگاه باد (۱)

چون بنات النعش صغری درسفر — آخر خیلش صدو پنجاه باد

آنکه از فرمان او گردن کشد — سکنه زوپرویل ووا ویلاه‌باد (۲)

وآخُرش مانند راه کهکشـان — بی ستور وبی جو وبی کاه باد

تا بود با نفس‌نالان ناله جفت — حـاسدش را ناله واغوثاه باد (۳)

رزم غزو وبـزم جشن‌فرخش — گه سکالش کرده که نـاگاه باد (٤)

آفرین بر خسرو و بر غزو او — آفرین بر شاه وجشن شاه باد

۲۴ - هزج مثمن مکفوف مقصور (اخرب)

مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل

درمدح خواجه علی‌بن حسن (۵)

میزان فلك قسم شب وروز جدا کرد — از روز نوا بستد وشب را بنوا کرد(٦)

برسخت بانصاف همین را وهمان را — چون هردو بتقویم رسیدند رها کرد

نی بی‌سبب آمد بمیان اندر میزان — احکام قضاراند وازین حکم قضاکرد(۷)

---

۱ ـ نسخه‌های د و م « بر فم قصرش فم درگاه باد »

۲ ـ نسخه د « سکنه زو پرویل ووای واه باد » نسخه م « سکنه بروی جمله ویل واه باد »

۳ ـ درنسخه‌ها این بیت قبل‌از بیت « ظل‌عدلش برسرخلق خدای » آمده‌است

۴ ـ نسخه د « رزم وعزم وبزم وجشن فرخش »

۵ ـ این قصیده در صفحه ۱۴ نسخه د آمده‌است وعنوان چنینست « فی مدح الصاحب علی‌بن عمر » واصح است

۶ ـ نسخه د « میزان فلك قسم شب از روز......»

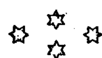
۷ ـ نسخه‌های د و م « احکام قضاراند وین حکم قضاکرد »

خود حال بدینگونه کجا ماند فردا — شب نیز دعا گوید چون روز دعا کرد(۱)
در ساعت او شرع کند بِشش مه وشاید — زیرا که جفا بیند هر کس که جفا کرد
ای طبع ره ورسم شب وروز چه دانی — گر عقل بر این داشت ترا عقل خطا کرد(۲)
بر خواجه علی بن... مدح وثنا گوی — کاوقات شب وروز بر او مدح وثنا کرد(۳)
آن بار خدائی که اهل نهمت عالم — در همت او بسته وتا خواست وفا کرد(٤)
صد بار بچنگ آمد معلوم جهانش — زین دست بچنگ آمد وزان دست عطا کرد(۵)
از چرخ مشعبد نخورد شعبده لیکن — خواهنده بر و شعبده طمع روا کرد(٦)
جودش نه حیائیست طبیعی وحقیقی است — علت نپذیرد که بتکلیف حیا کرد (۷)
آری چو سخاوت را اصل از عرب آمد — نشگفت که با اصل عرب خواجه سخا کرد
آنست که در دولت او گردش گردون — اصحاب بلا را به بلا جفت عنا کرد
وانست که از حشمت او حادثه دهر — اُنگشت سرو آنجا کانگشت فرا کرد(۸)
اودار ونقیض است بکردار وبدیدار — این شغل ملا راند وآن شغل خلا کرد(۹)

---

۱ ـ نسخه د « خود حال برین حال کجا......»
۲ ـ نسخه‌های د و م « ای طبع ره ورسم شب وروز چه‌جوئی»
۳ ـ نسخه‌های د و م « برخواجه علی‌بن عمر......»
۴ ـ نسخه‌های د و م « آن بارخدائی که‌امل......» واصح‌است
۵ ـ نسخه م « صدبار بچنگ‌آمد معمور جهانش »
۶ ـ نسخه م « آن چرخ مشعبد نخرد شعبده لیکن »
۷ ـ نسخه م « جودش نه چنانست طبیعی وحقیقی »
۸ ـ نسخه د « وانست‌که ازحشمت او داده دوران انگشت سپرد آنجا کانگشت فراکرد » نسخه م « وانست که در حشمت او داده دون را » و ظاهرا اشتباه است
۹ ـ نسخه د « او را دو نقیصه است بکردار و بدیدار » رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

از رحمت کردارش باچرخ زمین گشت — چون قدرت دیدارش باآب هواکرد(۱)
ای معجزه عدل تو با جادوی ظلم — آن کرد که با جادوی کفر عصا کرد
از بنده اگر پرسد حاسد که خداوند — این شغل زتو بنده جداکرد چراکرد
تدبیر جز آن نیست که تقصیر نهد عذر — گوید که ندانستم خدمت بسزا کرد
جاوید بقا بادت با عز وبزرگی — کاین عز وبزرگی ببقای تو بقاکرد
بدخواه ترا ظاهر چون روی علا باد — تا با تو چراباطن خود همچوعلاکرد(۲)



۱ ـ این بیت در نسخه های د و م نیست
۲ ـ نسخه م « تا باتو چرا باطن چون روی علا کرد »

۲۵ - خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن

درمدح علاءالدوله مسعود ابراهیم غزنوی(۱)

شاه راروی بخت گلگون باد — جشن آبان بر او همایون باد
هر نفس حرص غزوش افزون است — هر زمان حزم و عزمش افزون باد (۲)
اختیارش چو نام او مسعود — افتتاحش بفتح مقرون باد
روز اسلام نورموکب اوست — بر شب کفر از او شبیخون باد (۳)
شعله آتش جهادش را — خـانه رای هند کانون باد (۴)
وارث او که جفت ضحاك است — بسته فر این فریدون بـاد
گر فلك جز برای او گردد — الـف استوای او نون باد
ورجهان جز بکام او باشد — نوش د کامش آب افیون باد
گنج کان خازنش نه پیراید — خاك خورده چو گنج قارون باد
زر که نامش بر او رقم نکنند — از قبول عیـار بیرون باد (۵)
اژدهای زمانه را امرش — دم عیسی وخط افسون باد

---

۱ ــ این قصیده در صفحه ۳ نسخه د آمده است در مدح ملك مسعود انارالله برهانه

۲ ــ نسخه د « هرزمان خیر وعزش افزون باد » نسخه م هر زمان حرص غزوش افزون باد » ونسخه د بنظر این بنده اصح نسخ است

۳ ــ نسخه د « بر شب کفر او شبیخون باد » نسخه م در مصراع اول « نور اسلام نور موکب اوست »

۴ ــ نسخه‌های د و م مصراع دوم « خانه جند رای کانون باد »

۵ ــ نسخه م مصراع دوم از « عیار قبول بیرون باد » و ظاهرا اشتباه کاتب است

قلب ادبار وقالب خصمش   حبس ذوالنون و نقش ذوالنون باد (۱)
فتنه در خواب امن از و رفته است   همچنین سال وماه مفتون باد (۲)
آز درحق جور او دون است   این بغایت وجیه وآن دون باد (۳)
تا بروید همی زخاك آلتون   روی خصمش برنگ آلتون باد
گاو دوشای عمر بد خواهش   بره خوان شیر گردون باد
جشن وایام عید و عزم سفر   هرسه بر شهریار میمون باد

۲۶ ـ خفیف مخبون مقصور

فاعلاتن مفاعلن فعلان (۴)

خسروا بخت پاسبان تو باد   قاهر دهر قهرمان تو باد (۵)
مشتری نامور بنام توگشت   بشری جانور بجان تو باد
صبر کیوان و تندی بهرام   از رکاب تو و عنان تو باد (۶)
منبر عدل و خطبه انصاف   در زمین تو وزمان تو باد
شجر دولت موافق را   نشو درصحن بوستان تو باد
جگر تشنه مخالف را   آب از چشمه سنان تو باد

---

۱ ـ نسخه مصراع دوم « حبس ذوالنون ونفس ذوالنون باد » رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

۲ ـ نسخه د « فتنه بر خواب امن او فتنه است » نسخه م « فتنه درخواب امن او فتنه است »

۳ ـ نسخه د « آز در حق جود او دونست » نسخه م « آز درحق جوراو دونست » شك نیست که کلمه جور اشتباه اسب وکلمه جود صحیح

۴ ـ قصیده درصفحه ۴ نسخه د آمده است

۵ ـ نسخه‌های د و م « قاهر روم قهرمان تو باد » واصح است

۶ ـ نسخه‌های د و م « صبر کیوان وتیزی بهرام »

روش مسرعان سهم الغیب   همه برشه زه کمان تو باد (۳)
لاف پرتابیان شست‌شهاب   همه از قبضه کمان تو باد
هرچه‌درملك روزگار آید   بذل آن پیشه بنان تو باد
هرچه برعقل مشتبه‌گردد   کشف‌آن سخره بیان تو باد
لب دریا بموج خیز اندر   حاکی‌وراوی جنان تو باد (۲)
جرم‌مه‌چون‌هلال‌و بدرشود   نعل‌یکران‌وقرص‌خوان تو باد
گر قضا آسمان بفرساید   اوج قدرتو آسمان توباد
ورفنا بر جهان ببخشاید   عرصه فضل تو جهان‌توباد
تاکمر صحبت میان طلبد   کمر ملك برمیان تو باد
شکر شکر نعمت ایزد   قسم‌کام تو و زبان تو باد
فتح قنّوج‌وصیدشاه آورد   اصل دستان وداستان‌توباد



۱ ـ نسخه‌های د و م « همه برشه ره کمان.......»
۲ ـ نسخه‌های د و م مصراع اول « آب دریا بموج.......»

۲۷ ـ مضارع اخرب مکفوف

مفعول فاعلات مفاعیلن

درمدح ابونصر پارسی(۱)

با مال جود خواجه بکین باشد
وزجود مال خواجه حزین باشد

آسان از او برزق رسد هرکس
بخشنده خدای چنین باشد

پیش دل غنی وکف رادش
دریا فقیر وابر ضنین باشد(۲)

عطر نسیم خلقش گرد آید
در ناف آهوئی که بچین باشد(۳)

بر شاخ نظم ونثر بر طبعش
سحر حلال ودر ثمین باشد

نقش یقین گمانش چنان بیند
گوئی گمانش عین یقین باشد

عامر کند خراب زمین رایش
بنگر که رای او چه رزین باشد

کاندر حیات خاك خراب او
چون نفخ صور بازپسین باشد

بختش مزاج خاتم جم دارد
دنیا ودینش زیر نگین باشد(۴)

گر زین همتش بکشد نفسی
بر شیر آسمانش زین باشد

صعبا صهیل مرکب او صعبا
در حق او زبر طنین باشد(۵)

که از صدای او به انین آمد
آری صداش جفت انین باشد(۶)

هم تك او براق بهشت افتد
گر شیر یال وگور سرین باشد

---

۱ ـ این قصیده در ص ۱۳ نسخه د آمده است

۲ ـ نسخه م « دریا فقیر وابر طنین ؟ باشد »

۳ ـ نسخه م « عطر نسیم خلدش ؟

۴ ـ نسخه م « دنیا ودین زیر نگین باشد » اشتباه است چه مغایرت باوزن بیت پیدا میکند

۵ ـ نسخه د « درحق او زئیر طنین باشد » وکاملا صحیح است رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

۶ ـ نسخه م « کوه از صدای او به انین آمد »

تا بازمان ثبات زمین بینی تا در مکان قرار مکین باشد(۱)
بروی سوار باد ابو نصری کز دین پاك ناصر دین باشد(۲)
«بروی بتخت باد سرافرازی کش تخت آسمان بزمین باشد»(۳)

۲۸- مضارع (مثمن‌مکفوف محذوف)

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

(درمدح عبدالحمیداحمد عبدالصمد)(٤)

ترتیب ملك وقاعده حلم ورسم‌داد عبدالحمید احمدعبدالصمد نهاد (۵)
رایش بمشرق اندرجرمی‌منوراست خورشید ازاو بر آیدهرروز بامداد
بی‌حلم او بطبع بپرد چو بادخاك بی امراوزجای نجنبد چوخاك باد
عقل اوستاد اوست‌ولیکن کفایتش بگذشت‌از آنچه‌حاجتش آید باوستاد
زو بختیار تر بفلك بر فلك نبود زونامدارتر بجهان درجهان نزاد(۶)
۶۳۰ برخاست بخل‌وخواست که باجود برزند
چون دست او بدید زپای اندر اوفتاد

---

۱ ـ نسخه های م و د «تا با زمان نبات زمین بینی»
۲ ـ نسخه د «بروی سوار باداابو نصری» وظاهرا الف دعا زاید است
۳ ـ این‌بیت در نسخه‌های د و م‌نیامده است
۴ ـ این قصیده درصفحه ۷ نسخه د آمده است
۵ ـ نسخه د «ترتیب ملك وقاعده دین ورسم داد» نسخه م «ترتیب فضل و قاعده علم ورسم داد»
۶ ـ نسخه د «زوبختیار تر بفلك بر ملك نبود زو نامدار تر بجهان دربشر نزاد» وبنظر این بنده اصح است

بنمـود خاصیت بهوا کف راد او — ابر از هوا در آمد و باران در ایستاد (۱)
یارب گشاد دار همه‌سالـه کار او — چونانکه کار غزو بشاه جهان گشاد
این عز و این بزرگی و این جاه و ین جمال — تا چرخ پایدار بود پایدار باد (۲)

۲۹ - رمل (مثمن مقصور)

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (۳)

این مبارك پی بنای محکم گـردون نهان
کرده شاگردیش گردون خوانده او را اوستاد
روز و شب در آفتاب و سایـه اقبـال و بخت
جـای ابـراهیم بـن مسعود ابـراهیم باد
مشرق میدان شاه دین فـروز دین پرست
دیده بان بارگاه خسرو خسرو نژاد (٤)
تا جهان را بیخ و شاخ و برگ و بار اندر بقا
آتش گرمست و آب سرد و خاك خشك و باد (٥)

---

۱ ـ نسخه های د و م در مصراع دوم « ابر از هوا برآمد وبـاران در ایستـاد » بنظر این بنده متن اصحاست
۲ ـ نسخه م « تا چرخ نامدار بود نامدار باد »
۳ ـ این قسمت در صفحه ۱۴ نسخه د آمده است منتهی ابتدا (چو صاحب طالع خویش است مسعود » وسپس « این مبارك......» ودر بالای آن نوشته شده است « المقطعات من کلامه تجاوزالله سیآته » رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
۴ ـ نسخه د « دیده بانان بارگاه خسرو خسرو نژاد »
۵ ـ نسخه د « تا جهانرا بیخ وشاخ وبرگ وبار آید بقا »

شاه ابـراهیم نازان بـرفـراز آن بنـا
تن‌درست ودل‌قوی‌وطبع‌راد وروح‌شاد (۱)
او بجاه ازجم‌گذشته کامران بر تخت‌ملك
بند گان او رسیـده زو بجـاه کیقباد

۳۰- هزج (مسدس مقصور)

مفاعیلن‌مفاعیلن مفاعیل (۲)

۶۴۰ چوصاحب طالع‌خویش‌است‌مسعود ملـك مسعود ابـراهیـم مسعود
بعدل وفضل وجـود وحشمت وجـاه رسانید است عـالم را بمقصـود (۳)
جهانـی دانـدش دانا نـه فانـی سپاهی خواندش‌خوانا نه معدود
نه چون ذاتش بود کـوشنده هرذات نه‌چون عوداوفتد بوینده هرعود
بملك‌اندر فریـدون است و جمشید بحکم اندر سلیمانست و داود
«گذشته در جـلالش از فلك قـدر سرشته با وجودش از ازل جود» (٤)



---

۱ ــ نسخه‌های د و م « شاه را خواهیم نازان بر فراز آن‌بنا »
۲ ــ این قسمت در صفحه ۱۴ نسخه د آمده است منتهی ابتدا « چون‌صاحب طالع خویش است مسعود » و سپس « این مبارك......» ودر بالای آن نوشته شده‌است « المقطعات من کلامه تجاوز الله سیآته » رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
۳ ــ نسخه د « بعدل وفضل وجود وجاه وحرمت » نسخه م « بعدل وفضل وجود وجاه وحشمت »
۴ ــ این بیت دردونسخه د و م نیست .

۳۱- رمل مسدس مخبون مقصور

فاعلاتن فعلاتن فعلن

ساقیا جام دل افروز بیار فتح شه یاد کن و می بگسار (۱)
فتح قنوج که شمشیرش کرد اندرین فتح شه آورد شکار
لشکرش گرد بر آورد از خون هیبتش کوه فرو برده بغار (۲)
شل او بر کتف گرگ نشست جوهر گرگ فرو ماند زکار (۳)
جرعه او بلب شیر رسید بسر شیر در افتاد خمار (۴)

۳۲- مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

در مدح سپهسالار بوحلیم زریر شیبانی سپهسالار سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم (۵)

زکسب جاه پدر شاد باد و برخوردار زریر نجم سپه پروری سپهسالار (۶)
عزیز نامی و اصلی که شاخ نسبت او بجای میوه و گل عز و رفعت آرد بار (۷)
سپهر همت او را باوج برده علم زمانه حشمت او را بر آب کرده نگار (۸)

---

۱ - این پنج بیت در نسخه د نیامده است ولی در نسخه م موجوداست
۲ - سپهش کوه فرو برد بغار »
۳ - نسخه م « بیل او..................» واشتباه است شل بهتر است رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
۴ - نسخه م « جرعه او بلب ببر رسید بسر ببر درافتاد خمار»
۵ - قصیده درصفحه ۱۲ نسخه د آمده است
۶ نسخه د و م « زریر نجم سپه پرور سپهسالار » واصح است
۷ - نسخه د و م « عزیز و نامی........»
۸ - نسخه د « زمانه حشمت اورا بآب کرده نگار »

گه مظالم او حق بلند و باطل پست   برصلابت او دین عزیز و دنیا خوار(۱)
زگنج او شره و آز فانی او باقی   زبخت او شغب و فتنه خفته او بیدار(۲)
کند بخشم همه عنف ذاتش الاظلم   کشد بحلم همه رنج عرضش الاعار(۳)
ازو لطیف تر اندر عیار چیست بگو   از او شجاع تر اندر مصاف کیست بیار
ببخشد و ننهد منت و نخواهد شکر   بکوشد و ندهد مهلت و نپیچد کار(۴)
صهیل تازی کوشای او بقلعه نای   حنین بختی دوشای او بقلعه نار(۵)
هنوز رایت منصور او بظاهر هند   رسید هیبت شمشیر او بدر یا بار
زاصل مولد او طالعی نگاشته یافت   منجمی و فروشد بغور آن هشیار
چه گفت گفت که این شرزه شیر زود نه دیر   بنعل باره بکو بد زمین سکندروار
نه منهال جهد دو نه صدومه دینال   نه باسلیق جهد زو نه بشکرومه بار(۶)
فراشود بسر اندیب و رای زرین را   بمیخ سیمین دوزد چو نقش بر دیوار
بحرب بار ملك تازد و بنیزه فتح   زاسك بار بر آرد بقهر . . . . .(۷)
یکی خرامد وازفتح زود پیل آرد   چه پیل کرگدن پیل گیر شیرشکار(۸)

---

۱ ـ نسخه د مصراع دوم « گه‌صلابت او..............»
۲ ـ نسخه د و م « زگنج او.......فانی و باقی   زبخت.......خفته و بیدار
واشتباه است نسخه متن یعنی کتاب دیوان اصح است وضمیر او بممدوح برمیگردد
۳ ـ نسخه د « کند بخشم‌همه عنفش الاظلم » واشتباه است نسخه م درمصراع دوم « کند بحلم همه رنج عرضش الاعار (خار)
۴ ـ نسخه م « ببخشد وبنهد‌منت......»
۵ ـ نسخه م « صهیل.......بقله نای   حنین..........بقله نار»
۶ـ نسخه د « نه مهیبال دهد زونه جند و نه جینال   نه باسلیق جهد زو نه یشکر برمار » رجوع فرمایند به تعلیقات
۷ ـ نسخه د « بحرب مارملك تازد وپذیرد فتح   زاشك مار برارد بقهر امارت مار » رجوع فرمایند به تعلیقات
۸ ـ نسخه د « کرگدن شیرگیر شیر شکار »

بپشت عرش سلیمان بسینه هیکل دیو بگوش قالب صرصر بچشم روزان نار (۱)
بکوشش اندر خرطوم او پلنگ افکن بجوشش اندر حلقوم او نهنگ او بار (۲)
سلاح نصرت و دندانشان فساد صلاح حصار دولت و بالایشان مترس حصار
نهال فال منجم درخت طوبی گشت به آب تربیت شهریار گیتی دار
نظام دولت مسعودیان ملك مسعود که اختیار خدایست وافتخار تبار (۳)
صدای دولت عالی زکوس او اکنون بشرق و غرب رساند برید لیل و نهار
اگر مخالف ملکش فروخزد بزمین بر آرداور االطراف بسته چون کفتار (۴)
کراست از همه شاهان و خسروان جهان چنین سپهبد رزم آزمای نیزه گذار (۵)
روان رستم دستان بسود نتواند غبار حلقه آورد او گه پیکار
چو نقره خنگ برانگیزد و بخصم رسد چه یك سوار زره دار خصم او چه هزار (٦)
بتیر تلخ کند چشمه مسام زره بتیغ شور نهد مهره قفای سوار (۷)
بزرگ طبعا گردن کشا خداوندا توئی که فضل تو عام است بر صغار و کبار
توئی که بی تو عطارانه اصل هست و نه فرع
توئی که بی تو سخارا نه پود هست و نه تار (۸)

---

۱ ـ نسخه د و م مصراع دوم « بگوش......بچشم دشمن نار»
۲ ـ نسخه د « بکوشش اندر خرطوم این......بجوشش اندر حلقوم آن »
نسخه م در هردو مصراع (آن)
۳ ـ نسخه د « نظام دولت محمودیان ملك مسعود » وبنظر این بنده اصح است
نسخه م مسعودیان (محمودیان)
۴ ـ نسخه د « اگر مخالف ملکش فروخورد ؟ بزمین »
۵ ـ نسخه د و م « نیزه گزار »
۶ ـ نسخه د « چه یك سوار زره دار پیش او.........»
۷ ـ نسخه د و م « بتیر.........مسام زمین»
۸ ـ نسخه د « توئی که بی تو سخارا نه پود رشت و نه تار »

۶۸۰ـ خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر   طبیب مهر تو داند دوای استغفار (۱)
بعون کس نشود بنده تو مستظهر   اگر بعون تو او را نباشد استظهار (۲)
همیشه تا بزمین گونه گونه باشد گل   همیشه تا بزمین تیز تیز گردد خار(۳)
منش بعیش فرست وهوا بلذت دان   روان برامش پیوند و دل به لهو سپار(٤)
جهان گشای و بر او داغ کامرانی نه   زمین نورد و در او تخم نیکنامی کار(۵)

☆ ☆ ☆

۱ ـ نسخه د « خطیب رحم تو گوید دعای مستشعر   طبیب عفو تو داند علاج استغفار » ودر نسخه م مصراع اول « خطیب نعم (حشم) تو گوید دعای مستشعر »
۲ ـ نسخه د و م « اگر زعون تو او را نباشد استظهار »
۳ ـ نسخه د همیشه تا ندهی گونه گونه..............همیشه تا نکنی تیز تیز باشد خار » نسخه م « همیشه تا بزمین گونه گونه گردد گل همارة........»
۴ ـ نسخه د و م « هـوا بلذت ران »
۵ ـ نسخه د « زمین نورد در او تـخم نامداری کار »

۳۳- خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فعلن

درمدح سپهسالار ابوحلیم زریر شیبانی (۱)

از جهان آفرین هزار هزار — آفرین باد بر سپهسالار
بو حلیم زریر شیبانی — پیل صفدار وشیر آتش کار (۲)
آنکه بفراشت شرع راگردن — آنکه بفزود ملك را بازار (۳)
آنکه آسیب تیغ او برسید — از لب سند تابدر یا بار
آنکه درهر هنرمهانل کرد — دشت بی‌مردو کوه بی‌دیوار (٤)
آنکه بگذاشت راه بانرسی — ظفر و فتح بریمین ویسار
آنکه معبود اهل ملهی را — خرد بشکست وضبط کرد حصار
آنکه بردل نهاد کی راکی — آنکه در دیده خست خانراخار (۵)
آنکه آثار غزوش ار شمرند — عاجز آید زشرح آن گفتار (۶)
فضل ایزد شناس کارش را — که مرآن را پدید نیست کنار
هرکه با او برابری طلبد — گوچنین یك دو کار کرد بیار

---

۱ ــ این قصیده در صفحه ۱۲ نسخه د قبل از قصیده شماره ۳۲ آمده است

۲ ــ نسخه د و م مصراع دوم « میر صفدار وشیر آصف‌کار » واصح‌است.

۳ ــ نسخه د و م « آنکه بفروخت ملك را بازار » از افروختن مرادف با گرم نمودن در اصطلاح امروز

۴ ــ نسخه د و م « آنکه در هزهز ومهایل کرد » رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

۵ ــ نسخه د و م « آنکه در دیده خست اوراخار » وظاهرا اشتباه‌است ضمنا در هردو نسخه این دوبیت مقدم‌ومؤخر ند .

۶ ــ نسخه د و م « اگرآثارغزو.....................» ودر نسخه م در مصراع دوم « عاجز آید زشرع ؟ آن گفتار»

نیزه بستان‌وحمله بر برجای لشکر دیـو پال را بـردار(۱)
باسها بقلعه شوسوی جنگ تـو بیك پیل ازاو بـرآر دمار(۲)
«آنکه‌ره را بدست ساز آئین در میـان هـزار واند سوار»
« دست بردارد از کنارهٔ او گرد کن بارگی بیفکن بار»(۳)
کیست امروز دین‌ودولت‌را محتشم تر ز ذات او معمار
نوبهاریست عدل او خرم دهر ازاو شادکام و برخـور دار
شربت جود اودهـد صحت هرکـرا نیستی کنـد بیمـار
گوئی ارزاق خلـق راتقدیـر بـردل و دست اونبـشت ادرار(۴)
عزاو محو کرد کرده ذل فخر او پاره کرد پرده عار
حاسدش را اگر و فات آید هم نیابد پس‌از وفـات قـرار(۵)
جـان اورا حطب کند آتش تـن اورا ادب کند کفتـار(۶)
ور هوا دار او گذشته شود نبرد مـار تربتش بکوار
زانکجا گردبـاد هیبت او بـرکشد تـربتش زدیده مار
ای چوذات خرد غنی بشرف وی‌چو عرض هنر صحی زعوار
چرخ‌پست است‌وهمت توبلند دهر مست است ورای توهشیار
نیست در ملك عدل تومظلوم نیست در عدل ملك تـو آوار

---

۱ ـ نسخه د « نیزه بردار........ لشکر دیو مال.......» وظاهرا اصح است اسم فاعل مرخم « دیو مالنده »
۲ ـ نسخه د « با سهـاون........تو بیك حمله........» نسخه م « باشهـادت.........»
۳ ـ این دوبیت دردونسخه نیست .
۴ ـ نسخه د « گوئی رزق خلق.........» واشتباه‌است
۵ ـ نسخه د«حاسدش راگرو وفات‌آید »
۶ ـ نسخه د و م « تن اورا ادب‌کند‌کردار » وکفتـار اصح است رجوع فرمایند به تعلیقات آخرکتاب

آسمانیست عزم تو گردان — پاسبانیست حزم تو بیدار

گردد از مال تو امل منعم — خواهد از تیغ تواجل زنهار (۱)

تا نروید زجرم آتش گل — تا نخیزد زطبع آب غبار

همه امسالهای دولت تو — بهتر از پار باد واز پیرار

باتو دور فلك بنصرت جفت — باتو جمع فلك بحسبت یار(۲)

۲۴- مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

در مدح ابوالقاسم خاص (۳)

عمید دولت عالی و خاص مجلس میر
امین گنج شه وحمل بخش حمله پذیر (۴)

نهاده روی زحضرت بدین دیار بغزو
بطالعی که قضا روبود بفتح بشیر (۵)

گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
کشیده هیبت اوپای ظلم در زنجیر

شمرده دهر براو خدمت وضیع و شریف
سپرده بخت بدو طالع صغیرو کبیر (٦)

---

۱ ـ نسخه د «گردد ازمال توامل مبهم»
۲ ـ نسخه د «باتو چرخ فلك بحسبت یار» واصح است
۳ ـ این قصیده در صفحه ۱۳ نسخه د آمده است بعنوان «امیر عمید الدوله ابونصر پارسی» رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
۴ ـ نسخه د «امیر گنج......»
۵ ـ نسخه د و م «بطالعی که قضا زو بود......» اصح است
۶ ـ نسخه د «شمرده دهر بدو......»

زگرد موکب او تیره روی روزسپید
زکام موکب او خیره هوش چرخ اثیر (۱)
تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف
کف کفایتش ازشیر شرزه دوخته شیر (۲)
بی توکوران از جنگ خیل آورده
حصار سربسر اکنون زچنگ او شده گیر (۳)
زمهر برده ملك بوی فتح او ببهشت
زکین سپرده فلك جان خصم او بسعیر (۴)
زهی بصحبت اصحاب حق عدیم شبیه
زهی بنصرت انصار دین عزیز نظیر (۵)
تراست سیرت ورای وصی زگیتی رام
تراست کنیت و نام نبی زخلق جدیر (۶)
زمین زحلم تو مایل بود بصبر صبور
هوا زطبع تو حامل بود بابر مطیر

۱ ــ نسخه م « زگرد موکب او گشته فرق مرد سپید »
۲ ــ نسخه د و م « تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف » و در نسخه م « ساخته صف » رجوع فرمایند به تعلیقات
۳ ــ نسخه د « بسی تکوران ازجنگ خیل او زده دان حصار سر بسراکنون بچنگ او شده گیر » رجوع فرمایند به تعلیقات
۴ ــ نسخه د « زمهربرده ملك........» نسخه م « زمهر برد وفلك بوی میخ او ببهشت ؟ »
۵ ــ نسخه د «زهی بنصرت‌اصحاب حق شبیه عدیم زهی بنصرت‌انصار دین عدیم نظیر » واضح است
۶ ــ نسخه د « تراست سیرت وراه وصی.................» نسخه م « تراست سیرت وراه رضی و گیتی رام »

بجنب علم تو جسمی‌است فضل گشته نزار
بجای رای تو چشمی است عقل مانده ضریر
همه شرایط اسلام را توئی برهان
همه نظائر اقبال را توئی تفسیر (۱)
نه دام سهم تو پر دل گذارد و نه جبان
نه تاب زخم تو پولاد دارد و نه حریر (۲)
قضا ز دست تو اندر عرض نشاند تیغ
قدر ز شست تو اندر عدم جهاند تیر (۳)
همیشه تا بوزد باد واز وزیدن باد
گره گره شود وحلقه حلقه روی غدیر
سپهر تابع بادت بدور واختر یار
زمانه خاضع بادت بطبع و بخت مشیر (٤)
عمید ملکی اسباب ملك ساخته دار
عماد دینی در حق دین مکن تقصیر
« گهی براحت روح آر هوش وجام زمی
گهی بناله بم دار گوش وزاری زیر» (۵)

---

۱ ـ نسخه د « همه طرائق اسلام را........»
۲ ـ نسخه د و م « نه وام سهم تو پردل بسازد و........»
۳ ـ نسخه م « اندر عرض بساید.................»
۴ ـ نسخه د « سپهر طابع بادت » اشتباه کاتب است شاید « طالع » باشد
۵ ـ این بیت در نسخه د و م نیست

۳۵ـ خفیف (اصلم)

فاعلاتن مفاعلن فع‌لن

در مدح خواجه سعید بابو(۱)

آمد آن شرع را شعار ودثار   آمدآن ملك را یمین ویسار
خواجه بوسعد کارنامه سعد   پشت بابوئیان و روی تبار
دولتش در زمانه بسته زمام   همتش بر سپهر گشته سوار(۲)
قاصد عزمش آتشین رگ وپی   باره حزمش آهنین بن و بار(۳)
موکب فضل گرد او انبوه   مرکب عقل زیر او رهوار
وهم او دیده باد را صورت   سهم او کرده کوه را شُدیار
طبع او پایمرد ومردم گیر   خلق او دستگیر ومردم دار
چرخ تیغ مرادش آهخته   کشته از خیر وشر دراونم‌ونار
دهر شاخ دهاش پرورده   زاده‌از مهروکین براوگل‌وخار
امن‌وخوفش‌دهنده‌خواب‌وسهر   مهر وکینش‌نهنده منبر ودار
بار ور جود او چو ابر سفید   بارکش حلم او چو زر عیار
طمعش لاغر و نظر فربه   سقطش اندك ونکت بسیار
جوق جوقش سرائیان‌شگرف   خیل خیلش سپاهیان عیار(۴)
رمح هریك شهاب عیبه‌گسل   تیغ هریك‌درخش خاره‌گذار

---

۱ ــ قصیده در صفحه نهم نسخه د با همین عنوان آمده است
۲ ــ نسخه د « دولتش بر زمانه بسته زمان » ولی با رعایت سوار شدن بر سپهر در مصرع بعد متن اصح است
۳ ــ نسخه م در مصراع دوم « باره حصنش آتشین بن وبار »
۴ ــ نسخه د «جوق وجوقش........ خیل‌وخیل........» وظاهرا دراینگونه ترکیبات با حذف واو اصح است

رنگ شبدیز آن ستاره‌پذیر   نعل گلگون این هلال نگار
همه رستم کمان و آرش تیر   همه آهو سوار و شیر شکار(۱)
همه در کار خدمتش کامل   همه در شغل طاعتش بیدار
ای زجود تو گشته کوته بخل   ای بعجز تو خفته قامت عار(۲)
آن سواد است مایه‌دار دلت   که درو علم را جهد بازار
وان ستاره است سایبان درت   که از او آفتاب خواهد بار
زایرت را قدر کمین نکند   در امل بی‌گشاد استظهار
زلتت را قضا گذر ندهد   از هـوا بی گشاد استغفـار(۳)
تا بر افراز باشد وبه نشیب   آتـش وآب را ره رفتـار
بدسگال ترا چو میخ بسنگ   خسته خواهیم وبسته بردیوار
نیکخواه ترا بفر تو باد   تندرستی وایمنی و یسار(۴)
مدح خوان تو مکرم شعرا   وصف گوی تو معطی احرار(۵)
همچنین برتو فرخ ومیمون   اول وآخر خزان و بهار(۶)



---

۱ ـ در نسخه د و م « همه آهو سوار شیر شکار »
۲ ـ نسخه د و م « ای بفخر تو خفته قامت عار » ورجوع فرمایندبحواشی آخر کتاب
۳ ـ نسخه د و م « از هوا بی جواز استغفار » واصح است
۴ ـ نسخه م « تندرستی وایمنی بسیار »
۵ ـ نسخه د و م مصرع دوم « مدح گوی تو معطی احرار »
۶ ـ این بیت فقط در نسخه « د » آمده است

۳۶ - خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن

« در مدح سلطان مسعود ابراهیم غزنوی وصفت قصری از قصوروی » (۱)

این بهار طرب نهال سرور که بفرمان شاه شد معمور
روضه عشر تست و بیضه لهو موقف رامش است وموضع سور
آب او آب زمزم و کوثر خاك او خاك عنبر و کافور
شکل او نابسوده دست صبا شبه او نا سپرده پای دبور
صفت او بگوش دل نزدیك صورت او زچشم حادثه دور
شده بر مدح مادحش مولع گشته در عشق عاشقش معذور
گوئی از مایه مزاج فلك قبهٔ رست از زمین پر نور
بلقا با بهشت سوده عنان ببقا یافت از ازل منشور
کامران باد وکامکار در او خسرو عصر در سنین وشهور
پشت محمودیان ملك مسعود روی بازار دولت منصور(۲)
آنکهٔ جوید رضای او قیصر وانکه دارد هوای او فغفور
آنکه‌در قمع کفر و نصرت‌حق ننگرد همتش بحور و قصور(۳)
وانکه از عدل او رحیق شود آب مسموم در دم زنبور
وانکه در ملك او جدا ماند چنگ شاهین ز دامن عصفور
تا زلهو ونشاط بهره دهند ناله چنگ و نغمه طنبور

---

۱ - این قصیده در صفحات دوم و سوم نسخه د (نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران » بدون ذکر عنوان آمده است

۲ - نسخه د « روز بازار دولت منصور »

۳ - نسخه م « آنکه در لمع دین ونصرت حق » نسخه متن و (د) اصح‌است

شاه را درچنین بنا خواهم شده خرم ز شیره انگور
راوی بنده خوانده درمجلس مدحت فتح مرو و نیشابور(۱)

۳۷ ـ مضارع (مثمن مکفوف محذوف)

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

درمدح سلطان مسعود ابراهیم(۲)

۷۸۰ای ملك را جمال تو افزوده کار و بار
مسعود بیخ وشاخ تو مسعود برگ و بار
فرسوده زیر پایه قدر تو آسمان
آسوده زیر سایه چتر تو روزگار
هم کف ذات جود ترا میغ درفشان
هم عکس حزم رای ترا تیغ جزع بار(۳)
عهد زمانه عهد تو آورده بر کتف
دور سپهر دور تو پرورده درکنار(۴)
فارغ نشسته حزم تو از اختیار چرخ
ناظر نشانده عزم تو در عین اختیار(۵)

---

۳ ـ نسخه د و م « خدمت فتح مرو ونیشابور »
۴ ـ این قصیده در صفحه پنجم نسخه د آمده است
۵ ـ نسخه د « هم کف رادجود ترا.........هم عکس جرم.........» درنسخه م « هم کف.........زرفشان»
٦ ـ نسخه م « عهد زمانه.........در کنف دورسپهر.........بر کنار »
۷ ـ نسخه د و م « فارغ نشسته حزم تو از احتیال چرخ » واضح است

نا داشته بپاس تو یك تاج تاجور
نا یافته برفق تو یك شهر شهریار
سلطان دادگستری وشاه دین پناه
بحر ستم نوردی و خورشید حق گذار(۱)
گیتی دل تو جوید هر ساعت اند ره
گردون در تو گیرد هر لحظه اندبار(۲)
آتش بفخر یال بعیوق بر کشد
چون همت تو بیند تن در دهد بعار(۳)
دندان وچنك درد درکام وکف پلنك
از هیبت تو دایم در پره شکار(۴)
۷۹۰ شرق امید خواند رای ترا قضا
کز جیب آن شکافد صبح امید وار
رجم شهاب گوید سهم ترا قدر
کز زخم آن خروشد شیطان جانسپار(۵)
رخش درخش نعل ملك راست در نبرد
آری درخش باشد از اینگونه تابدار

۱ ـ نسخه د و م « حق‌گزار» ودر مصراع اول « شاه دین پژوه »
۲ ـ در نسخه د مصراع دوم « گردون سرتو گردد هرلحظه چندبار » نسخه‌م « گردون پس تو گردد........»
۳ ـ نسخه د در مصراع دوم « چون هیبت تو بیند.......»
۴ ـ نسخه د « دندان وچنگ گیرد درکام وکف پلنگ » و در نسخه م « دندان وچنگ درد.......» وبنظر این بنده نسخه د اصح است
۵ ـ نسخه د « نجم شهاب........» نسخه م « نجم شهاب گوید چرخ ترا قدر » بنظر این بنده متن اصح است

ایدون سبك ستاند سیرش ز خاك پی
گوئی نیافت خواهد باد از پیش غبار
پیش از خیال خویش گه حمله قالبش
لشکر فروگذارد در دیده سوار
صمصام شاه چون زهنر چاشنی دهد
زخمش برابر آید با زخم ذوالفقار(۱)
با حد او نگنجد حد فلك بدانج
قدش دو مغزه گردد چون قد ذوالخمار
شاها خدا یگانا اکنون‌که از خزان
آمد شکست فاحش در نوبت بهار
لشکر ز سردسیر فراران بگرم سیر
چون لشکر کلنك قطار ازپس قطار (۲)
قنوج را و بانرسی را خطر منه
این را گرفته انگار آنرا زده شمار
«گه‌مال و دست وحشمت برسمت اوفکن
گه فتح و عون ایزد بر فتح برگمار»(۳)
معبود مشرکان را زانجا کشان کشان
برپای پیل بسته بخاری بحضرت آر (۴)

۱ ـ نسخه د و م « زخمش نکوتر آید از........»
۲ ـ نسخه د و م « لشکر زسرد سیر فروزان.......»
۳ ـ این بیت در دونسخه نیست
۴ ـ نسخه م و د « برپای پیل بسته بخواری.......» واصح است

تا ز آستین صنع برآید گشاده چنگ
بر ساعد چنار قوی پنجه چنار
شمشیر امر ونهی بادشمنان بکوش
باران عدل و فضلی بر دوستان ببار
بهتر بطاعت اندر امروز توزدی
خوشتر بنعمت اندر امسال تو زپار

۳۸ - خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن

درمدح منصور سعید(۱)

ای سر افراز عالم ای منصور — وی بصدر تو اختلاف صدور
ای بقدر آسمان قایم ذات — ای برای آفتاب زاید نور(۲)
روزگاری وز تو دشمن و دوست — بمصیبت رسیده‌اند وبسور
بسته حکم تو درقلوب ورقاب — جسته امرتو درسنین و شهور(۳)
همه گفتار تو بحق نزدیك — همه کردار تو ز باطل دور
۸۱۰ برق لامع بجای فهم توکند — صبح صادق بجنب و هم توزور(۴)
شیر بی پاس توشکار شگال — بازبی عون تو خور عصفور

---

۱ ـ این قصیده در صفحهٔ هشتم نسخه د آمده است
۲ ـ نسخه م « ای بقدر آسمان وقائم آقتاب وزاید......»
۳ ـ نسخه د و م در مصراع اول « جسته حکم تو........»
۴ ـ نسخه م مصراع دوم « صبح........دور» و اشتباه کاتب است چه زور یعنی دروغ و دروغین ورجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

نیش کره تو بردم کژدم   نوش رفق تو در سر زنبور(۱)
گر بخواهی حمایت تو شود   چون حرم‌حامی وحوش‌وطیور(۲)
ور بکوشی کفایت تو نهد   یوغ برگردن صبا و دبور
در سیاقت بگاه خیره تر است   روزبدخواه تو زضرب کسور(۳)
کار داریست عدل تومعمار   گشته اسباب‌ملك‌ازاو معمور
پادشاهی است نفس تو قاهر   شده دیو هوا بدو مقهور
دیگ مقهور چرخ ناپخته   بوی علم تو آید از مقدور(۴)
لوح محفوظ را همانا نیست   از وقوف توخیر وشر مستور
ویحك آن مصری مجوف چیست   لون او لون عاشق مهجور
نظم تو نقش و سحر واو نقاش   نثر تو گنج‌در واو گنجور
زو هراسان جهان واو ساکن   زوتن آسان سپاه واو رنجور(۵)
دست بر سر گرفته والی ظلم   از چنو والی و چنو دستور
گاه تفویض کرده آمرعدل   نه چوتو آمر وچنو مامور(۶)
منعما مکرما خدا وندا   شاکرند از توخلق وتومشکور
خشم و حلم تو در ثواب وعقاب   دو بزرگند نا صبور و صبور
نکشی جز بسهو حری غین   نخری جز بعرق جود غرور(۷)

۱ ــ نسخه د و م « در دم زنبور » واصح است
۲ ــ نسخه م « چون حرم خانه وحوش وطیور » متن اصح است
۳ ــ نسخه د و م « درسیافت بگاه خیزتر است » بنظر این بنده متن اصح است رجوع فرمایند به‌تعلیقات
۴ ــ نسخه د « رنگ مقدور چرخ نابرده   بوی علم تو آید از مقدور » کاملا صحیح است ر . ك تعلیقات
۵ ــ نسخه د « زوهراس جهان........»
۶ ــ راجع به آمر عدل مراجعه فرمایند به تعلیقات
۷ ــ نسخه د « نکشی......................حری غبن» رجوع فرمایند به‌تعلیقات

پیش معروف توچه وزن آرد　　حاصل حق عرض لو هاور
تا نگردد می مروق تلخ　　هم در انگور شیره انگور
فضل جاه ترا مباد شکست　　ربع تخت ترا مباد قصور(۱)
موکبت جفت فتح باد وظفر　　مجلست یار لهو باد و سرور
ساخته عرضت از هنر مرقد　　یافته عمرت از بقا منشور



۱ ـ نسخه د « ربع قصر » واصح است

۳۹ - مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

(درمدح سلطان ابراهیم) (۱)

نظام عالم و خورشید ملك وذات هنر — نصیر دولت و پشت هدی وروی ظفر
ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم — که اختیار خدای است وافتخار بشر
سپهر دولت عالیش راکهین برجی است — زمین ولایت صافیش راکهین کشور (۲)
زحزم اوست بهر کامگاه صد ناظر — زعزم اوست بهر تیردار صد لشکر (۳)
گشاده چشم بدیدار او شهور وسنین — نهاده گوش بگفتار او قضا وقدر
اگر شمایل حلمش بباد بر گذرد — دهد شکوه تجلیش باد را لنگر
وگر فضایل طبعش بکوه برشمرند — سبك زخاصیتش کوه را بر آید پر (۴)
لطیفه‌های عرض راز بهر خویشی جنس — همی بچرخ بردهمتش گرفته به‌پر (۵)
گرو بجنس عرض نیستی بدین معنی — فرود چرخ نهشتی فراز یك جوهر (۶)
چگونه گوئی کز کو کنار یا بدخواب — کسی که اوراسودادهد سپهر به‌سحر (۷)
از آن سپس که همی عدل وسهم شاه دهند — بچشم راحت خواب وبچشم رنج سهر

---

۱ - این قصیده اولین قصیده ایست که در نسخه د آمده است وتعیین نام ممدوح نشده است

۲ - نسخه د و م در مصراع دوم « زمین ولایت صافیش را کمین کشور» وبنظر این بنده اصح است

۳ - نسخه د و م « زحزم اوست بهر کام زخم صد ناظر ز عزم اوست بهرشیر وار صدلشکر»

۴ - نسخه د « وگر فضایل طبعش بخاك......»

۵ - نسخه د « لطیفهای عرض را زبهر.......» .

۶ - نسخه د وم « فرود چرخ نهشتی قرار...............»

۷ - نسخه د و م « چگونه گوید.......»

بهشت‌ملك جهان رازتیغ نصرت شاه — صراط وار پلی مشکل است‌پیش‌اندر
که جز بقوت ایمان و امر طاعت او — برو نیارد دور سپهر کرد گذر
کسی‌که فکرت او برنهد بذروه قدم — کسی‌که حکمت‌او برکشد بجیحون‌سر
زدولتش بهوا بر گرفته بیند جای — ز نصرتش بزمین درگشاده یابد در
خیال هیبت او گربه بیشه عبره کند — دراو بعبرت بگذر بحال او بنگر (۱)
بجوی آب‌درش آب‌رنك ما نده‌سراب — بروی‌خاك‌برش‌خاره‌گشته‌خاکستر (۲)
۸۵۰ نه‌هیچ‌ساکن‌وجنبان‌براومگرانجم — نه‌هیچ طایر وسایردراو مگرصرصر
چوشیر رایت شیر دلیر اوبیدل — چوشاخ آهو شاخ درخت او بی‌بر
توئی که باد نیابد بیارگاه ترا — توئی‌که‌خاك‌ندارد بدستگاه‌تو زر (۳)
زامن عدل تو در صید بازگیرد کبك — زسهم‌تیغ‌تودر رزم ماده گردد نر (۴)
بجای جدتودهرآلتی است هزل‌نمای — بشان‌ملك توعدل‌آیتی‌است حق‌گستر
نهدیقین توبرطبع سنگ مهر و وفا — نهدنگین تودر مهرموم سمع‌و بصر (۵)
همیشه تاکه بود در نظاره‌گاه سپهر — یکی ز شادی فربه یکی زغم لاغر
کمال دولت یاب و جمال نعمت بین — نهال ملك نشان و بساط عدل سپر
دهان عالم بر مدحتت گشاده زبان — میان جوزا برطاعتت بسته کمر (۶)



---

۱ ـ نسخه د « خیال هیأت او......»
۲ ـ بجوی آب درش آب رنگ مانده شراب» واصح است
۳ ـ نسخه د و م « توئی که باد نیابد بپایگاه......»
۴ ـ نسخه د و م « زسهم تیغ تو در جنگ.....................»
۵ ـ نسخه د « تند یقین تو....................»
۶ ـ نسخه د و م « میان جوزا در طاعت تو بسته کمر »

۴۰ ـ خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فعلن

«درمدح سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن سلطان ابراهیم غزنوی» (۱)

آمد آن مایه سعادت بـاز   کز جهان ملك را بدوست نیاز
تخـت او را سپهر گشته رهـی   بخـت اورا زمـانه بـرده نماز (۲)
حـزم او پیش بین سیاه و سپید   عـزم او پیش رو نشیب وفراز (۳)
«رأی او برگشاده گوش یقین   جـود او بـرکشیده دیـده آز (۴)
سیف دولـت رسیده زوبهنـر   عـزملت گـرفته زو پـرواز
خلـق راعهـدش اوفتـاده درست   خطبه را نامش آمده دمساز
درزمان زوست هرچه هست خطر   برزمین زوست هرچه هست آواز (۵)
عقـل بـاحکم او گـذارد گام   فضل با طبع او گشاید راز (۶)
ظلم کوتاه دست گشت ازانك   کرد عدلش بـرفق پـای دراز
سال و مـه از نهیب هیبت او   شب و روز اوفتاده درتك و تاز (۷)
بحر اگـر خاك سهم او سپرد   آب جـز تشنه زو نگردد بـاز (۸)
آنکـه از حشرو ازحقیقـت آن   رود انـدر سخن براه مجاز

---

۱ ـ این قصیده در صفحه ششم نسخه د بدون عنوان آمده است
۲ ـ نسخه م « بخت اورا سپهر گشته رهین »
۳ ـ نسخه د « جرم او پیش بین   حزم او تیزرو.......»
۴ ـ این بیت در دو نسخه نیست
۵ ـ نسخه د « در زمان زوست هرچه هست ظفر »
۶ ـ نسخه د و م « عقل باعلم او گذارد گام »
۷ ـ نسخه م « شب وروز ایستاده در تك وتاز »
۸ ـ نسخه م « آب جز تشنه زو نگیرد باز »

گوید این جرم روز مظلمتش بادگـرمجرمان یکـی بگداز(۱)
تا ببیند کـه پیش شاه برو گـردد اعضـای او همه غمـاز
ای تراعدل بر نهاده بجان وی ترا ملك پروریده بناز
کـمـر امـر تست بـا جـوزا حـذر نهـی تست بـا مجـتاز(۲)
صلح وجنگ تو شادی آمد و غم خصم و خشم تو تیهو آمد و باز
هرکه حـرزهوات بر جان بست نایـدش دیو حـادثات فـراز
«سر گردنکشان همی بشکن گردن سرکشی همی بفراز»
دوستی را بـدوستان بنمای دشمنی را بدشمنان پرداز (۳)
تـازآغاز هـا بـود فرجام تـا بفرجـامها رسد آغـاز
همه در کـوی بختیاری پوی همه سوی بـزرگواری تاز
دشمنان را بـدار و گیر طلب دوستان را بعزو نـاز نواز



۱ ـ نسخه د « گر بدین جرم روز......بـادگر......یکی بگراز»
۲ ـ نسخه م « حذر حکم تست با مجتـاز » واشتباه است نهی اصح میباشد
۳ ـ این دوبیت در نسخه د و م نیست

۴۱- رمل مثمن مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

«درمدح منصور سعید» (۱)

شاد باش ای پیشکار دین ودولت شاد باش
دایم اندر دین ودولت زفت باش وراد باش
رایت اسلام را همنام گشتی دیرزی
باتك او همتك بازاد او همزاد باش
ملك را درعدل حاکم عدل را درحق گواه
شاه رادرعرض نایب عرض را استاد باش
هرکجا فریاد خیزد مقصد فریاد شو
سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش
نیکخواهت بی شرر تیغیست اورا آب ده
بدسکالت پر ضرر گردیست اورا باد باش (۲)
تا جهان برجای ماند باجهان برجای مان
تا بزرگی یاد باشد با بزرگی یاد باش
باچنین اقبال خیز و باچنین مسند نشین
زی چنین مجلس گرای ودرچنین بنیاد باش (۳)

---

۱ ـ این ابیات در صفحه ۸ نسخه د آمده است بدون نام ممدوح
۲ ـ نسخه م « بدسکالت بی ضرر......» اشتباه است
۳ ـ نسخه م و د « با چنین اقبال.......مجلس نشین»

۴۲- خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فعلن (۱)

ای چونـام تواعتقادتو پاك   انجم همت تو بر افلاك (۲)
غایت شادی تو از رادی   غارت رادی تو از املاك
جرم خوان قمر ترا سفره   نعل خنك ترا شهاب شراك (۳)
در وفاقت مجا لهای امان   در خلافت مضیقهای هلاك
دین حق رانه چون تـو یك سرور
ملك شه را نه چون تـو یـك سرباك (۴)
از ملك رفق تو بكاود پر   وز فلك باس تو ندارد باك
آتش برق وبانگ رعدآیند   پیش فرمان امتحان توشاك (۵)
قعر دریا وبیخ كوه نهند   پیش گرداب وگردباد توخاك
حذق وهم تودر اصابت رای   آفتاب یقین كنـد كاواك
چنگ جود تودرمصیبت مال   بر گریبان بخل بندد چاك
سرخ زاید ز شهدامن تو موم   زرد روید زكان خوف تولاك (۶)
گهر عقل را تو پالایی   سیم را گرم داروی سباك

---

۱ ـ این قصیده در صفحه ۱۱ نسخه د بدون ذكر نام ممدوح آمده است
۲ ـ هردونسخه « ای چو نجم تو........»
۳ ـ نسخه د « نعل‌خنگ‌ترا هلال شراك»
۴ ـ نسخه د « دین حق..............سرتیز ملك.......سرباك» كاملا صحیح است ورجوع فرمایند به تعلیقات
۵ ـ نسخه متن (پیش فرمان امتحان توساك) ولی شاك . لطفا به تعلیقات مراجعه فرمایید
۶ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات

فلك فضل را تو گردانی		دوك را بادریسه افلاك
بخردان در تموز هاگوئی		از نهال تو برده‌اند ستاك(۱)
خشم دیدند مستهٔ حلمت		زهر کردند مستهٔ تریاك
منعما مکرما خداوندا		کوته‌است از تودست استدراك
دهر چون تو نیاورد چابك		چرخ چون‌تو نپرورد چالاك
بنده گرچه ز ناتوانی وضعف		کوب‌خورداندرین‌سفرحاشاك
عزم او باره گرم کرد همی		در فراز و نشیب چون اتراك
خاکهای سپرده زلزله وار		آبهای گذشته و اوله ناك(۲)
کوره مالیده قعر او بسمك		پشته پیموده اوج او بسماك(۳)
همه‌امیدش آنکه خدمت تو		بسرش بر نهد زبخت بساك
باز گردد عنان گشاده بجای		بسته اشراف پیك برفتراك (۴)
تا ببوی و بطعم در عالم		خوش‌وزفت‌اوفتندعود واراك
در صواب و خطا مسیحا باد		کلمات تو دندهٔ حکاك (۵)
دل لهو تو بادبی اندوه		سیل عیش تو بادبی خاشاك
بدسگال توسال ومه بیکا		نیکخواه تو روزوشب ضحاك (۶)
«بوداین یك‌بتخت چون فرخ		بودآن یك‌بسجن‌چون‌ضحاك» (۷)

---

۱ ـ نسخه د و م «بخردان در نمود هاگوئی» بنظر بنده‌اصح است
۲ ـ نسخه د «خاکهائی.......آبهایی...............» وصحیح تر است
۳ ـ نسخه د و م «کوه مالید.........»
۴ ـ نسخه د «بسته اشراف پیل.........»
۵ ـ نسخه د «در صواب وخطا به‌پیچاناد		کلمات توریزه حکاك» نسخه‌م «مپیچاناد»
۶ ـ نسخه د و م «بدسگال ترسال ومه بکاء» صیغه مبالغه
۷ ـ این بیت در دو نسخه نیست

۴۳- خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

درمدح سلطان مسعود بن ابراهیم (۱)

گاه مسعود تاجدار ملك / تاج ماه است گاه بارملك
فلك آورده یمن ویسراز خلد / بیمین داده ویسار ملك(۲)
رانده کلك شمار گیر قضا / عدلی عدل در شمار ملك(۳)
کرده رای قطار دارقدر / بختی بخت در قطار ملك
نرسد عقل اگر دو اسبه رود / در تك وهم بی غبار ملك
هرچه شاهین آسمان سنجد / خوار سنجد مگر عیار ملك
بر گرفت آدمی ودیو و پری / مذهب و سنت و شعار ملك
دین ودنیا بیافرید ونهاد / آفریننده درکنار ملك
آفتاب از فلك نیارد خواست / شرف عرض حق گذار ملك(۴)
زحل از قوس برنداند داشت / قزح نفس شاد خوار ملك(۵)
آب دارد که آتش افروزد / جوهر تیغ آبدار ملك
بار گیرد چوخاك پیماید / جرم یکران بی قرار ملك(۶)
ماه‌چون‌سنگ‌پشت سر بکتف / درکشد روز کارزار ملك
تا ذنب‌وار نور او نبرد / سایه گرز گاوسار ملك

۱ - این قصیده در صفحه ۴ نسخه د آمده است
۲ - در دو نسخه « فلك آورد یمن ویسر......»
۳ - نسخه د « راه کلك......» اشتباه است
۴ - نسخه د و م « شرف عرض حق گزار ملك »
۵ - نسخه د و م « زحل...... بست فرح......»
۶ - نسخه د و م « باد گیرد......» و اصح است

ویحك آن کوکب عجول چه بود — که قران کرد باوقار ملك
منزلی تاخت عالمی پرداخت — عزم کوه و کمر گذار ملك
کشوری سوخت لشکری افروخت — رزم پر شعله و شرار ملك(۱)
گرد افغان وجت برغبت وحرص — پرده زد موکب سوار ملك(۲)
جز شکاری برون نشد زمیان — یك تن از پره شکار ملك(۳)
گر بدان کوه پایه بازرسی — کاندر او فتح بود یار ملك
نشنواند صدای کـوه ترا — جز همه کرو فر کار ملك
تن بقربان مشرکان در داد — اندرین عید ذوالفقار ملك(۴)
بچنین رسم تا جهان باشد — مقتدا بـاد روزگار ملك
بارور گشته سال و مه بظفر — شاخ شاداب اختیار ملك
دست بر سر گرفته والی ظلم — از ره بند وگیر ودار ملك



---

۱ ــ نسخه د لشکری سوخت لشکری افروخت»
۲ ــ نسخه د گرد افغان وغث......» رجوع فرمایند به تعلیقات
۳ ــ نسخه د « جزشکاری برون نشد زیشان »
۴ ــ نسخه م « اندرین عهد ذوالفقار ملك » واصح است

۴۴ ـ خفیف مخبون محذوف

فاعلاتن مفاعلن فع لن

«در مدح بورشد رشید محتاج»(۱)

بورشد رشید ای جمال ملك — ای ذات تو ذات کمال ملك
ای دولت تو عید وجشن خلق — ای حشمت تو پرو بال ملك
طبع تو نسیم هوای فضل — حلم تو زمین نهال ملك(۲)
عدل از تو سپرده طریق شرع — ظلم از تو چشیده دوال ملك
چون نال زرنج تو کوه خصم — چون کوه ز ناز تو نال ملك(۳)
آورده باستاد پیش دل — درس تو همه قیل وقال ملك(٤)
پالوده چو پالونه گاه بذل — دست تو همه ملك ومال ملك(۵)
با حفظ تو گستاخ نگذرد — نکبای قضا بر عبال ملك(٦)
با امن تو در واخ ننگرد — شیر فلك اندر غزال ملك(۷)
آفاق بگیرد بفضل ید — بخت تو تعالی مثال ملك(۸)
سیمرغ در آرد بدام امر — رای تو بر احوال حال ملك(۹)
رامست و جمام است ملك تا — بر تست جواب وسؤال ملك

---

۱ ـ این قصیده در صفحه دهم نسخه د آمده است وعنوانی برای آن تعیین نگردیده است

۲ ـ نسخه د و م « طبع تو هوای نسیم فضل »

۳ ـ نسخه م « چون کوه زنار تو......... »

۴ ـ نسخه د « درس همه قیل وقال ملك »

۵ ـ نسخه د « پالوده چه پالونه گاه عدل »

٦ ـ نسخه م و د « برعیال ملك »

۷ و ۸ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

۹ ـ نسخه م و د « رای تو بر اهوال وحال ملك »

گفتی که چو بختی است ملک و هست — پاس تو زمام وعقال ملك(۱)
وهمی که ضمیرت بپرورد — خواند خرد آن‌را خیال ملك
نعلی که براقت بیفکند — گوید فلك آنرا هلال ملك(۲)
صمصام تو را گوشتی دهد — بازوی تو روز قتال ملك
تا دیب ترا تقویت کند — انگشت تو برگوشمال ملك
آزرده زجور جهان ستد — داد تو ز چنگ محال ملك(۳)
الفغده بدندان ملك داد — عون تو بنوك خلال ملك(٤)
تکلیف تو خانان ملك را — آورده بصف نعال ملك
تخویف تو رایان هند را — افکنده بحد جبال ملك
تا پست نگردد بنای چرخ — تا تنگ نباشد مجال ملك
ایام تو در امر ونهی باد — چون روزوشب وماه وسال ملك
« یازنده چو تاب‌سنان شمع — سازنده چو آب زلال ملك»
« درجام تو جوش حرام رز — با طبع توسحر حلال ملك»(۵)



۱ ــ نسخه د « گوئی که بختیست ملك وهست » نسخه م « گوئی توکه بختیست ملك وهست »
۲ ــ نسخه د « داند ملك آنرا هلال ملك »
۳ ــ رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
۴ ــ نسخه د « والفغده دندان قهرداد »
۵ ــ این دوبیت در نسخه م و د نیست

۴۵ ـ خفیف « مخبون مقصور »

فاعلاتن مفاعلن فعلان

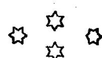
« درمدح خواجه منصور سعید احمد » (۱)

آمد ازحوت برنهاده ثقل　　پیشوای ستارگان بحمل
پر لطایف نموده عرض هوا　　در طرایف گرفته طول جبل
کرده برآب وباد وخاك طباع　　آتش او هزار گونه عمل(۲)
روز وشب را بمسطر انصاف　　استوا داده چون خط جدول
زود بینی کنون زاشهب روز　　ادهم ناب شب شده ارجل
نافه های تبت گشاده صبا　　روضه های بهشت زاده طلل(۳)
باقلی ها شکوفه آورده　　راست چون چشم اعورواحول(۴)
لاله وگل کفیده روی بروی　　چون سماکین رامح و اعزل
راغها را کمال نعمت حق　　بسته در سبزه دامن منهل
باغها را جمال حضرت شاه　　کرده پر گوهر آستین امل
صاحب کافی آسمان علوم　　خواجه منصور آفتاب دول
آنکه بی حکم او عطیت عفو　　عالمی بود ضایع و مهمل(۵)
از وقارش بصد هزاران رنج　　نکشد کوه قاف یك خردل

---

۱ ــ این قصیده در صفحه ۷ نسخه د آمده است
۲ ــ نسخه د « کرده بر باد وآب وخاك طباع »
۳ ــ نسخه د « نافهای......................»
۴ ــ نسخه د و م « راست چون چشم احور واحول »
۵ ــ نسخه د « آنکه بی حلم او......................»

ذات عقل است عرض او بحساب / گر مفصل کنیش یا مجمل(۱)
مسند سامی رسالت را / آیتی شد کفایتش منزل(۲)
نزند ملك در سیاست گام / تا نیابد زرای او مدخل
پر کند نعمتش دهان نیاز / بگسلد هیبتش میان اجل
كلك وهمش گشاده راز قضا / لوح فهمش گرفته علم ازل
ای سپرده بخاصیت مه وسال / قدم همت تو فرق زحل
وسعت هستی کف تو کند / مشکل نیستی بعالم حل
هم ترا دارد از تو چرخ مثال / هم ترا دارد از تو دهر بدل(۳)
هرکرا تاختن دهد جودت / بدر گیرد بجای بدره بغل(٤)
آن زمین است ساحت در تو / که نیارد بر او سپهر خلل
وان زبانه است برق کینه تو / که ازو عاجز است آب حیل
تا برآید ز شاخ غیب همی / گل صنع خدای عزوجل
هوش تو سوی رطل باد وقدح / گوش تو سوی مدح باد وغزل
نیکخواهت چشیده عز امید / بدسگالت کشیده رنج وحل(۵)



۱ ــ نسخه د و م « ذات عقل است عرض او زحساب »
۲ ــ نسخه م « مسند شاهی......»
۳ ــ نسخه د « هم تورا آرد ازتو......»
۴ ــ نسخه م « بدره گیرد بجای بدره بغل »
۵ ــ نسخه د « بدسگالت کشیده ذل وحل »

۴۶- هزج مقصور

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

« در مدح خواجه ابوسعد بابو» (۱)

فلك در سایهٔ پر حواصل　　زمین راپر طوطی کرد حاصل(۲)
هوا بر سیرت ضحاك ظالم　　گزید آئین نوشروان عادل
خزان را بابهار ازلعب شطرنج　　بوجه سهو شد نوبت محامل
ز نرگس‌مانده باغ وجوی‌مفلس　　زلاله گشته کوه ودشت حامل(۳)
شب‌سور است پنداری جهان را　　که برکردند ازایوانش مشاعل
اگر سوسن نشد برباغ عاشق　　چه‌مانده‌است‌اندراو پایش‌فروگل
گل‌ازپیروزه‌گوئی‌شکل‌دستی‌است　　گرفته جام لعل اندر انامل
من وصحراکه شد صحرا بمعنی　　چو صحن مجلس عین افاضل
عمید مملکت بوسعد بابو　　که باب هیبتش بابی‌است مشکل
کرا دانی بحضرت پیش خسرو　　چو او فرزانـهٔ مقبول مقبل(٤)
مقدم عقل و در جمـع اواخر　　مـؤخر عهد بـا علـم اوائل
زجودش گر عروضی بحر سازد　　از او ناقص نماید بحر کامل(۵)
جز اندر غایت انعـام واکرام　　در او لاله چه داند گفت عامل(٦)

---

۱ ـ قصیده در صفحه هشتم نسخه «د» بدون ذکر عنوان آمده است
۲ ـ نسخه د « زمین را پر طوطی کرده حـاصل »
۳ ـ نسخه د و م « زنرگس مانده گرد جوی...... بلاله......»
۴ ـ نسخه م و د « چنو فرزانه ومقبول ومقبل»
۵ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
٦ ـ نسخه د « در ولایم چه‌داند گفت وعاذل » بسیارصحیح است برای‌توضیح رجوع‌فرمایند به‌تعلیقات آخر کتاب

چو ابر هاطل اندر حق شوره | ببیند عقلت اندر حق غـافل
برآرد بیخ طمع از خاك آدم | کزاو مسؤل گردد طمع سائل(۱)
چه شخص است آن برای خواجه یارب | کزاو هرجستنی برقی است هایل
بتن زوکوس خورده کوه ساکن | بتك زو کاغ کرده بادعا جل(۲)
گه رفتن چو خضر از کل عالم | نه مسکن دانی اورا و نه منزل(۳)
گه گشتن چو مور از خط ناورد | نه خارج یا بی او را و نه داخل(۴)
وزان برق دگر هیهات هیهات | که شد زین براقش را حمایل
چو دل میدان او در صدر قالب | چو عقل آرام او در مغز عاقل
حصـار روح او را روح کاره | فساد طبع او را طبع قایل(۵)
گشاده در اجل ها راه حیوان | کشیده بر املها خط بـاطل
همیشه تا بود تقطیع این وزن | مفاعیلن مفاعیلن مفاعل(۶)
هزاران نوبت نوروز بیناد | چنین با عید اضحی گشتهٔ همدل(۷)
سعـادت پیشکارش در مساکن | سـلامت پاسبانش در مـراحل
«جهان تیز روز و کنده برپای | ز بار طبع او چون حلم کامل»
بنام او :........ بوالفرج را | برین ترتیب ورتبت صدر سایل(۸)
موافق در همه احوال بـا او | جمـال صدر و دیـوان رسائل

۱ ــ نسخه د « کزو مسوال گردد طبع سایل » ر.ك تعلیقات
۲ ــ نسخه د « بتك زوکاغ خورده باد عاجل »
۳ ــ نسخه م « نه مدخل دانی اورا و نه منزل»
٤ ــ نسخه د و م « گه کشتن چو مور از خط آورد »
۵ ــ نسخه د « حصار روح واورا روح کاره فساد طبع واورا.........»
۶ ــ رجوع فرمائید به تعلیقات آخر رساله
۷ ــ نسخه د « هزارت نوبت نوروز بیناد » ظاهراً اشتباه است
۸ ــ این دوبیت در نسخه « م . د » نیست

۴۷- خفیف «اصلم»

فاعلا تن مفاعلن فع لن

(درمدح سلطان ابراهیم) (۱)

ای بذات تو ملك گشته جلیل — وی بنام تو زنده نام خلیل
از بیان توطبع فضل فرح «فره» — وز بنان تو چشم جود کحیل
پیش حلم تو آب نرم درشت — پیش عزم تو برق تیز کلیل (۲)
دهر با شور هیبت تو جبان — بحر باابذل همت تو بخیل
دل تو شرع را بحق ضامن — کف تو خلق را برزق کفیل
اعتقاد تو صافی از شبهات — اجتهاد تو خالی از تعطیل
کار حکمت بریدن دعوی — شغل عفوت خریدن تاویل
۱۰۳۰ بر تو پوشیده نی صلاح وفساد — وز تو دزدیده نی کثیر و قلیل
بسر و همها شوی بقیاس — بدم رمز ها رسی بدلیل
هرچه سازی زامهات شگفت — و آنچه دانی زمفردات جمیل (۳)
آسمانی بکوشش و بخشش — آفتابی بگردش و تحویل
حصن امنت کشیده برج ببرج — راه عدلت گشاده میل بمیل
نهی تونهی و شرط او آرام — امر تو امرو حکم او تعجیل
در کشد مهر توکلنگ از چرخ — برکشد قهر تو نهنگ از نیل
روز حرب توکز تحیر وقت — اندر افتد سپه بقال و بقیل
تیغ بینی ز مرد و مرداز تیغ — این بدان آن بدین عزیزوذلیل

---

۱ ـ قصیده بدون ذکر عنوان در صفحهٔ سوم نسخه د آمده است
۲ ـ نسخه د « پیش حکم تو آب نرم درشت »
۳ ـ نسخه د « هرچه دانی ز مفردات جمیل »

خاکها چهره سرخ کرده بخون　　گردها جامه رنگ کرده بنیل (۱)
هوش اجسام سوی جای نزول　　گوش ارواح سوی طبل رحیل
کروفر ترا نظاره کنند　　از فلک جبرئیل و میکائیل
نه بتفسی ز لعبهای سبک　　نه بترسی ز حملهای ثقیل
باره تازی در آتشین میدان　　گرز یازی بر آهنین اکلیل
بکنی بیخ شاخهای بزرگ　　بزنی شاخ بیخهای طویل (۲)
خسروا بنده از اریکهٔ ظلم　　شاهرخهای زفت خورد از پیل(۳)
گشته گریان زبنده تا آزاد　　مانده عریان ز موزه تامندیل(۴)
بی عمل عزل دید بر بالین　　بی گنه سنگ یافت در قندیل(۵)
باد اقبال حضرت عالیت　　گر نجستی براین فقیر معیل(۶)
شخص او را حیات نفزودی　　جز به آواز صور اسرافیل
تاکه از دیدن شگفتیها　　برود بر زمانه ها تهلیل(۷)
باد عمر تو بادوام انباز　　باد ملك تو با نظام عدیل(۸)
نیکخواهانت جفت شادی ولهو　　بدسگالانت یار ویل و عویل

---

۱ ـ نسخه د « گردها جامه رنگ داده بنیل » رجوع فرماید به تعلیقات آخر کتاب

۲ ـ نسخه م « بزنی شاخ آزهای طویل »

۳ ـ نسخه د . م « خسروا بنده از عریکه (عری‌که)...............»

۴ ـ نسخه د . م « گشت.....................ماند....................»

۵ ـ هردو نسخه « بی‌گنه سنگ یافت بر قندیل »

۶ ـ نسخه د « باد اقبال حضرت عالی »

۷ ـ هردونسخه « برود برزبانها تهلیل » وشك نیست که اصح است

۸ ـ نسخه م « باد عزم تو با دوام انباز »

«قاری جشنهای خاص ترا نوبت سال وماه گشته رسیل»(۱)
مرجع ملکها بحضرت تو چون بمجموع مرجع تفصیل

۴۸- هزج «اخرب مکفوف محذوف»

«مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن»

«درمدح سیف‌الدوله محمود» (۲)

فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال
باعز خداوند قرین بودند امسال (۳)
مشهور شد از رایت او آیت مهدی
منسوخ شد از هیبت او فتنه دجال (۴)
شاهان سر افراز نهادند بدو روی
رایان قوی‌رأی سپردند بدو مال
بنمود بدو حکم قضا قدرت وامکان
بفزرد بدو دولت دین حشمت واجلال
شاهی است‌که عزم حشمش دودبرآورد
از دوده فرعونان وز مجمع اضلال (۵)

---

۱ ـ این بیت در نسخه د نیست
۲ ـ قصیده بدون عنوان در صفحه سوم نسخه د آمده است
۳ ـ نسخه م « با عزو خداوند قرین بادا (آمد) امسال »
۴ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات آخر رساله
۵ ـ هردو نسخه « از دوده فرعونان وزمجمع ضلال »

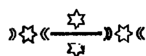
بحری است که موج سپهش گرد برانگیخت
از قلعه رودابه و از لشکر جیپال (۱)

۱۰۶۰ چندان علم شیر بر افراشت که بفزود
زایشان بفلك برج اسد بی‌عدد اشکال (۲)
چندان گله پیل بیاورد که برخاست
زایشان بزمین اندر بی زلزله زلزال (۳)
شاها ملکا رمح تو چون معجز موسی
شاخی است که با او نرود حیلت محتال
آموخته زاید بچه شیر ز مادر
از عدل تو در پنجه نهان کردن چنگال
روزی که همی گریند اشخاص بر ارواح
وقتی که همی خندند آجال بر آمال (٤)
بر خاك زمین وصل کند باد هوا پر
وز باد هوا باز کند خاك زمین بال
گه عقل پریشان شود از جرعه شمشیر
گه طبل خروشان شود از دره طبال
دیو از الم خشت تو بر خشت زند سر
کوه از فزع گرز تو در برزکند یال (۵)

---

۱ – نسخه م « قریه بسوداوه........»
۲ – هردو نسخه « زایشان بفلك برچو اسدبی عدد اشکال » ورجوع فرمایند به تعلیقات
۳ – هردو نسخه « چندان گله پیل درآورد........»
۴ – رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب
۵ – رجوع فرمایند به تعلیقات آخر کتاب

آنی که ز کردار تو آرد گهر استاد
وانی که ز گفتار تو سازد هنر امثال
گروهم تو بر خاطر ابدال گذشتی -
در علم ازل چنگ زدی خاطر ابدال (۱)
ور قوت عقل تو بصلصال رسیدی
بی روح بجنبیدی در ساعت صلصال (۲)
تامعدن اعدای تو اطلال ندیدند
ظاهر نشد از عدل تو کیفیت اطلال (۳)
اندر خطر زخم تو چون نال شود کوه
واندر نظررحم توچون‌کوه شود نال (۴)
تا ازپس وپیشند کم و بیش و بدنیك
تادرتك وپویند شب وروز ومه و سال
طبع و دل و طبل و علم ورأی تو بیناد
فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال



۱ ـ نسخه م « در علم ازل چنگ زدی همت.........»
۲ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۳ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۴ ـ هردونسخه در مصراع دوم « واندر نظر زخم.......»

۴۹- قریب اخرب مکفوف

مفعول مفاعیل فاع لان

«درمدح ابوسعید بابو» (۱)

ای طبع تو فصل بهار خرم — ای جود تو اصل نوای عالم (۲)
ای روی بزرگان آل بابو — ای پشت ضعیفان نسل آدم
درمدح تو عاجز بنان وخامه — بر نام تو عاشق نگین وخاتم
حکمت بعدالت عریضه حق — امرت بولایت نتیجه جم
از قدر تو عضوی مقام اعلا — ازجاه توجزوی سپهر اعظم
ازمهر تو بوئی نسیم جنت — از کین تو دودی دم جهنم
حلم تو زهم گوشگان نخوانده — جز تابعه دلورا مقدم
نفس تو زهم کنیتان نکرده — جز عاقله حوترا مسلم (۳)
چون تیغ زند آفتاب رایت — برابر بگردد کمان رستم (۴)
چون نیزه گذارد شهاب سهمت — برقش بخورد خون دیو ضیغم (۵)
کرپاس ترا رفق تو ندارد — درسد تو یأجوج وار برکم (۶)
کوهی ببرد سیل او بیك تك — بحری بکشد تیغ او به یك دم

---

۱ ـ قصیده باتعیین همین عنوان در صفحهٔ نهم نسخه د آمده است
۲ ـ هردو نسخه « ای جود تو اصل نوال عالم »
۳ ـ نسخه م « جز عاقله قوس را مسلم » رجوع فرمایند به تعلیقات
۴ ـ نسخه د مصراع اول « چون زند آفتاب رایت » شك نیست که قلم افتادگی کاتب است
۵ ـ هردونسخه « چون نیزه گزارد........برقش نخورد همچو دیو ضیغم »
۶ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات

برشخ جوتك آورد برسر شخ   دریم چو گذرکرد برلب یم (۱)
باشند پلنگان ولیکن ازطبع   مانند نهنگان ولیکن ادهم (۲)
گویی کەزپاس تو بود خواهد   هنگام نزول مسیح مریم (۳)
. . . .   تاروی‌زمین . . . . .سلم (۴) ـ
زاداست جهان ازجهان‌فضلت   چون‌حرف‌روی‌ازحروف‌معجم(۵)
رستهٔ است بهار ازبهار عدلت   چون‌شاخ‌فزونی زشاخ‌جوجم
کشتی‌که زعون تو کشت‌گشته   او را نکندباد قبله بی نم
قفلی‌که بسعی توشد گشاده   دروی نشود هیچ پرهٔ محکم
تاسال ومهٔ آورد گاه گیتی   پرنقش پی اشهب‌است‌وادهم (٦)
عیش توهنی بادوبخت‌خندان   نفس‌توقوی‌باد وروح بی غم (۷)
در حکم تو آینده و شونده   نوروز بزرگ و بهار خرم



---

۱ ـ نسخه د « بریم چوگذر کند برلب یم »
۲ ـ هردونسخه « مانند......ولیك اقطع مانند......اهتم » رجوع فرمایند به تعلیقات
۳ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۴ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۵ ـ نسخه د « چون جوق برونی زحرف معجم »
۶ ـ برای توضیح بیشتر لطفا رجوع فرمایند به تعلیقات
۷ ـ نسخه د ۰ م « عیش توهنی بادوبخت تو خندان » وظاهراً «تو» پس‌از بخت زاید است

۵۰- قریب «اخرب مکفوف» یاجدید (۱)

مفاعیل مفاعیل فاعلات ـ مفاعیل مفـاعیل فـاعلان

در مدح عبدالحمید احمد عبدالصمد (۲)

بیارای پسر ای ساقی کرام   از آن شمع فتنه چراغ جام (۳)
از آن لعل که زردی برد زروی   از آن نوش که تلخی دهد بکام (۴)
نه پای مهرش سوده از رکاب   نه فرق عرضش بوده بالگام (۵)
زگرمیش همه سازعیش گرم   زخامیش همه کار عقل خام (۶)
ازاو بوده بهر کس ازطرب رسول   بـرو برده زهر دل هوا پیام (۷)
بطبع اندرچون طبع سازگار   بجان اندر چون جان شادکام
خرد نعمت صاحب شناختیش   اگر خوردن او نیستی حرام (۸)
عمید ملك آنکس که چشم ملك   بدو ننگـرد الا بـاحترام (۹)
بزرگی که گهرشد بدو بزرگ   تمامی که هنرگشت ازاو تمام
«کفایت که در اومایه دید داد   بهشیاری او کار ها نظـام» (۱۰)

۱ ــ بنظر حضرت استاد علامه آقـای فروزانفر وزن این قصیده بحرجدید است رجوع فرمایند به تعلیقات
۲ ــ قصیده در صفحه ۱۵ نسخه د آمـده است
۳ ــ هردو نسخه « قنینه » واضـح است
۴ ــ هردو نسخه « از آن تلخ که تلخی دهد بـکام»
۵ ــ هردونسخه « نه‌پـای هنرش..........؟ »
۶ ــ هردونسخه « زگرمیش همه‌سـاله عیش گرم »
۷ ــ هردو نسخه « از او برده بهـر کس ازطرب........»
۸ ــ هردونسخه « خرد نعمت صاحب ساختیش »
۹ ــ هردونسخه « برو ننگرد الاباحترام »
۱۰ ــ این بیت درهردو نسخه نیست

رسالت که بدوطفل . . . .　　ز بیداری او حد احتلام (۱)
اجل چون بکشد تیغ کارزار　　حسودش بود آن تیغ را نیام (۲)
«امل گر بنهد بار آرزو　　پسر باشد عبدالحمید نام» (۳)
اگرمال کفش رانه دشمن است　　چرا زو بتلف خواهد انتقام (۴)
طمع ز ایراورا ز جود او　　بشخص اندر زرین کند عظام (۵)
ایا گشته مخالف ترا مطیع　　و یا داده زمانه ترا زمام
چه گویم که بدریای مدح تو　　همی غرقه شود کشتی کلام (۶)
زهمتای تو در شاهراه دهر　　شد آمد نگشته است والسلام (۷)
همی تا نبود باد کند رو　　همی تا نشود خاك تیزگام
ز نعمت بتو بادا مهین رسول　　زدولت بتو بادا بهین پیام (۸)
تو از بخت رسیده بکام خویش　　رهی نیز رسیده ز تو بکام (۹)



۱ ــ نسخه د « رسالت می بدو طفل بود ویافت »
۲ ــ هردونسخه « اجل چون بکشد تیغ آفتاب »
۳ ــ این بیت در نسخه د نیست .
۴ ــ نسخه د « گرمال......چرا ازو........»
۵ ــ نسخه د « طمع راد او چوداری بشخص اندر زرین کند عظام »
۶ ــ در دونسخه « همی غرقه شود آیت کلام »
۷ ــ نسخه د « شدوآمد یکتن است والسلام » نسخه م « شدوآمدبکس....»
۸ ــ نسخه د « ز نعمت بتو باد مهین رسول ز دولت بتو بادا تمام »
۹ ــ نسخه د « از تو بخت رسیده بکام خویش وزتو بخت نیز رسیده بکام ؟ »

۵۱- مجتث مثمن مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

«در مدح علاءالدوله ابوسعد سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم بن
سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین» (۱)

نظام گیرد کار هوا بدین هنگام — که دل زشیر ستاند بدو دو پیکر وام (۲)
سپهر اگرچه درشت است یابی اورا نرم — جهان اگرچه حرون است یابی اورا آرام
برون کند خرد از خرده‌گاه لهو شکیل — فرو کشد طرب از طره جای عیش لگام
زعشق یار بجنبد کش و بپیچد دل — زحرص باده ببرد لب و بخارد کام (۳)
دهان قمری موزون نهد عیار نفس — زبان طوطی شیرین کند ادای کلام
غذا بطعم عسل میرسد همی بگلو — عرق به بوی گلابی همی چکد ز مسام (۴)
بخار جمره در انگور ولاله در گوئی — همی گذارد لعل و همی طراز دجام (۵)
درخت سرو ز باد شمال پنداری — همی فشاند دست و همی گذارد گام
مگر مدام درین فصل خاك مست بود — ز بس که بروی ریزند جرعه‌های مدام
از آن چو مستان راز دلش قلیل و کثیر — گشاده یابد خاص و برهنه بیند عام

---

۱ ــ این قصیده بدون تعیین عنوان در صفحهٔ دهم نسخه د آمده است .
۲ ــ هردونسخه « که دل زشیر ستاند بر دو پیکر وام .
۳ ــ نسخه د « زعشق یار بجنبد کسی وبپیچد دل — ز حرص باده ببرد لب وبخارد کام » رجوع فرمایند به‌تعلیقات
۴ ــ هردونسخه « غذا بطبع مذاق عسل رسد بگلو — عرق به بوی گلاب عرق.......»
۵ ــ هردونسخه « بخار وجمره.................»

خزان عصر عدیل خزان جانور است — که روز او نه تمام است وزازاو نه تمام (۱)
بهار سال غلام بهار جشن ملك — که هم بطبع غلام است و هم بطوع غلام (۲)
علای دولت بوسعد روی لشکر حق — سنای ملت مسعود پشت عهد انام (۳)
خدایگانی شاهنشهی که رایت او — ظفر بدیده کشد پشت موکب اسلام (۴)
فروغ تاجش پرورده نور در انجم — همای چترش گسترده سایه بر ایام
برزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش — بعزم و حزم هوا جنبش و زمین آرام
بپای همت او آسمان سپرده رکاب — بدست طاعت او آفتاب داده زمام
نشسته امنش در مدخل صباح و مسا — گذشته امرش بر مخرج ضیاء و ظلام (۵)
براق اختر او را طریق کاهکشان — بلوس و لا بدهد کوکب دوال وستام (۶)
شهاب ترکش او را زگریه قالب دیو — بخون و مغز کند سیر در عروق و عظام (۷)
اگر بچرخ براز چرخ او نموده برند — نموده ناطح انوار گردد واجرام (۸)
پیش بخاید شاخ دو شاخه بر ناهید — زهش بمالد گوش دو گوشه بر بهرام (۹)
زرشك او بخمد پشت صاحب خرچنگ — زسهم او برسد هوش را کب ضرغام (۱۰)
منجمان که بشکل هلال کردارش — نگه کنند ندانند کاین هلال کدام (۱۱)
گمان کنند که اعجاز شاه پیکر ماه — دو مغزه کرد بایمای پیکر صمصام

---

۱ ـ هردو نسخه «که روز این نه تمام است و روز آن نه تمام»
۲ ـ نسخه م «بهار سال غلام بهار حسن ملك»
۳ ـ نسخه د «سنای ملت مسعود پشت عهد امام» رجوع فرمایند به تعلیقات
۴ ـ نسخه د «ظفر بدیده کشد پیش موکب اسلام» واصح است لطفاً رجوع فرمایند به تعلیقات
۵و۶و۷و۸ ـ لطفاً برای توضیح وصنایع ادبی ابیات مزبور به تعلیقات مراجعه فرمایند
۹و۱۰و۱۱ ـ لطفا برای توضیح وصنایع ادبی ابیات مزبور به تعلیقات مراجعه فرمایند

بر آن میان که بر انصار برزنند انصار   در آن میان که باعلام درجهند اعلام(۱)
خطیب فتنه بخلقی همی دهد پاسخ   رسول جنگ بجمعی همی برد پیغام(۲)
شراب حسرت دنیا همی چشند افواه   وبال رجعت عقبی همی کشند اقدام(۳)
شود ز وحشت پویندهٔ هوا مقعد   شود زهیبت گویندهٔ صدا تمتام (۴)
چنان رباید رمحش زپشت کوه پلنگ   که شاهباز رباید زروی آب نحام(۵)
زهی سیاست تو عقد شرك را فتاح   زهی ریاست تو عقد شرع را نظام
تو آن مطاع نفس داوری که در گیتی   بامر ونهی تو مقصور شد حلال وحرام (۶)
بعون عقل تو سهم هنر بیاراید   تن توانگر ودرویش بی تکلف لام(۷)
بصیت عدل تو صیادوحش می آرد   سروی آهوی نخجیر بی وسیلت دام(۸)
همیشه تا نبود یاریی چویاریی بخت   همیشه تا نبود راندنی چوراندن کام
ز بختیاری بر تارك سپهر نشین   ز کامکاری بر دیدهٔ زمانه خرام
عریض ملك ترا ملك روز گار تبع   طویل تیغ ترا تیغ آفتاب نیام (۹)

---

۱ ـ نسخه د « بر آن مکان که نصار برزنند انصار » وظاهراسهو کاتباست
۲ ـ هردونسخه « رسول مرگ....... »
۳ ـ هردو نسخه «وبال رجعت دنیا همی کشند اقدام » ودر مصرع اول « شراب حسرت.......ارواح »
۴ ـ نسخه د « بود زدهشت پوینده هوامقعد »
۵ ـ نسخه د « که شاهباز رباید زروی آب لحام ؟ » ظاهرا اشتباه است رجوع فرمایند به تعلیقات
۶ ـ نسخه د « بر امرونهی تو........ »
۷ ـ نسخه د « بعون وجود تو سهم خرد بیاراید » نسخه م « بعون جودتو سهم هنر بیاراید »
۸ ـ نسخه د « بصیت عدل تو صیاد وحش نبسازد »
۹ ـ کلمه تبع در متن کتاب افتاده است رجوع فرمایند بحواشی کتاب

۵۲- مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

درمدح سلطان ابراهیم (۱)

سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم ‌‌ ‌ ابـوالمظفر شاه مظفـر ابـراهیم
کشید رایـت منصـور سوی لـوهـاور ‌ ‌ بطالعی که‌تـو لاکند بدو تقویم(۲)
قضا ز هیبت او دیده حال شرع قوی ‌ ‌ قدر بحشمت‌او کرده کار شرك‌سقیم(۳)
غبار لشکر او بسته راه باد بزان ‌ ‌ شهاب صولت اوخسته جان دیورجیم
بروزعدلش میزانهای ظلم‌سبك ‌ ‌ بعون رایش پتیاره های دهر سلیم
کنون بجوشد خون خزانهای مسن ‌ ‌ کنون‌بجنبد مسمارملك های‌قدیم(٤)
نه بحر گردد با عزم او بعبره عبیر ‌ ‌ نه‌کوه باشد باحلم اوبوعده لئیم(۵)
نشاط شاهان بینی نهاده روی بغم ‌ ‌ امیدرایان یابی نهاده‌پشت به‌بیم(۶)
سپه کند بگشاد خدنگ دیده روز ‌ ‌ چنانکه نوك‌قلم درشتاب حلقه میم
فـرو خورد حشرات زمـانه نیزه او ‌ ‌ چنانکه‌جادوی‌جادوان عصای‌کلیم(۷)
زنعل خنگش روی زمین گه ناورد ‌ ‌ پشیزه یابد برشبه پشت ماهی‌شیم(۸)
خیال تیغ وی‌اندر میان پشت پدر ‌ ‌ عدوی‌دولت‌ودین‌رامیان زند بدونیم

---

۱ ـ قصیده در صفحهٔ اول نسخه د بـا ذکر عنوان آمده است
۲ ـ هردونسخه « بطالعی که تولا بدوکند تقویم »
۳ ـ نسخه د « قوی ز هیبت او...............» وظاهرا اشتباه است
۴ ـ هردونسخه « کنون بجنبد مسمار هـای ملك قدیم »
۵ ـ نسخه م « نه بحر گردد بـا عـزم او بعـبره سبك » رجوع فرمـایند به تعلیقات
۶ ـ هردونسخه « امید رایان یـابی بداده پشت.........»
۷ ـ رجوع فرمـایند به تعلیقـات
۸ ـ هردو نسخه « پر از پشیزه شود همچو پشت مـاهی شیم »

نعوذ بالله از آن آب رنگ آتش‌فعل — که باد زخم دهدزو بخاک رنگ ادیم
به برق ماند و کس برق را ندیده سکون — به باد ماند وکس بادرا ندید جسیم
بگاه صلح سبک‌روح‌تر ز حلم شجاع — بروز حرب گرانمایه‌تر زخشم حلیم(۱)
اسیر بوده او بی‌نفس چو سنگ صدف — یتیم کرده او بی عقب چو دُر یتیم
اگر شمیده بود عقل خصم او نه شگفت — بلی شمیده بود عقل در دماغ سلیم (۲)
وگر کبیره بیالاید از نفس چه عجب — بلی کبیره بیالاید از عذاب الیم
زهی ببازوی شمشیر کامکار ترا — نظیر نفس عزیز وشبیه فضل عدیم(۳)
دهد همی فلك از خلق تو بطبع نشاط — بردهمی ملك از خلق تو بخلد نسیم(٤)

توئی که مایه دهی ملك را به تیغ و به رای
توئی که سیر کنی آزرا به زر و به سیم

زمین بمهر تو رادی کند به‌آب زلال — هوا زخشم تو حامل شود به باد عقیم(۵)
همیشه تا بود از اختلاف در عالم — کثیف ضد لطیف و لئیم ضد کریم
بچنگ خیر تو موقوف باد هشت بهشت — بزیر امر تو مضبوط باد هفت اقلیم



۱ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۲ ـ سلیم بمعنی مارگزیده است وبرای توضیح بیشتر به‌تعلیقات مراجعه فرمایند .
۳ ـ نسخه د « زه‌ای ببازوی......»
۴ ـ هردونسخه « دهد فلك همی از طبع تو بطبع نشاط »
۵ ـ راجع به بادعقیم رجوع فرمایند بتعلیقات

۵۳- خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن

(درمدح سلطان ابراهیم)(۱)

۱۱۸۰ روی بازار ملك هفت اقلیم / پشت حق بوالمظفر ابراهیم
شهریاری که طول و عرض فلك / همتش را نیامدست جسیم
کوه با حلم او بمایه سبك / بحر با عزم او بعبره سلیم (۲)
دولتش را مزاجهای قوی / نصرتش را جهاد های عظیم
نه بحلم اندرش سؤال درشت / نه بعلم اندرش جواب سقیم (۳)
پیش سلطانیش فلك عاجر / بـر معروفیش زمـانه لئیم(۴)
مهـر او منهل شراب طهـور / کیـن او حفره عذاب الیـم (۵)
مفلسانـرا بمالش اندر قسم / ظالمانرا بعدلش اندر بیم (۶)
گر ز جـودش مظاهـرت یابد / ژاله زرین زند هوای عقیم (۷)

---

۱ ــ این قصیده بدون تعیین عنوان در صفحهٔ دوم نسخه د آمده است
۲ ــ هردو نسخه « کوه با حزم او بمایه سبك » واصح است
۳ ــ نسخه د « هم بحلم اندرش سؤال درست هـم بعلم اندرش جواب سقیم » وبنظر این بنده اصح است رجوع فرمایند به تعلیقات نسخه م «نه بحکم اندرش سؤال درشت »
۴ ــ نسخه م « پیش سلطان آسمان عاجز ؟ بر معروفش آفتاب لئیم » نسخه م « پیش سلطانش آسمان عاجز بر معروفش آفتاب لئیم » مصراع دوم نسخه ها اصح است ومصراع اول متن کتاب اصح بنظر میرسد و یا در مصراع اول نسخه م ضمیر «ش» بعد از کلمه سلطان ازقلم افتاده است.
۵و۶ ــ رجوع فرمایند به تعلیقات
۷ ــ نسخه د « گر زجودش مصـاهرت یابد » وبلحاظ ذکر کلمه عقیم در مصراع بعد اصح وانسب است

ور ز تیغش مـزاحمت بیند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چون دوپیکر اسدشود بدونیم
درشکارش که شیر بسته اوست ‌‌ خاك رخ درکشد برنگك ادیم (۱)
درخطابش که رفق مذهب اوست ‌‌ در پاسخ زند عظام رمیم (۲)
چرخ اودرجگر شهاب نشاند ‌‌ هرکرا یافت(دید)جنس دیورجیم (۳)
رأی او عـاطفت بکار آورد ‌‌ هر کجادید شکل در یتیم
کیست امروز درجهان به ازو ‌‌ ازملوك جهان حدیث وقدیم
عدد لشکرش که دانسته است ‌‌ بحقیقت بجـز خدای علیم
جنبشی حکم کرده‌اند امسال ‌‌ خسـروشرق‌را بـذات کـریم (٤)
زودبینی زعـرض موکب او ‌‌ عرصه ها تنگ‌ترزحلقهٔ میم
روی هامون‌زنعل ادهم‌ورخش ‌‌ پر پشیزه چوپشت ماهی شیم
نیزه درچنگ نیزه دار سپاه ‌‌ اژدهاگشته چون عصای کلیم (٥)
کـوس شاه از فـراز پیل زده ‌‌ نه‌چو طبل عدوش زیرگلیم
شاه خرم نشسته باده بـدست ‌‌ کرده مضبوط‌ملك هفت‌اقلیم
شعرا خوانده شعر های فتوح ‌‌ یافته اسب وجامه وزر وسیم
من رهی نیز باز گشته بکام ‌‌ دیده اقبال شاه وصرف غریم (٦)
تازمین است اصل وفرع بخار ‌‌ تا هـوا راست پروبال نسیم (۷)

---

۱ ـ هردونسخه « درشکارش که شیر مسته اوست »
۲ ـ هردونسخه « وزخطابش........» رجوع فرمایند به‌تعلیقات
۳ ـ هردونسخه « هرکه رایافت جنس........»
۴ ـ رجوع فرمایند به تعلیقـات
۵ ـ همچنین رجوع فرمایند به تعلیقات
۶ ـ نسخه د « صرف رعنم » نسخه م « ضعف رعیم »
۸ ـ هردو نسخه « تا هوایست پروبال نسیم »

مجلس عمر شاه را یارب　　درطرب دارو در نشاط مقیم
دولت اورا قرین و اختریار　　نصرت‌اورا معین و بخت ندیم

۵۴ - خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فع‌لن

(درمدح سلطان مسعودبن‌سلطان‌ابراهیم) (۱)

موکب‌جشن خاص شاه عجم　　اندر آمد بساحت عالم
چتر میمون ماه پیکر او　　سایه گسترده بر بنی آدم (۲)
پی آن بر ملك مبارك باد　　پیشوای ملوك امام امم (۳)
آنکه برساحل درش دریا　　جز به تکبیر بر نیارد دم (٤)
وانکه ازرشك خاتمش ناهید　　نام اونقش کرد برخاتم (۵)
همتش را بحیله گنجد روح　　درتن کامل ولایت جم
دولتش را بطبع سازد چرخ　　ازملك شیعه از نجوم خدم (۶)
پیش او هرکجا نشاط کند　　عزم او لشکری بود معظم
گرداو هرکجا فرود آید　　حزم او بارهٔ شود محکم (۷)

---

۱ - قصیده بدون ذکر عنوان در صفحهٔ ۴ آمده است
۲ - نسخه د « سایه افکند بربنی آدم »
۳ - هردونسخه « پی او برملك مبارك باد »
۴ - نسخه د « آنکه با ساحل دلش دریا » نسخه م « آنکه برساحل دلش......»
۵ - نسخه د « وانك از سنگ خاتمش ناهید »
۶ - نسخه م « از فلك سبعه از نجوم خدم »
۷ - نسخه م « حزم او بارهٔ کشد محکم »

نور گیرد ز حرمت قدمش   صحن میدان او چو صحن ارم (۱)
خشك دارد حرارت فزعش   خون بدخواه او چو خون بقم
گرك باعدل او جز اندر خواب   نزند راه کاروان غنم
در جهد باس او بشیر فلك   اگر اندر شود بشیر علم
درم از بهر آن فراز آرد   تادهد خوش منش بقلب درم
هر نفس چون نفس بیفزاید   جود اوذل مال وعز حشم
آز بهر عرض خوان همت او   بر فکندست خویشتن بشکم
ملك برعرض ملك پرور او   وقف کرداست خویشتن بستم
تا زاصلست بار نامه فرع   تا بلوح است باز گشت قلم (۲)
دولتش خویش باد و بخت قرین   نعمتش بیش باد وحاسد کم
عقل وهوشش همه بتاج و بتخت   چشم وگوشش همه بزیر و به بم
اختر او چو نام او مسعود   مجلس او چو طبع او خرم



۱ ـ نسخه د « نور گیرد زخدمت قدمش »
۲ ـ نسخه د « تازاصل است بار نامه فضل »

۵۵- خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فعلن

«درمدح بوحلیم شیبانی» (۱)

ای قوی رای‌کد خدای عجم — ای بگوهر گزیده تا آدم
چرخ عدل ترا هزار بهشت — صحن امن ترا هزار آدم (۲)
شخص باهمت تو شخص خیال — شیر با هیبت تو شیر علم (۳)
دولتت را زمانه زیر نگین — همتت را سپهر زیر قدم
داده جود تو سازهای وجود — دیده علم تو رازهای عدم
وصل مهر تو جفت‌وصل‌شباب — فصل کین تو یار فصل هرم (۴)
نام کردار بخت تو پیروز — طبع مانند وقت تو خرم
برودیعت حمایت تو وثیق — در شریعت کفایت توحکم
قلمت حله باف خلد نعیم — سخنت نقشبند نقش نعم (۵)
آسمانی محول احوال — آفتابی معول عالم (۶)
حمل حزم تو بر نگیرد کوه — سیل عزم تو بر نتابد یم (۷)
خم‌دهی حرص را بصلت پشت — پرکنی آزرا ببذل شکم
بدمانی بسهم آهن خوی — بچکانی بوهم از آتش نم (۸)

---

۱ ــ قصیده بدون ذکر عنوان در صفحه ٦ نسخه د آمده است
۲ و ۳ ــ رجوع فرمایند به تعلیقات
۴ ــ نسخه د « فصل کین تو یار وصل هرم »
۵ ــ هردو نسخه « قلمت حله باف وحله نعیم »
٦ ــ نسخه د « آفتابی معون عالم »
۷ ــ نسخه د « حمل عزم تو برنگیرد کوه »
۸ ــ هردو نسخه « بروانی بسهم ازآهن خوی »

آنکه انگشت کالبد عقداست	درسه انگشت توشده برکم (۱)
ابر مهر ابر باد برق گرای	آب چهر آب سان آتش دم
کاملی عقل پیشه ای که زعقل	نشود فعل او ندیم ندم (۲)
جادوی مهرپایه‌ای که چو مهر	نکند پایه در عطیت کم (۳)
چشم رایش بصیر و گوش سمیع	چشم دانش ضریر وگوش اصم (۴)
معطی و منصف خزانه حق	منهی و مشرف هزینه جم (۵)
ای ترا حکم نایب داور	ای ترا زهد وارث ادهم
بنده از بو حلیم شیبانی	چند یك روزداد داد ستم (۶)
که از اینسان سیاه شد چو دوات	که بدینسان برهنه شد چوقلم (۷)
موج خیزی چنین مهیب ودرشت	آب گردی چنین قعیرو دژم (۸)
چکند بنده چنگ درکه زند	چون توئی شاخ بار فضل وکرم
تاستوده است حجت موسی	تا نکو هیده حاجت بلعم (۹)
مجلست با نشاط باد وسرور	موکبت باسپاه باد و حشم
«زندگانی تو و عمر عدوت	عیش درعیش باد وغم درغم» (۱۰)

---

۱ ـ نسخه د « آنچه انگشت کالبد عقداست »
۲ ـ نسخه م « نشنود فعل او ندیم ندم » واشتباه است
۳ ـ هردونسخه « جادوی مهر مایه.......»
۴ ـ نسخه د « چشم دانش ضریر وگوش اصم »
۵ ـ نسخه م « معطی ومنصف خزینه حق »
۶ ـ نسخه د « چند یك بود روز داد وستم »
۷ ـ هردونسخه مصراع دوم « که ازاینسان برهنه شد........»
۸ ـ نسخه م « موج خیزی چنین هیوب ودرشت »
۹ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۱۰ ـ این بیت درهردونسخه نیست .

بـروان‌ار تـوشاد فـخر عرب بزبـان باتو خوب شاه عجم

۵۶ ـ مجتث مقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان (۱)

زهی بزرگ عطاراد سر فـراز همام
ترا رسد که گذاری بفضل و رادی گام (۲)
توآن‌جوادی کز حرص جـود معروفت
زبـان قمقام آیـد بـکار چـون صمصام (۳)
ز شاخ بـرتو سایـل دومغـزه افشانـد
بـرمبـارك آن چـون دو مغـزهٔ بـادام (٤)
امل ز دریـا پـرسید چون خیال تـودید
که تـوکـدامی و بـخشندهٔ خدای کـدام
۱۲۶۰ـ همیشه بـادی در کامها رسیده دلت
چنانکـه از تـو جهانی رسیده انـد بـکام (۵)



۱ ــ این چهاربیت در صفحه ۱۴ نسخه د تحت عنوان « المقطعات‌من‌کلامه» آمده است

۲ ــ هردونسخه « ترا رسد که گزاری......»

۳ ــ هردونسخه « زبان تمتام آید بکار چون صمصام » ر . ك تعلیقات

۴ ــ نسخه د « برمبارك او چون دو مغزهٔ بادام »

۵ ــ هردونسخه « همیشه بادا در کامها رسیده دلت »

۵۷ـ قریب «اخرب مکفوف مقصور»

مفعول مفاعیل فاع لان

درمدح سلطان علاءالدوله ابوسعیدمسعودبن ابراهیم (۱)

شه باز بحضرت رسید هین — یکران مرا برنهید زین
تاخوی کند ازشرم اوزمان — چون طی کنم از نعل اوزمین (۲)
آباد براین چرخ تیزگرد — از نور سراپای او عجین (۳)
هم زورچون شیرانش برکتف — هم موی چون گورانش برسرین (۴)
گرنیزه گذارد شهاب او — دیوی فکند لعب اولعین (۵)
ور حمله پذیرد سوار او — حصنی بودش پشت اوحصین
کرد آخراوهر نفس هزار — برصورت او خواندآفرین (۶)
گرمیل بجرمش بحق کند — یعنی عوض کهرباست این (۷)
پروانه که درجلوه بیندش — باپیرهن شمعی و سمین (۸)
لبیك زند گوید ای فلك — جان بازی من بین وشمع بین

---

۱ ـ قصیده بدون ذکر عنوان در صفحات ۹ و ۱۰ نسخه د آمده است
۲ ـ نسخه د « چون طی کند از نعل او زمین »
۳ ـ هردونسخه « آباد برین چرخ تیزرو »
۴ ـ هردو نسخه « هم زور چو شیرانش............ هم جوی چو گورانش.........»
۵ ـ نسخه د « گرنیزه گزارد........»
۶ ـ هردونسخه « برصورت او خوانده آفرین » ر . ك . تعلیقات
۷ ـ هردونسخه « گه میل بجرمش.................»
۸ ـ هردونسخه « با پیرهن شمعی وثمین » واضح است

ای باد هوا ای براق جم — ای‌قاصد روم ورسول چین (۱)
یکران من‌اندرسبق مگر — چین حسدت بست برجبین
کز منظر او در گذرهمی — برآب نشانی خطوك چین (۲)
ایزد نه به از به بیافرید — ازرشك چرائی دژم‌چنین (۳)
درخاك مکش‌خویشتن‌بخشم — برسنگ‌مزن‌خویشتن بکین(٤)
خواهی که بیکران‌من‌رسی — برسایه یکران من‌نشین
تاشاد فرود آردت چومن — بردرگه سلطان دادودین
بوسعد سلیمان روز گار — مسعود فریدون آیین (۵)
آن‌شاه‌که چشم فلك ندید — در خاتم شاهی چنونگین
وآن‌شیر که شمشیرحق‌نیافت — درمالش باطل چنو معین
راحت ز در عدل او بملك — چون بوی‌درآمد بیاسمین
فترت بتف پاس او زشرع — چون‌موم جداشد زانگبین (٦)
صیت ملك و ذکرجم شنو — این‌صوت‌زئیرآمدآن‌طنین (۷)
عرض شه وجرم فلك نگر — این‌نفس‌نفیس‌آمدآن‌مهین
یك پنجه نیارد برون فلك — چون پنجه رادیش‌زآستین (۸)

---

۱ ــ نسخه د « ای قاصد بهار ای رسول چین » نسخه م « ای قاصد باغ‌و ای رسول چین »
۲ ــ نسخه د « کز مصدر او درگذر همی »
۳ ــ نسخه د « ایزد نه به از به آفرید »
۴ ــ هردونسخه « در خاك مکش خویشتن زخشم »
۵ ــ رجوع فرمایند به تعلیقات
۶ ــ رجوع فرمایند به تعلیقات
۷ ــ رجوع شود به تعلیقات کتاب دیوان صفحهٔ ۱٦۴
۸ ــ هردونسخه « یك پنجه نیارد برون سپهر چون پنجه‌رادش زآستین »

با همت او آشنا شود   پیش از حرکت قالب جنین
عزمش که بتابد بکف کند   ملکی و نباشد بدان ضنین (۱)
رمحش که بیازد فروخورد   خلقی و نگردد بدان بطین
بیلك بکمانش بجان خصم   چون . . . . (۲)
شعله ز حسامش در آب غرق   چون برق با یماد هد دفین (۳)
شاها ملکا از گمان تو   رخشنده بود گوهر یقین
در خلد با عزاز پرورد   تکبیر غُزات تو حور عین
هر قول نه قولی است چون بیانت   آحاد . . . . (۴)
هر بحر نه بحری است چون ذلت   قیفال . . . . . . از وتین (۵)
تا طعمه بازان شود تذرو   تا سکنه شیران بود عرین
باد اختر سلطان تو مضئی   باد آیت برهان تو مبین (۶)
بادولت تو ناصحت رفیق   با طالع تو مادحت قرین (۷)
بردرگه حق شأن تو بزرگ   در نصرت دین رأی تو رزین (۸)

---

۱ ـ نسخه د « نباشد بدان طنین » اشتباه است رجوع شود به تعلیقات
۲ ـ هردو نسخه « چون ناژه بعدوی بر دانین » ر . ك . تعلیقات
۳ ـ هردونسخه « شعله زحسامش در آب غرق »
۴ ـ هردونسخه « آحاد نشیدیست از مائین » رجوع شود به تعلیقات
۵ ـ هردونسخه « قیفال تکابی است ازوتین »
۶ ـ نسخه د « باد افسر سلطان....... »
۷ ـ این بیت در نسخه د ونسخه م بعد از بیت « بسر درگه حق....... » است .
۸ـ درکتاب بعد از این بیت یك مصراع آمده است که چنین است « گردیده بتن لاغر وسمین »

۵۸- رمل «مثمن مکفوف»

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

«درمدح ابوحلیم زریر شیبانی» (۱)

ای‌سپهسالارشرق‌ای پشت‌ملک‌ای صدردین
ای‌زریرای بوحلیم‌ای‌کوه‌حلم ای‌بحرکین (۲)
آفتابی تو زموکب گردت‌و ساکن سپهر
آسمانی تو بمرکب زیر توجنبان زمین (۳)
گر نجستی بادجودت برگ نفشاندی درم
ور نرستی نقش‌نامت بنار ناوردی نگین (٤)
طارمی زدعقل تو بر صحن دانشها بلند
آیتی شد بذل تو درشأن روزیها مبین
سهم غیبت صورتی‌کامل نگارد راستگوی
چشم رایت‌ناظری بیدار دارد پیش‌بین
شیره لطفت چشد گوئی همی زنبورغور
سنبل خلقت چرد گوئی همی‌آهوی چین (۵)
آب‌ازآن شیره ستاند مایه اندرکام آن
خون‌ازین سنبل پذیرد قیمت‌اندرناف‌این (٦)

---

۱ ـ قصیده در صفحه ۱۲ نسخه «د» آمده است

۲ ـ هردو نسخه « ای زریر با حلیم ای کوه حلم ای بحرکین » واصح است .

۳ ـ نسخه د « آفتابی تو زمرکب......آسمانی جرم مرکب........»

۴ ـ رجوع فرمایند بصفحه ۱۶۵ کتاب دیوان و تعلیقات

۵و۶ ـ هردونسخه « سبزه لطفت » « وآب از آن سبزه »

نصرت انــدر سایه اعلام تــوگیرد قرار
دولت اندر نعمت الوان تو گردد سمین
زنگ بسته تیغ حق‌راغزو توشوید بخون
در گشاده حصن دین‌را حفظ تو دارد حصین
جز بحبس حرزتو دیوی نیابد کس ورع
جز بدشت امن تو گرگی نبیند کس امین (۱)
مــار گر بررقبهٔ عدل تو بگذارد سلاح
شیر نر بر آتش سهم تو بسپارد عــرین (۲)
چون درخش نعلها خندان کنـد خــاك دژم
وز تف شمشیر ها عطشان شود ماء معین (۳)
مهرهٔ ناچخ بکـوبـد مهره های گرد نان
نشتر نــاوك بکاود عــرقهای سهمگیــن
ازقضاصیاد خــواهد فتنه و از ارواح صید
از بلاطاحونه سازد گیتی از ابدان طحین (٤)
فوج فوج آرندحمله نامداران در مصاف
جوق‌جوق آیندبیرون شرزه‌شیران ازکمین
اژدهای حرب‌تو گر لشکری راخون‌خورد
جرم او را امتلا جسمی نگرداند بطین

۱ ــ رجوع فرمایند به‌تعلیقات
۲ ــ رجوع فرمایند بصفحه ۱۶۵ کتاب دیوان وتعلیقات
۳ ــ نسخه د « خندان کند باز دژم » ؟
۴ ــ رجوع فرمــایند به تعلیقات

ویحك آن خوداده گوهر دار نرم اندام چیست
کز درشتی طبع او در چهرش آورداست چین (۱)
سوده حد عرض او درجلوه بهرامی فسان
خورده اصل طول او برقبضهٔ کیوان لحین (۲)
آتش کانون او گاه سکونش در نیام
مضطرب روحی است گفتی خیره در جسم جنین (۳)
شکل خرزین یابد از پهنای او بالای مرد
چون برآری بردو پایش از حمایلگاه زین
شادباش ای پیشوای اهل شیبان شاد باش
برتو و بر ذوالفقارت آفرین باد آفرین (٤)
رایت رایان گرفته لشکر شاهان زده
وزتن رایای وشاهان گنجها کرده دفین
روی سوی حضرت آورده مرفه دوستکام
یسر دولت بریسار و یمن ملت بریمین
سنگ بت بگرفته سیصد بار سنگ از سومنات
پیل مست الفغده پنجه جفت پیل پوستین (۵)

---

۱ ـ نسخه د . م « ویحك آن خوی داده » واصح است
۲ ـ رجوع شود بصفحه ۱۶۵ کتاب دیوان وتعلیقات
۳ ـ هردونسخه « مضطرب روحیست گفتی جسم او جسم جنین »
۴ ـ نسخه م « شادباش ای پیشوای آل شیبان شادباش » واصح است رجوع شود به تعلیقات
۵ ـ نسخه د « سنگ بت بگرفته سیصدباره سنگ سومنات »

آستین عهد مشحون از منقش کاروبار
تاچو بینی بخت خسرو برفشانی آستین (۱)
دولتت خواهم که باشد هرکجا باشی مطیع
ایزدت خواهم که باشد هرکجا باشی معین (۲)
باتو دولت همعنان و باتو نصرت همرکاب
باتو نعمت همقران باتوراحت همقرین (۳)
دایم اندر حشمت واقبال وعزوجاه ونـاز
دایم اندر رفعت واجلال وفخرودادودین (۴)
«عمر تـوباجاه توپـاینده بـادوپـایـدار
عالمت زیر نگین آمین ربالعالمین (۵)



۱ ــ هردونسخه « آستین عهده مشحون......................»
۲ ــ این بیت در نسخه «م» موجود نیست
۳ ــ هردونسخه « باتو نعمت همنشین آمین ربالعالمین »
۴ ــ این بیت در نسخه «د» نیست
۵ ــ این بیت درهیچیك از دونسخه نیست

۵۹- خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فع لن

«درمدح ابوسعید بابو» (۱)

آمد آن تیرماه سردسخن ‌ ‌ ‌ ‌ گرم درگفتگوی شد بامن (۲)
زیر او درسؤال بامن تیز ‌ ‌ ‌ ‌ بم من در جواب اوالکن
نه مرا باتکاب او پایاب ‌ ‌ ‌ ‌ نه مرا باگشاد او جوشن
عرصهای بنات نعش تنم ‌ ‌ ‌ ‌ گشت ازاو تنگ ترزشکل پرن (۳)
غنچه های گل است پنداری ‌ ‌ ‌ ‌ همه اطراف من کفیده دهن
غربت و عزل ای مسلمانان ‌ ‌ ‌ ‌ بزمستان نبرده بودم ظن
دیولاخی چنین که دیو همی ‌ ‌ ‌ ‌ زو بدو زخ فروخزد برسن
جویش از آب بسته پرسیماب ‌ ‌ ‌ ‌ کوهش از برق جسته برآهن (٤)
از مسام زمین گذشته هواش ‌ ‌ ‌ ‌ چون بدرز حریر در سوزن (۵)
من مسکین مقیم گشته در او ‌ ‌ ‌ ‌ اهل بدرود کرده ومسکن
مار کردار دست وپای مرا ‌ ‌ ‌ ‌ شکم از آستین و از دامن
بدن ازسنگ نی واز آتش طبع ‌ ‌ ‌ ‌ بی خبر مانده کورههای بدن
هیچ درمان و هیچ حیلت نی ‌ ‌ ‌ ‌ جز بر خواجه عمید شدن
تا فرو پوشدم بآذر ماه ‌ ‌ ‌ ‌ ز آفتاب تموز پیراهن

---

۱ ــ این قصیده در صفحه ۸ نسخه « د » بدون تعیین عنوان آمده‌است .
۲ ــ نسخه د « آمد این تیرماه..................... » ورجوع شود بصفحهٔ ۱۶۵ کتاب وتعلیقات
۳ ــ نسخه م « گشت ازاو تنگ تر بشکل پرن » نسخه د « گشته زو........ »
٤ ــ نسخه د « کوشش از برق خسته پرماهن » رجوع فرمایند به تعلیقات
۵ ــ هردونسخه « برمام زمین...............چون بدرز حریر بر سوزن »

خواجه بوسعد با بو آنکه نهد ‌ ‌ ‌ کشف قدرش بگرد مه خرمن
حکم اورا قضا جواد عنان ‌ ‌ ‌ امر او را زمانه خوش گردن (۱)
عزم و حزمش دو نفس هر دو قوی ‌ ‌ ‌ خلق و خلقش دو نقش هر دو حسن (۲)
از تفاخر چو کرم پیله سپهر ‌ ‌ ‌ تارمهرش تنیده بر سر و تن (۳)
در ترازوی همت اعلاش ‌ ‌ ‌ دانگ سنگ آمدست پرویزن (٤)
موش سوراخ غـور کینه او ‌ ‌ ‌ کرده افسوس برچه بیژن (۵)
ز آفرینش برون نهاده قدم ‌ ‌ ‌ نظر رحم او بمرد و بزن (۶)
بوستان سعادتش فلکی است ‌ ‌ ‌ چون مجره دراو هزار چمن (۷)
تربتش عین منشأ احراز ‌ ‌ ‌ بدل نشو عرعر وسوسن
طفل او چون رسیده غنچه گل ‌ ‌ ‌ پیر او چون جوانه شاخ سمن
یار نی با نعیمهاش زوال ‌ ‌ ‌ جفت نی با سرور هاش حزن (۸)
میـوه دارانش میـوه دلهـا ‌ ‌ ‌ بعضی آورده بعضی آبستن
ای ز اصل کرم «عزیز» نهال ‌ ‌ ‌ وز نهـال شرف بدیع فتن
زنده کی ماندن این چراغ امید ‌ ‌ ‌ گر ز جودش نیامدی روغن (۹)
هر که حرز سخات بر جان بست ‌ ‌ ‌ نایدش دیو فقر پیرامن

---

۱ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۲ ـ نسخه م «حزم وعزمش دوامر هردو قوی»
۳ ـ نسخه د «تار ومهرش کشیده بر سروتن»
۴ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۵ ـ رجوع شود به تعلیقات
۶ ـ نسخه م «ز آفرینش بد و نهال سدوم» نسخه د «ز آفرینش بدو نهاد سدوم»
۷ ـ رجوع شود به تعلیقات
۸ ـ نسخه م «یار نه.................جفت نه................»
۹ ـ هردو نسخه «زندگی ماندی چراغ امید ‌ ‌ ‌ گر زجودت........»

بنده بی موی روبه بلغار　　زده بر ابره ها خز ادکن(۱)
نه هماناکه بر تواند کند　　سبلت از روی او دی و بهمن(۲)
تا جهانرا زگردش گردون　　شب و روز است تیره وروشن
مجلسی باد نیکخواه ترا　　با می وبا مغنی وگلشن
خانه ای باد بدسگال ترا　　بی‌در وبی دریچه و روزن
ظبع تو زورمند روزه گشا　　عمر تو روز مند وعید افکن(۳)
لفظها را ثنای تو دستان　　فرقها را مدیح تو گرزن
« بوالفرج را زغایت اخلاص　　در مدیح تو جور روح‌سخن»(۴)



۱ ــ نسخه د « زده بر ابرهٔ خـز ادکن »
۲ ــ هردو نسخه « سبلت آذرودی وبهمـن »
۳ ــ نسخه د « طبع تو زورمند وروزه گشـای » رجوع شود به تعلیقات
۴ ــ این بیت در دونسخه نیست

۶۰ ـ خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فع لن (۱)

«درمدح سلطان ابراهیم یا سیف الدوله محمود بن ابراهیم»

ماه ملك آمد از خسوف برون   تخت ازو یافت رتبت گردون
برد نورش ز ثـابتات شکوه   داد سیرش بحادثات سکون(۲)
باز بر بر گرفت بـاطل دست   باز برهم نهاد فتنه جفون(۳)
نرم شد نرم چرخ تیز و درشت   رام شد رام دهر تندوحرون(۴)
آب درجوی عدل گشت گلاب   نوش در کام ظلم شد افیون(۵)
برکشید از نیام صیقل ملك   سیف دولت زدوده آینه گون
چشم زخمی که برهدی زده بود   برزند خویشتن بشرك اکنون(۶)
رای سیفی سرای پرده فتح   سوی هندوستان برد بیرون
از تف تیغ لشکر اسلام   بر رگ کفر در بجوشد خون(۷)
میغ بندد بلاو ژاله زند   بشکند پشت کفر وکافر دون(۸)
نه چنان ژاله کش بگرداند   ژاله را نان زکشتها بفسون(۹)
یك جهان بت پرست وبت بینی   لگد روزگار کرده نگون

---

۱ ـ این قصیده در صفحات ۵ و ۶ نسخه د در مدح ملك محمود آمده است
۲ ـ هردونسخه «برد نورش زثائبات شکوه»
۳ ـ هردونسخه «باز دربرگرفت باطل دست»
۴ ـ نسخه م «نرم شد نرم دهر تیز ودرشت»
۵ ـ هردونسخه «نوش درکام ظلم گشت افیون»
۶ ـ نسخه م «برکشد خویشتن بشرك اکنون»
۷ ـ هردونسخه «برگ کفر در بجوشد خون»
۸ ـ هردونسخه «بکشند پشت عمر کافردون»
۹ ـ رجوع فرمایند بصفحهٔ ۱۶۶ کتاب دیوان وتعلیقات

پای رایان گرفته دست زمین — بشکم درکشیده چون قارون(۱)
خسروا چون ولایت آذر — آمد اندر تصرف کانون(۲)
رزم را آذری فروز چنانك — دل مهیال باشدش کانون(۳)
آذری کز نهیب سوزش او — شور بخت‌است راسل ملعون
آتشی کاندر او دوجوهر اوست — جوهر دیو پال بود اندون(۴)
تاچو پروانه حرص جمع کند — خلق را گرد آتش التون
باره ملك را تو دار قوی — خانه عدل را تو باش‌ستون
امر تو باد بر زمانه روان — عمر تو باد با ابد مقرون
نیکخواهـانت مقبل و شادان — بدسگالانت مدبر ومحزون(۵)

۱و۲و۳ ـ رجـوع شود به تعلیقـات
۴ ـ نسخه م « آتشی کاندر اوجواهراوست جوهر دیو یـال بود آوون؟
نسخه د « آذری کاندرو وجوهر اوست جوهردیویال‌بودأون» ر . ك تعلیقات
۵ ـ نسخه د « بدسـگالانت مدبر ومغبون »

۶۱ - خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فع لن (۱)

ای جمال ترا کمال قرین طوق طوع تو بر شهور وسنین
از یمین تو ملك برده یسار بیسار تو دهر خورده یمین(۲)
هرکجا حزم تو فرود آید برکشد امن حصنهای حصین
هرکرا سهم تو نزار کند نکند رفق روزگار سمین
گر بسنجد سپهر رای تورا بشکند خرد پله شاهین(۳)
عقل حلم ترا عرض بنهد خود عرض کی بود زغیر مبین(٤)
نیست باطول و عرض همت تو نقطه‌ای بیش طول وعرض زمین
همه عالم عیال جود تواند او دهد شان هزینه وکابین
توئی آن شه که روز داد از تو روی باطل شود زحق پرچین
دهرچون پاسبان ز حزم تو یافت فتنه درخواب شدهم اندرحین(۵)
ابرو خورشید را بکف و برای درجهان کیست جز تو پشت ومعین
تا ترا بر زمین نجنبد مهر دانه جنبش نیارد اندر طین(۶)
خسروا بنده را دراین دوسه سال در مدیح تو شعرهاست متین(۷)
هریکی کرده راویی انشاد درسنه اربع ماة ستین(۸)

۱ - این قصیده در صفحهٔ دوم نسخه د بدون ذکر عنوان آمده است
۲ - نسخه م « بهٔ یسار تو عدل خورده یمین »
۳ - هردونسخه « گربسنجد سپهر حلم ترا......»
۴ - نسخه د « خود عرض کی بود گه غزنین »
۵ - نسخه د « فتنه چون پاسبان ز حزم تو یافت » واضح است
۶ - هردونسخه « دانه جنبش نیابد اندرطین »
۷ - نسخه م «خسروا بنده را بلوهاور » رجوع شود بتعلیقات
۸ - رجوع شود بتعلیقات وصفحه ۱۶۶ کتاب

مگر این قطعه کاندرین خدمت   بنده بر خواند وکند تضمین
آفتاب زمان و شمع زمین   میر محمود سیف دولت ودین
آنکه ماهی‌است روشن‌اندرصدر   و آنکه‌شیری‌است‌شرزه‌اندرزین
آنکه آرد سپهر زیر رکاب   وانکه دارد زمانه زیر نگین
حال من بنده باز خواهد راند   با خداوند شرق وشاه گزین(۱)
گوید ای شاه بنده ایست ترا   خاطرش نظم راچنان وچنین(۲)
بوده این اتفاق را جویان   کرده این آستانه را بالین
گر وجوهی که داشت مسعودی   کند او را ملك بدان تمکین(۳)
او ثناگوید وشفیع دعا   او دعاگوید و شفیع آمین(۴)
جز خداوند من که داند گفت   در شفاعت سخن چنین شیرین
لاجرم زین نظرکه خواهد یافت   برساند سرم بعلیین(۵)
تا بود خاك و باد را هموار   طبع‌وگوهر زجنبش وتسکین(۶)
چون نیال وتکین بدین درگاه   صد هزاران نیال باد وتکین
بر خورند از لقای یکدیگر   شاه واولاد شاه چون پروین
اختر دشمنان ایشان را   شده رفتار کژتر از فرزین(۷)



۱ ـ با خداوند شرق وشاه‌زمین »
۲ ـ هردونسخه « خاطرش نظم را چنین وچنین »
۳ ـ هردونسخه « کز وجویی که داشت مسعودی » رجوع شود به تعلیقات
۴ ـ نسخه م « اودعا گوید وملك آمین »
۵ ـ رجوع شودبه تعلیقات
۶ ـ نسخه د « تابود خاك وباد را هموار »
۷ ـ ر . ك تعلیقات

۶۲- مضارع «مثمن اخرب محذوف»

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (۱)

ای شرق وغرب عالم گشته بکام تو — ای کدخدای عالم وعالم غلام تو
دایم چونام خویش در اقبال شرع باش — کاراسته است شرع محمد بنام تو (۲)
عقدی است عقل و واسطه او کلام تو — نظمیست علم و فاتحه او کلام تو (۳)
اختر توئی و دولت عالم ترا تبع — دنیا توئی و نعمت باقی حطام تو
دریا سلیم عبره نماید بردلت — گوهر عدیم عبره سزد برستام تو (۴)
۱۴۲۰ چرخ ارچه کودنست ببوسد ترا رکاب — دهرار چه توسنت بلیسد لگام تو (۵)
صحن زمین کنام ستور سپاه تست — اوج سپهر صحن ستون خیام تو (۶)
یکسر هر آنکه هست بحکم تو راضیند — از ترو خشک دولت واز خاص وعام تو
گر منتقم نهٔ نه شگفت این بدیع نیست — لازم که کرد علت بر انتقام تو
پیوسته شد چو سایه بذات تو ذات عدل — چونانکه هیچ گام نبرد زکام تو (۷)
منصف در دوام زند خاصه پادشاه — انصاف تو دلیل بس است از دوام تو

---

۱ – این قصیده در صفحهٔ اول نسخه د با عنوان « فی مدح الملك العادل ابوالمظفر ابراهیم انارالله برهانه » آمده است

۲ – نسخه د « کاراسته است شرع پیمبر بنام تو » ورجوع شود بصفحهٔ ۱٦٦ کتاب .

۳ – هردو نسخه عقدی است.......کمال تو »

۴ – نسخه م « گوهر.......شود.......». نسخه د« گوهر.........بود.........»

۵ – نسخه م « چرخ...............توسنست دهر........کودنست»

۶ – هردو نسخه « اوج سپهر ساق ستون خیام تو » ر . ك تعلیقات

۷ – نسخه د « زآنسان که نیم کام نبرد زکام تو »

درشرط آفرینش ودرعهد روزگار　　صاحبقران نیامده باحتشام تو (۱)

لبیك زد شجاعت وتکبیر کرد جود　　کین دروجود درکن تودید آن مقام تو(۲)

ایدون اجابت آمد بخت ترا کزو　　گردنده شد بجیب زمان برزمام تو (۳)

مریخ سرخ چشم وفلك هیاتست ازآن　　کش بی سپر ندارد سهم سهام تو (۴)

شخص هوا فکنده آسیب قهرتست　　شمشیر فتنه خوردهٔ زنگ نیام تو (۵)

شاها خدا یگانا حاجت بود همی　　اقلیم شرق را بنشاط خرام تو (۶)

چندین هزار تشنه امیدکی شوند　　سیراب عدل فاروق الازجام تو (۷)

هرچند بحروار به آسایش اندرون　　حاصل کند مراد جهانی غمام تو

آخر بکوب روی منازل چو آفتاب　　زیراکه منزل تو نتابد مقام تو (۸)

تاچرخ ملك دور پذیرد زاهتمام　　دورش مبادبی عمل اهتمام تو

خاقان وکیل خرج توباد وکفیل آن　　قیصر امیر بار تو باد و سلام تو

چون سایهٔ همای همایون کناد بخت　　برخاص جشن خاص تو برعام عام تو



---

۱ ــ نسخه د « صاحبقران نباشد با احتشام تو »

۲ ــ رجوع شود بتعلیقات

۳ ــ نسخه د « ایدون نجابت آمد بخت.......»

۴ ــ رجوع شود بتعلیقات

۵ ــ نسخه د « خورده رنگ نیام تو » ودرست نیست ر.ك . تعلیقات

۶ ــ نسخه م « اقلیم غرب را.......................» نسخه د « اقبال غرب را»

۷ ــ هردونسخه « چندان.......................الابجام تو »

۸ ــ نسخه د « زیراکه منزل تو نماید مقام تو »

۶۳- خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فعلن(۱)

ای بکوجاه برده موکب شاه — دیده اقبال شاه بر کوجاه
بوده چون هفتهای شادیها — هفتهٔ میزبان شاه و سپاه
نه زرنج کشفته خورده دریغ — نه برنج گذشته کرده نگاه
باد بذل تو جسته بر ارکان — یاد خوان تو مانده برافواه (۲)
کوه بابل فراشته بخرد — بحر عمان گذاشته بشناه
هم بمردی شده بدیده شیر — هم بدستان زده ره روباه
حمله درگرد وهم فتنه هنوز — بند عزم توکرده کوهش کاه (۳)
حیله درجنب مکرفتنه هنور — سد حزم تو بسته پیشش راه (۴)
آفتابی ترا زقرص توتاج — آسمانی ترا زقطب توگاه
عقل عرض تودید گفت ای عرض — عین فضلی علیك عین الله
ملك برداشت خامه و بنگاشت — صورت طاعت تو بر درگاه
تا همت اختلاف خلق نماند — زین موافق نموده جز بحیاه (۵)
بنظر پیل و مهد گردانید — استر و مرقد تو همت شاه
زود باشد که از دگر نظرش — پیل و مهدتو چرخ گردد وماه

---

۱ ـ این قصیده در صفحات ۱۰و ۱۱ نسخه د بدون عنوان آمده است
۲ ـ نسخه م « یاد بذل » عدل « تومانده برافواه »
۳ ـ نسخه م « سدحزم تو......»رجوع شود بصفحهٔ ۱۶۷ کتاب
۴ ـ نسخه م « سد حزم تو بست......»
۵ ـ هردونسخه در مصراع اول « تاببحث اختلاف خلق نماند » در مصراع دوم نسخه د « زین موافق نموده جر بجباه »« بگناه » ونسخه د « زین موافق نموده جز بجباه »

تربیت کردی و رسانیدی ‌ ‌ ‌ عرق تخمی به آب ور تبت وجاه (۱)
لاجرم سایه مبارک آن ‌ ‌ ‌ گشت پاینده تر ز سایهٔ چاه
پس از این چون تو فحل کی زایند ‌ ‌ ‌ این دو زایندهٔ سپید و سیاه (۲)
وحی و تنزیل و بأس ورفق فلك ‌ ‌ ‌ بر تو بگسست وشد سخن کوتاه
ایزد از روزگار دولت تو ‌ ‌ ‌ دور داراد کامهٔ بد خواه
هرکجا آری و بری لشکر ‌ ‌ ‌ منزلت سبز باد از آب و گیاه
زایران را مقام توچو مقام ‌ ‌ ‌ ساکنان را پناه تو چو پناه



۱ ــ نسخه م « عرق نجمی......» ر . ك تعلیقات
۲ ــ نسخه د « پس ازین چون تو فحل کی زاید » ر . ك . تعلیقات

۶۴ـ مجتث مقصور

«مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان»

«درمدح سیف‌الدوله محمودبن ابراهیم» (۱)

نظام ملك و ولایت جمال تاج و كلاه
سر محامد محمود شاهزاده وشاه
بلاهور در آمد میان موكب خویش
بزینتی كه برآید شب چهارده ماه (۲)
قضا بروی همی رفت پیش او همه دشت
قدر بدیده همی رفت پیش او همه‌راه
هوا عنان براقش همی كشیده بدست
زخاك نعل براقش همی دمیده گیاه(۳)
گشاده چشم بدیدار او سپید و سیاه
نهاده گوش بگفتار او سپهر و سپاه (٤)
بیافت حشمت اوپشت دهر وگشت قوی
بدید هیبت او شیر چرخ وشد روباه (۵)
كنون كشد بجهان در سیاستش لشكر
كنون زند بفلك بر سعادتش خرگاه

---

۱ ـ قصیده در صفحهٔ۵ نسخه د آمده است
۲ ـ هردو نسخه « بلوهور.........»
۳ ـ هردونسخه « هوا.........كشید »
۴ ـ هردونسخه « گشاده چشم بدیدار او زمین وزمان»
۵ ـ هردونسخه « بیافت...............دهر گشت‌قوی » بدون واو

ز شرم جاهش عیوق بر نیارد سر
ز بیم عدلش بیجاده بر ندارد کاه (۱)

گناهکار بپرهیزد از مظالم او
که دست وپای گواهی براو دهد بگناه (۲)

تناسخی که بدان فر ایزدی نگرد
بگوید اشهدان لا الـه الاالله (۳)

دلی که آینهٔ فکرتش بچنگ آرد
دراو ببید رازی که نیست زان آگاه

۱۴۷۰ کسی که خواهد کزهمتش سخن گوید
دراز گردش اندیشه وسخن کوتاه

ضمیر گردد تیرش دل مخالف را
از آن چو تیرهمی محترق شود گه گاه

بدید گرز گران سنگ ماه برکتفش
چو سنگ پشت سر اندرکتف کشد هرماه

نه جست یارد باخشم او زبانه برق
نه‌کرد یارد در چشم او زمانه نگاه (٤)

۱ ــ نسخه د « عیوق برندارد سر » وبنظر این بنده اشتباه‌است رجوع کنید به تعلیقات

۲ ــ هردونسخه « که دست ....دهد براو » ر.ك. تعلیقات

۳ ر : ك . تعلیقات

۴ ــ نسخه م « نکرد یارد ازبیم او»

نهیب حملهٔ او دید دهر گشت جبان
نشاط خدمت او کرد چرخ گشت دوتاه(۱)

مظفرا ملکا خسروا خداوندا
همی نباید بر شاهزادگیت گواه

بدین صفت که رسیدی رسیده بود خبر
خبر عیان شد و بفزود بر یکی پنجاه(۲)

خدای چشم بد از عرض تو بگرداند
که صدر دولت ودینی وعز مسند و گاه

همیشه تا بهم آرند با سماع شراب
همیشه تا بنگارند بر سپید سیاه(۳)

نهال ملك نشان و بساط عدل سپر
رضای ایزد جوی وبقای سلطان خواه



۱ ــ هردو نسخه « نهیب حملهٔ او دید دهر شد جنبان »
۲ ــ ر . ك تعلیقات
۳ ــ نسخه د « مدام تا بنگارند بر سپید سیاه »

۶۵ - «خفیف اصلم»

«فاعلاتن مفاعلن فعلن»(۱)

ای‌سر افراز تاج و والاگاه   ملك را تهنیت کنید بشاه
شاه مسعود کز قران سعود   نظرش قدر بیش دارد وجاه(۲)
آنکه بی مدح او فلك ننهاد   تیغهـای کـلام در افـواه
وآنکه بی‌نام او زمانه نکرد   حجت وقف ملك وسعی گواه(۳)
بوستـانیست عـدل او خـرم   قهرمانی است پاس او برناه
زود دو عزم او فراز ونشیب   تیز بین حزم او سپید و سیاه(۴)
حکم او قاضی زمین و زمـان   امر او والـی سپهر و سپـاه
فتح بـاب عنـایتش بکرم   بدمـاند ز شوره مهـرگیاه(۵)
« آفتـاب کفـایتش بطـلوع   آتش اندر زند بسایهٔ چاه »(۶)
گه رایش محرمـان زمین   چاره یابند بحر را بشناه(۷)
روز بـارش مـدبران فلك   خاك روبند پیش او بجباه(۸)
تازه گشت از جلوس معجزاو   شرط پاداش ورسم باد افراه
خیره ماند از قیام غالب او   حملهٔ شـیر و حیلهٔ روبـاه

---

۱ ـ قصیده در صفحه ۳ نسخه د با عنوان « قال ایضاً فی مدح ملك مسعود» آمده است
۲ ـ هردونسخه « نظرش قدر دارد......» ؟
۳ ـ نسخه د « حجت وقف ملك سیر گواه »
۴ ـ هردونسخه « زود رو عزم......»
۵ ـ نسخه د « فتح......بگرو»
۶ ـ این بیت در نسخه د نیست
۷ ـ هردونسخه « گه رایش مجربان زمین » ر. ك . تعلیقات
۸ ـ نسخه د « روزبـاسش مدبران فلك » واصح است

کوه بپسود زخم تیرش گفت — صاعقه است این نه تیر واغوثاه
نه دراز و دراز یازش او — امل خصم را کند کوتاه(۱)
یارب این سهمناك روز چه بود — داعی فتنه اندر او پنجاه(۲)
همه دعوی پرست وفرصت جوی — همه معنی گذار وبیعت خواه
همه عرق ورحم سپرده بپای — همه عهد و وفا فکنده براه
خسرو اندر مقام پیروزی — سوده اوج هوا بپر کلاه
باره در زیران چوهیکل چرخ — چتر از افراز سر چو خرمن ماه
خاصگانش باهل بغی وخروج — اندر افتاده با دوار بکاه(۳)
ده ده آورده پیش او طاغی — یك یك اندامشان مقر بگناه
ملکا خسروا کیا شاها — دولت افزای وکام حاسد کاه(۴)
تا همی تابد آفتاب بفلك — بر سرما تو باش ظل الله(۵)
کار تو غزو باد ویار تو حق — عرش تو تاج باد و فرش توگاه(۶)

☆═☆═☆

۱ – هردونسخه « نه درازی دراز ویازش او » ر.ك. تعلیقات
۲ ـ نسخه د « یارب آن......» واضح است اشاره بدور
۳ ـ ر.ك. تعلیقات ودر بیت بعد هردونسخه « یاغی»
۴ ـ نسخه د « دولت افزای وکام دشمن کاه »
۵ ـ هردونسخه « برسر ما توباش ظل الله »
۶ ـ نسخه م « تاج تو عرش بادو فرش توگاه»

۶۶ ـ هزج اخرب مقبوض

مفعول مفاعلن مفاعیلن

«درمدح ابوحلیم زریر شیبانی» (۱)

ای شیر دل ای زریر شیبانی ای قوت بازوی مسلمانی
ای رای تو چشم عقل بیداران ای خشم تو تیغ تیز سلطانی(۲)
با عدل تو ظلم عدل نو شروان با علم تو جهل علم یونانی
پیمان تو گاه صلح فـاروقی دستان تو روزجنگ دستانی(۳)
از گنج تو امتی در آسایش از رنج تو عالمی در آسانی(۴)
درگاه ترا خلود فردوسی دربان تو را جلوس رضوانی
آنجاکه نه نعمت تو درویشی وآنجاکه‌نه حشمت‌تو ویرانی
آن میغ کمان ور است قربانت کاندر سر اوست فعل طوفانی(۵)
وآن برق مجسم است شمشیرت کاندرحك اوست‌جان‌جسمانی(۶)
شیطان سنـان آبدارت را ناداده شهاب کوب شیطانی(۷)
باران کمان کامکارت را نا دوخته روزگار بارانی(۸)

---

۱ ـ قصیده در صفحهٔ ۱۲ نسخهٔ د آمده است وبا توجه بقصاید قبلی عنوان آنهم «در مدح امیر ابوحلیم زریر شیبانی» است

۲ ـ نسخه د «وی خشم توتیغ تیز سلطانی»

۳ ـ ر.ك . تعلیقات

۴ ـ هردونسخه «از گنج ایمنی.......» وظاهرا اشتباه است و امت اصح وانسب

۵ ـ نسخه د «اندر سر اوست فعل طوفانی»

٦ ـ هردونسخه «کاندر چك اوست جان جسمانی»ر.ك.تعلیقات

۷ و۸ – ر.ك.تعلیقات

زور تو بعربده سخن گفته — از نوك زبان طفل ماکانی(۱)
داغ تو بخاصیت وطن کرده — بر تخته ران اسب گیلانی(۲)
سرخوانی سرکشان قضا خواهد — چون کوس تو کوفت شعر سرخوانی(۳)
پیشانی سرکشان قفا گردد — چون پیش کنی بحمله پیشانی(٤)
میل تو بحربگه فزون بینند — از میل طفیلیان بمهمانی
بر سفرهٔ رزم رزم جویانت — چیزی نخورند جز پشیمانی
رازی که زمانه داشت اندردل — در حق نظام شرق وغرب آنی
تصدیق کند سپهر اگر گوید — گوینده ترا سکندر ثانی(٥)
چرخی شب وروز تیزازآن گردی — ماهی مه وسال تند از آن رانی(۶)
خواهی که شوی مقیم نشکیبی — کوشی که کنی مقام نتوانی
تا طبع درشت ونرم رویانند — خاز وگل عقربی ومیزانی
در صدر تو سعد باد ناهیدی — با قدر تو باد اوج کیوانی(۷)
آثار غزات تو فرامرزی — احکام قضای تو سلیمانی(۸)
حفظ تو بسایه زاد ودر ظلش — آرام گرفته انسی و جانی

---

۱ ــ هردونسخه « از نوك زبان میل ماکانی »
۲ ــ هردو نسخه « بر تختهٔ ران اسب کیکانی » ر.ك. تعلیقات
۳ ــ نسخه م « سرخوانی کرکسان........ »
۴ ــ در نسخه د ونسخه م این دو بیت پس وپیش است
۵ ــ هردونسخه « گویند ترا سکندر ثانی » و ظاهرا اشتباه است
۶ ــ نسخه د « مهری مه وسال از آن رانی » کلمه‌ای حذف شده است شاید گرم وشاید تند ؟
۷ ــ هردونسخه« باقدر تو اوج باد کیوانی »
۸ ــ رجوع شود به تعلیقات

۶۷ ـ خفیف «اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فع لن (۱)

نکند کار تیر آیازی   شل هندی و نیزهٔ تازی
پیش پیکان او کی آید کوه   گر بداند که چیست جانبازی
بار سوفار او زه چرخش   با زمانه کشد بانبازی(۲)
روز پرتاب اوزشرق بغرب   نکند عبره جز بطنازی(۳)
پر اورا عقاب سجده برد   چون گشادش دهد سرافرازی
اوج او در صعود کیوان را   بیند اندر هبوط صد بازی
«حکم سیرش اجل همی راند   کرده با او بفعل دمسازی
چون تواند زحد ایشان جست   خصم کاین مرغزی است آن رازی» (٤)
ای زتو بر عمارت عالم   یافته عدل خلعت رازی(۵)
سهم شمشیر توفکنده بکوه   گرگ قصاب را بخرازی(۶)
مرزبانی قویتر از عقلی   قهرمانی قویتر از آزی(۷)
دل دولت شگفت رازی داشت   آشکارا شد وتو آن رازی

---

۱ ـ این قصیده در صفحهٔ ۱۳ نسخه د آمده است ودر نسخه م بعنوان « یمدح الامیر بدرالدین ایازالملکی » آمده است

۲ ـ نسخه م « بارسوفار اوزده چرخش »

۳ ـ هردونسخه « روز پرتاب او بشرق وبغرب »

۴ ـ این بیت وبیت قبل درهیچیك ازدونسخه نیست

۵ ـ هردونسخه « یافته عقل خلعت رازی » وبنظر عدل اصح وانسباست

۶ ـ نسخه د « تیر سهم تو برفکنده بکوه » نسخه د « سهم تیر تو برفکنده بکوه »

۷ ـ نسخه م « مزبانی ملی تر ازعقلی » نسخه د « مرزبانی تراز عقلی » بدون شك کلمه ای محذوف است

چرخ گردندهٔ شهاب انداز کاندر آورد بیلك اندازی
آفتاب از تو جرم در دزدد گر بکین سوی جرم او تازی
یارب آن سهمناك ساعت چیست که تو با خود و درع بگرازی(۱)
«و ندر آری چو برق پای برعد بزنی رعد را و بنوازی»(۲)
«تیغ درخواهی و بآتش تیغ میغ بر تیغ کوه بگدازی(۳)
از جهانی بطرفة العینی کینه توزی و باز پردازی
دور باد از تو چشم حادثه دور تا بغزو اندرون همی تازی
بی خطر باش هر کجا باشی باظفر یاز هر کجا یازی(۴)
۱۵۵۰ همه فرجامهات معدوم است محکم آغاز هرچه آغازی(۵)



۱ ـ هردونسخه «که تو با درع وخود بگوازی»
۲و۳ ـ این دوبیت در نسخه م آمده است ولی در نسخه د نیامده است
۴ ـ هردونسخه «باظفر تاز هرکجا تازی»
۵ ـ ر.ك. تعلیقات

۶۸ - مضارع « مثمن اخرب محذوف » (۱)

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای پیشکار تخت تو کیوان و مشتری
ای نجم شرق وغرب ترا گشته مشتری(۲)
در جرم عقل طبعی و درجسم عدل جان
بر شخص فضل دستی و بر عرض حق‌سری(۳)
اقبال را بهمت بهتر طلیعهٔ
اسلام را بنصرت مهتر برادری
آن را که کار زار شود روی راحتی
وآنجا که کارزار شود پشت لشکری(۴)
اندر تواضع آب روانی نشیب جوی
گرچه بقدر از آتش رخشنده برتری
نشگفت اگر بکار بزرگی بنام وننگ
چون همعنان دوات و همنام اختری(۵)
دریا که دید هرگز گوهر مکان او
اینك دل تو دریا اینك تو گوهری(۶)

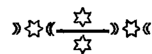
---

۱ ـ قصیده در صفحهٔ ۱۱ نسخه د بدون ذکرعنوان آمده است ودرنسخه م دارای این عنوان است « وله یمدح الصدر العادل نجم‌الدین »
۲ ـ هردونسخه « ای پیشکار بخت تو......»
۳ ـ هردونسخه « در چشك عقل نوری......»
۴ ـ هردونسخه « وآنجا که کازار بود پشت لشکری » ر.ك..تعلیقات
۵ ـ نسخه د و م « نشگفت اگر بکاربزرگی ونام نیك »
۶ ـ ر.ك . تعلیقات

بگرفت سیل عهد تو سهل وجبل چنانك
بر زرو سیم خویش ببخشش ستمگری(۱)
عشریست از تو عالم سفلی که تو بفضل
سر جملهٔ فواید هر هفت کشوری(۲)
پیراهن تو مشرق دیگر شمرده اند
کز وی گه طلوع تو خورشید دیگری(۳)
هر ساحتی که نعل براق تو بر نوشت
از ایمنی بساطی بروی بگستری
اضداد را خصومت اصلی بر او فتاد
در اصل و فرع شهری کانجا تو داوری
امروز کیست از همه رایان که روز جنگ
آن را وفا کند که بر او ژرف بنگری(٤)
حقا که خاره خون شود ایدون گمان برم
گر در میان معرکه بر خاره بگذری(٥)
بـا تیغ پیش جمع بزرگان هندوان
چون پیش خیل خردان سد سکندری

۱ ـ هردونسخه « بگرفت سیل عدل تو......جز آنك»
۲ ـ هردونسخه « سرجملهٔفواید هفتاد کشوری » ر.ك.تعلیقات
۳ ـ نسخه م « پیراهن تو مشرق « مغرب » دیگر.........»
٤ ـ نسخه م « که بدو ژرف بنگری »
۵ ـ هردونسخه « گر درمیان خاره بهیبت تو بگذری »

خالی شد از نبات زمینی که خاك او
در کینه آختن به پی باره بسپری(۱)
آسانیا که از تو جهان راست گرتوچند
ازوی باختیار بدشواری اندری(۲)
گوئی زمانه فتنهٔ بالین وبستر است
تا تو بطبع دشمن بالین وبستری
ایزد ترا بهشت به عقبی جزا دهاد
کاین رنجها نه از پی دنیا همی بری
چندانکه نام دهر بماند بمان بدهر
تا نام نیك ورزی و تا عدل پروری
این مهرگان بکام شمردی و همچنین
هر مهرگان که آید مادام بشمری



۱ ــ نسخه م « در کینه تاختن......»
۲ ــ نسخه د « از روی اختیار بدشواری اندری » واصح است

۶۹ - خفیف اصلم

فاعلاتن مفاعلن فع لن(۱)

آمد آن اصل شرع و شاخ هدی آمد آن برگ عقل و بار ندی(۲)
سید عالم و عمید اجل عمده ملك و دین ابوالاعلی(۳)
رتبت او نهاده منبر و تخت رفعت او سپرده عهد و لوی(٤)
همتش را سپهر کفش بساط دولتش را زمانه کبش فدی
سایهٔ عدل او کشیده طناب نامهٔ فضل او گشاده سجی(۵)
برده از عرض جود گوی سبق سوده با ذات عدل دست مری(٦)
حکم او مالك قلوب و رقاب رأی او افسر سهیل و سهی(۷)
نهی او رد گرد باد سموم سعی او سد شاهراه عری(۸)
باد خلقش دمیده عطر حسب نحل مهرش نهاده شهد شفی(۹)
قلمش پر عجیبهٔ نکته سخنش پر لطیفهٔ معنی
چون تکبر عظیم و با حشمت چون تواضع کریم و بی دعوی(۱۰)
گوئی از آسمان فرود آمد قهر اعوان فتنه را عیسی

---

۱ - در صفحه ۱۳ و ۱۴۵ نسخه د بدون ذکر عنوان مکتوب است

۲ - هردو نسخه «آمد این اصل.........» ودر نسخه م «آمد این اصل وشرع وشاه هدی»

۳ - هردونسخه «عمده ملك ودین ابو یعلی»

۴ - هردونسخه «رتبت اورا نهاده........ رفعت اورا سپرده.......»

۵ - نسخه م «نامه فتح او گشاده سجی» نسخه د «نامه فضل او گشاده سجی» ر.ك. تعلیقات

۶ - نسخه م «سوده با ذات عقل دست مری» ر.ك. تعلیقات

۷ - نسخه م «مالك رقاب وقلوب»

۸و۹ - ر.ك تعلیقات

۱۰ - هردونسخه «چون تواضع کریم و با دعوی ؟» ودر نسخه د «چو تکبر وباوحشت»

زاید از اهتمام او اکنون — در عروق صلاح خون غذی
بشنود زو نفاق پند ورع — بخورد زو فساد حد زنی(۱)
وحشی مکر بر جهد بکمر — دمنهٔ حیله در خزد بشری(۲)
نرود با ودیعت استخفاف — نرود با شریعت استهزی(۳)
«چون سخن گوید او ز بهر صلاح — که کند گوش سوی هزل وهجی»(۴)
ای بحکمت گزیده چون لقمان — وی بسیرت ستوده چون کسری(۵)
۱۵۹۰ «نشکند بند و نگسلد پیمان — بنده را خشك بند ظلم واذی»(۶)
چون خورد بی‌گنه دوال ادب — چون کشد بی ورم وبال طلی(۷)
توکنی جان او ز رنج آزاد — تو کنی حال او بدهر انهی(۸)
تا مهیاست شغل داد وستد — تا مهناست کار بیع وشری
شغل شغلی تو باد با خسرو — کار کار تو باد با مولی
داده دهرت بعمر نوح نوید — کرده بختت بروز نیك ندی



۱ و۲ ـ ر.ك تعلیقات
۳ ـ هردونسخه «نرودباودیعت استقصاء ؟»
۴ ـ این بیت در هردونسخه نیست
۵ ـ ر.ك: تعلیقات
۶ ـ این بیت در هردونسخه نیست
۷ ـ ر.ك تعلیقات
۸ ـ نسخه د «تو کنی حال او بدوانهی»

۷۰ ـ مجتث مقصور

«مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان»(۱)

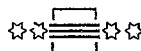
« درمدح سلطان مسعود بن ابراهیم همانا درسال فرازآمدن آن‌پادشاه والاجاه
برتخت پادشاهی گفته‌شده‌است»

درود داد خلافت رسید وعهد ولوی ... به بارگاه همایون حضرت اعلی(۲)
به بارگاهی کز فخر خلعتش جوید ... ز ظل پرده او دوش آفتاب ردی(۳)
به‌بارگاهی‌کز حرص طاعتش خواهد ... زلفظ حاجب او گوش روزگار ندی
به تیرماه بهاری شگفت حضرت را ... گشاده چهره تر ازکارنامه مانی
گل نشاط وسرورش برنگ معجب گشت ... هنوز عهدولوی ناگرفته‌بوی نوی(۴)
یکی برای تماشا بخشك رود برآی ... کری کند که برآئی بخشك رودکری(۵)
« نهاده گوئی رضوان بشاهراهش پر ... میان هردوسه‌گامی نهالی‌ازطوبی(۶)
بشکل وهیئت جرم سپهر معذوراست ... اگر نیارد باا و بقبّه کرد مری
خرد بساحت او بردلیل قربان دید ... چنانکه عادت‌باشد بموسم اضحی(۷)
بنفس ناطقه تکبیر کرد وایدون گفت ... که‌قصرخسرو کعبه‌است‌وخشك‌رودمنی ۸
بزرگوارا شهراکه شهر غزنین است ... چه شهر عالم‌کبری بعالم صغری(۹)

---

۱ ـ قصیده بدون ذکر عنوان در صفحهٔ ۴ و ۵ نسخه د آمـده است
۲ ـ هردونسخه « درودداد...............زحضـرت........»
۳ ـ نسخه م « به‌بارگاهی‌کز فخر خدمتش...............» نسخه د « ببارگاهی کز فخر همتش جوید »
۴ ـ هردونسخه « بوی هدی »
۵ ـ هردونسخه « یکی زروی........» وبنظر متن اصح است ر.ك تعلیقات
۶و۷و۸ ـ ر.ك تعلیقـات
۹ ـ هردونسخه « چه شهر عـالم کبری نه عالم صغری » وبنظر بنده متن اصح است ر.ك تعلیقات

از آنکه عالم صغری زحشك رودش خود نباشد آلاعضوی کمینه از عضوی
خدای تربت او را عزیز دنیا کرد به فر مولد میمون خسرو دنیی
نظام دولت محمودیان ملك مسعود امین عهد وامام ویمین دین وهدی(۱)
ستوده سیرت شاهی که روز مظلمتش بدو پناهد عالم ز سیرت کبری(۲)
بعزم تیز تر از برق راند خنگ ظفر بحفظ نرم تر از آب کرد صحف نبی(۳)
گشاده رایت منصور او در قنوج شکسته هیبت شمشیر او دل ملهی(٤)
مدار هیچ عجب گر زحول قوت او بشرق وغرب نیابند فتنه را مأوی
به ایمنیش برون تازد از کمین مهدی بدوستیش فرود آید از فلك عیسی(٥)
همیشه تا نبود کبك را پر شاهین همیشه تا نبود بنده را دل مولی(٦)
سپهر موکب او باد و مهر مرکب او ستاره کفش بساط وزمانه کبش فدی
براق همت او اوج مشتری و زحل سریر دولت او فرق فرقد وشعری(۷)
نه از جمالش طبع جمال را سیری نه در کمالش عین کمال را دعوی(۸)
بدین عیار سپرده رسول وآل رسول بتخت ملکش تشریف تاج وعهد ولوی



۱ ـ هردونسخه مصراع دوم بدون واوهای عطف « امین عهد امام یمین دین هدی »
۲ ـ هردونسخه « زسیرت کسری » واضح است
۳ ـ نسخه د « بحفظ نرم تر از آب کرد حفظ نبی »
۴ ـ نسخه د « دل ملهی » نسخه م « دل مدهی »
۵و۶و۷ ـ رجوع فرمایند به تعلیقات
۸ ـ نسخه م « نه از جمالش طبع زمانه را سیری » وبنظر این بنده متن ونسخه د اصح وانسب است .

۷۱ ـ «خفیف اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فع لن

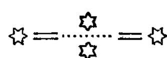
در تعریف عمارت ومدح بورشد رشید خاص(۱)

ای همایون بنای آهو پای — آهویی نانهاده درتو خدای(۲)
ایمن از مکروقصد یکدیگر — در تو شیران و آهوان سرای(۳)
سقف تو چون فلك نگارپذیر — حسن توچون بهشت روح افزای
نقش دلبند دلگشای ترا — خامه فتنه بود چهره گشای(٤)
کرده با مطربان صدای خمت — بنشاط تمام ها یا های
گفته با زایران صریر درت — مرحبا مرحبا درآی درآی(۵)
روی دیوار تو زبس پیکر — شکل عالم گرفته سر تا پای
هم در او مرکبان گور سرین — هم در اوسرکشان تیغ گرای(٦)
خورده آسیب شیراو نخجیر — مانده خرطوم پیل او در وای
دست چنگیش بردویده بچنگ — لب نائیش دردمیده بنای(۷)
می پرستش میی چشیده برنگ — رشك تاج خروس وچشم همای
سوده از رزمگاه مجلس او — قالب رزم خواه بزم آرای(۸)
لیك آرام داده هریك را — حشمت خاص شاه بر یکجای

---

۱ ـ در صفحهٔ ۸ نسخه د بدون ذکر عنوان آمده است
۲ ـ نسخه م « ای همایون بنای آهن پای » ؟
۳ ـ نسخه م « ایمن از قصد ومکر........»
٤ ـ نسخه د « جامه فتنه بود.......» وبنظر این بنده همان خامه اصح است
۵ ـ ر.ك تعلیقات
۶ ـ هردونسخه « هم در اوسرکشان تیغ گزای »
۷ ـ ر.ك تعلیقات
۸ ـ هردونسخه « سوده زآوردگاه مجلس او »

ناصر حق جمال ملت و ملك　　صدر دنیا رشید روشن رای
آنکه با عدل او نیارد گفت　　سخن کاه طبع کاه ربای
وآنکه بی‌حرزاو نداندگشت　　گرد سوراخ مار مار افسای
دایمش در چنین بنا خواهم　　شادکامی و خرمی افزای(۱)
سایه قصر او نپیموده　　قرص خورشید آسمان پیمای(۲)
جامه عمر او نفرسوده　　گردش گنبد جهان فرسای(۳)



۷۲ - متقارب « مثمن سالم »

فعولن فعولن فعولن فعولن

« در مدح ابو نصر پارسی» (۴)

از آن پس که بود اخترم دزوبالی　　سعادت بدو داد پری وبالی
همه لون وحالم نه‌این بودوگشتم　　ز لونی بلونی ز حالی بحالی
از این گو نه گشتست پرگار گردون　　چنین‌حکم کرداست ایزد تعالی
که آید پس هر نشیبی فرازی　　که باشد پس هر فراقی وصالی

---

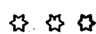
۱ ــ نسخه د « شادکامی وفرخی فرمای »
۲ ــ نسخه م « نسخه م « قرص.......فرسـای»
۳ ــ نسخه م « گردش گنبد جهان آسـای »
۴ ــ در صفحهٔ ۲ نسخهٔ د بـا همین عنوان آمده است

بدان چرخ همت رسانید بختم کزاو چرخ هفتم نماید هلالی(۱)
ده آن باغ دولت نهالی نشاندم که دروی چوطوبی بود هر نهالی(۲)
گزیدم پناهی وحصنی و پشتی مواصل بجاهی و عزی و مالی(۳)
من وخدمت خاك درگاه صاحب که اورا جز اوکس ندانم همالی
ابو نصر منصور کز نسل آدم چوآلش بعالم نبود است آلی
جهان کدخدائی که ازعقل وجودش همیداشت خواهد جهان چون عیالی(٤)
چه شخصی است یارب که روح القدس را نبا بی فزون از کمالش کمالی
سر همتش وهم اگر باز یابد چو پایش نیابد همی پای مالی
قوی رأی او را ثباتست لیکن ثیابی که نفزاید از وی ملالی(۵)
دهد مهر او نعمتی چون بهشتی نهد کین او دوزخی بر سفالی
نگشتی بعلت کس از طبع گروی نکردی بهیبت ز شیری شکالی(٦)
بجیب آمد او را نجیب زمانه همی پیچدش حکم او چون دوالی(۸)
زهی نقطهٔ عمدهٔ بخت و دولت ترانی زوالی و نی انتقالی(۸)
امل صحف عهد تو نگشاد هرگز که اندر وفا بر نیامدش فالی(۹)

---

۱ ـ هردونسخه « کزو چرخ هفتم نماید خیالی »
۲ ـ رجوع شود بتعلیقات
۳ ـ هردونسخه « مواصل بعزی وجاهی ومالی »
۴ ـ نسخه م «همیداشت باید جهان چون عیالی» ونسخه د «جهان کدخدائی که از عدل وجودش » وبنظر این بنده نسخه د اصح وانسب است
۵ ـ هردونسخه « قوی رای اورا ثباتیست لیکن »
۶ ـ نسخه د « بگشتی بعلت......»
۷ ـ هردونسخه « نجیب آمد اورا نجیب زمانه » ولی بنظر بنده «بجیب» اصح است
۸ ـ هردونسخه « زهی عمده نقطه بخت ودولت ترانه زوالی ونه انتقالی»
۹ ـ نسخه م « که جزءوفا برنیامدش فالی »

تو آن مایه اعتدالی فلک را   که طبع‌از تو جوید بلطف‌اعتدالی(۱)
توآن گوهر احتمالی جهان را   که‌نفس‌از تو خواهد بصبر احتمالی
همی تا بتقدیم و تأخیر عـالم   مقدم شود بـر جوابی سوالـی
اگر نیك خواهد ترا نیکخواهی   وگر بدسگالد ترا بد سگالی
یکی را ز گردون مبادا گزندی   یکی را بگیتی مبادا مجالی



۱ ـ نسخه د « که طبع تو جوید بلطف اعتدالی »

مقطعات

۷۳ - خفیف اصلم
«فاعلاتن مفاعلن فع لن»

(قطعه‌ای که بمسعود سعد سلمان نوشته شده)(۱)

بوالفرج رادر این بناکه درآن / اختلاف سخن فـرا وان گشت
سخنی چند معجب است که‌عقل / بر وقوفش رسید و حیران گشت(۲)
گوید این در بهشت یکچنـدی / روضـهٔ دلگشای رضوان گشت(۳)
چـون به آدم سپرد رضوانش / منزل آدم انـدرو آن گشت(٤)
بـزمـین آمـد از بهشت آدم / غـربت او بکام شیطـان گشت
بوبـه منـزل بهشتش خـاست / گر چه دشوار بود آسان گشت(۵)
سکنـه او بـدو فرستـادند / تا بتمکین گوهرش کان گشت
عـرصه عمر آدم آخـر کار / خالی آورد وتنگ میدان گشت
غیرت غـیر برد بـر سکنـه / ز آرزو خواستن پشیمان گشت(۶)

---

۱ ـ این قطعه در صفحه ۱۴ نسخه د آمده است
۲ ـ هردونسخه « بوقوفش رسید حیران گشت »
۳ ـ نسخه م « گوید اندر......»
۴ ـ نسخه د « چو........»
۵ ـ ر.ك تعلیقات
۶ ـ نسخه د « غیرت غرو برد........» ر.ك تعلیقات

خانه ز آن شخص بازماند ولی — مدتی غوطه خورد وپنهان گشت(۱)
گرد او وهم گشت نتـوانست — گرد اسرار غیب نتوان گشت(۲)
اندرین عصر چون پدیـد آمد — قصر مسعود سعدسلمان گشت
تا جهان است او نگهبان باد — این بنا را که او نگهبان گشت(۳)

۷۴ ـ خفیف «اصلم»

«فاعلاتن مفاعلن فع لن»(۴)

ای جوادی که کوه و دریا را — باعطای تو ملك و مال نماند
شکر انعـام تو بجـان گویم — که زبان را در او مجال نماند(۵)
آن درختی است بـّر توکه ازو — باغ امید بی نهـال نمـاند
وان درختی است رای توکه بدو — قرص خور شید بی همال نماند(۶)
آز چنـدان سؤال کرد از تو — که بسیرتش در سؤال نماند(۷)
بخل چندان دوال خورد از تو — که بپهلوش بر دوال نمـاند
دیو امساك را که طبع تو دید — اندر امساك قیل و قال نمـاند
هبـه ایـزدی از آن او را — با تو اندر هبت جدال نماند
تا بماند فلك بمان که در او — نجـم عمر تـو را وبال نماند(۸)

۱ ـ نسخه م « خانه.........ولیك » ر.ك تعلیقات
۲ ـ هردونسخه « گرد آن.........»
۳ ـ هردو نسخه « تاجهانست آن.........»
۴ ـ بعد از این ابیات ابیاتی از مسعود سعد سلمـان در پاسخ در دونسخه د و م آمده است که در پایان قصائد مینویسیم این قطعه نیز در صفحه ۱۴ نسخهد آمده است
۵ ـ نسخه « شکر.........بجـان جویم »
۶ ـ هردونسخـه « وان درختست »
۷ ـ نسخه د « که بسـیریش در.........»
۸ ـ نسخه د «تخم عمر.......» نسخه م « نجـم عمر تورا زوال نماند»

۷۵ - خفیف «اصلم»

«فاعلاتن مفاعلن فعلن»

«در مدح ابو نصر پارسی»(۱)

سال عمر عزیز آن نو گشت — که بزرگیش نیست نو بجهان
خواجه بو نصر داده ایزد — صاحب جیش و صاحب دیوان
در بزرگی و عز وجاه و شرف — یارب او را بعمر نوح رسان(۲)

۷۶ - مجتث مقصور

«مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن»

(درمدح ابو نصر پارسی) (۳)

همای خلعت عالی فکند سایه بر آن — که آفتاب نماید ز رأی او سایه(۴)
عمید دولت ابو نصر پارسی که خدا — دهد باختر دولت ز اخترش مایه
سپهر قالب معراج وهمتش بسود — شمرد خویشتن ازوی فروترین مایه
همیشه تا چو عروسان شاه طاووسان — بجلوه گاه در آیند غرق پیرایه
بقاش خواهم و اندر بقا بر او لا زال — جهان بمهر چو بر طفل مهربان دایه(۵)

۱و۳ - تمام در صفحه ۱۴ آمده است
۲ - ر.ك تعليقات
۴ - نسخه م « همای همت.......» وصحیح نیست
۵ - هردونسخه « بقاش خواهم واندر بقا بر او لرزان »

غزلیات

۷۷- «مجتث مخبون»

«مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات»(۱)

چه دلبری چه‌عیاری چه صورتی چه‌نگاری
بگاه خلوت جفتی بگـاه عشرت یاری(۲)
بغمزه عقل گدازی بچنگ چنگ نـوازی
بـوعده روبـه بـازی بعشق شیر شکاری(۳)
چو بوی خواهم رنگی چوصلح جویم جنگی
چو راست‌رانم لنگی چه‌خوست اینکه توداری
شگفت یوسف روئی چرا نـه یوسف خـوئی
یکی قرینه اوئی و لیك گرگ تبـاری(۴)
نه سائی و نه بسودی نه کاهی و نه فزودی
نه بندی و نه گشودی چه دیو دست سواری(۵)

---

۱ ـ درصفحهٔ ۱۴ آمده است
۲ ـ هردونسخه « نه گاه خلوت جفتی نه‌گاه عشرت یاری » واصح است چرا که شکوه است ر.ك تعلیقات
۳ ـ نسخه د « بعشوه شیر شکاری »
۴ ـ رجوع کنید بتعلیقات
۵ ـ هردونسخه « بسوزی ونبسازی........»

۷۸- خفیف

«فاعلاتن مفاعلن فعلن»(۱)

روی چون حاصل نکو کاران ... زلف چون نامه گنه داران(۲)
غمـزه مـانند آرزوی مضـر ... در کمین گـاه طبع بیماران
«خیره اندر کرشمه چشمش ... ذوق مستان و هوش هوشیاران»(۳)
اندر آمد بمجلس و بنشست ... چادرش بستدند از او یاران
زیر و بم را بغمره گویا کرد ... تـا بگفتند راز میخـوا ران

۷۹- مجتث «مثمن محذوف»

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (٤)

بیامدی صنما برد و پای بنشستی ... دلم ز دست برون کردی و بدر جستی(۵)
نه مست بودی و پنداشتم که چون مستان ... همی بحیله شناسی بلندی از پستی
سه روز شد پس از آن تاز درد فرقت تو ... نه هوشیاری دانم که چیست نه مستی
درست گشت که جان منی بدان معنی ... که تا ز من بگسستی بمن نه پیوستی(٦)
بجان جانان گر تو بدست خویش دلم ... چنانکه بردی امروز باز نفرستی(۷)

---

۱ ـ تمام در صفحه ۱۴ آمده است

۲ ـ هردونسخه «زلف چون نامه گنه‌داران» است در متن کتـاب «گنه کاران» چاپ شده است ولی همانطور که مصحح محترم کتاب دیوان هم‌درپاورقی یاد آورشده اند «گنه‌داران» از نظر قافیه اصح است

۳ ـ این بیت در هردونسخـه نیست

۴ ـ این غزل در صفحه ۱۴ نسخه د آمده است .

۵ ـ هردونسخه «دلم ز دست برون بردی وبرون جستی»

۶ ـ هردونسخه «درست گشت که جان منی بدین معنی» ر.ك تعلیقات

۷ ـ نسخه م بجانان کز تو......» واشتباه کاتب است

هجویات

۸۰- مضارع اخرب

«مفعول فاعلاتن مفعول فــاعلاتن» (۱)

گوئی که گر بخواهم یکدانه شعر سازم کز شاخهای نظمش نقش ترنج روید(۳)
هیهات گر بخواهی کز گُه ترنج سازی در دل شکن که آنرا جز تو کسی نبوید

۸۱- هزج «مسدس مقصور»

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل(۲)

مرا گوئی که توخصم حقیری تو هم مرد دبیری نه امیری(٤)
مسلمــان وار پندت داد خواهم تو خود پند مسلمان کی پذیری
فراوانت پلنگــانند خصمان مگر باموش خصمی در نگیری(۵)
که گر چنگ پلنگی در تو آید بیاید بر تو میزد تا بمیری(۶)

۱و۲ ـ این دوقسمت در نسخه د نیامده است ولی در نسخه م موجود است
۳ ـ نسخه م « گوئی که گر بخواهم یکدانه شعر کارم» وشاید باتناسب با مصراع بعد اصح باشد
۴ ـ نسخه م « مرا گوئی که توخصمی حقیری توهم مرد امیری نه دبیری» وبمناسبت ابیات بعد اصح وانسب است
۵ ـ « ترا رایت پلنگانند خصمان.......»
۶ ـ نسخه م « که گر جنگ پلنگان درتو آید......»

رباعیات

ارزانی عشوه تو هستم صنما تا چون دل خسته بتو بستم صنما(۱)
گر نیز ترا بدوستی نپر ستم چون زلف تو خورشید پرستم صنما

* * *

ای محتشمان حضرت آنید شما کز فضل در آفاق نشانید شما
این پایه چرا همی ندانید شما منصور سعید را نمانید شما

* * *

گه نیك بگفتار برافروخت مرا گه سخت بکردار جگر سوخت مرا
چون بستن گفتار بیاموخت مرا بر تختهٔ عشق کرد و بفروخت مرا

* * *

از درد فراقت ای بلب شکر ناب نی روز مرا قرار و نی در شب خواب
چشم و دل من ز هجرت ای در خوشاب صحرای پر آتش است و دریای پر آب

* * *

ای رأی سفر کرده فغان از رایت خود بی تو چگونه دید بتوان جایت
از دیدهٔ کنم رکاب هجر افزایت تا مردمکش همی پرستد پایت

* * *

۱ ــ تمام رباعیات درصفحهٔ ۱۵ نشخهٔ «د» وصفحهٔ آخر نسخه «م» آمده است

چون چرخ برافکند ردای زربفت
بنشست بصد حیله و برخاست بتفت
گفتم که مرو چو این بگفتم که برفت
رفتم که دمید صبح و آمد آگفت(۱)

* * *

با روی تو آبله بسی کوشیدست
تاخلعتی از مهر دراو پوشیده است
گفتی که دو هفته ماه نو پوشیده است
روضه گل و یاسمن براو جوشیده است(۲)

* * *

روی تو ز مشك زلف قارون گشتست
زلف تو ز عکس روی میگون گشته است
مستانه دو چشم تودژم چون گشتست
گفتی که برشك هر دو پر خون گشته است(۳)

* * *

از عقل نگر تا نبرد نام دلت
تا غم نخورد بکام و ناکام دلت
بر جهل مگر بگیرد آرام دلت
کز جهل بخرمی کشد کام دلت(٤)

* * *

ای دل چو بتو چشم تو بهتر نگرد
ترسم که ترا چوشمع چشمت بخورد
از دیده بر آتش تو ریزم آبی
تا از تو بلای چشم من درگذرد(۵)

* * *

۱ ـ هردونسخه « گفتم که مرو جز این نگفتم که برفت »
۲ ـ هردونسخه « روضه گل ویاسمین برون جوشیده است »
۳ ـ نسحه م « میشانه دوچشم تو......»
۴ ـ هردونسخه « بر جهل نگر نگیرد آرام دلت »
۵ ـ هردونسخه « ای دل چو بتو چشمم بهتر نگرد ترسم که تراچو شمع چشمم بخورد »

چون است که عشق اول از تن خیزد زو بر دل و تن هزار شیون خیزد
آری بخورد زنگ همی آهن را هرچند که زنگ هم ز آهن خیزد(۱)

* * *

ای معطی دولت ای سرافراز عمید ای صاحب روزگار منصور سعید
تا شادی و غم ردیف وعداست و وعید بدخواه تو عود باد و ایام تو عید(۲)

* * *

یا رب تو کنی عید که گرداند عید بر بوالفرج رونی منصور سعید
تا راحت و محنت است و عداست و وعید منصور سعید باد منصور سعید(۳)

* *

با هجر من ضعیف را تاب نماند آرام نماند با من و خواب نماند
در مرحله ها مسجد و محراب نماند کز من بگذر ز اشك غرقاب نماند

* *

مسکین تن بی خواب مرا تاب نماند خواب از بر من بتیر پرتاب نماند
چون گرد من از سرشک پایاب نماند نشگفت گرم بآب در خواب نماند

* *

ای جوی فراق در تو پایاب نماند با موج تو کشتی مرا تاب نماند
ای کعبه وصل بی توام خواب نماند خرسندیم از تو جز بمحراب نماند

* * *

---

۱ ـ هردونسخه « چونست که عقل از دل وزتن خیزد »
۲ ـ هردونسخه مصراع چهارم « منصور سعید باد منصور سعید »
۳ ـ هردونسخه « بر بوالفرج الرونی » باالف ولام

بر یاد جمال ملك چشمم بغنود
از لفظ قضاشنو که‌گوشم چه شنود
ای خفته رساندت بآزادی زود
گر بنده رشیدخاص راخواهی بود(۱)

* * *

چون‌دیده‌من بسوی جانان نگرد
ترسان نگرد زخلق وپنهان نگرد
چشم سرمن درتو بدانسان نگرد
چون دیده‌مرده کزپس‌جان نگرد(۲)

* * *

گفتم‌که زخردی دل‌من نیست‌پدید
اندوه بزرگ تودراوچون گنجید
گفتا که زدل بدیده باید نگرید
خرداست وبدوبزرگها بتوان دید

✿ ✿ ✿ ✿

چون باز بصید یاوه باز تو شود
بر تخت سپهر مهره باز تو شود(۳)
گر ماه بشکل چشم باز تو شود
از بیم توچون ناخن باز تو شود

✿ ✿ ✿ ✿

تا جزع هوات را دلم حرز افتاد
زو چون تب لرزه برتنم لرز افتاد
از عشق توام کار به اندرز افتاد
وزدی بچه زخم‌تو بآن درز افتاد(۴)

✿ ✿ ✿ ✿

پیوسته مرا دل بهوای تو کشد
و اندیشه بیاد دلگشای تو کشد
جانم نفس عجز برای تو کشد
مانندهٔ آن نفس که نای تو کشد(۵)

* * *

۱ ــ هردونسخه مصراع اول « ای جود وجمال ملك چشمم ننود »
۲ ــ هردونسخه مصراع دوم « ترسان گردد زخلق وپنهان نگرد »
۳ ــ هردونسخه « چون باز بصید یاوه تازتو شود » وهردو صحیح است
۴ ــ هردونسخه « درزی بچه زخم تو بردرز افتاد » ر.ك تعلیقات
۵ ــ رجوع کنید بتعلیقات آخرکتاب دیوان ودر هردونسخه مصراع سوم چنین است « جانم نفس عمر برای توکشد »

از هر که دهد پند شنودن باید — با هر که بود رفق نمودن باید
بـه کاشتن و نیک فزودن باید — زیرا که پس از کشت درودن باید(۱)

* * *

ای مایه اعتصام خلق ای منصور — ای معتصم دگـر بفریاد و نفور
خورشیدی و خورشید نباشد معذور — گر زو نرسد نظر بنزدیک و بدور

* * *

در ظلمت شبهای فراق ای دلبر — بینی که چگونه میبرم عمر بسر
ضایع نشود ریختن خون جگـر — کاخر بدمد صبح امید چاکر

* * *

از بهر چرا مرا نداری معذور — گر من بدلی دو عشق را سازم سور
یك دل بدو اندیشه کشد مهر دو حور — یك تن بدو سایه خیزد از عکس دو نور

* * *

گر عاشق دلسوخته بی تدبیر — پیغام دهد که از توام نیست گزیر
صفرا چه کنی رحم کن ای بدر منیر — پای تو گرفته است رهی دستش گیر

* * *

ز آن عهد پر از نفاقت ای شمع سرور — چون آتش شب نمای نزدیك ز دور
چون از تف تابش تو گشتیم نفور — خواهی همه نار باش و خواهی همه نور(۲)

* * *

۱ ـ این رباعی در نسخه م نیست و در نسخه د « مصراع سوم چنین است « بدکاستن و نیك فزودن یابد » بلحاظ فزودن گویا کاستن اصح باشد ولی با رعایت مصراع چهارم هردو نسخه صحیح مینماید .

۲ نسخه د مصراع سوم « چون ازتب وتابش تو گشتیم نفور »

شبهای دراز تو به آرام و بناز | خوش خفته و خواب با تو گشته دمساز
مسکین من بیدل چه بشبهای دراز | چون چشم فلك نیایدم چشم فراز(۱)

* * *

بادی که در آئی بتنم همچو نفس | ناری که بسوزی دل خلقی بهوس
آبی که بتو زنده توان بودن و بس | خاکی که بتست بازگشت همه کس(۲)

* * * *

ای دل بسفر چرا نبندی مفرش | کاندر حضرت عیش نمی باشد خوش
چون آهن آب داده اندر آتش | نرمی میکن دلاو سختی میکش

* * * *

سرمست بکوی دوست بگذشتم دوش | برداشته چون شیفتگان جوش و خروش
آمد خرد و مرا فرو گفت بگوش | کای عاشق تهمت زده بگذر خاموش(۳)

* * * *

آنرا که چو ما سرشت باشد از گل | بی خارشکی نباشد ای مهر گسل
من همچو توام زمن چرائی تو خجل | تو خارش تن داری و من خارش دل(٤)

* * * *

---

۱ ــ مصراع دوم هردونسخه « خوش خفته وخواب گشته باتو.......»
۲ ــ هردونسخه مصراع اول « بادی که درآئی زتنم ....» ودر مصراع دوم نسخه د « ناری که بسوزی دل خلقان بهوس »
۳ ــ هردونسخه مصراع دوم « برداشته چون شیفتگان بانك خروش »
و مصراع چهارم « ای عاشق تهمت زده بگذر خاموش »
۴ ــ هردونسخه مصراع اول « آنرا که چو ما سرشته باشند از گل »

ای عشق بخویشتن بلا خواسته‌ام … آنگاه به آرزو ترا خواسته‌ام
تقصیر مکن کت بدعا خواسته‌ام … تا خود بدعا بلا چرا خواسته‌ام(۱)

* * * *

ای رایت شه گرفته از نام تو نام … طبع تو بنظم داده انصاف کلام
هر شه بیتی ز نظم تو دیده تمام … درجلوه عروس نطق را هفت اندام

* * * *

تا چون گل لعل گونه بفروخته‌ام … چون نیلوفر جامه غم دوخته‌ام
بیداری شب ز نرگس آموخته‌ام … زیرا که چو لاله با دل سوخته‌ام(۲)

* * * *

در عشق چو نار کفته شد رخسارم … از بسکه برو سرشک خونین بارم
هر گه که سرشک دیده زو بردارم … چون پرده ز نار دانه بیرون آرم(۳)

* * * *

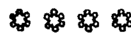
تا باز ترا بدیده‌ام زار ترم … دیدار ترا ز جان خریدارترم
توخفته‌چو ظالمان‌خوش ومن‌همه‌شب … از دیده مظلومان بیدار ترم (۴)

* * * *

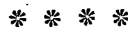
---

۱ ـ هردونسخه مصراع دوم « آنگه که بآرزو...... »
۲ ـ هردونسخه مصراع اول « تا برگل لعل گونه بفروخته ام »
۳ ـ نسخه د مصراع چهارم « چون پرده نـاردانه بیرون آرم »
۴ ـ هردونسخه مصراع دوم « دیدار ترا بجان...... » مصراع چهارم « نسخه‌م « از دولت مظلومان...... » نسخه د « از دعوت مظلومـان » وبنظر این بنده متن بهتر است

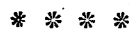
این پند نگاه دار هموارای تن — برگرد کسی که خصم توهست متن
عضوی ز تو گر یار شود با دشمن — دشمن‌دوشمر تیغ دوکش زخم‌دوزن(۱)



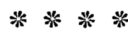
بر خاسته‌ام دوش بدبتابی من — بر توده سیم کرده قلابی من
در بادیه رفته ز پی آبی من — کانجاهمه عاج؟ بودو اعرابی‌من(۲)



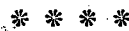
از گرمی‌خورشید رخ روشن او — رنجورتر است ازدل عاشق تن‌او
یك‌روز که‌فرصت‌بود ازدامن او — چون‌سایه درون‌شوم به‌پیراهن‌او



ای‌جودو جمال ملك رام آمده‌ای — گیرنده دست‌خاص و عام آمده‌ای
با هر که ربوده در کلام آمده‌ای — چون جامه او بر او تمام آمده‌ای



ای بنده دولت تو هر آزادی — شاگرد کفایت تو هر استادی
گر بسته چرخ‌جز توکس بگشادی — امید مرا نزد تو نفرستادی



۱ ــ رجوع فرمایند بآخرین صفحه تعلیقات آخر کتاب ودر هردونسخه مصراع دوم « تاسوز ترابیش نباشد شیون »

۲ ــ هردونسخه مصراع چهارم « کانجا همه حاج بود واعرابی من » و اصح وانسب است

ای دل مخور اندیشه فردا بیشی — نزدیك مشو بغم ز دور اندیشی
با عقل مگیر تا توانی خویشی — کز لهو ترا عقل دهد درویشی(۱)

* * * *

ای خدمت تو بر رهی آمال رهی — هم جان رهی تراست هم مال رهی
گر نیك شوی نیك شود حال رهی — گر بد گردی بد شود احوال رهی(۲)

* * * *

هر تیر که در جعبه افلاك بود — آماجگهش این دل غمناك بود
تا چرخ چنین ظالم و بی باك بود — آسوده کسی بود که در خاك بود(۳)

* * * *



۱ ــ هردو نسخه « ای دل مکن »
۲ ــ هردو نسخه مصراع سوم « گر نیك بوی نیك شود........ »
۱ ــ نسخه د مصراع سوم « چون چرخ چنین غافل و بی‌باك بود »

در پایان صفحهٔ ۱۵ نسخه د چنین نوشته شده است .

« تم الدیوان والحمدلله شکراً فی منتصف شوال سنة ۶۹۹ »

« قطعه ای که مسعود سعد سلمان در پاسخ قطعهٔ ابوالفرج رونی گفته است »

این قطعه در صفحهٔ ۱۴ نسخهٔ د وهمچنین در نسخه م آمده است

قطعه‌ای که ابوالفرج گفته است در صفحهٔ ۱۵۴ این کتاب آمده است

خاطر خواجه بلفرج بدرست	گوهر نظم ونثر را کان گشت
هنر از طبع او چویافت قبول	جان باجسم وجسم باجان گشت
ذهن باریك بین دور اندیش	سخن او بدید حیران گشت
رونق وزیب شعر عـالی او	حسن اسلام ونور ایمان گشت
مشرکش چون بدید لفظی گفت	که بدان مؤمن ومسلمان گشت(۱)
شاعران را زلفظ و معنی او	لفظ ومعنی همه دگر سان گشت(۲)
ره تاریك مانده روشن شد	کار دشخوار بوده آسان گشت
معجز خامه‌اش چو پیدا شد	جـادوئیهای خلق پنهان گشت(۳)
راست آن آیت است پنداری	که عصا بود باز ثعبان گشت(٤)
زان دل و خـاطر دلیر سوار	که همی گرد هردو نتوان گشت
هر سواری دلیر نظم که بود	کند شمشیر وتنگ میدان گشت
خاطر من چو گفته او دید	از همه گفته‌ها پشیمان گشت
۱۸۱۷ من چگویم که آنچه او گفتیست	شرف وفخر سعد سلمان گشت(۵)

۱ – منظور گفتن کلمه لااله‌الاالله است که درمورد تحسین‌واعجاب میگویند

۲ – این بیت درنسخه م نیست

۳و۴ – رجوع فرمایند بتعلیقات

۵ – نسخه م این بیت چنین است « من چگویم که آنچه او گفتیست
شرف سعد وفخر سلمان گشت »

« قصائد وغزلیات وقطعات ورباعیانی که در دو نسخهٔ م« نسخه استاد محترم جناب آقای مینوی» و نسخهٔ د« نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران»موجود نیست ودر کتاب دیوان ابی الفرج که ضمیمهٔ سال ششم مجله ارمغان چاپ شده است موجود میباشد

بحر هزج مقبوض مقصور

« مفعول مفاعلن مفاعیل »

با اهل خرد جهان بکین است ... مرد هنری ازآن غمین است(۱)

آنکو ببر خرد مهین است ... زین ازرق بی‌خرد کهین است

برهر که نشانی از هنر هست ... با محنت ورنج همنشین است

آزاده همیشه خود براین بود ... تا کینه گنبد برین است

هیچین جفا بر آن کند تیز ... کو در خرد و هنر متین است(۲)

از کار فلك عجب توان داشت ... باآن همه مهر محض کین است

برداشته مهر از آب حیوان ... میل نظرش بپارگین است(۳)

سعدش همه زیردست نحس است ... زهرش همه باشکر عجین است

زان رفت بهم عنانی جور ... کش اسب مراد زیر زین است

جز سفله ودون نپرورد هیچ ... وین خود هنری ازاو کمین است

آنرا چو نگین دهد زر وسیم ... کش یك دو صفت زهرتك این است(٤)

---

۱ ـ چون اختلاف نسخ در پاورقی صفحات کتاب چاپ شده است بنا براین از ذکر آن خودداری شد

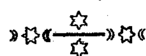
۲و۳ ـ رجوع شود بتعلیقات

۴ ـ رجوع شود بتعلیقات آخر کتاب که مصراع دوم را باین صورت تصحیح نموده است « کز روی صفات زهرگین است »

از ناله و از شکایت من — گوشش همه‌روز باطنین است
زوبا که شکایتی توان کرد — کزوی همه بخردی حزین است
نی‌نی که پناه من ز جورش — مجموع کرم بهاردین است
صدری که بقول هر خردمند — اویست که صدر راستین است
از جنبش کلك لاغر او — ملك است که پهلویش سمین است
با دست چوکان او قرین شد — زان کان جواهر ثمین است
الحق سبب یسار ملك است — میمون قلمش که در یمین است
انصاف بدان یمین و آن کلك — مردولت وملك را یمین است
ذکر هنر و فضایل او — تسبیح کرام کاتبین است(۱)
مسموع سریر ملك و دانش — زان است که حافظ وامین است
هم ملك برأی او مصون است — هم حصن هنر بدو حصین است
یك قطره ز کلك اوست هر مشك — کان مایه آهوان چین است (۲)
از رشك گشاده روئی او — در ابروی روزگار چین است
از خرمن ذهن او عطارد — چون ماه زمهر خوشه‌چین است(۳)
عهد کرمش زعهدها فرد — همچون بفصول فرودین است
بینی اثر قران سعدین — چون کلك و بنانش راقرین است(٤)
هر حرف زکلك او عدورا — مانند داغ بر جبین است
آثار سخا و مکرماتش — همچون اثر خرد مبین است
با همت او سؤال را دست — بی رنج وغمی در آستین است
سحر از سر خامه آفرینند — سحری که سزای آفرین است
ای گوی ربوده از کریمان — وین پیش همه کسی یقین است

۱و۲و۳و۴ ـ ر.ك تعليقات

دُر در دریا مقیم از آن شد کز لفظ و خط تو شرمگین است
دایم بثنا گری و مهرت هم خاطر و هم دلم رهین است
از غایت شوق حضرت تو همراه حدیث من امین است(۱)
دانی که ولای تو چو گنجی است کاندر دل و جان من دفین است
وانگه بیادم بیاری آری رسم کریم و وفا چنین است
تا ایزد مستعان خلق است وز او همه خلق مستعین است
بادات خدا معین و هستت وان را چه غم است کو معین است



۱ ــ ر.ك تعلیقات

مجتث «مثمن مقصور»

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

۴۰زریر رای رزین ای بحق سپهسالار
توئی که رخش تهمتن نداشت چون تو سوار
توئی که خنگ تو بنوردد آتشین میدان
توئی که گرز تو بنشاند آهنین دیوار
ترا سپهر چه خوانده است عمده عالم
ترا زمانه چه گفته است پیکر پیکار
سپرده بساره میمون تو فراز ونشیب
گرفته رایت منصور تو بلاد و قفار(۱)
برید قصد تو سیری نیابد از پویه
زبان چرب تو فارغ نگردد از گفتار
مراد قاص تو با کشت شوره آرد بر
امید عاق تو با شاخ بید گیرد بار(۲)
وسیلت تو مهین حصه ایست از نعمت
فضیلت تو بهین قصه ایست از گفتار
بیان موجز تو روی کشور گوهر
سوار لشکر تو پشت لشکر جرار
نبوده کرکس وروباه را پس از رستم
براه کوته و دشوار چون تو مهماندار(۳)

۱و۲ ـ رجوع شود بتعلیقات
۳ ـ رجوع شود بتعلیقات

بهفت خوان تو بر تیغ وتیر ونیزه و گرز
ز دیو و دام و دد و اژدها نهند آچار(۱)
شمار خوار تو مرد افکن است در هر ماه
چو روز قمره او در کند بروز شمار
شکار گاه تو باسر است جیج کولان
چو رخش برده بویژه کننده گاه شکار(۲)
قضا ز صرصر توزان بموسم غزوه
کسوف وار نشاند بر آفتاب قرار(۳)
که زیر سایهٔ شمشیر تو فرو خوانند
بسمت عزو بر جابری دویست هزار(٤)
زهی برید تو مرکف شرع را بازو
خهی خدنگ تو بر دیده شرك را مسمار
بکوه و صحرا کوپال گرز تو دارد
رفیعتر بتنـاور منیعتر بحصـار
درست حزم تو مانا فسان بقامه گذاشت
که نقد ایشان هرگز نداشت بوی‌عیار
زدست خشم تو آنرا که عفو دارد چشم
بپایمردی خواهد از او اجل زنهار
بجنگ با تو نکوشد ستاره جنگی
بقدر با تو بسوزد زمانه غدار

۲ ـ ر.ك بتعلیقات وبتعلیقات آخر کتاب دیوان که « آفتاب‌غبار » تصحیح کرده‌اند .
۱و۳و۴ ـ ر.ك تعلیقات

همیشه تا بنهیب است جستن آهو
همارهٔ تا بفریب است بستن کفتار
۶۰ زچنگ نصرت توخسته باد خصم دژم
ببند هیبت تو بسته باد حاسد زار
فراشته بجهاد تو باره اسلام
گذاشته بصلاح تو قالب کفار
بهر وطن که رسی با تو سعدا کبر جفت
بهر سفر که روی با تو حفظ ایزد یار



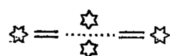
هزج مسدس مقصور

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

زهی دست وزارت از تو بازور ... ندیده چشم گیتی چون تو دستور
ربیب الدین ودولت ای زرایت ... گرفته دین و دولت حظ موفور
بتو بنیاد دولت سقف مرفوع ... زتو صدر وزارت بیت معمور(١)
ز عـدلت لشکر بیداد مخذول ... زحکمت رایت اقبال منصور
بدیده خاطرت امروز رازی ... که اندر پرده فرداست مستور
همی تابد زنور روی ورایت ... جهـان ملك را نـور علی نور(٢)
زتو دستوزارت آن شرف یافت ... که موسی کلیم از ذروه طور(٣)
نه درخوابی‌است بخت حاسدتو ... که بیدارش کند جز نفخه‌صور
بتوقیعت چو شد منشور مطوی ... همانگه شد لوای حمد منشور
ز توقیع همـایون تـو گردد ... چو از لاحول دیو فتنه مدحور
زعهدی کز تحکم بر قلم داشت ... نفاذ تیغ یـازان گشت مغرور
ندیدم عهد میمونت که در وی ... قلم را تیغ شد منهی ومـأمور
چو آید در لطافت ذوق طبعت ... نماید نوش نحل از نیش زنبور
چو گردد رایت رای تو مرفوع ... شود خیل عدو مکسور و مجرور
ترازان دولت وعمر است ممدود ... که داری همتی بر عدل مقصور
سخا وجود گنجی دان که‌امروز ... دل ودستت بدان‌گنج‌است‌گنجور
اگرصاحب ابوالقاسم درآن‌عهد ... برادی و کفایت بود مشهور
ربیب‌الدین ابوالقاسم‌دراین‌عهد ... توئی مانند او مشهور و مذکور
نه چندانت مکارم جمع شدکان ... به آسانی بود معدود و محصور

١و٢و٣ ـ ر.ك تعلیقـات

چه مرد باشق و بازاست تیهو | چه هم ناورد شاهین است عصفور
تو فردی در کفایت ور کسی را | همی گویند آن قولی بود زور(۱)
بران کافی نباشد اعتمادی | بسی باشد سیه را نام کافور
منم عالی جنابت را دعاگو | گراز نزدیك نتوانم هم از دور
بران منگر که از نور جمالت | بکنجی مانده‌ام ممنوع ومهجور
ببین کاندر دعای دولت تو | سخن می پرورم منظوم و منثور
دعا نیکوترین چیزی‌است کانرا | شمارد مردعاقل گنج مذخور
مبارك دان دعای گوشه گیران | بروز روشن و شبهای دیجور
همیشه تا کریمان را بگیتی | بماند نام باقی سعی مشکور
مقدم باد بر همنام نامت | چو قرآن برهمه‌مسموع ومأثور
همیشه دوستانت شاد و خرم | همیشه دشمنان مخذول ومقهور



۱ ـ قول زور یعنی شهادت دروغ

۴ - هزج مقبوض مقصور

«مفعول مفاعلن مفاعیل»

میمون شد و فرخ و مبارك   بفراخت زچرخ تاج تارك
هم دین محمدی وهم ملك   از عدل خدایگان اتابك
خورشید شهان مظفر الدین   جمشید مهان آل ازبك
شاهی که نشان جور تیغش   از صفحهٔ روز شب کند حك
باهمت عالیش فلك پست   با جود کفش محیط اندك(۱)
اوراچه خطر زخصم کش هست   اقبال وخرد معین.....(وارك)(۲)
روزی که شود زتیغ چون برق   همرنگ شفق زمین معرك
بیرون آید ز پوست یك ره   تا عرض گهر دهد بلارك(۳)
از هیبت نیزه زننده   درکار وجود خود کند شك
چنگ اجل آن زمان نبینند   از دامن هیچ نای منفك
هم همدم تیغ گشته گردن   هم محرم راز سینه ناوك
با دشمنت آن رود ز تیغت   کز حمله باز با چکاوك(٤)
خصم تو زتیغت آن ببینند   کز آتش وآب سنگ وآهك
در معرکه بهر حفظ جانت   انبوه ملك گرفته مسلك
بر میمنه لشکرت ز یاسین   بر میسره حرزت. از تبارك(۵)
مهری که نهد قضای مبرم   جزحکم توکس نداندش فك
ای عزم تو تیز وحکم ساکن   ای رأی تو پیر و بخت کودك

---

۱ - محیط یعنی اقیانوس
۲ - ر.ك تعلیقات آخر کتاب دیوان صفحه ۱۵۷
۵و۴و۳ - ر.ك بتعلیقات

افزون‌گه عدل وحسن سیرت　　از کسری و اردشیر بابك
با نـام سخاوت تو بشکست　　مر حاتم و معن و آل برمك(۱)
دامی است نهادهٔ هیبت تو　　بدخواه تو همچو مرغ زیرك
تو موسی عهد وکسری وقت　　خصم تو چو سامری و مزدك(۲)
الحان زبور را چه نسبت　　بـا نغمه عندلیب وطوطك
بـا معجز انبیـا چه باشد　　زراقـــی و بـــازی دوالك
ای سایه چتر تو همایون　　ای دیدن روی تو مبارك
بنـده بدعـای دولت تست　　بـا جمع ملایکه مشارك
دور است زدرگه تو لیکن　　در موقف بنـدگیت اینك
بر خـالـق خلق میشمارد　　انعام و ایـادی تو یك‌یك
تا مطرب خوش ز پرده‌راست　　بیرون آرد نـوای سلمك(۳)
خاتون‌طرب‌که زهره نام‌است　　در بزم تو باد چون کنیزك
تیغ تـو بقهر بستده بـاج　　ازخیل ختـا وخان ایلك
ادرار تو خورده خان و قیصر　　مأمور تو بوده رای وفورك



۱و۲ـ رجوع شود بتعلیقات
۳ ـ سلمك نام یکی از شش دستگاه موسیقی است

۵ - خفیف «اصلم»

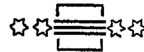
«فاعلاتن مفاعلن فع لن»

میل کرد آفتاب سوی شمال   روز فرسوده را قوی شد حال
باد بر شاخ کوفت شاخ درخت   خاك در بیخ دوخت بیخ نهال
کوه در آب رفت از آتش میغ   لاله آتش گرفت از آب زلال
سوسن خوش زبان بدید به گفت   با رسول سحر جواب وسؤال
گاو چشم دلیر وشوخ گشود   چشم در شیرمان شیر آغال
دایهٔ نسترن همی برسد   بحق شیر یك جهان اطفال
ابر بخشنده بین که بخشیده است   در سواد و بیاض گیتی خال
سروحیران نگر که آورداست   از خروش هزار دستان حال
بیدرا سایه ایست میلا میل   جوی را مایه ایست مالامال
درج رزدرج گوهریست حرام   جام گل جام مسکریست حلال
شو درباغ کوب و بهمن چین   رُو رَه راغ گیر وسنبل مال
باده خواه وبیاد صاحب نوش   صاحب مکرم عدیم مثـال
ثقـة الملك طـاهربن علی   صدر اسـلام و قبلهٔ اقبـال
آسمانی که جرم کوکب او   نه هبوط آزماید ونه و بال
آفتابی که قرص قـالب او   نه کسوف اقتضا کند نه زوال
حزم او سد رخنهٔ یاء جوج   عزم او رد حملهٔ دجال(۱)
پیش طبعش گران هوای سبك   نزد حلمش سبك ثقال جبال
باز گرداند اژدهـای دژم   شهد رفقش بسرکه ماهی دال

---

۱ - برای توضیح در مورد لغات واعلام این بیت واین صفحه رجوع شود بتعلیقات

پشت و پهلوی شور و فتنه بدوست ساکن بستر کلال و ملال
ساعد و ساق دین و دولت از اوست حامل طوق و یاره و خلخال
هر زمان برد بار تر بیند عاقل او را در اتساع مجال
هر زمان تازه روی تر یابد سائل او را در اقتراح سؤال
کلك معروف او بعنف کشد حلقه در گوش نیزه ابطال
رأی خندان او بخنده زند خاك در چشم حیله محتال
اثر داغ یوز نگذارد سعی راعیش بر سرین غزال
ای یمین تو مشرق حاجات ای یسار تو مکسب آمال
بنده در گوشه ایست کز عطشت زو به تف تشنه ماند آب زلال
صید او بی نوا چو صید حرم کسب او کم بها چو کسب حلال
سزد از همت تو گر شب او روز گردد بشغلی از اشغال
تا برادیست نام حاتم طی تا بمردیست نام رستم زال
همه با فرخیت باد قران همه با خرمیت باد وصال
کار تو به زکار و شغل و زشغل ماه تو به زماه و سال زسال
در پناهت نتیجهٔ فضلا در جنابت ضمیمهٔ افضال
وامش از ابتلا بود چون کوه کامش از احتما شکسته چونال



۶ هزج مقصور

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بگردون نور اختر میفرستم   بدریا درّ و عنبر میفرستم
بفردوس برین سرو وصنوبر   بر طوبی بنوبر میفرستم
ببزم حور کانجا روح ساقی است   بتحفه شاخ عبهر میفرستم
بخوزستان ز نادانی و شوخی   متاع قند و شکر میفرستم
چه میگویم خلاب پارگینی است   که سوی آب کوثر میفرستم
غلط گفتم زذره کمتر است این   که زی خورشیدا نور میفرستم
سوی یاقوت و لعل از ریش گاوی   فروغ مهره خر میفرستم(۱)
چو موسی طالب خضرم وگرنه   چرا قطره به اخضر میفرستم(۲)
از این قلب تبهره درهمی چند   بسوی درهمی زر میفرستم(۳)
نه بی شرمی است گر نه ذرهٔ خاك   چرا زی مشك اذفر میفرستم
نه خود را مینهم خوار انه خاری   چرا زی ورد احمر میفرستم
فراهم کرده ای را مفلسانه   بر طبع توانگر میفرستم
هنرمندا به تحفه پیش خدمت   سخنهای هبتر میفرستم
هزاران کاروان شوق هردم   بپایی همچو شکر میفرستم(٤)
اگر بادی وزد در صحبت او   دو صد آه معنبر میفرستم
سخن نزدت فرستادم بهرحال   قران هم زی پیمبر میفرستم
عروس نظم باری بکر بودی   که نزد چون توشوهر میفرستم

۱و۲و۳ ـ ر.ك تعلیقات
۴ ـ تکرار قافیه با بیت چهارم

بچونین حضرتی‌چونین سخنها　　اگرچه‌نیست درخور میفرستم
چو نظمی نیستم شایستهٔ تو　　سخن زین‌روی ابتر میفرستم(۱)

۷ - متقارب « مثمن مقصور »

فعولن فعولن فعولن فعول

(درجواب نظم نجم‌دین نامی گفته)

گلی سوی خلد برین میفرستم　　شبه پیش در ثمین میفرستم
یکی نقش‌کژ از پی‌زیب‌وزینت　　به تحفه بر حورعین میفرستم
کلامی رکیك از پی استفادت　　بهدیه بروح الامین میفرستم
هماناکم است این بصدره زذره　　که زی آفتاب مبین میفرستم
ندارد خطر در بر آب حیوان　　خلابی که از پارگین میفرستم
فروغی مزور سراسر کثافت　　بنوبر بچرخ برین میفرستم
یکی شعله کان هیچ پرتو ندارد　　بر حضرت نجم دین میفرستم
هنر پرورا این زبی‌خردگی دان　　که زی‌خرده دان مهین میفرستم
بملك سخن درتوجمشید وآنگه　　منت از سفالی نگین میفرستم
دریغ ارگزین بودی‌این نظم‌زیرا　　که نزدیك طبع گزین میفرستم
هزارآفرین تحفه هرصبح‌وشامی　　بدان طبع سحر آفرین میفرستم
نباشد مرا در خور تو جوابی　　بجای جواب آفرین میفرستم

۱ - رجوع کنید بتعلیقات

۸ - خفیف اصلم

«فاعلاتن مفاعلن فع لن»

حضرتی شد بزرگ چون غزنین لاهوار از قدوم شاه زمین
پشت مسعودیان ملك مسعود روی بازار آل ناصر دین
تاجور خسروی که رشگ برد بشب از درّ تاج او پروین
آنکه ماهی است روشن اندرصدر وانکه شیری است شرزه اندرزین

۹ - رمل «مسدس مقصور»

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

خسروا گیتی بعدل آباد کن وز فراموشان عالم یاد کن
جام می برکاخ عدل آبادنوش خرمی در کاخ عدل آبادکن
رسم نوشروان عادل تازه دار جان نوشروان عادل شادکن
خستگان چرخ را فریاد رس بستگان ظلم را آزاد کن
خلق را آواز عدل و داد ده دهر را مملو عدل و دادکن

۱۰ ـ هزج مکفوف مقصور

«مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل»

«درمدح سلطان مسعود بن ابراهیم وپسرش شیرزاد عضدالدولة»

نو گشت بفر ملك این صفـه زرین
این صفه زرین که بهشتی‌است نو آئین
این گنبد ثابت که دراو ثابت گشتند
خورشید ومه ومشتری وزهره وپروین
این مجلس خرم‌که دراو چهره نمودند
خیری وگل ونسترن وسوسن و نسرین
خضر است بباغ ملك آراسته از نور
حور است بقصر ملـك آورده بکابین
وصّاف چنین قبه نیارست در اوصاف
نقـاش چنین نقش نپرداخته در چین(۱)
رود از خم طاقش بصدا یافته از یـاد
سحر ازخط صنعش بنوا ساخته تلقین
سقفش بسر افرازی چون حشمت پیروز
شکلش بدل افروزی چون صورت شیرین
با برگ گل ازگلشن ریزان شده تکیه
تکیه شده در مجلس او با گل گلچین

۱ ـ برای توضیحات درمورد لغات این صفحه رجوع شود بتعلیقات

خسرو عضدالدوله خرم شده در آن (وی)
مر پادشه شاهان سلطان سلاطین
مسعود که از اختر مسعود فروزد
در دایرهٔ کفر همی نایره دین
عالم ز رضا وسخطش پیش دل و چشم
گه چشمهٔ خضر آرد گه کوره برزین
احرار سرایش همه با حکمت لقمان
اتراك سپاهش همه با حشمت افشین(۱)
در جنگ دلیریش پلنگ جگر آور
گوئی که رمیدستی گنجشگ زشاهین
در حق سواریش بچابك زبر چرخ
گفتی که فرودستی زین از بر خرزین
تا مار نه‌چون رمح بود شهد نه‌چون صبر
تاباز نه چون جغد بود مهر نه‌چون کین
این شیر دراین بیشه آباد بماناد
بازاده و با آنکه از او زاید آمین

(»☆«+»☆«)

۱ ـ رجوع شود بتعلیقات

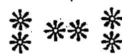
۱۱ـ مجتث مقصور

« مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن »

سپاه دولت ودین اندر آمدست بزین
همی بغزو نهد روی پشت دولت‌ودین
جهان سیاست او را بطوع داده ضمان
فلك سعادت او را بفتح گشته ضمین
قضا مطابق رأی وقدر موافق عزم
سپهر زیر رکاب و زمانه زیر نگین
زبیم غارتش اکنون ملوك هندستان
کشیده رخت ز صحرا بحصنهای حصین
یکی چورنگ سبك سر زده بکوه وکمر
یکی چو روبه وحشی فروشده بزمین
نه هیچ رأی زند رأی جز برای گریز
نه هیچ راه برد راه جز براه حزین(۲)
۲۲۰ اجل بخندد بر عرصه‌گاه لشکر آن
امل بگوید بر شامگاه مجلس این
کراست آن دل وزهره که دوهمه عالم
به پیش خسرو عالم نهد قدم گه کین
گرآن کران نکند رو بدوزدش درحال
گر این حذر نکند تن بدردش درحین

۱ ـ ر.ك تعليقات

خدایگانا شاهنشها ز تو برسید
خدایگانی و شاهنشهی بعالمین
توئی که تخت ز تو گشته باشکوه وبفر
توئی که بخت ز تو هست با یسار ویمین
همیشه تا بدمد مشك ومغز یابد بوی
همیشه تا بوزد باد و آب گیرد چین
بدست دوست بسای و بپای دشمن مال
بگوش نوش نیوش وبچشم حشمت بین
جهان مسخر حکم تو باد وچرخ مطیع
خدای ناصر عزم تو باد و بخت معین



۱۲ - خفیف «اصلم»

«فاعلاتن مفاعلن فعلن»

« ظاهراً در مدح سیف‌الدوله محمود بن ابراهیم سروده‌شد -
در هنگامی که بغزو هندوستان بسیجیده بود »

شادباش ای مطاع فتنه نشان ... ای ز امن تو خفته فتنه ستان
ای برون تاخته کفایت تو ... در عجب آرمیده شیطان
خورده ازجام اهتمام تو آب ... جگر خشك عالم عطشان
کرده در خشکزار سعی تو سبز ... کشت امید کشور یاران
رمه ملك را پس از رستم ... مهربان تر نبوده از تو شبان
بر سریرت نشانده گاه وداع ... فلك ایدون چو رستم دستان
زین کرامات شایگان که سزد ... بتو اقبال مقتدای جهان
علَم وطبل وآلت وموکب ... عهد و منشور و عهدهٔ دیوان
مهد در زیر مهد پیل سبك ... اسب بر پشت اسب بار گران
چون دوکوهان دوکوه مرقدکش ... چون دوپیکر دو ترك بسته‌میان
درجها پر نفائس بحرین ... تختها پر بدایع امکان(۱)
سگ تازی ویوز وباز سپید ... درع رومی وخود وتیغ وسنان
نیست بی لهو شکر هیچ دماغ ... نیست بی لفظ شکر هیچ زبان(۲)
شرق تا غرب نجم دولت تو ... نور گسترده بر زمین و زمان
قاف تا قاف چتر حشمت تو ... سایه افکنده بر مکین ومکان

---

۱ - درتعلیقات آخرکتاب بصورت « پر نفائس بحری » اصلاح کرده‌اند
۲ - در مصراع اول ظاهراً « لهوسکر » صحیح است وجناس خطی است با مصراع دوم

ساقی نوش تست دور فلك — دایهٔ شیر تست حکم قران
امر امر تو هرچه خواهی کن — نهی نهی تو هرچه باید دان(۱)
لشکر تو چو موج دریا اند — سپهی کش چو برز کوه گران
همه با رعد و برق ابر دژم — همه با حفظ وحزم ببر بیان
شهریارا بـدره عمری — رایت جوگیـان همی بنشـان(۲)
نقد ها را بمهر سلطانی — با زر قلب لوهیان برسان
سور دهلی که کار مرت کرد — قصد والیش بی سر و سامان(۳)
چون رسیدی بر آن حصار برآر — بیخ آنرا بزور نوك سنـان
بر النکی و بر سپاهش دم — آیت کـل من علیهـا فان(۴)
تا که در آفتاب وسایه بود — روز شب عقد این گشایش آن(۵)
بر جهان آفتاب وار بتاب — حلیه ملـك و سایه یزدان
گر نپایند بحر وبر تو بپای — ور نمانند سال ومه تو بمان
ساز های شگرف عمر تو ساز — راز های شگفت غیب تو دان
دشمنان را بمـال تاوان مال — دوستان را بخوان احسان خوان

*****

۱ ـ نهی نهی تو هرچه باید ران صحیح است
۲و۳و۴ ـ رجوع فرمایند بتعلیقات
۵ ـ روز وشب عقد این گشایش آن صحیح است

۱۶ - «خفیف اصلم»

فاعلاتن مفاعلن فع لن

«در مدح ثقة الملك طاهر بن علی»

ثقة الملك خاص و خازن شاه   خواجه طاهر علیك عین الله
بقدوم عزیز لوها ور   مصر کرد وزمصر بیش بجاه
نور او نور یوسف چاهی است   جاه او نا بسوده سایهٔ چاه
صاف فضلش ببذل گشته رهی   چشم شعرش بشرع کرده نگاه
دست های دراز نهی گران   شده از نهی منکرش کوتاه
میغ دوشا ببازوی و کف او   شیر دوشیده در گلوی گیاه
حبذا آن زمین که عبره کند   مو کبش طول وعرض آن بسپاه
نه بدو ظلم را کنند مرح   نه در او قحط را دهند پناه
شیرش ارشیر آسمان باشد   بی اجل جرم او نگیرد راه
کوهش ار کوه کهربا باشد   بی بها طبع او نیابد کاه
شادباش ای چوعدل نوشروان   ذکر عدل تو سجده افواه
دیر زی ای چو سد اسکندر   سد حزم تو حایل بد خواه
عین فضلی و روزگار تراست   بر مراعات خلق وسعت گاه
دور چرخی..........   در مهمات ملك سرعت ماه(۱)
هیچ دعوی نکرده همت تو   کز دو علوی نداشته دو گواه
هیچ منزل نکوفت اختر تو   بر دو نیر نساخته دو سپاه(۲)

---

۱ - ر.ك تعلیقات
۲ - رجوع فرمایند به تعلیقات کتاب دیوان

کسی نگوید که........................ سعی رفتن..............................(۱)
تا بزجر و بفال نیک بود بر سر راه دیدن روباه
کام کام تو بـاد در نیکی کار کار تو باد بر درگاه
قرن عمر تو سی و پنج ولی سال قرن تو سیصد و پنجاه(۲)

۱۴- مضارع « مثمن اخرب محذوف»

« مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن »

« در مدح علاءالدین اسعد»

ای باد صبحدم که زدم روح پروری
خوشخو چو نوبهاری وخوشبو چو عنبری
هم طرهٔ بنفشه پریشان کنی بصبح
هم غنچه را بوقت سحر پیرهن دری
آن پیك رایگانی کز مهر پروران
پیغام سر بمهر بر دلبران بری
۲۸۰ سوگند میدهم بخدا بر تو کان زمان
کز جیب صبحدم نفس خوش بر آوری
برده گره گره ز درود وسلام من
الا بحضرت سر احرار نگذری
راد زمانه سرور عالم علاء دین
اسعد که هست مایهٔ رادی وسروری

۱ – بهمین صورت چاپ شده است
۲ با این حساب عمر جناب ممدوح ۱۲۲۵۰ سال میشود ؟

زو مشتری سعادت کلی همی برد
زیرا که اوست اسعد وسعد است مشتری
داده بمهر چهره زیباش روشنی
بر عرش جسته همت عالیش بر تری
با نور رأی او نکند مهر هم روی
با جود دست او نکند ابر هم سری
طوقی ز منت او هرمه ز ماه نو
بر چشم خلق عرضه دهد چرخ چنبری
لطف نسیم خلد که جان در تن آورد
با لطف خلق او نکند خود برابری
ننشست هیچکس چووی اندر صف هنر
بر خاست لاجرم فلك او را بچاکری
ای آنکه همتت چو کند خطبه علو
گردون هفت پایه کند میل منبری(۱)
قدرت ورای صفحهٔ افلاك خیمه زد
از روی صورت ارچه بدین طارم اندری
فضل وسخا وهمت وزین گونه ها هنر
هست از ستاره بیش ترا چونکه بشمری
نی آنکه اندرو هنری یا دو یافتند
او را بود مسلم نام هنروری

---

۱ ـ رجوع شود بتعلیقات

آن خلعت رفیع بود لایق کسی
کو را رسد حقیقت بر سروران سری
یك اسبه ران هنر که مسمای آن توئی
الحق ترا چه لایق ویارب چه درخوری
از تو هنر غریب نباشد بهیچ حال
از ماه و صبح طرفه ندارند رهبری
ترکیب یافت نام تو ازچار حرف وتو
زان هرچهار نامی هر هفت کشوری
تا چتر نور بر سر گیتی بگسترد
سلطان صبحدم ز سر مهر پروری
خندان نشین وخوش که بهرصبح وشام چرخ
در روی بد سگال توگوید که خون گری

*****

مقطعات

۱۵ - متقارب « مثمن مقصور »

فعولن فعولن فعولن فعول

برآمد یکی آرزو ملك را — که بود اندر آن آرزو سالها
که دست وزارت بصدری رسید — که گیرد سعود از رخش فالها
ازاین پیش بی رای او مملکت — چنان بد که بی روح تمثالها
ابوالقاسم آن کز فلك قسم اوست — چه تعظیمها وچه اجلالها
چو دندان کند تیز مر کلك را — شود فتنه را کند چنگالها
بدو چرخ ازاین پس تلافی کند — اگر پیش از این کرد اخلالها
وگر داشت بیداد حالی نکو — ازاین پس بگردد وراحالها
علی الجمله او در زبانهای خلق — نباشد جز این بیت از امثالها(۱)



۱ - در پاورقی صفحه ۱۲۳ کتاب « علی الجمله ورد زبانهای خلق »

۱۶ - رمل « مثمن مقصور »

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

ای بیان چود تو بر کاغذ روز سپید
نقش کرده خامه قدرت بزر آفتاب
هرکجا کلك تو شد بر صفحه کاغذ روان
تیغ هندی را نماند با نفاذش هیچ تاب
درهوایت هرکه چون کاغذدوروئی پیشه کرد
چون قلم سرکرد درسر اینت رای ناصواب
هرچه آن بر کاغذروزاست و بر کیمخت شب
جز که نقش نام تو یکسر چو نقشی دان بر آب(۱)
ماند هرکو چون قلم ماند ز نامت درطرب
درخمار شست رائی همچو کاغذ در شراب
قابل حکمت چو کاغذ خامه‌ات را هرکه نیست
چون قلم زیبد که سر بنهند چون برگ سداب
سرورا تکرار کاغذ نیك میدانی که چیست
فیض جودت مایل از آن است بکاغذ چون حساب
خاصه آن کاغذ که دارد بوی یکرنگی چومن
در وفا و مهر تو همراه تا روز حساب
طبع در مدح تو یکساعت نمی آرد درنگ
می نیاید از تو در کاغذ فرستادن شتاب

---

۱ ـ رجوع شود بتعلیقات

تـا همیشه کاتبـان دارند کاغذ را عزیز
گاه ازاو سازند منشور وگهی ازوی کتاب
کاغذ منشورت از تأیید حق باد وحسود
غرقه همچون کاك درآب‌سیه بئس‌المآب

۱۷ - متقارب « مثمن مقصور »

فعولن فعولن فعولن فعول

چو سررشته خویش گم کرده‌ام — بعـالم یکی رهبرم آرزوست
مرا خورد یکبارگی غم دریغ — بگیتی یکی غم خورم‌آرزوست
۳۲۰ بسی داوریها که دارم ولیك — یکی دادگر داورم آرزوست
زر وزیور من قناعت بس است — نگویم زر و زیورم آرزوست
برای عروسـان بکر سخن — یکی تازه رو شوهرم آرزوست
درین‌عهد ناخوش که‌قحط‌سخاست — نگویم که سیم و زرم آرزوست
نه در خاطر و دل بگردد مرا — که‌این اسب وآن‌استرم‌آرزوست
کزین دهر نا اهل حاش الوجوه — خری حرکه یك‌نو برم آرزوست(۱)
بدین بی بقائی چنین زندگی — ز اسـلام دورم گـرم آرزوست

*****

۱ ـ رجوع کنید بتعلیقـات

۱۸ - رمل مخبون مقصور « مسدس »

«فاعلاتن فعلاتن فعلن»

بخدائی که ره معرفتش — روزوشب مالك عالم نظراست
دره او خرد از غول اضلال — با ثبات قدمش در نظر است(۱)
چرخ بردرگه او پشت خم است — کوه درخدمت او باکمر است
ازدوسر هنگ درش خالی نیست — نام آن هردو قضا وقدر است
قدرتش زادسه فرزند ولیك — چارشان مادر و نه شان پدر است(۲)
عقل را هر نفس از حضرت او — بی عدد منهی و صاحب خبر است
هرچه بیند دل و چشم ازصنعش — به ربوبیت او راهبر است(۳)
که بدیدار تو شوقی که مرا — شرح چندانکه دهم بیشتر است

۱۹ - هزج مقبوض مقصور مسدس

«مفعول مفاعیل مفاعیل»

گردون زبرای هر خردمند — صد شربت جان گزادر آمیخت
گیتی ز برای هر جوانمرد — هرزهر که داشت درقدح ریخت
از بهر هنر در این زمانه — هرفتنه که صعبتر برانگیخت
جز آب دودیده می نشوید — خاکی که زمانه بررخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ — نتوان زجفای چرخ بگریخت
۳٤۰ چون هست زمانه سفله پرور — کی دست زمانه برتوان بیخت
چون کون خران همه سرانند — دست ازدم خر بباید آویخت (۴)

۱و۲و۳و۴ - ر.ك تعليقات

۲۰ - مجتث مثمن مقصور

«مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان»

بدآن خدای که بر روی رقعهٔ عظمت
کمینه بیدق حکمش هزار فرزین است
دو چاکرند همی صبح و شام بر در او
که‌آن یکی گهر افشان‌واین‌گهر چین‌است
سپهر زیر کف قهرمان قدرت اوست
چو حقه‌ای‌که پر ازمهره های زرین است
دوکفه قدرتش از روز وشب پدید آورد
که خط محور برهردو کفه شاهین است
که شرح شوقم نتوان بصد زبان دادن
که‌زی جناب همایون مخلص الدین است
ستوده صاحب سرور محمد بن علی
که زین ملت از او با نفاذ و تمکین است
سر صدور اکابر که صدر مجلس او
زبوی خلق خوشش‌پرگل‌است ونسرین‌است
در آن مکان‌که زخلق‌خوشش سخن گویند
نسیم باد تو گوئی که عنبر آگین است
هرآن گروه که اندر پناه صدر ویند
زامن وراحتشان بستر است و بالین است
بعهد دولت او خوش نشین که فتنه و جور
چوکبك وتیهو عدلش چو باز وشاهین‌است

فلك دهد بکف او زمام حکم جهان
هنوز باش که این پایه نخستین است

۲۱ـ مجتث «مثمن مقصور»

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

بدان خدای که هردم بشکر خدمت او
زبان عقل تر وکام فضل شیرین است
بلطف صنع برآورد بی ستون قصری
که قصر خسرو انجم نه قصر شیرین است
عروس نعمت او باز میرود بعدم
بمهر خویش که داماد شکر عنین است(۱)
کمال نعمت او پرورنده مشفق
ز ابر ساخته کاین دایه ریاحین است
وفور هیبت و قهرش بشعلهٔ نائر
مثال داده که این مقطع شیاطین است(۲)
بصحن مملکتش هفت نسبت است قلم
کبودوش که همه میخهای زرین است(۳)
حسام قدرت وقهرش بدست حکمت وحلم
همیشه حافظ شرع است و ناصر دین است
۳۶۰ که اشتیاق مرا هیچ شرح نتوان داد
که زی جناب همایون ناصردین است

۱و۲و۳ ـ رجوع شود بتعلیقات

امیر عـالم عادل محـمد بن حسین
که بر مناقبش از چرخ حمد وتحسین‌است
جز او که دارد آیین جود و رسم کرم
تبارك الله آن خود چه رسم و آئین است
سخا وطبع کریمش حریف یکدگرند
مگر یکی‌است چوجوزا دگرچوپروین‌است
بحـدف همت او تـوسن مـروت را
....(۱)
بمدح او گهر افشاند خاطر من ازآنك
خرد زلفظ گهربار او گهر چین است
بذکر منقبت او زبـان کلـك تراست
از آن سبب دهن کلك عنبر آگین است
بزرگوا را داعـی دولتت شب و روز
ز بهر فرقت خدمت نژند وغمگین است
توئی ز محنت ایـام کهف ملجـاء او
از آن دعای تو اورا چوورد یاسین‌است(۲)
به نـامرادی از خدمت تو محرومـم
ولی چه چاره‌کنم‌چون مراد چرخ‌این‌است
همیشه تـاکه خط وزلف دلفروز ترا
ز برگ‌لاله وگل بستر است وبالین‌است

۱و۲ ـ ر.ك بتعلیقات وحواشی صفحهٔ ۱۲۷ کتاب دیوان ابی‌الفرج

به تخت وبخت ترا باد بستر و بالین
که ملك را بجهان عین مدعا این است

۲۲ - مجتث «مثمن مقصور»

« مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن »

چنان بطبع کف راد اوست عاشق جود
که آن یکی است چو خسرو دگر چو شیرین است
ز بهر نعل وپی میخ مرکب خاصش
سپهر ساخته شکل هلال و پروین است
زمانه داشت بر او آفرین همیشه چنانك
بصد هزار زبان بر عدوش نفرین است
دعای خیر از او نگسلاد دائم از آنك
ز جبرئیل امین بر دعاش آمین است

۲۳ - هزج «مسدس محذوف»

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

سرافرازا تو آن صدری که طبعت بجز تخم نکو نامی نکارد
گلستان کـرم را بشکفد گل اگر ابر کفت بروی ببـارد
میان هرچه زان عاجز شود وهم حکومتهـا همه رایت گـذارد
زمن دریاب واین یك نکته بشنو که هرکان بشنود بر دل نگارد
۳۸۰ تبی کامد بتو نز بهر آن بود که تا برخاطرت رنجی گمارد
زبس کامیخت با دونان بترسید که اورا هرکس از دونان شمارد
بدریای لطافت کان تن تست فروشد تا مگر غسلی برآرد

پس آنکه زود برگردید وداست | که تاب حملهٔ دریا ندارد
سزد گرطبعت از روی بزرگی | چنین بی خردگی زو درگذارد
نصیب خصم بی آب تو با دا | تبی کورا بخاك وگل سپارد

۲۴ - هزج « مثمن سالم »

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

سوار صبحدم هر روز کز مشرق برون تازد
سپر برگیرد وشمشیر وبا من جنگ آغازد
بخون حنجرم خنجر بیالاید سحرگاهی
بقصد خون بیالین هنر مندی دگر تازد
از آن دونی که گردون راست اندر نامودرهمت
بجز کار کسی کودون بود نظر نیندازد(۱)
چنان سازدکه هرآزاده را ازپای سرگیرد
چنان خواهد که هردون را بگردون‌سر برافرازد
ورا ازسازگاری این‌گره چندانی‌افتاداست
که یك ساعت بکار هیچ درویشی نپردازد
درازش دست وتیغش تیز وحکمش برهمه نافذ
دوتاگردون‌بخیره پشت‌کوزی راکه‌میسازد
مرا طالع کمانداریست خودبین راست اندازی
که تا در جعبه خود تیر بیند درمن اندازد

---

۱ - علی‌القاعده وزن این بیت درست نیست مگر نظر را مشدد بخوانیم رجوع شود بپاورقی صفحهٔ ۱۲۹ کتاب

وفاقی نیست در تیرش ولی درقصد من باری
چوجان باتن درآمیزدچومی باآب‌درسازد

بقصد وعمد صد بارم بمالد گوش چون بربط
که یك روز از سرسهوی مرا چـون چنگ بنوازد

چوموم از انگبین از عیش خود دورم‌کند آنگه
چو شمع وشکرم‌درآتش ودرآب بگدازد

مرا درششدر محنت همی‌سنجد به استادی
چه استادی نماید وه نه دست خویش میبازد

۲۵- مضارع « مثمن اخرب محذوف»

« مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن »

(درمدح شرف‌الدین‌علی)

صدر جهان که شعلهٔ ازنور رای تو
برنور آفتاب فلك برتری کند

سرمایه‌شرف‌شرف‌الدین علی‌که‌چرخ
با همتش نزیبد اگر سروری کند

آز شکم گرسنه شود ممتلی زحرص
گرمیل طبع سوی سخاگستری کند

اندرامور نظم‌ممالك به‌یك صریر
کلك مبارك هنرش خنجری کند

در پیش زخم حوادث بنور حزم
هم جوشنی نماید وهم مغفری کند

گر کژ کند قضا سر پیمانهٔ وجود
حکمش میان‌هردو بحق‌داوری کند

بر خلق همچو برسه موالید چارونه
لطف پدر چو تربیت مادری کند

ورگم کند زمانه سر رشتهٔ صلاح
حزمش بنور رای ورا رهبری کند(۱

کلکی‌است‌ناتوان بکف‌کافیش‌که‌تیغ
با آن همه نفاذ ورا چاکری کند

---

۱ ــ ر.ك تعلیقات

بر عارض بیاض چومشاطه گونه‌گون — اشکال مختلف ز خط عنبری کند
بر خصم و بر ولی اثر سعد و نحس را — همواره سخره برزحل ومشتری کند
مانند الکنی استولیکن سخنوران — عاجز شوند ازاوچوزبان‌آوری کند
دریك نفس هزارگهر زو جدا شود — زوطرفه‌نیست اینکه‌گهرپروری کند
چون‌مسکنش‌کف‌شرف‌الدین‌علی‌بود — تا با بنان فرخ او عنبری کند(۱)
صدرا ضمیر خادم داعی بمدح تو — در صف اهل فضل‌وهنرسروری کند
چون خطبهٔ مدیح تو خواند زبان‌او — گردون هفت پایه ورا منبری کند
معلوم رای تست که خادم ثنای تو — نه از طریق شعر و ره شاعری کند
دوراست‌ازاین‌طریق‌ولیکن‌بطوع‌طبع — مدح‌توورداوست‌چومدحتگری کند
قرضی که ازره‌کرمت ملتزم شداست — هنگام آن رسید که ذمت بری‌کند
تا ازدوجنس عالم‌کوچك مرکب‌است — وانکه سه وچهار بدو مهتری کند
آسیب هفت‌وچار زعمرت گسسته باد — تا بر سران عالم ذاتت سری کند

۲۵ ـ رمل مسدس مقصور

«فاعلاتن فاعلاتن فاعلن»

ای سرافرازی که برخورشید چرخ — شعله رایت سر افرازی کند
کلك تو در نظم کار مملکت — بر نفاذ تیغ طنازی کند
عار دارد همتت کو در سخا — با محیط و ابر انبازی کند
با همای عدل تو زاغ ستم — همچو عنقا خانه پردازی کند
گر بدانند آهوان انصاف تو — مشك نتواند که غمازی کند
ور سخا آموزد از دست تو ابر — همچو دریا گوهر اندازی کند

---

۱ ـ ر.ك تعلیقات

پشهٔ کاندر هـوای مهر تست | بر عقاب آسمان بازی کند
فتنه را با خواب دمسازی بود | چون کفت باکلك دمسازی کند
برهرآن بقعت که صیت عدل تست | ظلـم نتواند که مجتازی کند
شهسواری چون تو درمیدان جود | وانگهی بدخواه خربازی کند
وعدهٔ کان از کرم فرموده ای | گر وفا با آن هم آوازی کند
از پی توقیع در انجـاز آن | با بنانت کلك همرازی کند
تابه بستانهـا نسیم نوبهـار | پیشه عطاری و بزازی کند
حکم بادت تا بحدی کز عجب | گرگ درعهد تو خرازی کند

۲۷ - مجتث مقصور «مثمن»

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

بحکم ایزد واقرار جمله تاجوران | پناه وپشت جهان عزدین تواند بود
ستوده نصرت دین آنکه ذات نصرت وفتح | همیشه رایت او راقرین تواند بود
چوشد حسام ویمینش یمین فتح وظفر | بدان خجسته حسام ویمین تواند بود
فلك چو برقد او کسوت بقا دوزد | سعادتش علم آستین تواند بود
ملك زاوج فلك میدهد بطبع اقرار | که او مهین ملوك زمین تواند بود
زهی ستوده کریمی که عهد دولت تو | جمال وزیب شهور وسنین تواند بود
یکی سخن زخرد دوش باز پرسیدم | که او جواب گران مهین تواند بود
که هر کسی زسخای شه است خرم وشاد | برای چیست که طبعم حزین تواند بود
۴۴۰ جواب داد خرد کاین گمان مبر بسخاش | که در گمان همه غث وسمین تواند بود
اگر شود بمثل زنده حاتم طائی | زخرمن کرمش خوشه چین تواند بود
نه نیز گویم شعرت بداست و نازیبا | از آنکه طبع تو سحر آفرین تواند بود
ز بخت تست مگر کز سخاش محرومی | حقیقت است که حال اینچنین تواند بود

چواین سخن بشنیدم از او بدانستم | که‌هرچه‌گفت‌خردآن یقین تواند بود
دعای روح امین باد حرز بازوی تو | که حصن‌دعوت‌اوبس حصین‌تواند بود
معین و یار تو بادا خدای عزوجل | به‌ازخدای که یار ومعین تواند بود(۱

۲۸ متقارب مثمن مقصور

فعولن فعولن فعولن فعول

خرد کز همه چیزها برتر است | هم آخر کشد باده در وی قلم
چو عرض شریف تو باشد بجای | زبیشی وکمی چه بیش و چه کم
اگر حاسدی قصد جاه تو کرد | کزآن قصد گردد مگر محترم
ز بسیاری خصم وانـدوه پیل | زیانی نباشد به بیت الحرم(۲)
چو یزدان بود حافظ ذات تو | چه‌باید شد از قصد خصمان دژم
چه نسبت بود حاسدان را به‌تو | کسی فربهی چون شمارد ورم(۳)
بیزدان پناه و بدو یـار گیر | که‌آنجا توان یافت لطف وکرم
حدیث ثنـای من و حضرتت | چوران‌ملخ دان وچون خوان‌جم

۱و۲و۳ ـ رجوع کنید بتعلیقات

رباعیات

ای دوش فلك را علمت گشته ردا — درگوش فلك زجود وعدل تو ندا
بادات فدا هرکه بگیتی چومنست — تا خلق جهانت همه باشند فدا(۱)

* * *

تا یك نفس از حیات باقیست مرا — درسر هوس شراب و ساقیست مرا
کاری که من اختیار کردم این بود — باقی همه کار اتفاقیست مرا

* * *

شاهی که جهان را بوجودش نازاست — برخیل قضا خنجر او طناز است
با رایت او فتح وظفر دمساز است — عزالدین ابوالعصب خباز است

* * *

چون یار ببوسه دادنم بار گرفت — زلفش بگرفتم ازمن آزار گرفت
چون یاری من یارهمی خوار گرفت — زان خواست بدست من هی سار گرفت

* * *

تاجان مرا باده مهرت سوده است — جان ودلم ازرنج غمان آسوده است
گرباده بگوهر اصل شادی بوده است — پس چون که زباده تورنج افزوده است

* * *

ازروز نخست کاین دلم رای توجست — دیداست جفای سخت وپیمانی سست
بودم زتو دل شکسته ازروز نخست — ناید زدل شکسته پیمان درست

* * * *

---

۱ ـ ر.ك تعلیقات

شاهی که ملوک را زعدلش بیم است هفت اندامش صلاح هفت اقلیم است
از ده یك ملك او فلك دو نیم است سلطان مظفر ملك ابراهیم است

* * * *

با انده جفت گشتم از شادی فرد ایام وفا چیست ولی چتوان کرد
اندیشه چو دانش است می باید داشت اندوه چو روزی است می باید خورد

* * * *

ای کرده گران غمت سبکباری من خندان دولبت زگریه وزاری من
دیوانه شدم دریغ هشیاری من ای خفته میازمای بیداری من

* * *

چون زور ملك چرخ در آورد بزه از چرخ ملك بانگ بر آورد که زه
خم داد زشست تیز و برداشت گره بگشاد گشاد او مسام دو زره

* * *

از شیرینی چون بسخن بنشینی وزدو لب خود شکر بدامن چینی
در بوسه مرا لب تو گوید بینی هرگز شکر لعل بدین شیرینی



تعليقات

بنام خداوندجان وخرد

ص۱س۱ : «غزو» معمولا استعمال کلمه غزو در مورد جهاد است وچون این قصیده‌هم در مورد لشکرکشی بهندوستان سروده شده است این کلمه را بکاربرده‌است در صفحه ۳۰۴۶ فرهنگ آنندراج چنین‌آمده است « غزوه‌بالفتح غ ـ جنگ‌مؤمنین باکفار بجهت اسلام بشرطیکه رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ یا امام‌وقت‌علیه‌السلام درآن جنگ حاضر باشد» ونیز رجوع فرمایند بصفحه ۱۰۹۹ ج دوم کتاب شریف کشاف اصطلاحات الفنون تألیف محمد علی فاروقی تهانوی چاپ تهران .

ص۱س۱ : «گوارنده» امروز استعمال کلمه‌گوارا که صفت مشبهه است‌بیشتر متداول است تا استعمال « گوارنده »که‌اسم فاعل‌است .

ص۱س۲ : « قران » در صفحه ۳۲۲۷ فرهنگ آنندراج چنین آمده است « وباصطلاح علم نجوم یکجا شدن دوکوکب از جمله هفت کوکب سیاره سوای‌شمس در برجی بیك درجه یابیك دقیقه » ونیز رجوع فرمایند بصفحه ۱۲۲۸ ج ۲کشاف اصطلاحات الفنون وهمچنین صفحه ۱۳۹۲ همان کتاب .

ص۱س۲ : « هیچ مدبر نبوده هیچ قران را » قران دراینجا جمع قرن است که دارای معانی بسیار است وبرای اطلاع رجوع شود بـه صفحه ۳۲۳۹ فرهنگ آنندراج .

ص۱س۳ : « پیسه نیارست کرد سایه‌آنرا » درست است و پیسه بمعنی سیاه و سفید بهم آمیخته باشد ر.ك بصفحه ۴۴۰ برهان قاطع چاپ استاد دکتر معین یعنی رایت ممدوح خود آنچنان درخشنده است که خورشیدهم اگر بروی بتابد نمیتواند سایه‌ای بوجود آورد تادر نتیجه دورنگ باشد .

ص۱س۶ : « راه‌کاهکشان » یعنی آسمان دره که عربی آن مجره است و در اصطلاح عامه راهی در آسمان که پر ازستاره‌های ریز است وبه‌آن راه مکه‌میگویند ر.ك بصفحه ۴۲ برهان قاطع وصفحه ۷۳ فرهنگ آنندراج‌مجموعاً یعنی تیغ‌ممدوح از لحاظ طول وعرض وبسیاری گوهر مانند راه کاهکشان است که پهن ودراز ومملو از ستاره‌های درخشان است .

ص۱س۷ : «موهند» در کتب جغرافیائی که در دسترس این بنده بود این کلمه دیده نشد در نسخه «م» در بالای کلمه «مهراز» نوشته‌شده است و این کلمه هم در جائی دیده نشد و فقط مهراس که مدفن جناب حمزه سید الشهداء عم حضرت ختمی مرتبت است درکتب مذکور است ضمناً استاد بزرگوار آقای همائی مدظله در صفحه ۶۹۴ دیوان‌عثمان مختاری موهندرا نام‌یکی ازمواضع ومنازل بین‌راه غزنه تا قنوج دانسته اند . آقای ناصح به « مومند » تصحیح کرده‌اند رجوع شود به‌صفحه ۱۴۶ کتاب دیوان .

ص۱س۷ : « افغان » این کلمه بااین ضبط در معجم البلدان نیامده است وافکان هم که درصفحه ۲۳۲ جلد اول آن کتاب آمده است مسلماً افغان منظور شاعر نیست در مسالك وممالك اصطخری والمسالك والممالك ابن خرداد به نیز نیامده است محمد فرید وجدی در دائرة‌المعارف در جلد اول از صفحه۴۱۵ تا۴۱۷ مفصلا درباره این کلمه بحث نموده است وبهرحال مراد شاعر دراینجا قبیله است، نه کشورودربیت میان کلمات افغان وفغان جناس زائد است .

ص۱س۸:

«کآتش‌سهمش رسیده بود بهرموز خوانده براو کل من علیها فان را»

در نسخه دانشکده حقوق بدون واو ضبط گردیده ودر نسخه د «هزهز» است البته هزهز در یک‌مورد دیگر از دیوان هم آمده است « آنکه در هزهز ومهانل کرد » گویا اصح همان هرموز است که نام یکی از بلاد بین راه غزنه تا قنوج بوده است لازم‌بتذکراست که این هرمز نباید با هرمز شهری که واقع در ساحل باب هرمز در خلیج فارس است وذکر آن در اغلب‌کتب جغرافیائی آمده است اشتباه‌شود.

در مصراع دوم این بیت آیه‌ای از قرآن تضمین گردیده است « آیه ۲۵ از سوره ۵۵ الرحمن » یعنی « هرچه روی زمین هست فانیست » و کنایه از این است که‌کسی درهرمز زنده باقی نمانده است .

ص۱س۱۰: «غول» موجود افسانه‌ای که سرراه بر مسافران میگرفت وآنان را میفریفت یا موجب گمراهی میگردید و «تابطشرا» که از صعالیك است موفق شد او را بکشد رجوع شود بصفحه ۳۰۷۶ فرهنگ آنندراج وصفحه ۱۴۲۹ برهان‌قاطع چاپ استاد دکترمعین .

ص۲س۱ :

«عرصه شطرنج بود ظاهر سکنت حرب دراو قائمه دوفوج گران را»

ظاهراً صحیح است واینکه در« نسخه م ونسخه د » سگنت ضبط گردیده دوست نمی‌نماید یعنی رویه زمین مانند صفحه شطرنج بود .

ص۲س۲: « لعب سوار » در لغت‌چنین ترکیبی‌نیست ولی اگر لعب‌را بمعنای بازی وبازی کردن بگیریم یعنی یك سوار بی اهمیت یا یك سوار از لشکر ممدوح که آنهم بنظر بازی‌کردن نه بصورت جدی تاخته است هر دوفوج را فرو کوفته‌است و رجوع کنند بتعلیقات کتاب دیوان ابی‌الفرج صفحه ۱۴۶

ص۳س۳ : همان‌طور که درپاورقی اشاره شده‌است هردونسخه « دجول‌است » وبنا بتحقیق آقای ناصح احتمالا نام مکانی است که امروز داجل نامیده میشودص۱۴۶ کتاب دیوان و بنقل‌استاد معظم حضرت‌آقای همائی هم«دجول» ودر بیت بعدهم‌دجولیان صحیح است .

ص۳س۶ :

« رای زنی پیر بود بر دو ملـهی رای زن پیرگفت رای جوان را »

در نسخه دانشکده حقوق و نسخه شماره ۵ که درپـاورقی کتـاب نوشته است «دهلی» است ولی این تصحیح احتمالا ازطرف کاتبین مزبور بدون تحقیق کافی شده است مخصوصـاً که نسخه دانشکده حقوق دراواخر قرن ۱۳ هجری نوشته شده است در همه نسخ قدیمی « ملهی است » استاد معظم حضرت آقای همائی هم در پـاورقی صفحه ۶۹۶ دیوان عثمان مختاری مرقوم فرموده‌اندکه بر معظم‌له هم روشن‌نشده‌است از متن همان صفحه دیوان عثمان مختاری استنباط میگردد که این‌کلمه نـام شخص است آقای ناصح هم درصفحه ۱۴۶ بصورت «دهلی» تصحیح فرموده‌اند .

ص۳س۷و۸ : کلمات ابر وبحر استعاره است از ممدوح و در بیت پنجم کلمه «دیرستان» صفت مرکب‌است برای حصن .

ص۳س۹ : قاعدتاً مراد از«چهره گشاینده یقین وگمان» استدراك وعقل‌است وبنظر این بنده نسخه‌های «م»و«د» اصح‌است‌که «ندادند» میباشد یعنی درك وعقل را برعدد لشکر ممدوح وقوف وآگاهی نداده‌اند .

ص۳س۱۰ : «طوفان» اشاره است بطوفـان نوح نبی علیه‌السلام که ذکر آن در کلام‌الله آمده است و بر طبق استخراج محمد فارس برکات درکتاب المرشد الی‌آیات القرآن‌الکریم در ص۳۰۳ در دوسوره ذکر کلمه طوفان آمده است اول در سوره اعراف آیه ۱۳۲ ودیگر در سوره عنکبوت آیه ۱۴ ضمناً توضیح میدهدکه طوفان

در مورد مصریان نیز وقوع یافته وهنگام خروج بنی‌اسرائیل بسرپرستی موسی علیه‌السلام که باشدت عمل وایستادگی فرعون روبرو شدند از جمله معجزات موسی (ع) بوده رجوع فرمایند بجلد ۱۴ تفسیر فخر رازی ص۲۱۶ چاپ مصر وصفحه ۴۲ جلد۲۵ همان کتاب وهمان چاپ .

ص۳س۱۱ : «صرصر» در فرهنگهای فارسی بمعنای « بادسرد ـ بادتند » آمده است اما درتاج‌العروس ولسان العرب باین معنی نیامده وبیشتر معانی‌مجازی آن از قبیل کشتی اسب وشتر تندرو بیان شده است . در قرآن کریم این کلمه در سه‌سوره آمده است یکی سوره ۶۹ آیه ششم « واما عادفاهلکوا بریح صرصرعاتیة » که بنا بنقل صاحب مجمع‌البحرین بمعنای باد بسیار سرد است و دیگری در سوره ۴۱ آیه ۱۶ « فارسلنا علیهم ریحاً صرصرا فی‌ایـام نحسات لنذیقهم عـذاب الخزی فی‌الحیـوةالـدنیـا ولعـذاب الاخرة اخری وهـم لاینصرون » و سوم در آیـه ۵۴ سوره ۵۴ «خیزران» بارای قرشت بروزن میزبان نوعی از چوب ونی باشد که بخم شدن نشکند وازآن تازیانه سازند وبیخ درخت سرورا نیز گویند (ص۷۰۳ برهـان قاطع چاپ استاد دکتر معین) . «نوان» دارای معانی متعدد منجمله لاغر وضعیف که هردو معنی با بیت مناسبت دارد .

ص۳س۱۲ : خم زدن کنایه از گریختن است کذا در برهان قاطع . پی کور کردن بمعنای نقش پای خود محو کردن تاکسی بآن پی نتواند برد در صفحه ۹۸۳ فرهنگ آنندراج همین بیت ابوالفرج رونی را شاهد آورده‌است .

ص۳س۱۳ : « نایژه » بمعنای گلوگاه ولوله ابریق ولوله هرچیز دیگرآمده است : حوض رنگ رزان علی‌القاعده کنایه از خزانه استکه درآن سکه‌های‌زرد وسفید وگوهرهای رنگارنگ موجود است گرچه این ترکیب درفرهنگ آنندراج وبرهان قاطع بچشم نخورد .

ص۳س۲ : «سینه بر» آلت جنگی مخصوص خراب کردن است و در اینجا کنایه از اسب میباشد و در مصراع دوم هم «کبش» درست است که بمعنی قوچ است و کبش فدی بگوسپندی که برای قربانی اختصاص داشته باشد اطلاق میشود (رجوع شود بهص۲۳۵۷ فرهنگ آنندراج» وهم کیش فدی که عبارت از کیسه های پرپول بوده است که در موقع گریز میریختهاند تا دشمن بجمع آوری مشغول و از تعقیب منصرف شود .

ص۳س۴ : « تب‌لرزه » تب صفراوی (ص۱۰۲۲ فرهنگ آنندراج) وشاید تب بیماری تب ونوبه باشد که با لرز توام است «مالاریا»

ص۳س۶ : اینکه در نسخه دانشکده حقوق نوشته‌شده است « جز تو که‌آورد پیل صدگله از حرب » نباید باتوجه باینکه این جنگها را غزا میدانسته‌اند درست باشد و بنظر این بنده همان کلمه غزو اصح‌است ودمان بمعنی فریاد کننده از روی غضب یاشادی ونعره زنان در ص۱۹۱۹ فرهنگ آنندراج مفصلا بـا شواهد متعدد آمده است .

ص۳س۷ : یعنی عقل گرچه خود بیان کننده مشکل غزو تو بود درعین‌حال همان کیفیت بیان مایه اعجاز بود برروی‌هم یعنی عقل هم ازعهده بیان مشکل‌غزو تو بر نمیآید .

ص۳س۱۰ :

کرده‌چو نامت بهرسفر که‌کنی‌رای عاقله‌حوت والی سرطان را

در مورد این بیت استاد بزرگوار آقای همائی در پاورقی ص ۶۵۶ تـا ۶۵۸ دیوان عثمان مختاری مفصلا توضیح داده‌اند واجمال آن اینکه « منظور از عـاقله حوت ستاره مشتری یا برجیس است که سعد اکبر میبـاشد ومقصود از والی سرطـان کوکب ماه است ... پس منظور شاعر انتقال ازاین معانی است بکلمه مسعود که‌نـام

ممدوح است. یعنی هر سفر که تو قصدکنی احوال ماه که دلیل اختیار مسافرت باشد از نظر سعد مشتری مانند نام تومسعود است » با این حساب ممدوح قصیده هم معلوم میشود که علاءالدوله مسعود است برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب دیوان عثمان مختاری .

بنابراین تصحیحی که در نسخه دانشکده حقوق« نسخه ح» نموده وقافله حوت نوشته‌اند درست نیست .

ص۴س۱ :

«شاه باز آمد برحسب مراددل ما   ملت ازرایت اوساخته عونی بسزا»

ممدوح این قصیده هم باتوجه به بیت نهم قصیده باید علاءالدوله مسعود باشد که از (۴۹۲ تا ۵۰۸) پادشاهی نموده است .

ص۴س۴ : «بسودن» بمعنی لمس‌کردن است واگر «ب» را تأکید بگیریم وسودن باشد بمعنی سائیدن وکهنه شدن است وشاید بمعنی ویران نمودن باشد بدین‌معنی که باد صرصر از خیمه‌های لشکرگاه او هیچ خیمه را واژگونه نساخته است و «نکبا» بادی است که از مهب خود برگردد ومیان دوباد وزد ویا میان صبا و شمال .

ص۳س۷ :

بسته‌طالع بمیان برکمر خدمت‌او   همه خردان‌وبزرگان‌فلک‌تا(چون)جوزا

اولا بنظر این بنده نسخه «م» و نسخه «د» صحیح است که « بسته‌طایع ...... » یعنی بمیل ورغبت وثانیاً « تاجوزا » اصح است چه جوزا دوپیکر است ومنظور این است که همه بروج وکواکب فلکی حتی جوزا بمیل ورغبت کمر برخدمت ممدوح بسته اند جوزا نام دو صورت از صور آسمانی است یکی دو پیکرو یکی صورت شخص واحد شمشیر بسته که گاه از آن به جبّار هم تعبیر شده است .

ص۴س۸ : « حرباء » نام فارسی این جانور آفتاب پرست است و در برهان قاطع هم تصریح بـاین معنی گردیده در ذیل لغت « آفتاب پرست » جانوری است است شبیه چلپاسه وبنا بنقل حیوة الحیوان همواره متوجه بآفتـاب است و باگرمی آفتاب رنگ برنگ میشود رجوع نمـایند ص ۲۸۹ جلد اول کتـاب مزبور چاپ مصر . وچون خورشید پرستی در هندوستان کم و بیش رایج بوده‌است ودر کلام‌الله‌مجید نیز درسوره نمل در مورد بلقیس سجده کردن بآفتاب ذکرشده است (وجدتها وقومها یسجدون للشمس) شاعر « همه خورشید پرستان جهان » گفته است .

ص۴س۹ « سر بر آرای ملك ابراهیم...... » بدون تردید نسخه های «د»و«م» صحیح است که « همی شاه توچون زیب دهد ملك ترا » چرا که مسعود فرزند سلطان ابراهیم‌است نه داماد او ورجوع شود بصفحه ۱۴۷ کتاب دیوان .

ص۴س۱۰ :

« داعی دولت او به‌سپرد خاك همی زجنوب وزشمال وزدبوروزصبا»

اولا بنظر این بنده نسخه «د» که بصورت « به سپرد خاك همی » مکتوب‌است اصح است خاصه که درنسخه ای که دراختیار جناب ناصح هم بوده همچنین است رجوع‌شود به ص ۱۴۷ کتاب دیوان و ثانیـاً تصحیحی که در نسخه م شدم است نیز دور نمینماید « داعی دولت او به که سزد خـاك همی » جنوب بفتح اول بـاد دست راست و مهب آن از مطلع سهیل تا مطلع ثریا است جنائب جمع (منتهی الارب) شمال بالفتح وبکسر اول بادی که ازجانب دیار ثمود وزد(اوما استقبلك عن یمینك وانت مستقبل القبلة) یا آنکه مابین مطلع شمس وبنات نعش وزد واین صحیح‌است (منتهی‌الارب) .

«دبور»بالفتح باد پس پشت خلاف صبا (منتهی‌الارب) « صبا » بالفتح بادبرین که جای وزیدن آن از مطلع ثریا تا بنات نعش است وآن را قبول هم نامند خلاف دبور (منتهی‌الارب)

ص۴س۱۱ : متن اصح وانسب از نسخه«د» است و«عذرا»(یعنی دوشیزه جمع آن عذاری است)یعنی برج و باروی هر حصاری‌که در عالم فتح نشده است منبرخطبه فتح ممدوح خواهد شد .

ص۴س۱۲ : «گبر» لغتی است که برای استخفاف بزرتشتیان پس از اسلام اطلاق گردیده است رجوع شود به پاورقی ص۱۷۷۴ برهان قاطع چاپ استاد دکتر معین . «ترسا» بر وزن تنهـا ترسنده وبیم کننده....... ونصرانی وآتش پرست را نیز گفته‌اند (کذا فی‌برهان) در اینجا مراد نصرانی است .

ص۵س۱ : «سمر» یعنی افسانه و «نوازن» صفت مرکب یا اسم فاعل مرخم از نوازنده است وبنظر این بنده نسخه‌هـای « د»و«م » که مصراع دوم را بصورت «اندر آرند بدستان نوآئین نوا» نوشته اند اصح است نوا یکی از مقامهای دوازده‌گانه مقام موسیقی فارسی است رجوع شود بحواشی برهان .

ص۵س۳ : این بیت هم حکایت براین دارد که ممدوح قصیده علاءالدوله مسعود است وبرجیس نام دیگر ستاره مشتری است که قران آن با مشتری سعد است واگر ولادت نوزادی در هنگام این مقارنه صورت گیرد صاحب قران نامیده میشود.

ص۵س۴ :

«آن سپهری تودر آوردکه آوردفلك ‌ ‌ ‌ ‌ شورهیجای تو ننشاند روزهیجا »

« آورد » بمعنای جنگ وستیز است وآوردگاه نیز مورد استعمال بوده و در شاهنامه مکرر بکار رفته است .

فزاینده باد آوردگاه ‌ ‌ ‌ ‌ فشاننده خون زابر سیاه

(شاهنامهٔ فردوسی)

وهیجاء نیز همین معنی را دارد ودربرهان قاطع ذیل کلمه آورد نوشته شده « وبعربی هیجا خوانند » هیجا هم ممدود وهم مقصور بکار رفته است رجوع فرمایند بتاج‌العروس ج جیم ص۱۱۸ .

ص۴س۵ : یعنی رمه گوسپندی که درحفاظت و پاس تو قرار گیرد گوسپند پیشرو آن بجای علف مژه‌های شیر درنده را چرا میکند ومیخورد .

ص۵س۶ : شاهین درلغت پرنده‌ای است شکاری وزبانه ترازو و تکیه گاه و در اینجا بنظر این بنده استعاره است از تیر یعنی ازآن هنگام که تیر تو به پر عقاب آراسته شد عنقا از ترس تیر تو بحجاب عدم گریخت ومتن اصح از هردونسخه‌است مخصوصاً از نسخه م که سکته وزنی‌هم دارد .

ص۵س۷ :

« قبضه‌چرخ توشیطان ببسود وبگریخت　　گفت این نیست مگرعهده لاحول ولا »

آقای ناصح در تعلیقات کتاب بصورت

«قبضه‌چرخ توشیطان نبسودونگرفت　　گفت این نیست مگر عمده لاحول‌ولا»

تصحیح نموده‌اند (رجوع شود ص۱۴۷) وحال آنکه بنظر این بنده در مصراع اول بیت همان متن اصح وانسب است یعنی شیطان ابتدا قبضه کمان بزرگ ترا لمس‌کرد وگرفت وسپس چون متوجه شد که آن چرخ تکیه‌گاه واساس لاحول ولاقوة الاباالله است بگریخت .

ص۵س۱۰ :

بمقام تو مقامی‌که درآن آسائی　　حضرتی گرددچون‌غزنین بابرگ‌ونوا

در این بیت باء بمقام سوگند است ومنظور ازمقام اول جاه وجلال ومقام‌دوم اسم مکان است ونیز کلمه حضرت بمعنای پای‌تخت بکار رفته است . «غزنین» در صفحه ۲۰۱ جلد چهارم معجم البلدان چاپ بیروت بصوت غزنه ضبط گردیده ودرهمان‌کتاب ضبط غزنین را هم تصریح مینماید وحاکم نشین ولایت زابلستان بوده است آقای ناصح هم نوشته‌اند که بسه‌صورت « غزنه . غزنی ، غزنین » ضبط شده‌است .

ص۵س۱۱ :

«باغ‌ها راغ کند رنج قدوم ملکان راغها باغ کند یمن قدوم ملکا»

راغ در لغت بمعنای صحرا آمده است که بجانب کوه باشد و مرادف با باغ ولی در این بیت چنان مینماید که منظور از راغ‌مکان ویرانه و یا صحراء خشک‌است گویا شاعر باحتمال خیلی زیاد بآیه ۳۴ از سوره نمل که بنقل از ملکه سبا میگوید « قالت‌ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة » یعنی «پادشاهان وقتی بدهکده‌ای درآیند تباهش کنند وعزیزانش را ذلیل کنند » نظرداشته است .

ص۶س۱ :

«شادخوار از تو سلاطین و ترا برده نماز نوشخوار از تو رعایا و ترا گفته دعا»

درعین اینکه در نسخه«د»و«م» بصورت (شادخوار از تو سلاطین و ترا دیده مطاع) میباشد ولی بنظر این بنده در نماز بردن مبالغه بیشتری است تا در « مطاع دیدن » خاصه که دربیت ابوشکور بلخی هم استعمال شده است

« ترا اگر ملك چینیان بدیدی روی نماز بردی‌ودینار بر پراکندی»

ونماز بردن بمعنی تعظیم کردن وسجده نمودن‌است .

ص۶س۲ :

گاه‌رای تو وروی تو بغزووبجهاد گاه‌گوش‌تو وهوش‌تو برود و بغنا

«رود» نام سازی است وبرای غنا که دراین‌جا مراد مطلق موسیقی است وبحث درباره این‌کلمه رجوع شود بپاورقی بسیار فاضلانه ومحققانه استاد بزرگوار آقای همائی مدظله در ص ۱۸۰تا۱۸۶ کتاب مصباح الهداية .

- **ص۶س۸و۹** : در هردوسطر مراد از «لوءلوء لالا» دانه‌های باران یا تگرگ است .

ص۷ س۱ : بنظر این بنده مصراع دوم بر طبق نسخه « د » اصح و انسب

است «ابد» عبارت از زمانی است‌که نهایتی درآن نباشد (ص۱۲۶ فرهنگ‌آنندراج) یعنی قضا بر عهد حکومت او برای ابد بعین رضا نگریسته است کنایه از اینکه حکومت همیشگی ودائمی دارد .

ص۷س۳ :

آنکه اندر ازل کمر بسته‌است	برفلك پیش طالعش جوزا

«ازل» دوام وجود درگذشته است برای توضیح بیشتر مراجعه شود به ص۸۴ جلد اول کشاف اصطلاحات الفنون .

«جوزا» نام برج سوم از ماه است که مرادف خرداد است رجوع شود بکتاب السامی فی‌الاسامی نسخه عکسی چاپ بنیادفرهنگ ص۴۴۳ورجوع‌شودبه‌ص۱۸ازجوزه عبدالرحمن صوفی متوفی ۳۷۶ قمری‌که ضمیمه صورالکواکب چاپ شده است وبمتن کتاب صورالکواکب از ص۱۶۰ تا ۱۶۷ چاپ حیدر آباد دکن ، مجموعاً یعنی از دیر باز دیر باز ستاره جوزا دربرابر طالع فرخنده ممدوح کمر اطاعت و خدمت بسته است .

ص۷س۸ :

ای‌متابع ترا سپاه زمین	وی موافق ترا نجوم سماء

اینکه در نسخه «ح» ونسخه «د» مصراع دوم بصورت « وی‌موافق ترا جنود سماء » مکتوب است بنظر این بنده اصح است اگر چه لفظ نجوم دلالت برسعادت ممدوح میکند یعنی موفق وبطالع سعداست ولی بامناسبت سپاه زمین در مصراع‌اول جنود در مصراع دوم بهتر است خاصه که در کلام الله مجید هم جنود سماء مکرر بیان شده است « هوالذی انزل‌السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم ولله جنود السموات والارض وکان‌الله علیماً حکیما » وهمچنین « ولله جنود السموات والارض وکان‌الله عزیزاً حکیما » آیه‌های ٤ و٦ سوره فتح .

ص۷س۹ : یعنی اگر عقل مهر ومحبت ترا ملتزم گردد حتی عنقـا را بدام میآورد .

ص۷س۱۰ : یعنی روح باکمال اختفاء وپوشیدگی که دارد وبا توجه باینکه امریست کامـلا معنوی اگر از بخشش تو مـایه بگیرد صورتی آشکار وقـابل رویت میشود .

ص۸ س۱ : آقای ناصح در توضیحات (ص۱۴۷کتابدیوان) مرقومداشته‌اند که کش بفتح اول یعنی سینه ودستبکش یعنی دست بسینه .

ص۸س۲ : در این قصیده الفهای آخر غالباً الف اطـلاق است وسپهر کاشانی در براهین العجم در مورد الف اطلاق بیت اول همین قصیده را شاهد آورده‌است .

ص۸س۳ : بنظر این بنده نسخه د که بصورت « چشم است بختیاری ودرچشم بینشی » مکتوب است اصح وانسب است .

ص۸س۶ : « سگالیدن» بمعنی فکر کـردن واندیشه نمودن بـکار رفته‌است (کذا در حواشی برهان قاطع) ودر مصراع دوم « اینك بنقد » درست است یعنی روزگار برای تو در اندیشه کیخسروی است ونقداً هم والی هندوستانی .

ص۸س۸ : «صاحبقران» درلغت بنوزادانی اطلاق میشود که درهنگام تولد آنان زهره ومشتری را قران عظمی باشد که پس‌از سـالهای بسیار این قران واقـع میگردد وعجیب است که محمد پادشاه صاحب آنندراج وتهانوی صـاحب کشـاف اصطلاحات الفنون بنقل‌از صاحب‌کشف اللغات نوشته‌اند که « زحل و مشتری » قران داشته باشد وحال آنکه زحل نحس است و لقبی است که بسلاطین اطلاق میگردیده است وپادشاهانی که سلطنت آنان زیاد طولانی باشد .

ص۸س۹ :

کزروی عقل یك‌تنی‌اندرجهان ولیك اندر هنر تمـامتر از صد جهـانیا

ظاهراً مضمونی است که در اشعار شعرای عرب هم بکار رفته و بخصوص متنبی در مدح عضدالدوله بکار برده است از قبیل

رایته فرایت الناس فی رجل   والدهر فی ساعة والارض فی دار

ص۱۷ منتخب ابن خلکان بتصحیح مرحوم فاضل تونی و یا «ومنزلك الدنیا و انت الخلائق» ایضاً همان کتاب ص۱۸ .

ص۸س۱۱ :

«دیدار خواست قدر......................   درگوش او نهاد قضا لن ترانیا»

مصراع دوم بیت اشاره است بآیه مبارکه «قال رب ارنی انظر الیك قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل» (گفت پروردگارا خودت را بمن بنما که ترا بنگرم گفت هرگز مرا نخواهی دید ولی باین کوه بنگر) که آیه ۱۴۳ از سوره اعراف ومربوط بمیقات موسی علیه السلام است و برای توضیح رجوع شود بجلد سوم ص۴۰ بخش دوم تفسیر شریف روح المعانی اثر آلوسی که تا صفحه ۴۹ ببحث درباره این آیه مبارکه اختصاص یافته است و بنظر این بنده ابوالفرج دراین بیت باصطلاح شمس قیس رازی ترك ادب شرعی نموده است .

ص۹س۵ :

باز آمدند باتو همه بندگان تو   با عاملی و شحنگی و پهلوانیا

همان طور که درپاورقی صفحه مذکور نوشته شده است نسخه های «ح» و «د» و «م» هرسه نسخه مصراع دوم «باعالمی وشحنگی وپهلوانیا» است ومتن اصح و انسب است چرا که لازمه ذکر شحنگی وپهلوانی در مصراع دوم «عاملی» است که بمعنای استانداری امروز است .

ص۹س۷ :

«بس گردنان که گردن چو نگوی بردرند   گردد همی زدولت توصولجانیا»

لفظ گردن بمعنی قهرمان و بلند بالا استعمال شده است ودر فرهنگ آنندراج بمعنی بلند استعمال شده است و بنظر این بنده درمصراع اول تصحیحی که نسخه د نموده است اصح وانسب است یعنی چه بسا قهرمانان که گردون مانند گوی چوکان آنان بوده‌است کنایه از اینکه خودسر بوده‌اند واکنون گردن آنان از حشمت تو چون چوگان شده که بازیچه دست تو قرار گرفته‌است .

ص۹س۱۲ :

عالم شکسته خصم ترا دردل آرزو دولت نموده حکم تراخوش‌عنانیا

خوش عنان اسب مطیع وفرمان بردارکه باندك‌اشاره عنان بهرسو که‌بخواهند بگردد (ص۱۷۳۷ فرهنگ آنندراج) وعالم بفتح‌لام بمعنی جهان وآنچه که آسمان محیط بر آنست ودر اینجا کنایه از مشیت الهی است .

ص۱۰س۱ : «فره» بکسر اول وتخفیف ثانی بمعنی سبقت و پیشی و بمعنی بسیار وافزون وزیاده باشد رجوع شود ببرهان قاطع وحواشی آن .

«وفاق» بکسر اول مصدر باب مفاعلة بمعنی سازگاری است .

ص۱۰س۲ :

زیراکه دراو برشرف گوهر آدم تقدیر همی‌وقف‌کندعرض‌حشم‌را

مرجع ضمیر او در مصراع اول (امروز) است واستعمال ضمیر او بجـای آن برای ذوی‌العقول وغیر ذوی‌العقول متـداول بوده است . شرف گوهر آدم مجموعـاً صفتی است که برای ممدوح آورده است .

ص۱۰س۳ :

« منصورسعید آنکه بانعام وبافضال زوبرگ ونوائیست عرب‌راوعجم‌را »

کسره بعد از منصور کسره بنوت است نه کسره تتابع صفات . « انعام » بکسر

الف مصدر باب افعال بمعنای نعمت دادن وخوش گردانیدن ومبالغه نمودن در کار .

ص۱۰س۴ : «آن وفد جلالت» وَفْد بفتح اول وسکون دوم بالای کوه وریگ بلند برآمده (منتهی‌الارب) «درمصراع دوم معنی وفد غیر ازمعنی آن » در مصراع اول است و معنی میزبان از آن استنباط میگردد البته در ذیل آیه مبارکه « یوم یحشر المتقین الی الرحمن وفدا » برای وفد معنای گروه ودسته‌ای که برای زیارت شخص بزرگ عازم باشند قائل شده‌اند که آن معنی‌هم بی مناسبت نیست رجوع شود به ص ۵۳۸ ج ۲ تاج العروس و اساس البلاغه زمخشری ، «شافی» از معانی‌این کلمه بسنده وزیاد است ، « ابنای نعم » بمعنی نیازمندان ومحتاجان .

ص۱۰س۵ :

شخصی است‌حمید‌آمده درقوت‌وبسطت روحی‌است معین‌شده امثال وحکم را

«بسطت» بفتح اول وگاهی بضم اول هم استعمال شده است بمعنی فضیلت و دست رس وفراخی علم ودرازی جسم (منتهی‌الارب) این کلمه در کلام‌الله در دوآیه آمده است اول آیه ۲٤۸ سوره بقره (قال‌ان‌الله اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی‌العلم والجسم) ودیگر آیه ٦۹ سوره اعراف (واذکروا اذجعلکم خلفاء من بعد قوم نوح وزادکم فی‌الخلق بصطة) باید توجه داست که کتابت بسطة بهردوصورت (بسطة)و (بصطة) آمده است رجوع فرمایند بپاورقی‌ص۴۳۶جلد دوم تفسیر شریف مجمع‌البیان چاپ اسلامیه تهران ضمناً در ج دوم تفسیر شریف‌کشاف اثر جارالله‌زمخشری با«س» مکتوب است (وزادکم فی‌الخلق بسطة) . در مصراع دوم منظور شاعر این است‌که ممدوح روحی است که ممثل امثال وحکم است یعنی فی‌المثل مروت ووفا وسخا و کرم وشجاعت وسایر ملکات فاضله را که در امثال وحکم میخوانیم ومیشنویم و در خارج مصداق ومظهری برای آنها نمی‌یابیم این ممدوح آن امثال وحکم‌را باوجود

خود مشخص ومجسم میسازد .

ص۱۰س۶ :

چرخی که جهانیست از او اخترجدش   صدری که شکوهی است ازاو بالش عم زا

همچنان که درپاورقی کتاب دیوان نوشته شده است متن اصح وانسب است و مراد از جد شمس الکفات ابوالقاسم احمدبن حسن میمندی و مراد از عم عبدالرزاق بن احمد پسر میمندی سابق الذکر است .

ص۱۰س۸ :

از اوج فلك همت او ساخته مرکب   برفرق زحل رفعت اوسوده قدم را

«زحل» بزرگترین ودورترین ستاره منظومه شمسی است بنسبت زمین و در اساطیر الهه بزرگ بوده است (ترجمه گونه ازالمعجم الوسیط) .

«زحل» ستاره‌ای است از ستارگان بر فلك هفتم تابد و آن نحس اکبر است (آنندراج) .

ص۱۰س۱۰ : رجوع شود بحواشی آقای ناصح بر کتاب دیوان ص۱٤۸ که این بیت را باین صورت تصحیح فرموده‌اند .

« گرمدح و ثناها سبب کسب بلندیست   زوکسب بلندی‌شده دینار ودرم را»

ص۱۱س۱ : تا مایده.......................

«مایده» خوردنی وطعام وخوان آراسته بطعام (فـاذالم یکن علیه طعام فهی خوان) (منتهی‌الارب) ونام سوره پنجم است از سور قرآن که‌درآن دومرتبه این لفظ آمده است درآیه‌های ۱۱۲و۱۱٤ .

«آدم» پدر آدمیان وآن ابوالبشر علیه‌السلام است .

ص۱۱س۲ :

برشاخ بقم حشمت او ناگه بگذشت   خون خشک شد اندر تن از و شاخ بقم را

«بقم» بفتح اول وتشدید ثانی چوبی است سرخ که رنگ ریزان بدان رنگ کنند وبفارسی آنرا بکم گویند درخت آن بزرگ است وبرگش ببرگ بادام ماند وجهت التیام قروح کهن وجراحات تازه وقطع خون نافع وبیخ آن سم یکساعت است (فرهنگ آنندراج ص۷٤۵) ظاهراً همان قرمز دانه است که امروزهم دررنگ نمودن نخ قالی ومنسوجات بکار میرود ورنگ آن ثابت است

ص۱۱س۳ :

گردرسخن آید شنوا گردد لاشك   گوش ازلغت خاطر اوجذر اصم را

«جذراصم» لغت اصم بمعنی کر است که جمع آن (صم) درکلام الله استعمال شده است «صم وبکم وعمی..» و در اصطلاح جذر اصم درقبال جذر منطق بضم میم وکسر طاء اسم فاعل از مصدر انطاق است یعنی اعدادی که جذر آنها سالم نباشد ر.ك فرهنگ آنندراج . مجموعاً یعنی اگر ممدوح من درسخن آید حتی جذر اصم که بگنگی وکری معروف است شنوا میگردد ، کنایه از اینکه پاسخ صحیح میدهد وبنظر این بنده باقرینه گوش وشنوا منظور این است که کر مادر زاد که هم کروهم گنگ است درقبال صحبت ممدوح شنوا میگردد . ویاعددی که جذر ندارد مثل عدد ده باز در قبال کلام ممدوح بهجواب صحیح میرسد .

ص۱۱س۵ :

نوری ندهد روشنی کار حسودش   اصلی نبود فربهی حال ورم را

مصراع دوم این بیت درمضامین اشعار شعرای عرب هم بچشم میخورد منجمله درقصیده معروف متنبی در مدح سیف الدوله بمطلع

« واحر قلباه ممن قلبه شبم   ومن بجسمی وحالی عنده سقم »

تا آنجا که میگوید :

« اعیذها نظرات منك صادقة ان تحسب الشحم فیمن شحمه ورم»

ر.ك بصفحهٔ ۴۸۲ دیوان متنبی با شرح ابی‌الحسن واحدی نیشابوری چاپ بغداد .

ص ۱۱ س ۶ :

عزمش چو فلق گیرد ره گیرد بر باد حزمش چو ثبات آرد پل سازد یم را

«فلق» سحر که سپیده‌دم و هرچه شکافته شود از روشنی بامداد یا سپیدی آخر شب که سرخی آفتاب است (منتهی‌الارب)

«یَـم» دریا (منتهی‌الارب) و باین معنی در هشت آیه از کلام الله مجید آمده است مجموعاً یعنی اگر عزم ممدوح من آشکارا گردد راه را بر باد میبندد واگر حزم او پایداری ورزد دریارا بمنزلهٔ پل مینماید .

همچنان که قبلا متذکر شد «قلق» هم‌که در متن دیوان چاپ شده‌است صحیح بلکه بمناسبت ذکر ثبات در مصراع دوم اصح وانسب است (قَلَق) محرکه یعنی بی‌آرامی وجنبندگی یعنی اگر عزم او حرکت را پیشه‌کند راه را بر باد می بندد

ص ۱۱ س ۱۰ :

تا ماله‌زند هیچ زمین هیچ کشاورز تا سجده برد هیچ شمن هیچ صنم را

«ماله» مرکب ازمال باضافه «ه» پسوند اسم آلت از قبیل گیره و رنده وغیره « بر وزن خاله . تخته ای را گویند که برزیگران برزمین شیار کرده بکشند تا کلوخهای آنرا نرم کند وزمین را هموار سازد » (برهان قاطع) .

«هیچ» بمعنای هر استعمال گردیده است اگرچه دربرهان این معنی را بیان ننموده است .

شاد صاحب فرهنگ آنندراج در ذیل لغت ماله این بیت ابوالفرج را آورده ولی متعرض معنی هیچ نگردیده است ، اما در ذیل لغت «هیچ» باز هم همین بیت‌را

شاهد در مورد معنی «هر» برای هیچ آورده‌است .

«شَمَن» بروزن چمن بت‌پرست را گویند (برهان) . مجموعاً یعنی تا هر کشاورز هر زمین را ماله زند وتا هربت پرست بت‌را سجده کند . وبنظر این بنده شاید هیچ دراین شعر از لحاظ معنی زائد باشد .

ص۱۱س۱۲ :

گه منزل او برزده باسغد سمرقند　　　گه‌مجلس‌او طعنه زند باغ ارم‌را

«سغد» درص۹٤ ج سوم معجم‌البلدان چاپ تهران این کلمه بضم اول وسکون ثانی ودال مهمله ذکر شده‌است که ناحیه‌ای است بسیار پرآب وسرسبز وخرم .

ونیز در ص۱۱۴۱ برهان قاطع چاپ استاد دکتر معین چنین آمده است بضم اول بر وزن جغد نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیك سمرقند گویند آب وهوای آن درنهایت لطافت باشد وآن بسغد سمرقند (بدون واو وبصورت اضافه) شهرت دارد وآنرا بهشت دنیاهم میگویند .

بنابقول سید احمد بن زینی دحلان مؤلف کتاب الفتوحات الاسلامیة فتح سغد درسال ۱۰۴ هجری قمری بوده است ر.ك بجلد اول کتاب مزبور از ص۲۳۶ ببعد

«سمرقند» بنا بنقل یاقوت در معجم‌البلدان (ص۱۳۳ ج سوم چاپ تهران) ضبط این‌کلمه بفتح اول ودوم است وآنرااز بناهای ذوالقرنین دانسته است وطول‌آنرا ۱۸۹/۵ درجه‌وعرض آنرا ۳۶/۵ مینویسد وبنا بنقل صاحب فتوحات‌الاسلامیه درسال ۹۳ هجری قمری وسیله عبدالرحمن بن مسلم برادر قتیبة‌بن مسلم بوسیله مسلمین فتح شده‌است .

«اِرَم» عربی نام شهر عاد ونام‌پدر یامادر عاد ویانام قبیله (آنندراج) بعدها ارم وصحن ارم‌بمعنای بهشت ومینو بکار رفته است . برای اطلاع ر.ك بتفاسیر کلام‌الله در ذیل آیه مبارکه «ارم‌ذات‌العماد» (آیه ششم از سوره فجر) وازجمله بتفسیرشریف

روح‌البیان اثر شیخ اسماعیل حقی‌افندی ج‌ششم ص۶۸۶ .

و بنظر این بنده اگر سغد سمرقند بصورت‌اضافه خوانده شود باتوجه بتصریحی که در برهان قاطع شده است اصح وانسب ایست و(و) که درمتن بلحاظ آنکه‌درکتاب گذاشته شده‌بوده چاپ‌شده‌است زائد است .

ص۱۲س۳ :

گر شاخ‌نوان بود ز بی برگی‌و بی برگ   از برگ‌نوا داد قضاشاخ نوان‌را

«بی برگی» از معانی برگ‌ساز و نوا واسباب وجمعیت ودستگاه است .

«نوان» بمعنی لرزان ونالان وزاری‌کنان وفریاد زنان هم هست، واصل معنیش چنین است چه نوا بمعنی نـاله باشد والف ونون در اینجـا الف و نون صفتی است (برهان‌قاطع)

«نوا» جمعیت وسامان وسرانجام وکثرت مال وتوانگری و نیکوئی‌حال ورونق کار باشد (برهان‌قاطع)

ص۱۲س۴ :

انواع‌نبات اکنون‌چون‌مورچه درخاك   ازجنبش‌بسیار مجدرکند آنرا

«مجدّر» جدّر تجدیرا مجهولا چیچك برآورد مجدرکمعظم نعتست از آن (منتهی‌الازب) چیچك لفظ ترکی بمعنی آبله و مجدر در اصطلاح امروز مرادف با آبله رو است .

ص۱۲س۹ :

شاهنشه عالم‌که نبوداست بعالم   عالم تروعادل تراز اوانسی‌وجان‌را

«انسی» مفرد وبمعنی یك انسان وجمع آن اناسی واناسیة واناس است .

«انسیّ» در کلام‌الله مجید استعمال شده است در سوره۳٦ مریم آیه ۱۹ (انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم‌الیوم انسیا) (من برای خـدا روزه ای نذر کرده‌ام و

امروز با بشری سخن نکنم) (ترجمه از قرآن ابوالقاسم پاینده)

«جان» اسم جمع جن است و نوعی از مارسپید (منتهی‌الارب) و بهرد وه‌معنی‌در کلام‌الله مجید بکار رفته است بمعنی اول در ۵ آیه و بمعنی دوم در دو آیه ر.ك بکتاب شریف‌المعجم المفهرس‌لالفاظ‌القرآن الکریم استخراج محمد فواد عبدالباقی .

ص۱۲س۱۰ :

محمود جهانگیر که بسته‌است جهاندار   در ناصیه‌دولت او حکم قران را

علی‌القاعده مراد سیف‌الدوله محمود فرزند ارشد سلطان ابراهیم است که‌در سال ٤٦٩ از طرف پدر بفرمانروائی هندوستان منصوب گردیده‌است :

«جهاندار» در اینجا مراد ذات باریتعالی است .

«ناصیه» موی پیشانی نواصی جمع و نواصی الناس اشراف مردم (منتهی‌الارب) ودر اینجا بمعنی پیشانی است .

ص۱۲س۱۲ در مصراع دوم بنا بتصحیح آقای ناصح باتکاء نسخه‌ای که‌دراختیار ایشان بوده است . « بی‌خدمت او رنج نبسته است میان را » اصح و انسب است ر.ك ص١٤٨ کتاب دیوان ابی‌الفرج رونی .

ص۱۳س۲ :

ساکن کندی طبع هوا پاور کابش   گر نه‌حرکت میدهدی دست‌عنانرا

بنا بضبط نسخ «د» و «م» در مصراع دوم بدون واو «دست عنان را» که اصح وانسب است.یعنی وقتی‌ممدوح پای دررکاب‌مینهد آسمان وگردش ایام ساکن‌میگیرد ولی همواره عنان روزگار دردست اوست و درعین سکون روزگار خود عنـان آنرا بهر طریق که بخواهد بجنبش درمیآورد .

ص۱۳س۳ :

روزی‌که‌امل سست‌شود درطلب‌عمر وقتی‌که‌اجل‌مسته‌دهد تیغ‌وسنانرا

«مُسْتَه» درعربی طعمه طیور شکاری مثل باز وشکره (فرهنگ آنندراج)

ص۱۳س۴ :

گیرد زفزع روی دلیران وسواران گردی‌که‌عدیل آمدهرنگ یرقان‌را

«فزع» محرکة ترس وبیم افزاع جمع با آنکه مصدر است (منتهی‌الارب)

«عدیل»مانند وهمسنگ‌عدلا جمع وهم سر (منتهی‌الارب)

«یَرقان»«ع» نام‌علتی که بدن را زردکند خاصه چشمان را وبسکون نیزآمده (فرهنگ آنندراج) بدانك سبب یرقان بسیاری صفرا بود کبهمـه (کذا) تن بگسترد وتن را زرد گرداند وسبب آنك صفرا بسیارگردد یا غذاهای صفرائی بود یا داروهای گرم (ص۴۶۱-۴۶۲ هدایةالمتعلمین فی‌الطب)

ص۱۳س۵ :

گاه‌این بجگرجفت‌بودباتف تموز گاه‌آن‌بنفس یارشود بادخزان‌را

«تف» بمعنی بخاروحرارت است (پاورقی صفحه ٤٥٢ برهان قاطع)

«تَمُوز» گرمای سخت باشد و نام ماه اول تابستان وماه دهم از سال رومیان وبودن آفتاب در برج سرطان (برهان) ورجوع فرمایند ص۷۰ و۳۲۷ آثارالبـاقیة عن‌القرون الخالیة بیرونی چاپ افست تهران مرجع ضمایراشـاره این وآن دردوبیت قبل آورده شده‌است .

ص۱۳س۶ :

ابلیس‌کشف وار درآرد بکتف‌سر چون‌میر برآرد بکتف‌گرزگران‌را

«کَشَفْ» لاك پشت وکاسه پشت را گـویند وبرج سرطـان را نیز گفته‌اند

(برهان) باتوجه به پاورقی ص۱۶۵۱ برهان معلوم میشودکه دراوستا بمعنی خرچنگ بکار رفته است .

ص۱۳س۹ :

تاایلك وخان قبله یغما وتتار ند   جز درگه او قبله مبادا یلك و خان را

«ایلك» و نام پادشاه یغماهم هست که ترکستان باشد (برهان) ایلك برزن بیلك ملکی است از ترکستان و نام پادشاه آنجاست و ترکی است ابوالفرج گفته (تاایلك وخان قبله یغما و تتارند . .)(فرهنگ آنندراج)

«خان» بروزن کان پادشاهان ختا و ترکستان را گویند هرکه باشد (برهان)

«یغما» در ص۲۸ کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب چاپ تهران مفصلا راجع باین ناحیت بحث شده است و بنظر این بنده دراین جا مراد نام قبیله است .

«تتار» بروزن قطار بمعنی تاتار است وآن ولایتی است از ترکستان که مشک خوب از آنجا آورند و ترکان آنجارا نیز تتار خوانند (برهان) و برای اطلاع بیشتر ر:ك بپاورقی فاضلانه استاد دکتر معین در ذیل همین کلمه در برهان و به ص۷۶ کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب

ص۱۴س۱ :

ز رود زاوه عبر کرد بحرما   نبیره رجای خلق ابوالرجا

«زاوه» بنا بنقل یاقوت حموی درص۹۱۰ ج دوم کتاب معجم البلدان چاپ افست تهران . از دهکده های نسبتاً بزرگ نیشابور است و در همان کتاب بنقل از ابوسعد میگوید که زاوه از دهکده های بین هرات و نیشابور است بنابراین اینکه در نسخه د « زرود ساوه......» ضبط شده است صحیح نیست .

«بحر» استعاره است ازممدوح

ص۱۴س۴ :

رسیده جاه‌او بجرم‌مشتری　　　　پریده جسم او بروح اولیاء

مصراع دوم این بیت در دو نسخه قدیمی «د» و «م» چنین است (براق‌جاه‌اودعای اولیاء) واصح وانسب است ودرواقع اضافه تشبیهی است که دعای اولیا را به براق تشبیه نموده است و براق مرکبی است که حضرت رسول درشب معراج برآن سوار شدند و برای اطلاع بیشتر ر.ك.ص ۵۳۶ ج دوم ناسخ‌التواریخ حضرت عیسی چاپ سربی طهران .

ص۱۴س۵ :

گذشته قدراو زاوج‌آسمان　　　　جواز قدراو رضای پادشا

اگر چه در نسخه د مصراع دوم بصورت (جواز قدراو رضای اولیاء) ضبط است ولی بلحاظ اینکه در آن صورت تکرار قافیه آن هم در دو بیت پشت سرهم خواهد بود بنظر متن اصح وانسب است .

ص۱۴س۷ :

چه نعل مرکبش چه‌شکل ماه نو　　　　چه‌گرد موکبش چه کحل توتیا

چه دراین بیت معنی تسویه و برابری را میرساند واز ادوات تشبیه نیست ـ «کحل‌توتیا» بصورت اضافی درکتاب هدایة‌المتعلمین نیامده است چراکه کحل را درهمه‌جا بصورت سرمه‌بکار برده‌است‌ولی توتیا را مکرر بکار برده‌است بدون‌اینکه از نظر لغوی معنی نموده باشد البته توتیا بمعنی سنگ سرمه است رجوع شود بفرهنگ آنندراج .

ص۱۵س۱ :

نهال عرق فضل‌وی ذوی‌الحسب　　　　عیال ذات جوداوذوی النها

در مصراع دوم همچنان که درنسخه د « عیال ذات عقل او ذوی النهـا » ضبط است اصح وانسب است بمناسبت ذکر ذوی‌النهی خردمندان و تیزهوشان تحت تکفل عقل او هستند .

«عِیال» جمع کلمه عَیِّلْ بروزن سیداست بمعنی زن وفرزند وهرکه در نفقه و مؤنت او باشد .

ص۱۵س۳ :

مگرد گرد آب گرد هیبتش — که درکشد بدم ترا چو اژدها

«آب‌گرد» بمعنی گردابست در فرهنگ آنـندراج همین بیت ابوالفرج رونی بعنوان شاهد ذکر شده است .

ص۱۵س۴ :

عذاب او حریق درجحیم زد — خلاص جست او وگفت عافنا

«جحیم» کامیر یکی از نامهای دوزخ مؤنث است وآتش سخت‌شعله زن وآتش توبرتو وهرآتش بزرگ که‌در مغـاکی افروخته باشند (منتهی الارب) این‌کلمه در کلام‌الله‌مجید مکرر درمکرر مورد استعمال است . درمصراع دوم عافنـا اشاره است بآیه مبارکه (ربنا ولا تحملنا مالاطاقة لنا به واعف عنا واغفرلنا وارحمنا انت‌مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین) آخرین آیه سوره بقره .

ص۱۶س۶ :

جداکند عقیم کره‌ازوتن — نشاط دل فضول سر بالتقا

عقیم بمعنی سخت وشدید استعمال شده است و درکلام‌الله مجید بمعنی خشك کننده در سوره والذاریات سوره۵۱ آمده است (وفی‌عاد اذارسلناعلیهم الریح‌العقیم) . ومجموعاً یعنی‌کره عقیم وشدید ممدوح نشاط دل‌کسی‌راکه‌آهنگ فضولی داشته‌باشد بمحض برخورد ازمیان میبرد .

ص۱۲س۹ :

قوی بعون وسعی درحق ولی   یلی بامر ونهی درتن ملا

مصراع اول این بیت روشن است ومصراع دوم بنظر این بنده با توجه بمعانی لغات آن که ذیلا بیان میشود چنین خواهد شد .

«یلی» مخفف یللی است وآن کلمه‌ایست که در وقت مستی وسماع وذوق میگویند ودر فرهنگ آنندراج با ذکر شواهد متعدد آمده است وملا یعنی اشراف مجموعاً یعنی ممدوح من درحق اولیاء خود سخت کوشا است که بآنان کمك کند واجراء اوامر ونواهی اودرتن اشراف با ایراد این لفظ همراه است یعنی ارجاع امری یا نهیی باشراف از طرف ممدوح موجب نشاط آنان است ، گمان دیگری که میرود این است که « بلی[1] » باشد یعنی آری که دراین صورت میتوان گفت عهد و پیمان ممدوح را تشبیه نموده‌است به « الست بربکم قالوا بلی » بهرحال معنی بر این بنده روشن نشد .

ص۱۶س۹ : بنظر این بنده این بیت بصورت مضبوط درنسخه م اصح وانسب است :

کسی که‌رنگ غرابش بماندازپس‌سر   زروی عقل نباشد براو دلیل‌شباب

یعنی آنکسی که موی‌جلوی‌سراو سپید شود وسیاهی موی او فقط بعقب‌سرش باقی باشد نمیتوان اورا جوان شمرد وبجوانی بازنمیگردد و شاعر چنین شخص را تشبیه نموده است بدرخت درحالیکه برگهای آن ریخته باشد ودر بیت بعد میگوید جای عجب است که درخت پس‌از آنکه برگهایش فروریخت ونشان سبزی بر او نماند دوباره زنده وجوان گردید .

ص۱۹س۹ :

تواین طراوت واین‌خرمی بدشت‌وبباغ   زسعی میغ مدان وزیمین شاه بیاب

«میغ» - بمعنی ابر هم آمده است که عربـان سحاب خوانند ر.ك بحواشی برهان قاطع ذیل همین کلمه :

ص۱۷س۱ :

که میغهای دژم را بخشك سال اندر یمین شاه معونت کند بفتح الباب

«دژم» بمعنی سیـاه وتیز وتاریك هم آمده است(برهـان قاطع) ورجوع شود بحواشی همان صفحه بنابر این میغ دژم یعنی ابرسیاه ونیلگون .

ص۱۷س۶ :

خدنگ او نه عجب گرشهاب سیر بود که دیو دولت اورا غمی کند چو شهاب

«خدنگ» بروزن پلنگ نام درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر وزین اسب سازند وتیر خدنك وزین خدنك باین اعتبار میگویند (برهان) خدنك بمعنی تیر بسیار استعمال شده است .

مرغیست خدنك ای عجب مرغی مرغی که شکار اوهمه جانا

ص۱۸۱ ج اول تاریخ استاد دکتر صفا چـاپ سوم منسوب به فیروز مشرقی متوفی ۲۸۳ ق .

«شـهاب» عربی ستاره روشن و بمعنی شعله آتش بلندشده وستاره مانند وچیزیکه بشکل انار آتشبازی برفلك دوان میشود وآن رجم شیاطین است «فرهنگ آنندراج» در کلام الله مجید در۴ سوره این کلمه استعمال شده است ومصراع دوم بیت اشاره است بآیه ۱۸ سوره حجر ویا بآیه شماره ۱۰ سوره الصافات .

ص۱۷س۷ :

مگر که فرع قوی حال تر ز اصل از آنك عقاب گیرد تیرش همی بپر عقاب

چون برای سرعت وراست روی تیر پر عقاب بآن میزده اند ودرواقع نسبت باصل

وجود عقاب پرآن فرع است میگوید که با تیری که بآن پرعقاب زده شده‌است عقاب را که اصل است شکار میکند .

ص۱۷س۸ :

دل مخالف‌ملك از نهیب ناچخ‌او چو توزی‌است براو تافته‌بشب‌مهتاب

«ناچَخ» تبرزین راگویند (برهان)

«توزی» باثانی مجهول بروزن روزی قبا وجامه‌تابستانی بسیار نازك راگویند (برهان) خاصیت این پارچه این‌است‌که در شب که مهتاب بآن میتابد سوراخ سوراخ میشود ومصراع دوم مأخوذاست ازاین بیت عربی‌که درص۲۸۹ مطول چاپ‌عبدالرحیم در شواهد استعاره آمده‌است‌که .

لا تعجبوا من بلی غلالته قد زر ازراره علی‌القمر

« شگفت نکنید از کهنگی وفرسودگی جامه زیرین او زیرا که بندهای خودرا بر ماه محکم کرده است » که قمر استعاره است از معشوق شاعر . وشاعر این بیت ابی‌طباطباء علوی‌است برای اطلاع بیشتر وتوضیح ر.ك . ص۳۴۵کتاب جامع‌الشواهد چاپ اصفهان .

ص۱۷س۹ :

زدست آتش‌سیماب رنك‌شمشیرش روان دشمن‌او شدجهنده‌چون‌سیماب

بنظر این بنده پاورقی یعنی نسخه م که « روان دشمنش‌ازتن جهنده‌چون سیماب» اصح وانسب است .

«سیماب» جیوه یا زیبق عنصر فلزی مایع نقره فام......ازخواص جالب و مهمش این است که با ازدیاد یا نقصان دما منظماً منبسط یا منقبض میشود و بهمین جهت در دما سنج‌استعمال میشوددر دمای متعارفی کمی فرار است . (دایرة المعارف فارسی مصاحب ج۱) ضمناً سیماب شدن بمعنی گریزان شدن و ناپدید شدن ولرزان

شدن هم بکار رفته‌است(ر.ك غیاث‌اللغات)

ص۱۷س۱۰ :

نشان قبله طاعت‌شناس بارگهش نشان قبله طاعت بود بلی محراب

«قبلة» فی‌الاصل (الجهه) یقال مالکلامه قبلة ای‌جهة و این قبلتك ای جهتك والقبلة (الکعبة وکل ما یستقبل)(تاج‌العروس ج۸ص۷۰) :

«قبله» بالکسر کعبه وجهتی که بدان رو کنند در نماز (غیاث‌اللغات)

«محراب» بنا بنقل تاج‌العروس این کلمه از حرب مشتق است و برای مزید اطلاع عین عبارت‌نقل میشود (قال‌الازهری المحراب عندالعامة الـذی یفهمه الناس مقام الامام من‌المسجد قال الانباری سمی محـراب المسجد لانفراد الامـام فیه وبعده من‌القوم ومنه یقال فلان حرب لفلان اذاکان بینهما بغض وتباعد) ر.ك بجلد اول تاج‌العروس ص۲۰۷ .

ص۱۷س۱۱ :

بسی نماند که باران ابر رحمت‌او برافکند زبیابانها غرورسراب

«سراب» بنابنقل زبیدی‌درتاج العروس این لغت مشترك بین فارسی وعربی‌است رجوع شود بحاشیه‌ص۲۹۷ ج۱ بر وزن خراب زمین شوره را گـویند که در آفتاب میدرخشد واز دور بآب میماند وبعضی گویند بخاری‌باشد آب‌نماکه دربیابانها نماید وکنایه از معدوم ونابود وغرور وتکبر باشد . درکلام‌الله مجید این کلمه دوبـار بکار رفته است درسوره نور آیه ۳۹ وسورةالنباء آیهٔ ۲۰ (ازحواشی برهان قاطع)

ص۱۷س۱۲ :

روان‌رستم‌اگربازره بحرب شود گریزخواهدازاوچون‌کبوترازمضراب

«مضراب» نوعی آلت صید مرغ وماهی بوده است یعنی کیسه مانندی از تور که انتهای آن بتدریج باریك میگردد ودهانهٔ آن بر حلقه‌ای از چوب یا آهن‌مانند

کم غربیل بسته شده است ودسته درازی براین حلقه تعبیه‌شده‌است‌که بدست‌میگیرند ومرغ را درهوا یا برزمین یا برشاخ درخت وماهی را در آب چنان بسرعت می‌زنند وحلقهٔ مضراب را بر او می‌افکنند که درکیسه توری گرفتار می گردد ، برای توضیح بیشتر ر.ك به‌پاورقی فاضلانه استاد محترم آقای مینوی ذیل کلمهٔ مضراب در صفحهٔ ۳۶۹ کلیله که منجمله همین بیت ابوالفرج رونی را شاهد آورده‌اند .

ص۱۸س۲ :

توئی که‌سهم تو برباید ازحوادث‌چنك توئی که‌خشم تو بستاندازنوائب‌ناب

«نوائب» نائبه مصیبت وکار دشوار نوائب جمع (منتهی‌الارب)

«ناب» درفارسی خالص وصاف وبیغش وبعربی شتر ماده پیر ودندان نشترسباع (غیاث‌اللغات) شك نیست که مراد معنی عربی کلمه است یعنی دندان نیش نوائب را خشم تو باز می‌ستاند .

ص۱۸س۳ :

فروگرفت چپ وراست بدسگال ترا سپاه هیبت توچون حروف‌رااعراب

«اعراب» در اصطلاح لغوی بمعنی آشکارا کردن واصلاح کردن وپیداگفتن سخن است (منتهی‌الارب)

ودر اصطلاح نحو چنین است « الاعراب اثر یجلبه العامل فی‌آخر الکلمة لفظاً او تقدیراً وانواعه رفع ونصب وجر وجزم » (صمدیه اثرشیخ بهائی) .

ص۱۸س۸ :

همی‌شکنجد باد وهمی شکافدخاك بجنبش‌اندر دود وبخار آتش و آب

«شکنجد»شکنجیدن گرفتن عضوی باشد بسر ناخن (غیاث‌اللغات) در سایر فرهنگها که در دسترس بود باین صورت استعمال نشده است وبنظر پیچ وتاب‌وموج

برداشتن باشد .

ص۱۸س۱۰ :

بکار زار منه پیش این دوسلطان پی — که کارزار ـ کند کارزار آتش و آب

همان‌طور که درپاورقی متذکر شده است نسخه‌های «د» و «م» (پیش این دو شیطان) است واصح وانسب بنظر میرسد ودر مصراع دوم جناس تام‌است بین کارزار که اولی یعنی کار را تباه وزار میکند و دومـی بمعنی جنگ وستیز است .ر.ك به ص۶ کتاب حدائق السحر رشیدالدین وطواطوص۳۳۰ المعجم‌شمس قیس رازی ، وشمس قیس رازی دومثال را از وطواط گرفته‌است .

ص۱۹س۲ : استعمال گریزگه تنگ بجای کلمه مضیق (مثلا) بسیـار بدیع مینماید .

ص۱۹س۳ :

مگرکه شاهی جمشیدشان شناسدمور — بدان کندحذراز رهگذارآتش وآب

بنظر این‌بنده نسخه‌ها اصح وانسب است که : « مگر سپـاهی جمشیدشـان شناسد مور » زیرا اشاره است به آیه ۱۷ سوره نمل که میفرمـاید (حتی اذا اتوا علی‌وادالنمل قالت‌نملة یاایهاالنمل ادخلوا مساکنکم‌لا یحطمنکم سلیمن وجنوده وهم لایشعرون) تا چون بوادی مورچه رسیدند « منظور حضرت سلیمان و سپاهیان او است » مورچه‌ای‌گفت‌ای مورچگان بمسکنهای خویش‌درآئید تا سلیمان وسپاهیانش بغفلت درهمتان‌نشکنند) « ترجمه از قرآن پاینده » با توجه بذکر سپـاه درآیه مبارکه صحت نسخه‌ها مسلم میشود البته ذکر جمشید بجای سلیمان از نظر شباهت در عظمت پادشاهی است‌وباصطلاح علاقه مشابهت است واساساً درادبیات‌فارسی‌جمشید وسلیمان بجای یکدیگر بکار رفته‌است :

ص۱۹س۵ :

زبأس ورفق خداوندماست پنداری شعارآتش وآب و دثار آتش وآب

«شعار» جامه که زیرجامه دیگر پوشند یعنی جامه که متصل ببدن باشد (غیاث‌اللغات) :

«دثار» هرجامه که به بدن ملصق نباشد وآنرا برجامه دیگر پوشند (غیاث)

ص۱۹س۶ :

تبارك‌آن ملك‌واحدی‌که‌صاحب‌را به‌باس ورفق کند جفت ویارآتش‌آب

«تبارك» صیغه ماضی معلوم از باب تفاعل بمعنی بزرگ شد چون اسم الهی را حال واقع میشود لهذا معنی بزرگ است مراد باشد ونام سوره قرآنی (غیاث اللغات) .

«صاحب» بمعنی وزیر ویار وبمعنی مالك وخداوند نیز مستعمل و این لفظ مقطوع الاضافت است یعنی کسره اضافت برین نمی آید مگر بندرت چنانچه‌صاحبدل وصاحبقران وصاحب غرض (غیاث‌اللغات)

استعمال ملك واحد بمعنی پادشاه یگانه ووحید در این بیت مشهوداست .

ص۱۹س۷ :

عماد دولت‌ودین‌طاهرعلی که‌دلش یساردارد بیش‌از یسارآتش وآب

«طاهرعلی»کسره بنوت است .

«یسار» توانگری وثروت ودست چپ (غیاث) و در نسخه د « عماد دولت و دین طاهر علی که‌کفش » مضبوط وبا مناسبت یسار بنظر این بنده اصح است.

ص۱۹س۱۰ :

عیار ذهنش ورایش نه معتبر دارند بلی نه معتبر آید عیار آتش وآب

«عیار» چاشنی زر وسیم که آنرا بهندی بانگی‌گویند وبمعنی ترازوی‌زرسنج

(از مداروموید ولطائف) ودر بهار عجم ومنتخب بفتح بمعنی سنجیدن (غیاث‌اللغات) عیار ککتاب رفتگی وگریز اسم مصدر است (منتهی‌الارب) بنظر این بنده معنی دوم انسب است یعنی سرعت سیر ذهن ورأی ممدوح بچیزی مقایسه نمیشود باتوجه بمعنی اعتبار که یکی از معانی آن مقایسه است آنچنان که عیار آب و آتش نیز مقایسه نمیشود .

ص۱۹س۱۱ :

وقار عزمش وحزمش نه محتمل باشد نعم نه محتمل آیدوقار آتش‌وآب

«وَقار» بفتح آرامیدگی وآهستگی وحلم وتمکین وگران باری (غیاث اللغات) واز معانی محتمل بر گردن خودگرفتن وشکر کردن است یعنی آرامش وتمکین عزم وحزم ممدوح برای کسی دیگر قابل برخود بستن وبرخود گرفتن نیست همچنـان که وقار آتش وآب محتمل نمیباشد .

ص۲۰س۲ :

فرونشاند بامن ارتکاب فتنه وشور ضعیف‌کرد بنهی‌اقتدار آتش وآب

همچنانکه درپاورقی یـاد آورشده است در نسخهٔ «م» و «د» فرونشاند بـامر ارتکاب......) وباتوجه بذکر کلمهٔ «نهی» در مصراع دوم اصح وانسب است .

«ارتکاب» دراین بیت بمعنی برنشستن وسوارشدن است واگر باکلمه ذنب توأم باشد (ارتکب الذنب) یعنی گناه ورزید (ر.ك منتهی‌الارب)

ص۲۰س۳ :

بزیر عقل‌کسی آید شمارمعرفتش بزیرعقل‌گرآمد شمارآتش‌وآب

در دونسخه‌کهن « بزیر عقل‌کی‌آمد شمار معروفش » واصح وانسب است‌زیرا که‌از معانی معروف احسان ونیکوکاری است برای مزید اطـلاع عین عبارت زبیدی

در تاج‌العروس نقل میشود « وقوله وللمطلقات متاع بالمعروف ای بالاقتصاد و الاحسان » ص۱۹۳ ج۶ .

ص۴۰س۴ :

چه باك دارد باعزم‌وحزم او عاقل　　　که‌چون زبانه بود درجوار آتش‌وآب

«زَبانه» در فارسی بروزن بهانه‌آنچه درمیان شاهین ترازو باشد وزبانهٔ‌هرچیز را نیز گویند وبضم اول هم درست است (برهان) علی‌القاعده این کلمه مرکب است از زبان و ه تشبیه یا نسبت مانند چشم وچشمه یعنی عزم وحزم عاقل در برابر عقل وحزم ممدوح چون زبانه ای‌است کوچك درقبال آتش‌وآب .

ص۴۰س۵ :

چه عجب‌آرد درظل امن اوعاقل　　　که‌حرق وغرق پذیردزکارآتش‌وآب

«عُجْب» تکبر وخود بینی ومرد متکبر . یعنی شخص عاقل در عین حال که در امن او قرار داشته باشد هرگز بخود شیفته نمیشود زیرا بخود شیفتگی در برابر آتش وآب موجب حرق وغرق است .

ص۴۱س۱ :

قبول یافت زهر هفت‌اختر آتش‌وآب　　　وجیه‌گشت بهرهفت‌کشور آتش‌وآب

«هفت‌اختر» عبارت‌است از : قمر ، تیر : ناهید ، خورشید ، بهرام ، برجیس. کیوان (ر.ك بغیاث‌اللغات ذیل کلمه‌هفت)

هفت‌کشور عبارت است از چین ترکستان هند وتوران وروم وایران وشام (غیاث‌اللغات)

ص۴۱س۲ :

ازین چهار مصدّر که‌آخشیجانند　　　قوی‌ترند همین‌دومصدّر...

«مصدر» اسم مفعول است از مصدر تصدیر بمعنی مقـدم داشتن وبرای آب و باد وخاك وآتش استعمال میگردد .

«آخشیج» بکسر رابع وسکون تحتـانی وجیم بمعنی نقیض وضد ومخـالف باشد وهریك از عناصر اربعه را نیز گویند باعتبار ضدیت. (برهان قاطع)

مجموعاً معنی بیت این است که از چهار عنصری که درآغاز آفریده شده‌اند «آب ، باد ، خاك ، آتش » آب وآتش قوی ترند ودربیت بعدکه دردو نسخه «م» و «د» نیست سبب قوی‌تر بود این دوعنصر را بیان مینماید .

ص۲۱س۴ :

همان کندکه شهاب وهمان کند که ذنب   بدیو دوزخ وخورشید خاور...

معنی شهاب قبلا بیان‌گردید .

«ذَنَب» دم حیوانات ونام ستارهٔ است که آنرا ذنب‌الفرس گویند ونام‌شکلی است در آسمان که از تقاطع منطقهٔ فلك جـوزهر ومـائل بصورت مار بزرگ بهم میرسد یك طرفش را رأس‌گویند وطرف دیگر را ذنب (غیاث‌اللغات) دراین باره‌باید توضیح دهد که معمولا کسوف خورشید در عقده ذنب صورت میگیرد ومنظور ازبیت هم همین است یعنی رفتاری راکه ذنب باخورشید میکند وموجب کسوف آن‌میگردد ورفتاری را که شهاب بادیو دوزخی میکند وآنرا میراند همان رفتار را آتش و آب انجام میدهد .

ص۲۱س۵ :

چرا نزاید تف وچرا نکارد نم   اگر مؤنث هست‌ومذکر ...

موضوع تذکیر آب وتأنیث آتش که دراین بیت آمده است از باب تـأنیث و وتذکیر مجازی عربی است .

«نار» آتش مؤنثة وقد یذکر (منتهی‌الارب) بعلاوه در کلام‌الله مجید آتش را

بمنزله مؤنث مورد خطاب قرار داده‌اند (قلنا یا نار کونی بردا وسلاماً علی‌ابراهیم) (آیه ۶۹ سوره انبیاء) .

وآب بمنزله مذکر در کلام‌الله بکار رفته است (وغیض الماء وقضی‌الامر واستوت علی‌الجودی) هودآیه ٤٤ .

ص۲۱س۸ :

چوحول وقوت بو نصر پارسی بینند   بطوع گویندالله‌اکبر ...

بیان کردن وذکر الله‌اکبر در موارد اعجاب و تحسین است واین سنت هنوز هم درمیان اعراب باقی است واز دیرباز متداول بوده است (ونیز گفته‌اند که چون علی بشمشیر عمرو جراحت یافت چون شیر زخم یافته بر عمرو شتافت و با شمشیر سر پلیدش‌ازتن بپرانید و بانگ تکبیر برآورد ومسلمانان از بانگ تکبیر بدانستند فیروزی علی راست) (ناسخ التواریخ جلد زندگانی حضرت محمد چاپ سربی تهران ص۱۸۸) .

ص۲۱س۹ :

بزرگ‌مرتبه صدری که‌بی‌جوازدرش   ظفر نیابد برهیچ معبر...

«صَدر» سینه مردم مذکراست واعلای مقدم هرچیزی واول‌وپیشگاه آن‌صدور جمع (منتهی الارب) وبمعنی بالا نشین وامیر وصاحب منصب معروف (غیاث اللغات) .

ص۲۲س۱ :

اگر نه توشه جود وسخاوتش یابد   چگونه‌راجع‌گرددبگوهر...

منظور از گوهر مروارید است وقدما معتقدبوده‌اند که صدف قطره‌ای ازآب نیسان را میگیرد وتبدیل بمروارید میکند و مراد از آتش دربیت تابش آفتاب است یعنی اگر جود وسخاوت ممدوح نباشد آب و آتش هرگز مروارید بوجود نمیآورد

ص۲۲س۶ :

توئی که‌حکم ترا رام‌گشت دیووپری　　　توئی که‌امر تراشدمسخر آتش‌وآب

«دیو» بـا اول بثـانی مجهول رسیده وبواو زده معروف است وآن نوعی از از شیاطین باشد (برهان)

«پَرِی» معروف است که نقیض دیو باشد (برهان)

اگر چه پری در پهلوی جنس مؤنث جادو محسوب میشده است ولی در ادبیات فارسی بمعنای فرشته وضرب‌المثل حسن صورت وسیرت مکرر بکار رفته‌است .

بچهره شدن چون پری کی توانی　　　بافعال مانده شو مرپری را

(دیوان ناصرخسرو)

ص۲۲س۷ :

زعزم وحزم تو نقشی‌دو بسته صرصروکوه　　　زباس ورفق توجزوی‌دو ابتر...

معنی صرصر قبلا بیان شده است .

«ابتر» دم بریده وکسیکه‌فرزند وخلیفه نداشته باشد وکاربی خیر (منتهی‌الارب) درکلام‌الله مجید دریك مورد وبهمین معنای بی‌فرزندی وبی‌خلیفه‌ای بکار رفته است «ان شانئك هوالابتر» آیه سوم از سوره ۱۰۸ .

ص۲۲س۸ :

بجنب قدر تو پیوسته قدر نورکهن　　　بچشم‌عقل نیاید معبر...

ارتباط بین مصراع اول‌ودوم این‌بیت براین ذره پوشیده ماند ولی تصورمیکند که درمصراع اول مراد این است که قدر ومنزلت ممدوح معادل با نور قدیم است که بنا بر پاره‌ای از روایات اسلامی‌اولین آفرینش الهی است ویا روایاتی که نور رامبداء آفرینش نور دانسته اند از قبیل (بسم‌الله الذی خلق‌النور من النور) ص ۶۱۷ ج۲ سفینةالبحار اثر ارزنده مرحوم محدث قمی رضوان‌الله‌علیه .

ص۲۲س۱۱ :

از اضطراب وهزیمت دمی نیاساید نهیب یافته درکوه وکردر ..

«کَرْدَر» همچنان که در پاورقی ذکر نموده است کردر اصح است زمین پشته پشته وزمین سخت وزمین کوه ودره راگویند (برهان)

ص۲۳س۱ : «فَرقَر» بروزن صرصر خشك رودیرا گویند که سیلاب ازآنجا گذشته باشد ودر هرجایی از آن قدری آب ایستاده باشد (برهان) و ر.ك پاورقی همان صفحه ازبرهان قاطع

ص۲۳س۲

بعرق پاك خلیلی بعرض سهم کلیم از آن رکاب تو سهم افکند بر...

بنظر این بنده در مصراع اول اصح نسخه «د» است که « بعرض نار خلیلی بعرق سهم کلیم » وسهم کنایه است از عصای حضرت موسی که بهدریا اشاره نمود تا شکافته وخشك گردد ومراد از نار خلیل آتشی است که برافروختند تا آنحضرت را در آتش افکنند وبر آنحضرت سرد گردید وبرای توضیح بیشتر در هردو مورد ر.ك بکتاب ناسخ‌التواریخ جلد هبوط آدم در داستان خروج بنی‌اسرائیل از مصر وبآتش افکندن حضرت ابراهیم خلیل‌الرحمن ودرمصراع دوم سهم افکندن بمعنی عبور نمودن ویا خوف دردل آتش وآب انداختن است چه از معانی سهم در فارسی خوف است که ترکیبات آنهم معمول ومتداول است چون سهمناك و سهمگین .

ص۲۳س۵ : «کاواك» باواو بروزن چالاك میان خالی‌وپوچ و بی‌مغز راگویند (برهان) دراینجا مراد اندرون وحفره است یعنی تا آهن در برخود آتش و سنگ در درون خود آب دارد بقای ترا خواهانم .

ص۲۳س۱۰ : « در مدح عمیدالدوله عمدةالکتاب »

عنوان فوق‌در کتاب دیوان چاپ «آقای‌ناصح» ذکرشده است ولی‌درص ۷ نسخه دانشگاه تهران بصورت « وله ایضاً فیه» ثبت است ودربالای قصیده قبل از این قصیده نوشته شده است « قال‌ایضاً فی مدح الصاحب عبدالحمید احمدبن‌عبدالصمد » وبنظر این بنده باتوجه بوزارت عبدالحمید اصح وانسب است .

ص۴۴س۱ :

پی‌عزیمت من‌سست‌چون پی‌ناقه رەهزیمت من‌بسته‌چون رەسیماب

مصراع دوم حاکی از این است‌که جیوه را از قدیم الایام بواسطه حالت‌فرار بودن در ظروف سربسته قرار میداده‌اند وبهترین نمونه حرارت سنج است که جیوه از طرف بالا وپائین محدود است .

ص۴۴س۳ :

چه روح‌من چه‌یکی‌باشه‌شکسته کتف چه شخص من‌چه یکی‌خیمه‌گسسته طناب

«باشه» بر وزن ماشه جانوریست شکاری از جنس زرد چشم وکوچکتر از باز باشد ومعرب آن باشق‌است (برهان) .

ص۴۴س۴ :

برنده دهرصبورم چومهره درششدر زننده چرخ عجولم‌چوگوی درطبطاب

اولا بنظر این بنده‌نسخه میم‌که بصورت « فکنده دهرهنوزم چومهره‌درششدر» است اصح وانسب است ثانیاً توضیح لغات بیت اینچنین است .

«ششدر» کنایه از جائیکه رهائی از آن دشوار باشد ومجازاً بمعنی عاجز و حیران ومتحیر نیز مستعمل و ششدر در حقیقت خانه است که در بازی‌نرد میباشد (غیاث‌اللغات)

«طبطاب» طائرله اذنان کبیرتان نقله الصاغانی وهکذا فی حیاة الحیوان

(تاج العروس ج۱ ص۳۵۳)

«طبطاب» تخته گوی بازی و نام مرغی کلان گوش (نفیسی) . و بمعنی چوگان استعمال شده ودر فرهنگ آنندراج تصریح شده است .

ص۲۴س۵ :

نموده شکل من ازفکرت اضطراب سهیل   گرفته طبع من ازنفرت احترازغراب

«سهیل» ستاره‌ی آلفا ازصورت فلکی جنوبی سفینه که پس ازشعرای یمانی درخشنده ترین ستارگان است سهیل در نقاطی که عرض شمالی آنها بیش از ۳۷ درجه باشد نامرئی است وبهمین جهت درسرزمنهای اسلامی شمالی چیزی از افق بالا نمیآید وبسبب ندرت پدیدآمدنش ضرب المثل شده است (دائرةالمعارف فارسی مصاحب) وبنظراین بنده چون ظهور این ستاره دوام زیادی ندارد برای اضطراب مثل شده است .

«غراب» (احتراز غراب) دمیری درحیوةالحیوان ازص ۲۰۴ تا ۲۱۴ مفصلا درباره‌غراب بحث‌نموده ومواردی‌را هم‌که این‌پرنده‌ضرب المثل است بیان نموده‌است منجمله قلت وفاء حیوان رایادآور میگردد ونیزمینویسد« وقالوا احذر من‌الغراب » .

ص۲۴س۶ :

امیدمن پس‌از ایزد بفضل‌صاحب‌عصر   عمید دولت منصور عمدة الکتاب

اطلاق این صفات در مصراع دوم موجب شده است که درکتاب دیوان تصور کنند القاب واقعی ممدوح است وممدوح قصیده را « عمدةالکتاب » دانسته‌اند وحال آنکه ممدوح قصیده عبدالحمید احمدبن عبدالصمد است .

ص۲۴س۸ :

بجنب قدرش عیوق باهزار نشیب   بجای رایش خورشید در هزار حجاب

«عیوق» نام ستاره‌ای است که سرخ رنگ وروشن است ودر کنار کهکشان

که پس ثریا برآید و آنرا عیوق از آن گویند که او گویا نگهبان ثریاست مشتق از عوق بمعنی باز داشتن و نگهبان و باز دارنده است (غیاث اللغات)

ص۲۴س۱۰:

قضا بحلم وی اندر سرشته خاك درنگ		قدر بجود وی اندر دمیده باد شتاب

همان طور که درپاورقی نوشته شده است متن و نسخه م درست تر بنظرمیرسد ونسخه د «حکم» دور بنظر میرسد .

ص۲۵س۱ :

ترازگردش ایام نیز اگر گله ایست		برود نیل رسیدی مخور غرورسراب

«نیل» نام رودخانه‌ای که در افریقا جاری است وپس از عبور از مصر بدریای مدیترانه میریزد بنا بنقل آقای عبدالحسین سعیدیان درکتاب اطلاعات عمومی طول آن ٤١٤٥ کیلومتر است . ذکر رودخانه نیل درصفحهٔ ۴۸ سفرنامه ناصرخسروچاپ آقای دکتر دبیرسیاقی آمده است . ودرکتاب جغرافیای عمومی جهان نوشته جسی ویلر ترجمه ابوطالب صارمی نیز در باره اهمیت این رودخانه بحث شده است :

ص۲۵س۴ :

زقلب درگه او سازشستگانی عمر		که قلب کعبه کندشستگانی محراب

«قلب» بمعنی میان هرچیز ومیانه ووسط لشکر بسیار بکار رفته است .

«شستگانی» بکسر اول وسکون ثانی وفوقانی وکاف فارسی باالف کشیده و نون بتحتانی رسیده بمعنی بنیاد وپی عمارت باشد وبعربی اساس خوانند (برهان قاطع) در پاورقی همین بیت ابوالفرج بعنوان شاهد آورده شده است یعنی از التزام بدرگاه او بنیاد عمر خود را محکم کن وبنیاد محراب همواره بسوی کعبه است تشبیه بسیار زیبائی است در تابعین ممدوح بمحراب وخود ممدوح بکعبه معظمه :

ص۲۵س۱۳ :

کین تو از طبیعت بیرون نهد قدم مهر تو در بیابان وادی‌کند سراب

در متن کتاب درپاورقی بنقل از نسخه« م ـ ب » مصراع اول بصورت کین تو از طبیعت بیرون نهد طرب ضبط گردیده است و بنظر این ذره اصح وانسب مینمـاید یعنی کین تو از طبیعت دشمنت طرب را بیرون میراند ودر مصراع دوم همان نسخه بصورت « دریاکند سراب » ضبط استکه بازهم انسب‌است ومبالغه بیشتری رامیرساند اگرچه وادی هم بمعنـای رودخـانه است ، ضمنـاً ر.ك به ص ۱۴۹ کتـاب دیوان ابی الفرج .

ص۲۶س۱ :

ننهد کمال قدر ترا آفتاب حد ندهد سؤال گرز ترا بیستون جواب

برای توضیح‌درباره بیستون به‌پاورقی فاضلانه استاد دکتر معین در برهان‌قاطع رجوع شود .

ص۲۶س۲ :

آ نجاگه‌از هزاهز حربو نهیب خصم برخیزد ازمیانه شخص واجل‌حجاب

« هزاهز ـ هزهزه » برانگیختن فتنه وشورش وجنگ میان مردم وخوار ورام گردانیدن وجنبانیدن .

«هزاهز» فتنه‌ها که مردمان درآن جنبند (منتهی‌الارب)

ص۲۶س۵ :

گه تیغ‌کوه حمله پذیرد زتیغ تو زخم‌آری وبزخم گشائی‌دراوشعاب

در نسخه‌های «د»و«م» مصراع اول باین صورت «گرتیغ کوه حمله پذیردزتیغ تو » ضبط واصح وانسب است تیغ بمعنای بلندی کوه است وتیغ دوم بمعنی شمشیر و

شعاب جمع کلمه شعب است بکسر اول که راه درکوه وکنایه از پدید آوردن شکاف است واینکه جناب ناصح در تعلیقات خود مفرد آنرا شعبه بمعنی پناهگاه جانوران وطیور دانسته اند ظاهراً درست است چراکه‌جمع آن شعب بروزن صرد معروف است والبته شعاب بکسرهم آمده‌است(ر.ك منتهی‌الارب)

ص۲۶س۶ :

تیر از گشاد شست توگر برخورد بتیر ناقص‌کند دبیری وابتر کند حساب

بین تیر درمصراع اول جناس کامل‌است مراد از تیر اول بمعنی تیر پرتابی و ومراد از تیر دوم نام فارسی‌ستاره عطارد است‌که اورا دبیرافلك خوانند وگویندمربی علما ومشایخ وقضات وارباب قلم باشد (نقل ازبرهان قاطع) یعنی اگر تیری‌ازکمان تو بستاره عطارد برخورد کند آنرا ازبین میبرد ودرنتیجه دبیری وحساب که ستاره مؤثر در وجود آنان ازبین رفته است ناقص وابتر میگردد ، معنی‌ابتر در صفحات قبل بیـان شد .

ص۲۶س۷ :

گوئی‌که‌ازکمان توکلی‌شودجدا هرگه‌که‌تیروارنهی روی برصعاب

در نسخه د مصراع اول این‌چنین است « گوئی که از کمال تو کلی‌شودجدا » « هرگه که تیر وار نهی روی برجعاب » در نسخه ۷ هم‌که جزو نسخ مورداستفاده آقای ناصح بوده است «جعاب» ثبت است ولـی مورد توجه ایشـان قرار نگرفته و در تعلیقات همان صعاب راگزیده اند که بمعنی شیر بیشـه است بصـورت جمع ومفرد آن صعب است ، اما بنظر این بنده‌جعاب اصح وانسب است چه جمع جعبه‌است بمعنی تیردان (ر.ك منتهی‌الارب) واینکه در نسخه د هم جعاب است مؤید این نظر است یعنی هرگاه تو بسرعت متوجه تیردان میشوی پنداری که همه تیرهـای تیردان یکدفعه وبطور کلی ازکمان تو بیرون میجهد کنایه از سرعت تیراندازی ممدوح .

ص۳۶س۹ :

جز بر سنان رمح تو از تف خشم تو نشنید هیـ ـ ن که بخون تشنه گشت آب

«سنان» سر نیزه است و رمح بمعنی نیزه درمصراع دوم آب استعاره است ازروانی و درخشندگی سر نیزه یعنی فقط سر نیزه تو که چون آب است براثر تف خشم تو بخون تشنه است .

ص۳۶س۱۰

ای درعجم سپهبد و ای درعرب امیر ای هردو جنس را بهنر مالک الرقاب

از این بیت چنین استفاده میشود که شاید ممدوح قصیده علاءالدوله مسعود بن ابراهیم باشد چرا که در قصیده بعد مسعود را تقریباً بهمین نعت ستایش میکند

عرب را آسمانی حق گزار است عجم را آفتابی سایه دار است

ویا بوحلیم زریر شیبانی ممدوح قصیده است .

«مالک رقاب» بمعنی فرمانده وسالار وپادشاه در ادب فارسی بکار رفته است خاقانی گوید :

جمله بدین داوری بردر عنقاشدند کوست خلیفه طیور داور مالک رقاب

ص۴۵ دیوان چاپ مرحوم عبدالرسولی .

ص۳۶س۱۳ :

تا برزمین نبات بود مایهٔ حیات تا بر سپهر شیر بود برج آفتاب

در مصراع دوم منظور از شیر برج اسد است که نام یکی از دوازده برج فلک است چون شدت گرما وتابش آفتاب هم در همان برج است « مقارن با مرداد ماه » بدین جهت شیر را برج آفتاب دانسته است .

ص۳۶س۱۵ .

چون آسمان بتندی با دشمنان بگرد چون مشتری بخوبی بردوستان بتاب

«مشتری» ستاره برجیس که آنرا...... سعداکبر وقاضی فلك گویند (نفیسی)

ص۲۷ : سلطان علاءالدوله ابوسعد محمود بن ابراهیم ... بن مسعود بن محمود بن سبکتکین بعد از پدر پادشاه شد خواهر سلطان سنجر سلجوقی را درنکاح درآورد مدت شانزده سال پادشاهی کرد در سنهٔ ثمان وخمسمایه (۵۰۸) بدارالبقا پیوست تاریخ گزیده بتصحیح دکتر عبدالحسین نوائی ص۴۰۰ و رجوع شود به ص ۳۹۷ جلد دوم حبیب‌السیر چاپ‌تهران .

ص۲۷س۱ : مصراع اول در هردو نسخه قدیمی که دراختیار این بنده بوده است بدینصورت است :

«عرب را آسمانی حق گزار است» والبته اصح وانسب‌است .

ص۲۷س۴ :

نظرهای کریمش با طراوت هنرهای عظیمش بی عوار است

«عوار» مثلثة (یعنی حرکت عین بهرسه حرکت فتح و ضم وکسر جایز است) عیب ودریدگی «منتهی‌الارب»

ص۲۷س۵ :

براق همتش معراج پیمای عقاب دولتش نهمت شکار است

راجع به براق قبلا توضیح داده‌شده است :

«معراج» نردبان وجای بالا رفتن ومصعد جمع معاریج (فرهنگ نفیسی)

«نـهمت»حاجت ونیاز (منتهی‌الارب)

بنظر این بنده دراین بیت‌هم ابوالفرج غلو خالی ازلطف نموده است‌مخصوصاً در مصراع اول که ذکر کلمه براق بـا معراج برای ممدوح شاید بـاصطلاح شمس قیس رازی ترك‌ادب شرعی باشد .

ص۲۷س۶ :

بر جودش خراج بصره ناقص برقدرش عزیز مصر خواراست

«بصره» در ص ۴۳۰ جلد اول معجم‌البلدان چاپ بیروت یاقوت حموی شرحی مفصل در باره بصره نوشته و معتقد است که دو شهر بنام بصره نامیده شده است یکی در مراکش که کوچك است ودیگری درعراق که بزرگتر وبنا بنقل جغرافی دانان در طول ۷۴ درجه وعرض ۳۱ درجه ودراقلیم سوم قرار دارد وازلحاظ لغوی بنقل از ابن انباری بصره را بمعنی زمین سنگلاخ دانسته است و بنقل از حمزة‌بن حسن اصفهانی بصره معرب بس راه است واین بدان جهت است‌که از این شهرراههای بسیار بسایر شهرها بوده است « برای توضیح بیشتر لطفاً بمأخذ فوق رجوع‌شود.»

«عزیز مصر» عزیز بمعنی ارجمند بی‌همتا نایاب وغالب وگرامی است وبمعنی پادشاه مصر نیز آمده‌است (آنندراج) درکلام‌الله مجید این لقب برای وزیر پادشاه مصر بکار رفته است درسوره یوسف درآیات ۳۰-۵۱-۸۷-۸۸ برای توضیح بیشتر ر.ك بکلام‌الله مجید .

ص۲۷س۹ :

زدامش‌جان شیرین درکشاکش زداغش ران گوران پرنگاراست

بدون تردید کتاب اشتباه است زیرا که درهر دونسخه مصراع اول «شیران» است وبا توجه بذکر گور در مصراع دوم و دام در مصراع اول تردیدی باقی نمیماند .

ص۲۷س۱۲ :

چنان تنبیه شهمش کاری افتاد که‌گفتی سهم او روز شمار است

«تنبیه» بمعنی آگاه کردن وشاید بیدار نمودن است ومراد این است که نیزه ممدوح درآگاه کردن معاندین وبیدار ساختن خفتگان مثل روز رستاخیز است که

همگان درآن برپای میخیزند .

ص۲۸س۱ :

همه احکام کلیش آفریده همه‌ارکان‌جزویش‌استوار است

«احکام» جمع حکم در اینجا بمعنی فرمان ودستور است .

«کلی» عبارت است ازحکمی که شامل حال همگان باشد .

«آفریده» بمعنی آفرین بکار رفته است درغیاث‌اللغات آمده است که « آفرین بمعنی آفریده نیز آمده»مجموعاً مصراع اول یعنی همه فرامین کلی ممدوح که‌شامل حال همگان است مستحسن وپسندیده‌است وارکان جزوی وی‌هم استوار است‌بنابراین مجموعاً ستوده وقابل تحسین میباشد .

ص۲۷س۲ :

نوندش کوه وصحرا را سماری حسامش دین ودنیارا حصار است

«نوند» بروزن سمند اسب راگویند مطلقا وبعربی فرس خـوانند وبمعنی هر تیز رونده وتیز روباشد عموماً واسب واستر تیزرو را گویند خصوصاً (برهان قاطع و ر.ك بپاورقی همان صفحه از برهان)

«سُماری» بروزن بخـازی کشتی وجهـاز را گویند و بعربی سفینه خوانند (برهان قاطع)

«حسام» کغراب ششهیر بران وجانب تیز شمشیر که بدان زنند و شب دائمة المطر ونام مردی (منتهی‌الارب)

ص۲۸س۳ :

یکی‌با معجز وبرهان دلدل یکی با رعد وبرق ذوالفقار است

«دُلدُل» نام ماده استری سپید بسیاهی مایل که حـاکم اسکندریه بحضرت

رسول ﷺ فرستاده بود و آنحضرت بـاميرالمؤمنين علی کرم الله وجهه بخشيد برای سواری «از منتخبوصراح» (غیاث)

«ذوالفقار» بفتح فاء وکسر آن بنـابر مشهور شمشیر ـحضرت ختمی مرتبت است ، بنا بنقل طریحی صاحب مجمع البحرین در ص ۲۷۸ چاپ تهران اینشمشیر وسیلهٔ جبرئیل از آسمان برای پیامبر نازلشده است وقبضه آن نقره بوده است ووجه تسمیه آنرا بواسطه سوراخهای ریزی که بر روی تیغهٔ آن بوده است میدانند ، امـا غیاث الدین رامپوری در فرهنگ غیاثاللغات آنرا بفتح فا صحیح میدانند نهبکسر آن ومینـویسد که « چون برپشت شمشیر مذکور قطار مهره هـای پشت یعنی عدیم الارتفاع ساخته شدهبود لهذا باسم ذوالفقار موسوم چنانکه صاحب قاموس بهمینمعنی اشارت کرده وآنچه درینزمانه نقل ذوالفقار شمشیر دوزبانه سازند تخیلات برغلط بعضی متأخرین است .»

لازم است یادآوری کنم که این شمشیر واین نام ضربالمثل فرخندگی وغلبه وپیروزی بوده است .

ص۲۸س۴ :

یکی خاکی کهصرصر زوپیادهاست   یکیآبیکهبرآتشسوار است

«خاکی» مرکب ازخاك ویای نسبت چون آفرینش انسان ازخاك است ویا خاك در آفرینش آدمی وپـدید آمدن او نقش مهم را داشته است پس از امتزاج بـا آب وبصورت گل درآمدن بهرصورت آدم را موجود خاکی میدانند وچون اسبهمحیوان است واز نظرجنس بین اسب وانسان اشتراکاست یعنی هردو جانورند بنابراینطلاق خاکی بر اسب صحیح بنظر میرسد ومصراع دوم اشاره است بشمشیر ممدوح که از صافی وبراقی چون آب است وازنظر برندگی وسوزندگی چون آتش .

ص۲۸س۵ :

از آن مر پشت ماهی را پشیزه وزاین در دیده کیوان شرار است

«پشیزه» بمعنی فلس ماهی است مصراع اول اشاره بر این است که بواسطه قدرت اسب ممدوح یا قدرت سم کوبیدن آن بر پشت ماهی افسانه‌ای که بعقیده بعضی ازقدما زمین برپشت آن استوار است فلس بوجود آمده است و در مصراع دوم آن اشاره است بشمشیر ممدوح وکیوان‌نام ستاره زحل است‌که نحس اکبر میباشد یعنی ازقدرت شمشیرممدوح درچشم‌نحس اکبرشرار است و ازآن بیمناک‌میباشد .

وبرای اطلاع از موضوع ماهی‌زیر زمین ر.ك به ص ۳۵۱ ج اول کتاب‌شریف سفینة‌البحار اثر بسیار ارزنده مرحوم حاج شیخ عباس قمی مشهور بمحدث قمی رضوان‌الله‌علیه که مأخذ حدیث را درکتاب بحارالانوار ارائه داده‌اند که جلد ۱۴ صفحات ۷۱و۴۹است .

ص۲۸س۸ :

شهاب ازجرم سنگش‌فضله‌دربست که‌شیطان‌ازگشادش‌سنگسار است

در مصراع دوم اختلافی درنسخ نیست ولی در مصراع اول در هر دو نسخه « شهاب از دانگ سنگش...... » وبنظر این بنده مبالغه بیشتری را میرساند یعنی شهاب از يك ششم سنگ پرتابی ممدوح بهره‌ورگردیده است که باآن حال شیطان از گشاد شهاب سنگسار است . راجع به شهاب وسنگسار شدن دیو مکرر در گذشته توضیح داده‌شده است رجوع فرمایند بعموم تفاسیر کلام‌الله مجید در ذیل آیات سوره صافات .

ص۲۸س۹ :

کمان‌رستم‌دستان بسختی کم‌از تنبوك نرم‌شهریار است

در مصراع اول « بسختی » یعنی باهمه سختی آن از معانی حرف باء درمورد

ملازمه ومصاحبت ودر مصراع دوم «تنبوك» بروزن مفلوك بمعنی کباده باشد و آن کمانی است بسیار کم‌زور (برهان قاطع)

ص۳۸س۱۰ :

قضارا بازوی چرخش خجیدن باندامش کشیدن صعب کاراست

مصراع اول در هردو نسخه بدین صورت است «قضا را بازه چرخش چخیدن» واصح است جناب ناصح نیز در تعلیقات آخر کتاب بهمین صورت اصلاح نموده اند چخیدن بمعنی ستیزه نمودن‌است .

ص۳۸س۱۱:

بشکل پیل یکدیدش نگه‌کن نعم‌چون پیل یکدیدش هزار است

در این‌بیت شاعرمجدداً ملتفت بوصف اسب میشود یعنی‌یکبار اورا همچون‌پیل نگاه کن آری مانند پیل است‌که یك دید او چون هزار دیداست وباصطلاح‌الواحد کالالف است .

ص۳۸س۱۲:

زمین راهیکاش سد سکندر هوا را قامتش قد چنار است

« سد سکندر » بصورت اضافه در فرهنگهای مورد دسترس نبود ولی سدسکندر گاه بجای سد ذوالقرنین که داستان بنای‌آن در بسیاری ازکتب‌مذهبی آمده است استعمال شده است موضوع ذوالقرنین و بنای سد در سوره مبارکه کهف از قرآن آمده است وبنظر این بنده سد سکندر بعدها در ادبیات فارسی وحتی در محاورات عمومی بعنوان ضرب‌المثل مقاومت وایستادگی بکار رفته است ودر بیت دوم تشبیه قامت اسب بچنار شاید پسندیده باشد اما تشبیه قامت معشوقه بسرو متداول و معمول است نه‌بچنار ؟

ص۲۸س۱۳ :

بتن چون گردکوهی در سلاسل بتك چون گردبادی درعیار است

«گردکوه» گرچه این کلمه علـم است وبکوهی در ولایت مـازندران اطلاق میشود ولی در بیت باین معنی نیست و بمعنای جمع شده وانباشته است وگردکوه یعنی کوه فشـرده ومرتب وسـلاسل جمع سلسله است بمعنی زنجیر و در مصـراع دوم همان طور که در پاورقی هم اشاره شده است در هر دو نسخه «چون غبار است» ضبط شده است جناب ناصح نیر در تعلیقات بصورت غبـار تصحیح فرموده‌اند و بنظر این بنده باتوجه بمعنی عیار که سنجش ومقایسه را نیز شامل است . لفظ «عیـار» هم مانعی ندارد یعنی از نظر دویدن وسرعت با گردباد سنجیده میشود .

ص۲۸س۱۴ :

نهنگ آب ورزش بادپرور کزان یشك درازش مسته خوار است

این بیت درهردونسخه باین‌صورت است :

«نهنگ آب دزدش باد پرور کراز یشك دارش مسته خواراست»

وبنظر این بنده اصح است مخصوصاً مصراع دوم که تصحیح نسخه ها کاملا بجا است ولی در مصراع اول آب ورز شاید مناسب‌تر باشد ومعنی بیت این‌چنین‌است که نهنگی که در آب زندگی میکند بـا همهٔ عظمت اسب را تملـق میگـوید باد پرور بمعنی لاف زننده است. وگرازی که دارای دندانهای دراز است مسته‌خوار اسب ممدوح .

ص۲۹س۱ :

حکال حرب اندر حمله دروی بلرزد گرحکا سامهار است

اختلاف نسخه‌ها در پاورقی داده شده است جناب آقای ناصح درتعلیقات باین صورت اصلاح کرده‌اند که :

«چکاو چرب اندر حمله‌ازوی   بلرزد گرچکاو شابهار است»

وتوضیح داده اند که چکاو بمعنی سپر است وشابهار نام بتخانه‌ای درحوالی کابل یا محلی درآن حدود دانسته اند ، اما بنظر این بنده توضیحات ایشان کافی برای حل مشکل نیست زیرا که معنی چرب راتوضیح نداده‌اندکه بمعنی ستبر است بعلاوه‌چکاد بمعنی سپر است نه‌چکاو بنابر این بنظر این بنده صورت صحیح بیت این چنین است :

چکاد چرب اندر حمله ازوی   بلرزد گرچکاد شابهار است

شك نیست که این بیت در وصف شمشیر ممدوح است یعنی سپر بسیار ستبر شابهاری در حمله از ضربت شمشیر بر خود میلرزد درعین‌حال‌تا بدست نیامدن نسخه‌های قدیم وخوانا شاید نتوان این معنی را دقیق وقابل قبول دانست .

ص۲۹س۲ :

بجنب فتنه کافد خلقت اورا   هم از بینی بیینی درمهار است

در مصراع اول باتوجه باکثر نسخ وهمچنین دونسخه‌ای که دراختیار این‌بنده است « بجنب فتنه کاندر ......» صحیح است ولی معنی‌بیت براین بنده روشن نشدولی اگر «کافتد» بخوانیم مخفف که افتد شاید بشود چنین معنی نمودکه اگر اسب‌یاشمشیر ممدوح دربرابر فتنه قرارگیرد ، فتنه از بینی تابینی درمهار او قرار میگیرد .

ص۲۹س۷ :

توگفتی عرصه شطرنج دنیاست   که در عرصه دو رویه کارزار است

شاید اشاره باشد بکثرت ایاب و ذهاب مردم و ارباب رجوع بدرگاه ممدوح .

ص۲۹س۹ :

بملك اندر قراری بار خسرو   که‌دارالملك او دارالقرار است

درهردو نسخه که در اختیار این بنده است مصراع اول بدین صورت است:
« بملك اندر قراری باد خسرو » واصح وانسب بنظر میرسد چراکه باد صیغه دعا است در مصراع دوم دارالقرار بمعنی آخرت وسرای دیگر بکار رفته است مأخوذ است از آیهٔ ۳۹ از سورهٔ ٤٠ (غافر) (وان الاخرة هی دارالقرار) و بعد بمعنی مینو وبهشت مورد استعمال یافته است یعنی پای تخت پادشاه چون بهشت است .

ص۳۰س۲ :

باغ پیراسته گلزار بهشت گلبن آراسته حورالعین است

استعمال پیراسته وآراسته بمعنی زیوری که باکاستن وزیاده کردن باشد بسیار خوب بکار رفته‌است .

«حورالعین» بدین‌صورت درکلام‌الله استعمال نشده است بلکه بدون الف ولام است و بمعنی سیه چشم وصفت برای فرشتگان‌است .

ص۳۰س۴ :

برج ثور است مگر شاخ سمن که گلشن را شبه پروین است

«برج ثور» مرادف با اردیبهشت ماه‌است

«پروین» چند ستاره کوچك يك‌جا جمع شده درکوهان ثور که بتازی ثریا گویند ومنزلی از بیست وهشت منزل قمر(نفیسی) ودرص۳۷۳ ج ۲ کتاب صبح‌الاعشی اثر قلقشندی چنین آمده است (ولتعلم ان‌المنازل مقسومة علی البروج الاثنی عشر موزعة علیها فالشرطان والبطین وثلث الثریا للحمل وثلثاالثریا والدبران وثلثاالهقعة للثور) وباز در صفحهٔ ٤٠٣ همان‌جلد ازهمان کتاب چنین آمده است (الاول فصل الربیع... وله من‌الکواکب القمر والزهرة ومن‌المنازل الشرطان والبطین والثریا)
ودر بیت فوق تشبیهی است‌که ازيك سوشاخ راببرج ثور وازسوی دیگر شکوفه‌های ریز وپراکنده را به پروین تشبیه نموده است .

ص۳۰س۵ :

گرد بستان زفروغ لاله گوئی آتشکده برزین است

«برزین» بروزن پروین... ونام یکی از ائمهٔ دین ابراهیم زردشت هم هست که آتشکده‌ای ساخت که آنرا آذر برزین نام کرد و آن آتشکده ششم است . (برهان قاطع)

ص۳۰س۷ :

آب چین یافته درحوض ازباد همچوپرکارحریرچین‌است

در بیت بین کلمات چین وچین جناس کامل است چین اول بمعنی موج وچین دوم مملکت چین قدیم که بداشتن ابریشم ودیبـای رنگارنگ معروف بوده است و برای اطلاع بیشتر از چین رجوع شود بصفحهٔ ۵۹ حدودالعالم من‌المشرق‌الی‌المغرب شماره ۷۲۷ انتشارات دانشگاه تهران .

ص۳۰س۸ :

بط چینی که بپاداست درو چون پیاده‌است‌که با نعلین است

«بط» نوعی از مرغابی است وضمیر درو بحوض برمیگردد وزردی‌پاهای‌بط را به نعلین که معمولا زردرنگ است تشبیه نموده است .

ص۳۱س۲ :

در لفظش چو بسد شاخ انگیز مشك خطش چو شکر شیرین است

«بسد» بضم اول وضم سین مهمله مشدد ومخفف سین نیز آمده بمعنی مرجـان که بهندی آنرا مونگا گویند (غیاث‌اللغت)

ولی بنا بضبط برهان بضم اول وفتح ثانی‌مشدد است وباتوجه بریشه‌پهلوی‌کلمه که در پاورقی برهان قاطع داده شده است اصح مینماید در مصراع اول بیت این‌کلمه بتخفیف س بکار رفته است . دُرلفظ در مصراع اول ومشك خط در مصراع دوم‌اضافه

تشبیهی است .

س۳۱ص۳ :

روش تنین دارد قلمش　　　گرچه تریاك دو صد تنین است

«تِنّین» بمعنی مار عریض واژدها جمع آن تنانین وکلمه عربی است

«تَریاك» بروزن افلاك پازهر را گویند ومعرب آن تریاق است و بکسر اول هم آمده است (برهان‌قاطع) :

در مصراع دوم تنین مجاز است از زهر اژدها بعلاقه ملازمت یا مجاوزت .

ص۳۱س۶ :

آن دبیری‌است که در جوزا تیر　　　با رقومش رقم ترقین است

ارتباط بین تیر و دبیری را قبلا توضیح‌داده‌امو ر.ك بصفحهٔ ۱۵۷ ج ۲ کتاب صبح‌الاعشی .

واما عطارد فمعناه النافذ فی‌الامور ولذلك سمی الکاتب .

«ترقین» بروزن تلقین بلغت نبطی خطی است که محرران دربعضی محل‌میان دو حرف بی‌مد کشند وباطل کردن عبارتی باشد از دفتر وحساب دیوانی (برهان قاطع) یعنی ممدوح آن چنان دبیری است که ستاره عطارد (تیر) در برج جوزا که برج درخشش آن است درقبال نوشته او چون رقم ترقین بی‌ارزش است البته از معانی ترقین آراستن وزینت دادن خطهم هست دراین صورت معنی بهتراست یعنی ستاره تیر درجوزا که هنگام درخشش اوست زیور بخش نوشته ممدوح‌است .

ص۳۱س۷ :

وان سواری است که برگردون ماه　　　پیش‌او چون زین برخرزین‌است

«خرزین» چوبی دراز که درطویله ها نصب‌کنند وزین ویراق اسب رابربالای

آن نهند وسه‌پایه‌ای که زین اسب را بربالای آن نهند (نفیسی) .

ص۳۱س۸ :

نه چنو باشد وماننده او او شه وهرکه جزاو فرزین است

«شه» مخفف شاه یکی از مهره‌های شطرنج

«فرزین» آن مهره از شطرنج که بمنزلهٔ وزیر است (نفیسی)

ص۳۱س۱۱ :

چنگ در همت او زن که‌ترا همتش رهبر علیین است

بنظر این بنده نسخهٔ م که مصراع اول باین صورت است اصح و انسب است

« چنگ در خدمت او.......

«علیین» بالکسر والتشدید لام مکسور ودویای تحتانی ونون عربی غرفه‌های بهشت جمع کلمه علیه وخانه‌های بلند بهشت وکتاب اعمال بندگان صالح و بمعنی بهشت وسدرةالمنتهی (آنندراج) وچون ذکر این کلمه درآیهٔ ۱۹ سوره۸۹ (مطففین) آمده است برای اطلاع بیشتر رجوع فرمایند بکتب تفسیر منجمله تفسیر روح‌المعانی اثر سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ج۱۰ چاپ‌مصر جزء۲ ص۷۴ .

ص۳۱س۱۲ :

جود او کعبهٔزوار شناس کعبه‌ای‌کش دربی زرفین‌است

«زرفین» حلقه‌ای که برچار چوب درنصب‌کنند وزنجیر در را بر آن اندازند (نفیسی) چون معمولا در کعبه معظمه بسته است وجه تفضیلی بین جود ممدوح و کعبهٔ معظمه بیان نموده است که درکعبهٔ جودممدوح همواره مفتوح است.

ص۳۱س۱۳ :

تکیه بربالش اقبالش دار که ز تاییدش دارا فرین است

«دارآفرین» هرچیزی که بروی تکیه کنند وکسی که بروی اعتماد نمایند و پنگاهگاه (نفیسی)

ص۳۱س۱۴ :

باتقا ساخته باداش نفس تادعا ساخته باامین است

«آمین» بالمد وقد یشدد المیم اسم فعل است ومعنی آن ای خدا مستجاب کن یا چنین بادا (منتهی‌الارب)

ص۳۲س۱ :

دلیل نصرت حق زخم نیزه عرب است ازاوست هرچه بشرك اندراز هدی شغب است

در نسخه های «د» و«م» مصراع دوم باین صورت « از اوست هرچه بشرك اندر از هدی شغب است » است واصح میباشد جناب آقای ناصح هم در تعلیقات خود بهمین صورت اصلاح کرده‌اند .

«هدی» در اینجا بمعنی اسلام است یعنی مجاز است بعلاقه ملازمت و شغب بمعنی برانگیختن فتنه وتباهی وخصومت ونزاع است .

ص۳۲س۲ :

میان چرخ ومیان ملاعبش گه لعب جهان وملك جهان هردو داویك ندبست

«داو» بر وزن گاو بمعنی نوبت بازی شطرنج و نرد وغیره باشد (برهان)

«ندب» داو بهفت باشد در بازی نرد ودرعربی شرط وگرو قمار (غیاث‌اللغات)

در نسخه‌های «د» و «م» مصراع دوم باین صورت است :

«جهان ملك جهان بردوماند یك ندبست »

ص۳۲س۵ :

دلی که حمله پذیرفت ازاو بفکرت‌وهم گرش ببینی گوئی که خوشه عنب است

منظور از مصراع دوم عقده عقده شدن دل مخالف ممدوح است که آنرا تشبیه نموده است بخوشه انگور .

ص۳۲س۸ :

بجنگ‌شیر عرب‌نجم دین‌وصدرجهان چوشاخ معجزه هم اژدها وهم خشب است

اولا بمناسبت این بیت این بنده تصورمیکند که قصیده « ای‌تیغ تو کشیده تر از تیغ آفتاب » هم در مدح خواجه بوحلیم زریر شیبانی است و در ذیل همان قصیده هم اشاره شد .

ثانیاً مصراع دوم اشاره است بداستان عصای حضرت موسی که مکرر در کلام‌الله مجید بیان شده است ، یعنی همچنان‌که در دست موسی عصا بود که برای‌رفع نیازمندی‌های وی بکار میرفت « قال هی‌عصای اتوکوء علیها واهش بها علی‌غنمی... » ودرهنگام مغلوب ساختن‌ساحران اژدها . نیزه دردست ممدوح همان‌طور است برای اطلاع بیشتر از موضوع عصای حضرت موسی ر.ك بآیات اول سوره طه در کلام‌الله مجید .

ص۳۲س۹ :

جلیل بارخدائی که درجلالت او سپهر وگیتی بیش‌از قیاس روز وشب‌است

«بارخدا» لقبی است که شاعران برای ممدوح خود بکار میبرند و برای سلاطین بیشتر .

در مصراع دوم منظور شاعر این‌است که جلالت ممدوح بیشتر از شمار روز و شب دارای فلك وجهان است ونوعی مبالغه دور از ذهن بکار برده‌است .

ص۳۳س۴ .

در آن‌زمان که‌جهانی پرآتشین عقبه‌است در آن‌میان که‌سپاهی درآهنین‌سلب‌است

«عقبه» بالفتح وبکسر نوعی از جامه‌های نگارین هودج (منتهی‌الارب) ولی

اگر بضبط نسخهٔ «د» توجه شود که « درآن زمان که جهانی بر آتشین عقبه است » میباشد درآن صورت عقبه محرکه است بمعنی جای دشوار برآمدن برکوه است که جمع آن عقبات است البته بمناسبت ذکر سلب درمصراع دوم همان عقبه اصح وانسب مینمایاند .

ص۳۳س۶ :

بزخم یك دوكند شخص شیر شمشیرش اگرچه راسش راس است باذنب ذنب است

درمصراع دوم باتوجه بمعانی راس که سر وسرور هردو آمده است وباتوجه بمعنی ذنب که هم دم وهم شکلی اژدها مانند در فلك است معنی درنظر این بنده باین صورت حل است که این شمشیر اگرچه سرآن موجب سروری دوستان ومخلصان است ولی با آنان که عناد ورزند همچون اژدها است .

ص۳۳س۷ :

قضا مشقت پیری نهاد گرزش را ازآنکه تن را تأثیر کمترش حدب است

«حدب» گوژپشت گردیدن (نفیسی)

ص۳۳س۸ :

ایا عدیم نظیری کجا وجود وعدم زچون تو نسل یکی بیوه ودگر عزب است

درمصراع اول کجا بمعنی که استعمال شده است واین استعمال برای «که» از قدیم الایام درنظم ونثر متداول بوده است .

«زر برآتش کجا بخواهی پالود جوشد لیکن زغم نجوشد چندان»

«رودکی»

«عزب» صفت عربی است مرد بی زن وزن بی مرد . مجموعاً یعنی وجود وعدم از پدید آوردن نظیر ممدوح عاجزند .

ص۳۳س۱۰ :

حطب که‌گرمی تیغ تودید وتیزی‌آن　　چه‌گفت‌که‌آتش‌بجای این‌حطب است

«حَطَب» بمعنی هیزم وسخن‌چینی است .

ص۳۴س۴ :

روزگار عصیر انگور است　　خم‌از اومست وچنگ مخموراست

در هردونسخه که در اختیـار این بنده بوده است مصراع دوم باین صورت «خم ازاو مست وخیك مخمور است» مضبوط وبا مناسبت خم اصح وانسب است یعنی خیك بواسطهٔ بودن شراب درآن مخمور است .

ص۳۴س۶ :

سیب سیمین سلب‌چوگوی بلـور　　یـاچو نو خواسته بر حوراست

در نسخه‌ها مصراع دوم « یاچو نو خاسته بر حور است » میباشد و اصح است از ماده خاستن بمعنی بلند شدن .

ص۳۴س۶ :

خوش‌ترش زرد چهره آبی را　　طبع مرطوب‌ورنگ محرور است

«آبی» بکسر ثالث وسکون تحتانی نام‌میوه است‌که آنرا بهی سفرجل‌خوانند ونوعی از انگور هم هست(برهان) .

«محرور» بمعنی حـرارتی وخشمگین است وچون رنگ به زرد است یـا به نارسیده زرد مایل به کبودی آنرا برنگ اشخاص حرارتی تشبیه نموده است و طبع آنرا مرطوب میداند شاید ازلحاظ خنکی میوه ؟

ص۳۸س۴ :

شاخ امرود گوئی وامرود　　دسته وکردنای طنبور است

«امرود» بمعنی گلابی است.

«گردنا» گوشه عود ورباب وامثال آنرا نیز گفته‌اند که تار بر آن بندند و بگردانند تا ساز آهنگ شود در پاورقی برهان قاطع همین بیت ابوالفرج بعنوان شاهد آمده است .

«طنبور» کلمه بنقل برهان معرب تنبور است که سازیست مشهور ر.ك ببرهان قاطع درحرف «ت» .

ص۳۴س۹ :

نارسیده ترنج بارورش　　　چون فقع کوزه وچوسنگوراست

«فقع کوزه» اضافه مغلوب است یعنی کوزه فقع وفقع بضم اول وفتح دوم بمعنی فقاع است که شراب خام جوومویز است .

«سنگور» بروزن انگور سلّه‌ای باشد که فقاعیان شیشها و کوزه‌های فقاع را که بوزه باشد درمیان آن بچینند (برهان)

ص۳۵س۴ :

نیست از عقل وعلم او بیرون　　　هرچه بر سطر لوح مسطوراست

مصراع دوم درنسخه م این چنین است : « هرچه در لوح صدر مسطور است » وهمچنان که درپاورقی ص۳۵ نوشته‌ام مناسب‌تر بنظر میرسد چراکه لوح صدر بمعنی ضمیر واندرون اشخاص است یعنی آنچه که فضلا ودانشمندان میدانند خارج از عقل وعلم ممدوح نیست ولی اگر لوح مسطور باشد لوح بمعنی کتاب آمده است و در کلام‌الله مجیدهم که آمده‌است « فی لوح محفوظ» عده‌ای لوح را بمعنی کتاب دانسته‌اند ر.ك منتهی‌الارب دراین‌صورت مبالغه بیشتری بکار رفته‌است .

ص۳۵س۶ :

چرخ بااوج قدراو باطل　　　بحر با موج کف او زوراست

«زور» بمعنی کذب وباطل وتهمت است وآیهٔ مبارکهٔ « واجتنبوا قول الزور » آیه ۲۲ سوره ۳۰ حج راهم بهمین طریق معنی نموده‌اند رجوع شود بمجمع‌البحرین طریحی یعنی در قبال بخشش دست ممدوح شهرت موج دریا دروغین‌است .

ص۳۵س۸ :

نقشبند طراز مهرش را صدهزار آفتاب مزدور است

«نقشبند» یعنی نقاش وزردوز وکسی‌که آرایش میکند (نفیسی)

«طَراز» بروزن نماز . . وکارگاه دیبا بافی را گویند خصوصاً ودیبـا قماشی است ابریشمی درنهایت نفاست (برهان‌قاطع) وجـامه ایست که برای سلطان بـافند (منتهی‌الارب)

بنظر این بنده دراین بیت لطافت خاصی بکار رفته است ازمهر درمصراع‌اول باحتمال زیاد اراده صورت ممدوح را نموده است وچون درماه مهر خورشید در حد اعتدال است وازآن ببرج میزان تعبیر میشود لفظ طراز هم بمعنی استوا وبرابری‌است مجموعاً یعنی‌صدهزار خورشید درقبال درخشش مهر ومحبت ویا چهرهٔ ممدوح‌مزدور وخدمتگار است .

ص۳۵س۱۰ :

آن سهیل است برق هیبت او که تجلیش سکنهٔ طور است

راجع بسهیل قبلا توضیح داده شده‌است برق هیبت اضافه تشبیهی است .

«سـَکَنـَه» کسانی که درجائی ساکن بـاشد وسکنه کانون اخگر یعنی آتش (نفیسی) در این بیت اولا بلحـاظ وزن شعر بفتـح اول وسکون دوم خوانده میشود بعلاوه اضافه سکنه بطور کنایه است از آتش مقدس‌که در طور تجلی نمود وموضوع آن در سوره قصص درکلام‌الله مجید آمده‌است آیه۲۸ « فلما قضی موسی الاجل وسار باهله آنس‌من جانب الطور نارا قال‌لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منهـا

بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون» وچون موسی مدت بسر برد وخانواده‌خویش را ببرد از جانب طور آتشی دید بخانواده خویش گفت بمانید که من آتشی دیده‌ام شاید برایتان خبری از آن یا شعلهٔ آتشی بیاورم شاید گرم شوید (ترجمه از قرآن مترجم ابوالقاسم پاینده)

گویا ابوالفرج رونی درمدح پای‌بند بمبالغاتی که باصطلاح متضمن ترک‌ادب شرعی است بوده‌است .

ص۳۶س۱ :

مرکب فرح همایونش آهنین برج‌وآتشین سوراست

«سُور» باره شهر اسوار وسیران جمع وشتران نجیب ونیزه سور مهمانی‌فارسی است (منتهی‌الارب) .

ص۳۶س۲ :

بود چون آفتاب نیز ولیك تیز چون‌آفتاب باحور است

باحور وباحوراء کعاشور وعاشوراء گرمای سخت تموز .و نیز بـا حور قمر (منتهی‌الارب)

یعنی اسب ممدوح‌همچو آفتاب تندرو وشتابنده ودرعین حال مانند آفتاب‌تیر ماه است که در شدت حرارت وگرمی است .

ص۳۶س۴ :

درتك ایدون بزد که‌باد بزان که‌توگوئی قضای مقدوراست

«تك» بمعنی بسیار تند براه رفتن ودویدن :

«ایدون» بمعنی اینچنین و این جـا واین زمـان و اینَدم و این ساعت بود (برهان قاطع)

«بزان» صورت دیگر استعمال وزان از باب تبدیل باء بهواو .

«قضای مقدور» سرنوشت قطعی وتقدیر مسلم وقدر وقسمت وطالع .

یعنی اسب آنچنان بسرعت تاخت وتاز میکند که همچنان که هیچکس را از سرنوشت حتمی مفر وگریزگاهی نیست از اوهم گریز ممکن نمیباشد .

ص۳۶س۶ :

شکل او بی‌شکال برچیزی نیك مشکل شود که‌مجبوراست

همان‌طور که درپاورقی نیز اشاره شده است دردو نسخه مصراع اول باین‌صورت است « شکل او بی‌شکال بر جبری » واصح وانسب است .

«شکل» یعنی سیرت وصورت هرچیزی خواه محسوس باشد یا موهوم

«شکال» ریسمانی که بر دست وپای استر واسب بدخصلت بندند ومکر و حیله وفریب وبندی میان دست وپای ستور (نفیسی) .

«جبری» یعنی شخص‌معتقد بجبر ظاهراً یعنی امکان تصویر این اسب برشخص جبری هم بدون شکال بسیار دشوار است .

ص۳۸س۲ :

بحری‌که‌میغ رزق بجودش مطیرگشت صدری‌که‌سطح ملك‌برایش ممهداست

«میغ» بمعنی ابر آمده‌است‌و قبلاهم دراین مورد توضیح داده شده است

«مطیر» بمعنی بارنده وپرباران است واگر چه اسم‌مکان وبمعنی جایگاه‌باران رسیده بیشتر بکار رفته‌است .

«ممهد» اسم مفعول است از مصدر تمهید بمعنی آنکه از عشق بی‌خود وشکسته دل باشد (منتهی الارب) وبمعنی استوار ومحکم یعنی ممدوح دریایی است که ابر روزی بوجود آن بارنده میشود ووزیری است‌که رویه مملکت عاشق اوست یااز برای وزارتش آماده واستوار است .

ص۳۸س۴:

هر فضله‌ای زعزمش رخشی است بادپای ‌‌ هر وصله‌ای زحزمش درعی مزرد است

«فَضله» بقیه وزائد مانده هر چیزی (منتهی الارب)

«رخش» مطلق اسب واسب رستم باعتبار اینکه رنگی میان سیاهی و بوری داشته است (برهان قاطع)

«بادپا» یعنی سریع السیر وتندرو وتیز تك .

«وَصله» پاره جامه وکاغذ وغیره (غیاث اللغات)

«دِرع» بمعنی زره است .

«مزرد» یعنی بافته شده ودرهم است .

ص۳۷س۵:

با بذل طبع مکرم او آفتاب دون ‌‌ باذکر سیر مسرع او ماه مقعد است

«مُقْعَد» یعنی سپاهی که مدت خدمت را بانجام رسانیده و معاف از خدمت باشد وکنایةً یعنی زمین‌گیر وفروافتاده وبازمانده .

ص۳۸س۶ :

گرد سرای مصلح طوف رعایتش ‌‌ چون گرد جوف کوه بنای مشید است

«طوف» مصدر دیگری است ازطواف یعنی گرد چیزی گردیدن .

«جوف» یعنی میانه وشکم ودرون هر چیزی وزمین پست وهموار : یعنی همچنان که گرداگرد میانه کوهها ازخود کوهها بناهای بسیار استوار قرار گرفته است برگرد سرای ممدوح هم برای طواف خاطر او از ازدحام مردم همچنان بنای استوار وجود دارد . از نظر ترکیب فارسی بنظر این بنده « طوف رعایت » مفعول لاجله است:

ص۳۸س۱ :

پیش هوای مفسد سد کفایتش ‌‌ چون پیش چشم افعی میل زمرد است

«میل» ابزاری که بدان سرمه درچشم کشند و آهن تافته‌ای که بدان بینائی‌را از چشم بازمیدارند (نفیسی).

«زُمُرُّد» سنگ قیمتی سبز از نوع بریل بهترین جنس آن از آمریکای جنوبی است زمردهای شرقی از انواع سنگ سنباده است (دائرةالمعارف فارسی مصاحب) از مضمون این بیت چنین برمیآید که میل زمرد موجب کوری یا گریز افعی میگردد واین مطلب بحد تواتر رسیده است ولی ابوریحان بیرونی درکتاب الجماهر موضوع را صحیح نمیداند وآن را از جملهٔ حکایات میداند برای توضیح بیشتر ر ك به ص۱۶۷ کتاب الجماهرفی معرفةالجواهر و ص ٤٨ کتاب عرائس‌الجواهر که مفصلا دراین‌باره بحث نموده‌است .

ص۳۸س۲ :

شمشیر های ظلم شیاطین روزگار — یك‌یك زبیم ذره عدلش مغمد است

مصراع دوم مسلما غلط است وصحیح‌آن همانست که در نسخه د مضبوط است « یك‌یك زبیم دره عدلش ...... » آقای ناصح بصورت «درعه» اصلاح فرموده‌اند وحال آنکه دره اصح وانسب است . وآن بضم اول وتشدید دوم پوستی چند باشد باریك که برهم بدوزند یا برهم بیافند وگناهکاران را بدان تنبیه سازند (برهان)

«مغمد» یعنی درنیام کرده‌شده .

ص۳۸س۳ :

گردرکمین حادثه شیری‌است منزویست — وردر فرات فتنه نهنگی‌است ملحداست

«فرات» ترجمه وتلخیص آنچه که در صفحهٔ۵۱ تقویم البلدان چاپ پاریس سال ۱۷۴۰ آمده است این‌چنین است :

« آغاز این رودخانه از شمال وشرق ارزن‌الروم است که درکناره مرزهای شرقی روم قرار دارد وپس‌از عبور از کوفه وارد دشتهای عراق میشود » این رودخانه

پس از اتصال بدجله و کارون و تشکیل شط العرب بخلیج فارس میریزد . و برای اطلاع بیشتر ر.ك بصفحهٔ ۴۸ حدود العالم .

«ملحد» علی القاعده اسم مفعول مصدر تلحید بمعنی درگور نمودن است و بمناسبت وزن شعر بدون تشدید و باسکون لام خوانده میشود .

ص۳۸س۵ :

عرضی است عرض حشمت او مسندش قوی　　کز التجا بصنع الهیش مسنداست

«التجا» یعنی پناه گرفتن (منتهی الارب)

«صنع الهی» اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ ۸۸ از سوره ۲۷ نمل که میفرماید :

« وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب صنع الله التی اتقن کل شی انه خبیر بما تفعلون » که چون در آیه مبارکه ذکر کوه که نمایندهٔ استقرار است درمیان آمده شاعر خواسته است استواری مسند ممدوح را از طرفی چون کوهها بداند وازسوی دیگر منوط بلطف وصنع پروردگار .

ص۳۸س۶ :

گیتی زشبه زادن او قالب عقیم　　گردون زجنس گشتن اوشخص ابلداست

مصراع دوم بدون تردید بصورت «گردون زجنس کشتن او شخص ابلداست» صحیح است .

«قالب» کصاحب غوره خرمای سرخ و کالبد و بیشتر لام آن بفتحه تلفظ میشود (منتهی الارب) .

«عقیم» زن نازاینده (منتهی الارب)

«ابلد» کند خاطر وبزرگ خلقت ومرد گشاده ابرو (منتهی الارب) ودر اینجا همان معنی عقیم را باید اقوی دانست ، در این بیت گیتی را بجای مادر وگردون را بجای پدر فرض کرده است واین رسمی است معمول ومتداول چنانچه دربیت سعدی هم

آمده است در آنجا که میفرماید :

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تادگر مادرگیتی چوتو فرزندبزاید

ص۵۸٤ کلیات چاپ تهران شهریور ۱۳۲۸

ص۳۸س۷ :

تادر مشیت است وجود همال او ذاتش به بی همالی ذاتی مجرد است

«همال» بروزن شمال بمعنی قرین وهمتا وشریك وانباز وشبه ومانند باشد و بضم اول هم آمده است .

ص۳۸س۸ :

دریا گذار مرکب اورا گه گذاز دریا سراب وفدفد مهتاب مرقداست

راجع بسراب قبلا توضیح داده‌شد .

«فدفد» زمین هموار وبرابر جمع آن فدافد (نفیسی)

یعنی دریا برای عبور مرکب ممدوح همچون سراب بدون حقیقت ویا چون دشت هموار است وخوابگاه مرکب ممدوح هم ماهتاب است کنایه از علو رفعت و منزلت ممدوح .

ص۳۹س۱ :

ایدون چوباد نرم گرازان شود برآب گوئی که‌آب جوهر صرح ممرداست

«گرازان» بروزن خراسان بمعنی جلوه کنان وخرامان باشد (برهان‌قاطع)

«صرح‌ممرد» «صرح» بالفتح والسکون القصر وکل بناء مشرف من قصر اوغیره فهو صرح (مجمع‌البحرین)

«ممرد» اسم مفعول از مصدر تمرید یعنی هموار ولغزان ورخشان ساختن‌بنارا (منتهی‌الارب)

مصراع دوم اشاره است به آیه مبارکه ٤٤ سوره نمل در داستان سلیمان و بلقیس (قیل لها ادخلی الصرح فلما راته حسبته لجة وکشفت عن ساقیها قال انه صرح ممرد من قواریر) بدو گفتند بساحت قصر درآی و چون آنرا دید پنداشت آبی عمیق است وساقهای خویش عریان کرد ، سلیمان گفت این ساحتی صاف از شیشه است. (ترجمه از قرآن پاینده) و برای اطلاع بیشتر ر.ك بصفحهٔ ۳۰۲ کتاب قصص الانبیاء ابواسحق نیشابوری چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

ص۳۹س۱ :

در صفحهٔ ۳۹ متاسفانه این بیت چاپ نشده وازقلم افتاده است بعد از بیت قبل که توضیح داده شد قراردارد .

ایدون عمود وسندان سونش کند بنعل   گوئی که میخ نعلش سندان مبرد است

«سونِش» بروزن سوزش ریزگی فلزات را گویند که از دم سوهان ریزد و بعربی براده خوانند (برهان)

«مبرد» بالکسر سوهان(منتهی‌الارب) اما بنظر این بنده سونش کردن برروی هم به معنی سوهان نمودن است وسندان مبرد شاید اضافه مغلوب باشد یعنی میخ سم اسب (نعل اسب) سوهان سندان است وسندان را میساید .

ص۳۹س۳ :

از حرفهای ابجد عقدش براستی   ماننده تر بحرف نخستین ابجداست

«عَقد» بفتح اول است بمعنی پیمان یعنی پیمان ممدوح راست ودرست مانند الف است که اولین حرف ابجد است وشایدهم «عِقد» باشد ومراد از الف حرف اول ابجد که درحساب معادل با (یك) وواحد است یعنی عقد نظم ونثر او وحده است البته بنظر این بنده معنای نخست اصح وانسب مینمایاند .

ص۳۹س۴ :

با نیکخواه دولت و با بدسگال ملك — شیرین چوشهد و تلخ چوزهر مدوداست

«تدوید» بمعنی کرمناك شدن طعام است ومعمولا کرم را در غذاهای تلخ تصور میکرده‌اند .

ص۳۹س۶ :

تا بر سپهر اعظم نقـاش لوح را — دایم قلم نه کندزبان و نه ادرداست

«ادرد» افعل التفضیل است از مصدر درد عربی بمعنی بی دندان شدن .

ص۳۹س۷ :

پاینده باد صاحب در ظل نعمتی — کش دامن مظله زعز مخلداست

«مِظَلّه» بمعنی سایبان است (غیاث اللغات) دامن مظله در مصراع دوم اشاره بدوام سلطنت سلـطـان است چـون بیت در مدح وزیر است در مصراع آخـر بیت خواسته است اشاره‌ای بسلطان هم نموده باشد .

ص۴۰س۷ .

خصم تو رضای تو همی‌جوید درخاك — زانست که‌چون آب دراوجای گزیداست

مراد ازخاك دراین بیت پستی وگودی است چراکه آب درنقـاط پست وگود جمع میشود ومصراع دوم مؤید نظریهٔ این بنده است که خـاك را بمعنـی پستی بگیریم .

ص۴۰س۴ :

درپیش دوات وقلمت عرض ورسالت — این دست بلر کرده و آن پشت خمیداست

«عرض» پیشداشت نامه وگزارش وبعد بمعنی نگارش بطور مطلق که‌دراین بیت منظور همین است .

«رسالت» مأخوذ از تازی کتاب وکتاب کوچك و نوشته ومرقومه و نامه و مراسله و کتاب فتاوی مجتهدین (نفیسی)

«لَرْ» بمعنی جوی باشد اعم از آنکه آنرا سیلاب کنده باشد یا آدمی و وبمعنی بغل وبیخ بغل هم گفته‌اند (برهان).

«پشت خمیده» صفت برای بیان حالت انقیاد و تسلیم است مجموعاً یعنی عرض ورسالت در برابر دوات وقلم ممدوح بحال تکریم و تواضع نسبت بممدوح است .

ص۴۱س۳ :

بی تیشه عقل تود خرد نیم‌تراش‌است بی‌جرعه طبع توادب نیم‌گزید است

«نیم‌گزید» در فرهنگهای فارسی که در دسترس این بنده بود وجود نداشت علی‌القاعده اسم مفعول مرخم است .

«نیم‌گزیده» یعنی ناتمام وناقص .

ص۴۱س۶ :

این‌بنده چه‌کرده‌است که‌بی‌زلت و بی‌جرم از بیم فخ‌حادثه‌چون‌مرغ رمیداست

«زلت» بالفتح و بالکسر و لام مشدد مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن است (غیاث‌اللغات).

«فخ» ابزار شکار است والفخ آلة یصطاد بها ومنه فانصب له فخك جمع فخاخ (مجمع‌البحرین).

ضمناً حادثه فخ نیز برحادثه‌قتل حسین‌بن علی‌بن حسن‌بن حسن‌بن امام‌حسن مجتبی علیه‌السلام اطلاق میگردد که درکنار چاه یا وادی فخ در حدود مکه اتفاق‌افتاده است درسال ۱۶۹ هجری و برای اطلاع بیشتر ر ك بکتاب مقاتل‌الطالبین ابوالفرج اصفهانی متوفی ۳۶۵ قمری چاپ نجف ازص۲۸۸ تا۲۹۵

ص۴۱س۷ :

کم داهیه مانده‌است که آنرا نپسوده‌است　　کم‌زاویه مانده‌است که‌دروی نخزیده‌است

«داهیه» والداهیة النائبة العظیمة النازلة والجمع الدواهی (مجمع‌البحرین)

«زاویه» گوشه و کنار .

ص۴۱س۸ :

نالی‌است تنش بی‌دل و آن نال گسسته　　ناری‌است دلش بی‌تن و آن نار کفیده‌است

«کفیدن» بروزن کشیدن بمعنی ترکیدن و شکافتن و از هم باز شدن و باز کردن باشد (برهان)

ص۴۲س۲ :

گر صورت حالی که نمودند جز آن نیست　　پس بنده بهم‌کنیت تو ناگرویده‌است

ازین بیت استنباط میشود که برای شاعر تضریب نموده‌اند و در مصراع دوم مراد از هم کنیت حضرت پیامبر ﷺ است و معلوم میشود که کنیه ممدوح هم ابوالقاسم بوده‌است .

ص۴۲س۸ :

چون قطب فلك عرض ترا راحت ساکن　　چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح

«قطب» باصطلاح هیئت آن دونقطه از کره که در محاذات هم باشند چون کره را بحرکت دولابی حرکت دهند آن‌دونقطه ازجای خود حرکت نکنند برخلاف دیگر نقاط کره یعنی آبروی ممدوح موجب آسایش ساکنین درگاه اوست .

مصراع دوم درنسخه د « چون جرم قمر سیر ترا سیرت سیاح » و در نسخه م «چون جرم قمر حزم ترا سیرت سیاح » است و خیال میکنم نسخه م اصح وانسب است یعنی حزم ممدوح مانند ماهتاب که از شرق تا غرب سیر میکند بهمه‌جاکشیده میشود وهمهٔ آفاق از حزم ممدوح روشن‌میگردد .

ص۴۳س۱ :

اقبال تو خواهند براشباح طبایع　　گرنه نکنند ایشان اقبال براشباح

«شبح» بفتح اول وسکون دوم ویا بفتح اول ودوم یعنی کالبد و شخص جمع اشباح وشبوح .

یعنی طبایع که برکالبدها روی میآورد بواسطه توجه بتواست واگر نه طبایع بکالبدها اقبال نمیکنند .

ص۴۴س۲ :

قصاب نیاردکه بفتاح دهد رنگ　　تاخلق تو اندرندمد بوی بتفاح

مصراع اول این بیت درنسخه م اینچنین‌است « مهتاب نیارد که دهد رنگ بتفاح » واصح و انسب است اعتقاد بتأثیر نجوم فلکی وماه در میوه هـا قدیمی است یعنی ماهتاب جرأت‌نمیکند که پیش از آنکه خوی تو سیب را معطرنماید بآن‌رنگ بدهد . وتأثیر مهتاب دررنگ پذیری پاره‌ای از نبـاتات قطعی است آنچنـانکه در گوجه فرنگی مشهوراست که‌درشبهای ماهتابی رنگ آن بسرخی میگراید .

ص۴۳س۳ :

درجاه عریض تومساحت ننهدپی　　هرچندکه‌باوهم مسیح‌آمد مساح

در مصراع دوم هردو نسخه اینچنین است :«هرچند که‌باوهم مسیح‌آیدمساح» واصح وانسب‌است

«مسیح» دوست وبسیار پیمایش کننده زمین بمناسبت این دومعنی لقب عیسی علیه‌السلام زیرا که آنحضرت دوست حق بودند وزباعث تجرد اکثر بسیر و گشت میبودند (غیاث‌اللّغات)

ص۴۴س۴ :

توفیق بچنگ آردجهد تـوبتوفیق　　ملواح بدام آردصیاد بملواح

«ملواح» بالکسر وحاء مهمله، مرغی که بدام بندند تا آنرا دیده دیگر مرغان بیایند (غیاث‌اللغات) .

یعنی ممدوح با توفیق وکوشش توفیق بدست میآورد همچنان که شکارچی بکمك مرغ همجنس آن مرغ را بدام می‌اندازد .

ص۳۴س۵ :

باخواسته خیزند همی زایر ومداح ناخواسته ازگنج عروس توچو شاهان

«گنج‌عروس» نام گنج اول ازهشت گنج پرویز و نام یکی از تصنیفات باربد (نفیسی)

ص۴۳س۶ :

آزار ندیدست بدوصیقل انجاح تا آینه‌نجح تو بازار گرفته‌است

مصراع دوم در نسخه د این چنین است (زنگار ندیدست بدو صیقل الحاح) وجناب ناصح هم در تعلیقات بهمین صورت اصلاح کرده‌اند ولی لفظ انجاح بهتر از الحاح است یعنی از هنگامی‌که آینه پیروزمندی تو رواج پیدا کرده‌است هیچگاه صیقل حاجت برآوردت درآن زنگاری ندیده‌است کنایه از اینکه پیروزی ونصرت تو همواره با برآوردن نیاز وخواسته نیازمندان همراه است .

ص۴۳س۸ :

پروانه مصباح بهنگامه مصباح ورخشم‌تو افروزد مصباح نتابد

مصراع اول در نسخه د چنین است « ورخشم توافروزد مصباح نیاید » واصح وانسب است یعنی اگر خشم توبرافروخته شود وچراغ روشن کند حتی پروانه‌باهمهٔ عشق بچراغ یارای نزدیك شدن بآنرا ندارد .

ص۴۳س۹ :

آن ابلق جوشنده کوشنده کداح یارب چه درخشیست جهان زیرتویارب

«یارب» کلمه‌ای است که بهنگام تعجب گفته میشود :
«دُرُخش» بمعنی برق باشد (برهان) دراینجا استعاره از اسب است .
«جهان» صفت فاعلی است از مصدر جهیدن .
«ابلق» هرچیز دورنگ عموماً وسیاه وسپید خصوصاً .
«کدّاح» صیغه مبالغه از مصدر کدح بمعنی کوشیدن یعنی بسیار کوشنده .

ص۴۳س۱۰ :

هیهات زآسیب درخشش گه آسیب آسان‌فکند پیل چوشطرنجی طراح

«هیهات» بالفتح مثلثة الاخر مبنیهٔ ومعربة دور است (منتهی‌الارب) در این بیت بتصور این بنده هیهات حرف تعجب است . یعنی آسیب اسب ممدوح در موقع آسیب رساندن آنچنان است که فیل را بآسانی از پای درمیآورد همچنانکه شطرنج باز ورزیده پیل را از صحنه خارج مینماید .

ص۴۴س۱ :

گرداب کند حلقهٔ ناورد خوی‌او پس‌برلب گرداب نهد گام‌چو ملاح

مصراع اول در نسخه م اینچنین است « گرداب کند حلقهٔ آوردْ خوی او » و مانعی ندارد چراکه آورد وناورد هردو بمعنی جنگ آمده است ر.ك ببرهان قاطع «خوی»عرق انسان‌وحیوان دیگر باشد (برهان) ، یعنی اسب از شدت‌ریختن عرق‌از بدن خود میدان جنگ را بگرداب تبدیل مینماید وآنگاه خود مانندملاح برلب گرداب گام مینهد .

ص۴۴س۴ :

ازفضل توگربنده امان‌یابد نشگفت زین هاویه هایل سوزنده قداح

«هاویه» میان آسمان وزمین ومغاکی والهاویه بالالف واللام دوزخ اعاذ ناالله

تعالی منها وقوله تعالی فامه هاویة ای‌فمستقره‌النار (منتهی‌الارب)

«هایل» بمعنی خوفناك است.

«قداح» بمعنی سنگ ویاچوب آتش‌زنه است.

ص۴۴س۵ :

تا روی بکفار نهد رایت اسلام　　　　تاپشت بعباس کند نسبت سفاح

«عباس» بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی‌بن کلاب‌بن مرةعموی حضرت رسول (ص) است بنا بپاره‌ای از روایات دوسال وبنا برپاره‌ای دیگر ازروایات سه سال از حضرت پیامبر بزرگتر وکوچکترین پسر عبدالمطلب بوده است وی بنابر برخی از روایات پیش از هجرت باسلام گرویده ولی آئین خود را پوشیده میداشت در اواخر عمر کور شد ودر روز جمعه ۱۲ رجب سال ۲۲ هجری در سن۸۸ سالگی درگذشت ودر قبرستان بقیع بخاك سپرده‌شد برای اطلاع بیشتر ر.ك بصفحهٔ ۱۱۲ج۲ اسدالغابه اثر ابن اثیر چاپ افست تهران.

«سفاح» ابوالعباس عبدالله‌بن محمد بن علی بن عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب ملقب به سفاح متولد ۱۰۴ هجری قمری متوفی ۱۳۶ وی نخستین خلیفه عباسی است ومدت ٤ سال خلافت نمود (تلخیص ازفرهنگ فارسی)

ص۴۴س۶ :

اندرعمل‌خیر تنی بادت کوشان　　　　واندر امل خلق دلی بادت مرتاح

«مرتاح» بمعنی شادمان وازبلا نجات بخشنده است.

ضمناً مصراع اول‌در نسخه‌ها باین صورت‌است « اندر عمل خیر تنی‌بادت کوشا» واصح است زیرا کوشاصفت مشبهه است وبر ثبوت بیشتر دلالت میکند.

ص۴۴س۷ :

دست تو وطبع تو مه‌وسال‌وشب وروز   با دسته ریحان زده‌و باقدح راح

«راح» بمعنی شراب است ودرزبان عرب باین‌معنی‌زیادبکاررفته است منجمله در شعر عضدالدوله دیلمی .

لیس شرب‌الراح‌الافی المطر   وغناء من جوار فی‌سحر

وباز در دوبیت بعد میگوید :

مبرزات الکاس من‌مطلعها   ساقیات‌الراح من فاق‌البشر

ر.ك بصفحهٔ ۲۱۶ ج۳ یتیمة الدهر ثعالبی چاپ مصر بتحقیق محمدمحی‌الدین وص ۲۰ منتخب ابن خلکان باهتمام مرحوم فاضل تونی چاپ تهران و در یتیمه الدهر بیت اول باین‌صورت است « لیس شرب‌الکـاس الافی‌المطر »

ص۴۵س۶ :

آفتابیست رای او که‌از او   فلك ملك را ضیاء باشد

«ضیاء» بالکسر مثلثة (یعنی حرکت ضـاء بهرسه حـرکت زیر ، زبر وپیش آمده است) یعنی روشنائی واینکه ضیا را بآفتاب نسبت داده‌است مأخوذ است ازآیهٔ مبارکه (هوالذی جعل‌الشمس ضیاء والقمر نوراً) آیه ۵ ازسوره۱۰ «یونس»

ص۴۵س۸ :

مصراع اول در نسخه م باین صورت‌است (بحر با کف او سمر شمرند)

«شَمَر» در فارسی حوض‌کوچك و تالاب وسرشیر که بهندی بالائی‌گویند (از برهان وسراج ورشیدی) (غیاث‌اللغات)

«سَمَر» بفتحتین عربی و بمعنی افسانه است خیال میکنم بتناسب بحر همـان شمر اصح وانسب باشد .

«هبا» در اصل بمعنی ذراتی است‌که هنگام تابش آفتاب از روزنه‌های کوچك

درمسیر نور بچشم میخورد ر.ك. بمجمع‌البحرین .

ص۴۵س۹ :

طبعش از فضل ها بهار نهد　　　مدحش از پرده‌ها نوا باشد

در مصراع اول بدون تردید نسخه ها اصح وانسب است که (طبعش از فصلها بهار نهد)

در مصراع دوم (نوا) نام مقامی است از جمله ۱۲ مقام موسیقی (برهان) وازاین بیت معلوم میشود که بهترین یا طرب انگیزترین مقام‌هاست .

ص۴۵س۱۲ :

جاه جویی که جاه اوطلبد　　　سال‌ومه درغم وعنا باشد

«عنا» والعناء بالفتح والمدالتعصب‌والنصب (مجمع‌البحرین) یعنی جاه‌جوئی که در طلب جاه او باشد (در صدد گرفتن وزارت از وی‌باشد) همواره در رنج و تعب خواهد بود .

ص۴۶س۱ :

هرعصائی نه اژدهـا گردد　　　هرگیاهی نه کیمیا باشد

راجع به عصا واژدها قبلا توضیح داده‌شد :

«کیمیا» بر وزن سیمیا بمعنی مکر وحیله باشد وعملی است مشهور نزداهل صنعت که بسبب امتزاج روح ونفس اجساد ناقصه را بمرتبه کمال رسانند یعنی قلعی ومس را نقره وطلا کنند وچون این عمل خـالی از حیله ومکری نیست ازاین جهت باین نام خوانند (برهان)

ص۴۶س۲ :

ریگ سهمش فرو خورد قلزم　　　اگر از قلزمش عدا باشد

مصراع دوم در نسخه د چنین است « اگر ازقلزمش عطا باشد » اصح و انسب است وبا توجه بمعنای ریگ که شن نرم وسنگریزه وگرد وغبار است معنای این شعر براین بنده معلوم نشد ولی اگر همان متن را در مصراع دوم ملاك قرار دهیم آیا میشود معنی کرد که اگر ازدریای قلزم دشمن برای ممدوح من برخیزد خود قلزم بپاس نیزه ممدوح دشمنان را فرو میخورد همچنان که سپاهیان فرعون را فروخورد واینکه آقای ناصح در تعلیقات نوشته اند (غذاباشد) کمکی بحل اشکال این ذره ننمود .

ص۴۶س۳ :

باد امرش بگردش آرد طور   اگر از طورش آسیا باشد

«طور» در ص۴۶ جلد چهارم معجم البلدان چاپ بیروت در باره طور مطالبی آمده است که ترجمه وتلخیص آن چنینست .

«طور» بضم اول وسکون دوم درکلام عرب بمعنی کوه استعمال شده است وپاره ای از لغت نویسان گفته اند که درعربی بکوه مشجر وپر درخت طور اطلاق میشود . و رجوع شود بصفحه ۳۴ حدودالعالم .

س۴۶ص۵ :

عزم وحزمش بجنبش وبسکون   آسمان وزمین نما باشد

مصراع دوم در نسخه د اینچنین است (آسمان وزمین ما باشد) و بنظر این بنده از نظر مبالغه بهتر است که ادوات تشبیه محذوف باشد وبصورت اضافه بضمیر ما بخوانیم یعنی عزم وحزم ممدوح ازنظر سکون در موقع عزم و سیر حزم او بهمه جا همچون زمین وآسمان ماست .

ص۴۶س۹ :

راجعش را زیوبه رویش   روی برمهره قفا باشد

«یُوبُه» باواومجهول وبای ابجدبمعنی آرزوباشد (برهان) ورجوع شود بحاشیه برهان یعنی کسیکه ازپیش ممدوح برمیگردد بواسطه عشق بدیدار او سرش را بعقب وپشت برمیگرداند تا چهره اورا ببیند .

ص۴۶س۱۰ :

کی بود کـی که رأی بعد مرا منزل قرب او دواباشد

درمصراع اول باتوجه به ذکر دوا در مصراع دوم شك نیست که (داء) صحیح است وبواسطه اضافه بآخر آن (ی) افزوده شده‌است وداء بمعنی بیماری است جناب ناصح هم همینگونه تصحیح کرده‌اند یعنی چه هنگامی خواهد بود که بیماری‌دوری مرا از او قرب وپیوستگی بوی دوا باشد .

ص۴۶س۱۳ :

بخداوند خویش باز رسم گرخداوند را رضا باشد

مراد از خداوند درمصراع اول ممدوح قصیده‌است ومرادازخداوند در مصراع دوم یعنی حق تعالی ودر این‌صورت مصراع دوم بنا بنسخه م که بـاین صورت است (گرخداوند را قضاباشد) اصح وانسب است یعنی اگر تقدیر الهی باشد البته‌مانعی ندارد که‌در هردو مصراع مراد از خداوند ممدوح باشد یعنی وصول بممـدوح را منوط برضایت ممدوح دانسته است . اما بنظر این بنده همـان طور که گفته شده اصح است .

ص۴۶س۱۴:

ـ تازیم وام فضل او توزم بدعائی که بی‌ریا باشد

«توزم» از مصدر توختن بمعنی اداکردن وپرداختن . یعنی تا زنده باشد وام فضل ممدوح را با دعای بی‌ریا خواهم پرداخت .

ص۴۷س۹ :

درو جودش حیات خضر و مسیح		عضوی از جمله عضوها باشد

این بیت در نسخه‌ها نیست .

«خضر» نام یکی از انبیاء و کسی که درشان او نـازل شده‌است که (فوجـدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا وعلمنـاه من لدنا علمـا) ودر بین مفسرین مشهور است که حیات جاودانی دارد .

در صفحهٔ ۲۰۴ ج۳ تفسیر شریف روح البیـان آمده است که (وفی تفسیر البغوی اربعة من الانبیاء احیاء الی یوم البعث اثنان فی الارض وهما الخضر والالیاس ای الیاس فی البر والخضر فی البحر...... واثنان فی السماء ادریس وعیسی علیهما السلام)

(یعنی در تفسیر بغوی چنین آمده است که چهـارتن از پیـامبران تـا روز رستاخیز زنده‌اند دو نفر در زمین که خضر والیاسند الیاس درخشکی وخضر دردریاست و دو نفر در آسمان که عیسی وادریس هستند) ضمنا شیخ اسماعیل حقی افنـدی مؤلف روح البیان ضبط کلمه خضر را بفتح خاء وکسر ضاد نوشته است ودر سایر کتب تفسیر نیز نظیر این کلام آمده است .

ص۴۸س۶ :

اول که شاخ گل بوجود آمد ازعدم		بی خار بن شکفته گل و کامکار شد

چون دست دوست و دشمن خسرو بدو رسید		یك بهره گل بماند ودگر بهره خار شد

در متن در مصراع اول (شاخ کُل) چاپ شده‌است وشاخ گل صحیح است یعنی در آغاز آفرینش شاخ گل تمام گل بی‌خار بود ولی بعد اگر دست دشمن خسرو بود خـار میشد واگر دست دوست خسرو گل و بهمین جهت گل با خـار توام گردیده است .

ص۴۸س۹ :

بگذشت بادسهم تو بر دل عدوت را نادیده رنگ باده سرش پرخمار شد

«رنگ چیزی را ندیدن» کنایه از عدم آشنائی و بهیچوجه دارا نبودن آن چیز است و بهمین معنی امروز هم متداول ومعمول است .

ص۴۸س۱۴ :

آن رایت شهی بتو بر پایدار باد کز غصه بر عدوی توچون پای دارشد

بین پایدار وپای دار جناس کامل است البته از نظر رسم الخط بـاید جدا نوشته شود .

ص۴۹س۱ :

شاها ترا بشاهی گیتی مریدباد ایام نیکخواه تو ایام عیدباد

«مُرید» اسم فاعل است از مصدر اراده یعنی اراده کننده وبفتح اول بمعنی متمرد وسرکش وبیرون رونده از فرمان خدای تعالی است در این بیت بضم اول است یعنی جهان شاهی ممدوح را اراده کننده باشد .

ص۴۹س۲ .

برتختهای که بیع وشری اختران کنند اقبال بدسگال تو در من یزید باد

«بیع‌وشری» مراد از بیع بها گرفتن وکالا دادن است وشری عکس این‌است .

(ویقـال البیع الشراء والشراء البیع لان احـدهمـا مربوط بـالاخر)

(مجمع‌البحرین)

«من یزید» این کلمه مرکب است از (من) موصول و(یزید) فعل یعنی چه کسی افزون میکندولی بعدا بصورت ترکیب(من‌یزید) یعنی حراج درادبیات فارسی بکار رفته است وبمعنی جایگاه عرضه وکالا وعمل عرضه داشتن کالاهم مورد استعمال داشته ودارد .

در غزل حافظ هم آمده است :

بی معرفت مباش که درمن یزیدعشق اهل نظر معامله با آشنا کنند

دیوان حافظ باهتمام آقای انجوی ص۴۶

مراد از تخته در مصراع اول آسمان است .

ص۴۹س۳ :

زورآزمای ساعد ملك ترا بزور از نور ساق عرش خطاب جدید باد

« زور آزمای » صفت مرکب است برای ساعد و باید بدون کسره اضافه خوانده شود .

ص۴۹س۴ :

چون همت رفیع تواز ثور برگذشت پروین قلاده وارش مطواع جید باد

پروین یا ثریا دسته معروفی از ۶ ستاره‌ی درخشان در صورت فلکی ثور (دائرة المعارف فارسی مصاحب)

«میطواع» فرمان بردار (منتهی‌الارب)

«مطواع جید» ترکیبی است که بمعنای انقیاد وتسلیم بکار رفته است یعنی چون قدر تو از ثور برگذشته است ستاره پروین از روی کمال انقیاد و تسلیم چون قلاده بر گردن همت تو قرار دارد .

ص۴۹س۶ :

برحالها وقوفت ز الهام ایزدی بر رفع ودور مشرف وصاحب برید باد

مصراع اول را جناب ناصح بهمین صورت پذیرفته ومصراع دوم را بصورت (بر دفع جور مشرف وصاحب برید ....) تصحیح نموده‌اند وقاعدتادرست است‌گرچه در دونسخه مصراع دوم بصورت (بررفع دور ....) است ولی صحیح بنظر نمیرسد

شاید (بررفع زور...) بوده‌است یعنی بکمك الهام ایزدی آگاهی تو برای دفع جور از همهٔ کارها مشرف وصاحب برید است .

ص۴۹س۸ :

بی خار شاخ عیش لذیذت گرفته بار وز بیخ‌کشت‌عمر حسودت حصیدباد

«حصید» بروزن امیر درصورتیکه با زرع همراه باشد بمعنی کشته درودهاست ودر این‌جا هم مراد همین معنی است .

ص۴۹س۹ :

بوسعد کنیت تو ومسعود نام تو عنوان قصرهای منیع ومشید باد

کنیه مسعود علاءالدوله ویا جلال الدوله ضبط شده است (ص۳۹۷ ج۲ حبیب‌السیر) ولی استعمال این کنیه در این بیت کافی است که آنرا از القاب وکنیه های مسعود بدانیم .

«منیع» کامیر استوار وبلند .

«مَشید» شیداندود ومانعی ندارد که مشید بضم اول وکسر شین باشد اسم‌فاعل از اشاده بمعنی بر افراشتن چیزیرا وآشکار کردن یعنی نام وکنیه ممدوح بر بالای کاخهای مرتفع واستوار منقوش باد .

ص۴۹س۱۰:

هرساله غزو توکه فتوح‌است حمل او چون‌سیرکرد خالد وجیش‌ولیدباد

«خالد» ابن ولید مخزومی قرشی از سرداران مشهور اسلام در زمان خلافت ابوبکر وی دربین‌النهرین حیره رامتصرف‌شد ودر جنگهای‌شام با رومیان‌موفقیتهائی بدست آورد ودرسال ۱۱ هجری درگذشت (فرهنگ‌فارسی‌دکتر معین)

«ولید» نام عده‌ای از بزرگان‌اصحاب حضرت ختمی مرتبت ولید است منجمله ولیدبن جابر و ولیدبن زفر و ولیدبن عباده و ولیدبن عبدشمس وبرادر وبرادر زاده

خالدبن ولید که در سال ۲۱ کشته‌شد ر.ك. بصفحهٔ ۷۹ وصفحات بعد ج ۵ اسدالغابه ابن اثیر چاپ افست تهران ولی در اینجاشاید مراد ولیدبن عبدالملك بن مروان باشد که درسال ۸۶ بخلافت رسید ودر زمان او ترکستان فتح شد وخوارزم وولایات دیگر را نیز تحت تصرف خود در آورده (تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی ص ۲۷۷ و صفحات بعد چاپ تهران .

ص۴۹ س۱۱ :

خون درتن گداختهٔ شرك واهل‌شرك — از بیم‌توفسرده چو خون قدید باد

«قدید» کامیر گوشت کفانیده پاره کرده یا گوشت بدرازا بریده خشك کرده (منتهی‌الارب)

ص۴۹ س۱۲ :

کفران کافران لعین را بسند وهند — تیغت مخالف‌است وخلافت معید باد

«سَنْد» در ساحل دریا (ظاهرا مراد رودخانه بزرگ سند باشد) قرار دارد در روزگار حجاج‌بن یوسف گشوده شده‌است ، امروز یکی از ایالات غربی پاکستان است‌که ۴۹۲۷۱۰۰ تن سکنه دارد وشهر مهم وپایتخت سابق پاکستان کراچی در این ایالت است ر.ك بصفحهٔ ۲۶۷ ج ۳ معجم البلدان وص۱۴۵ مسالك وممالك اصطخری وص۷۰۸ ج۵ فرهنگ فارسی استاد دکتر معین .

«معید» مرد بارها با کفار جنگ‌کرده و آزموده‌کار (منتهی‌الارب) واصح همین است واینکه در نسخه ها مقید نوشته شده‌است صحیح نیست یعنی مخالفت تو باکفار همیشگی ودائمی باشد .

ص۴۹ س۱۳ :

طغیان طاغیان مهین را بشرق وغرب — رایت‌معالج‌است وعلاجت مفید باد

«میهین» بر وزن نگین بمعنی بزرگتر وبزرگترین باشد ومعنی مشهور نیز

میدهد یعنی طغیان طاغیان مشهور را رای تو بهترین علاج است .

ص۴۹س۱۴ :

بی حول نفس وقوت شمشیر تو نشد باطل زحق طرید که عیشت طرید باد

«طرید» کامیر رانده و نفی و دور کرده شد وروز دراز : طرید اول بمعنی رانده شده وطرید دوم بمعنی روز دراز و بعدا بمعنی طولانی و بادوام است .

ص۵۰س۱ :

بی عون عقل و نصرت تایید تو نگشت دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد

«فرید» در لغت دارای معانی متعدد است منجمله یگانه وگوهر نفیس وساز... ر.ك منتهی الارب .

اما دراین بیت فرید اول بمعنی رانده شده وفرید دوم بمعنی یکتا است یعنی رجم شیطان بوسیله شهاب که قبلا درآن مورد توضیح داده شده است بمدد عقل و نصرت وتایید ممدوح صورت میگیرد ودر نژاد و اصل ونسب ممدوح یکتا و یگانه است.

ص۵۰س۲ :

آنکت نه مدح گوید درلافگاه هجو هرتیره‌را نشانه چو شخص یزید باد

یعنی هرکس درجائیکه همه را هجو میکنند ترا مدح نگوید مانند یزیدبن معاویه نشانه وهدف لعنت همه فرقه‌ها باشد .

ص۵۰س۳ :

وانکت نه شاد خواهد درکربلای غم هرلحظه بی ثواب شهادت شهید باد

«کربلا» درکتابهای صورة‌الارض ابن‌حوقل والممالك والمسالك ابن خردادبه نامی از کربلا برده نشده است ودر ص۸۶ مسالك وممالك ابو اسحق اصطخری چاپ

تهران فقط چنین آمده است (کربلا از غربی فرات است برابر قصر ابن هبیره) اما یاقوت در صفحهٔ ۴۴۵ ج ٤ معجم البلدان چاپ بیروت راجع باین شهر بحث نموده است امروز شهر کربلا در ٨٤ کیلومتری بغداد واقع و مرکز یکی از مراکز استان‌های عراق است .

ص۵۰س۴ :

تاچشم بد مؤثر محمود عالم است — چشم بد از شکوه جلالت بعید باد

در مصراع اول تاثیر چشم درمورد حسادت مأخوذ است از آیهٔ مبارکهٔ (وان یکادالذین کفروا لیزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الاذکر للعالمین) :

کسانی که کافرند وقتی قرآن را شنیدند نزدیك بود ترا با چشمان (خیره) خود بلغزش افکنند و گویندکه وی دیوانه است اما قرآن بجز تذکاری برای جهانیان نیست (ترجمه ازقرآن ابوالقاسم پاینده) آیه۵۰ سوره۶۸ .

ص۵۰س۵ :

جای مخالف تو وجای موافقت — آماده‌تر زجای شقی وسعید باد

اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ :

(فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق) اما کسانی که بدبختند در جهنمند ودرآنجا صدای بم وزیری دارند ، وبه آیهٔ :

(واماالذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الاماشاء ربك عطاء غیر مجذوذ) واما کسانی که نیکبختند در بهشتند وتا آسمانها وزمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای توخواهد که این بخششی قطع نشدنی است (ترجمه از قرآن ابوالقاسم پاینده آیه ۱۰۵ و۱۰۷ سوره یازدهم هود)

ص۵۰س۶ :

در خدمت تو چرخ باخلاص‌بوالحسن درطاعت تو دهر برشد رشید بـاد

منظور از « ابوالحسن » ابوالحسن عـلی‌بن فضـل است که از وزرای بنـام غزنویان واز ممدوحین ابوالفرج است ودر مصراع دوم مراد بورشد رشید است که او نیز از بزرگان دربار واز ممدوحین ابوالفرج است وقصیده ای در دیوان خود در مدح او سروده است ورجـوع فرمـایند به پـاورقی صفحهٔ ۱۳ کتـاب دیوان ابوالفرج رونی .

ص۵۱س۳ :

رای گردون قدر او را تاج بخش اوج کیوان صدر اورا گاه باد

«گردون» کنایه از آسمان‌است ،

«کیوان» بمعنی فلك هفتم آمده است . ر.ك ببرهان قاطع .

«صدر» بمعنی پیشگاه خانه وبالانشین (غیاث‌اللغات)

«گاه» کرسي زرین وتخت پادشاهان .

ص۵۱س۴ :

آفتابش خاکروب وپـیل گوش وآسمانش گنبد وخرگاه باد

«خاکروب» اسم مرکب ویا اسم فاعل مرخم بمعنی خاك روبنده .

«پیل‌گوش» وخاك‌انداز باشد (برهان)

«خرگاه» خیمه بزرگ مدور را گویند خصوصا (برهان)

بنظر این بنده اگر بصورت اضافه (گنبدخرگاه)خوانده شود اصح وانسب‌است یعنی تمام گیتی برای ممدوح خرگاهی است که آسمان بمنزلهٔ گنبد آنست .

ص۵۱س۷ :

گرستاره بربراق همتش اوج خواهد اوج او راگاه‌باد

«کاه» بمعنی کاهیدن وکاستن است .

ص۵۱س۹ :

در فضای شرق وغرب از حزم او   سال ومه منهی وکار آگاه باد

«منهی» اسم فاعل از مصدر انهاء بمعنی درآمدن در حوض ورسانیدن چیزیرا وپیغام وجز آنرا (منتهی الارب)

«کارآگاه» در این بیت بمعنائی که امروز در سازمـان شهربـانی متداول و معمول است بکار رفته است .

ص۵۱س۱۰:

نیك وبد را زو بگاه خیر وشر   نوبت پاداش وباد افراه باد

«پاداش» جزا ومکافات نیکی باشد وآنرا جزای خیر خوانند (برهان‌قاطع)

«بادافراه» بروزن آرامگاه بمعنی عقوبت وجزای گناه و مکافات بدی باشد (برهان‌قاطع)

ص۵۱س۱۱ :

مشتری باعرض او همنام گشت   عرض او بامشتری همجاه باد

مشتری را اهل تنجیم سعد اکبر دانند وآنرا قاضی فلك نیز گویند (غیـاث اللغات) از این مصراع چنین استنباط میشود که قصیده در مدح مسعود است وچون بر فلك ششم مشتری جای دارد از این‌رو جاه ممدوح را باآن برابر خواسته است اگر چه مغایرت دارد بـا بیت سوم همین قصیده که کیوان را که فلك هفتم است جایگاه همین ممدوح گفته است وبهرحال مبالغات شاعرانه است .

ص۵۱س۱۲:

درجهان فتح او ایام غضر   درجهای مدح درافواه باد

همچنانکه در پاورقی اشاره شده است در نسخه ها مصراع اول بـاین صورت است (درجهان فتح او ایام عصر) آقای ناصح بصورت ایام غزو تصحیح نموده اند وحال آنکه بنظر این بنده (عصر) اصح وانسب است یعنی درجهان فتح ممدوح هرروز بمنزلهٔ عصری است (قرنی از قرون) در مصراع دوم .

«درج» بفتح اول است نه بضم و بمعنی قصیده است رجوع شود بغیاث اللغـات ص۴۱۸ ج۱ .

ص۱۵س۱۴ :

دم‌زده کژدم ندیدی زان عمل — اژدها درحرب اوجولاه‌باد

در مصراع اول« زان‌عمل» یعنی مانند آن ومثل آن ودر مصراع دوم جولاه در اصل بمعنی بـافنده وبعـدا بمعنی عنکبوت بـکار رفته است و مراد عنکبوت است .

ص۵۲س۱ :

چون خم ایوان کسری در حضر — برخم قصرش خم درگاه باد

در این بیت مقایسه ای بین کاخ ممدوح و ایوان مدائن شده است یعنی خم درگاه ممدوح هم مانند خم ایوان مدائن باشد وباید اذعان نماید که معنی این بیت درنظر این بنده خالی ازاشکال نیست .

ص۵۲س۲ :

چون بنات النعش صغری در سفر — آخرُ خیلش صدو پنجاه باد

« بنات النعش صغری یادب اصغر» صورت‌فلکی حول قطبی در نیمکره‌شمالی مشتمل بر هفت ستاره (دائرة‌المعارف فارسی مصاحب)

ارتباط بین این دو مصراع وفهم منظور شاعر برای این ذره میسور نشد اگر چه امیدوار بودم با استفاده از حواشی فاضلانه حضرت استاد همائی برهنرنامه یمینی

دیوان عثمان مختاری موفق باستخراج این موضوع خواهم شد ولی نـدانستن رموز نجـوم این کار را براین ذره دشـوار تر ساخت و باصطلاح مشکل بجـای دوتـا چندتاشد ؟

ص۵۲س۳ :

آنکه از فرمان اوگردن کشد سکنه زوپرویل وا ویلاه باد

«سَکِنَه» بروزن فرحة قرارگاه سراز گردن وجای باش (منتهی‌الارب) برعایت وزن شعر باید بفتح اول وسکون دوم‌خوانده شود یعنی هرکس که‌از فرمان ممدوح گردن کشی کندگردن او مثلا بواسطه اصابت شمشیر پرازویل واویلاه باد . ویا آنکه سکنه را بلحاظ بیت بعد همان جاومکان بگیریم یعنی مسکن وخانه او پرویل واویلاه باد .

ص۵۲س۴ :

وآخُرش مانند راه کهکشان بی‌ستور وبی جو وبی‌کاه باد

«آخُر» جای علف خوردن اسبان راگویند وبه‌معنی استخوان ترقوه هم آمده است . راجع براه کاهکشان قبلا توضیح داده‌شده است واینك اضافه‌مینماید که‌چون در فلك هشتم قرار دارد واز ستارگان مشهور وبروج هیچیك را دربر ندارد شـاعر آخُر دشمن ممدوح را تشبیه بآن نموده است .

ص۵۲س۶ :

روز غزووبزم جشن فرخش گه سگالش کرده‌گه ناگاه باد

«سگالش کردن» در اینجا بمعنی قبلا اندیشه نمودن در باره چیزی است .

ص۵۲س۸ :

میزان فلك قسم شب وروز جدا کرد از روز نوابستد وشب‌رابنوا کرد

میزان فلك یعنی برج میزان که مهرماه است یعنی: برج میزان (آغاز پائیز) موجب کوتاه شدن روزو بلند شدن شب گردید .

ص۵۲س۹ :

بر سخت بانصاف همین راوهمان را چون هردو بتقویم رسیدند رها کرد

«سَخت» بروزن تخت وماضی کشیدن ووزن کردن وسنجیدن باشد یعنی کشید ووزن کرد وسنجید وباین معنی بضم اول هم آمده است (برهان)

«برسختن مصدری است که باحرف (بر) ترکیب شده است .

«تقویم از نظر لغوی یعنی راست گردانیدن وقیمت کردن رخت را (منتهی الارب) وبرای اطلاع بیشتر ر.ك بدایرة المعارف فارسی مصاحب .

ص۵۲س۱۰ :

نی بی سبب آمد بمیان اندر میزان احکام قضاراند وبن حکم قضا کرد

انصراف از معنای نخست است که خود تصور نموده است وقضارا در همه چیز مؤثر دانسته ومیگوید میزان را بیهوده گفتم بلکه این کارهم مانند همهٔ کارها ازقضا ساخته وپرداخته است .

ص۵۳س۱ :

خودحال بدینگونه کجاماندفردا شب نیزدعاگوید چون روزدعا کرد

یعنی اگر اکنون روز کوتاه وشب بلند است فردا (بهار) (یااز اول زمستان) عکس میشود واگر روز دعا کرده است که با شب یکنواخت شود باز شب دعا خواهد نمود تا باروز یکنواخت شود که این برابری در آغاز بهار انجام میشود .

ص۵۳س۲ :

درساعت او شرع کند شش مه وشاید زیرا که جفا بیند هرکس که جفا کرد

در همهٔ نسخه‌ها این بیت بهمین صورت است آقای ناصح در تعلیقات کتاب دیوان ابی‌الفرج به «درساعت او شرح کند» اصلاح فرموده ومعتقدند که از معانی شرح (بریدن وقطع کردن است).

اما بنظر این بنده معنی شرع دراین بیت برابری ویکسان نمودن است.

«شَرع» بالفتح مانند ومثل چیزی یقال هذا شرع هذا وهذه شرعة هذه وهما شرعان‌ای‌مثلان... والناس شرع واحد یعنی بریك روش وطریقه اند (منتهی الارب)

بنابراین خیال میکنم که معنی بیت چنین است که برابری ساعت شب با روز باتوجه بستمی که روز در تصرف ساعات شب درشش‌ماه بهار وتابستان انجام داده است شش‌ماه پائیز وزمستان وقت لازم است تا باز برابر شوند.

ص۵۳س۴:

برخواجه‌علی‌بن... مدح وثناگوی کاوقات شب وروز براو مدح وثنا کرد

باتوجه بهردو نسخه‌که این‌بیت بصورت (برخواجه علی‌بن‌عمر مدح‌وثناگوی) میباشد وبا توجه بعنوانی‌که در صفحهٔ۱۴ نسخه د آمده است علی‌القاعده همان‌علی‌بن عمر صحیح است.

ص۵۳س۶:

صدبار بچنگ‌آمد معلوم‌جهانش زین دست‌بچنگ‌آمد وزان‌دست‌عطا کرد

ظاهرا نسخهٔ م که باین صورت «صدبار بچنگ آمد معمور جهانش» میباشد اصح وانسب است چه معمور یعنی آبادی است ودر بیت مراد مال ونعمت است.

ص۵۳س۷:

از چرخ مشعبد نخورد شعبده لیکن خواهنده براو شعبده طمع رواکرد

«مشعبد» مبنیا للفاعل مرد شعبده باز وبفتح با مرد مسحور که درنظر اوچیزی

درآید وآن را اصل نباشد (منتهی‌الارب) یعنی ممدوح از چرخی که کارش شعبده است گول نمیخورد درعین حال سائل شعبده آز وحرص خود را از ممدوح روا میکند کنایه از آنکه خواهش سائل خودرا بهرنحو هم که باشد برمیآورد

ص۵۳س۸ :

جودش نه‌حیائیست‌طبیعی وحقیقی‌است　　علت نپذیرد که بتکلیف حیا کرد

آقای ناصح در تعلیقات مصراع اول را بصورت (جودش نه ریائیست) اصلاح فرموده‌اند وبنظر این بنده ضرورتی ندارد چراکه حیائی‌هم متضمن همان معنی است یعنی بخشش ممدوح از روی حیانیست بلکه طبیعی وحقیقی است ودر مصراع دوم (علت پذیرفتن) بمعنی معیوب شدن است یعنی هیچگاه جود او با گفتن این مطلب که از روی حیا انجام داد معیوب نمیشود .

ص۵۳س۱۱ :

وانست که از حشمت او حادثهٔ دهر　　انگشت سروآنجا کانگشت فراکرد

مصراع دوم بدون تردید درمتن غلط است وشاید همان سپرد که در نسخهٔ د. آمده است اصح وانسب است باشد ویا «سترد» از ستردن بمعنی پاك کردن و محو نمودن باشد :

ودر مصراع دوم انگشت اولی بکسر کاف فارسی است بمعنی‌زغال واخگر آتش ودومی بضم کاف فارسی است یعنی ممدوح آنچنان حشمتی دارد که بهرجایگاه که با انگشت خود اشاره کند دهر آتش حوادث خود را از آنجا پاك میکند .

ص۵۳س۱۲:

او داد ونقیض‌است بکردار وبدیدار　　این شغل ملااراند وآن شغل‌خلاکرد

مصراع اول در متن مخدوش است درپاره‌ای از نسخ « اورا دو لطیفه است » آمده است وآقای ناصح هم درتعلیقات همین را پذیرفته‌اند ولی بنظر این ذره مصراع اول در نسخهٔ د اصح وانسب است که باین‌صورت است .

« اورا دونقیضه است بکردار وبدیدار »

ومراد این است که اگر هیبت ممدوح موجب آنست که ظـاهراً کسی یارای دیداراورا ندارد درکردار این‌چنین نیست بلکه هیبت را برای ملا وآشکارا میخواهد وکردار نیك را در خلوت یعنی درعین حال که خـوف دراو هست رجاء هم بهمو برمیگردد . وبیت بعدهم مؤید همین نظر است

ص۵۴س۵ :

«علا» ظاهراً نام کسی است وباید غلام سیاه باشد .

ص۴۴س۵ :

شاه را روی بخت گلگون باد جشن آبان براو همایون باد

«جشن آبان» روز دهم است از ماه آبان « وبموجب قـاعده کلیه که در نزد پارسیان مقرر است‌که چون نام روز با نام ماه موافق‌آید آن روز را عیدگیرند ودرین روز حاجت از امیران وسلاطین وبزرگان خواستن مبارك ونیك دانند واهل هند آنرا ماه «آگهن» نامند (فرهنگ‌آنندراج‌ص۶)

ص۵۵س۴ :

روز اسلام نور موکب اوست برشب کفر ازاو شبیخون باد

بارعایت ذکر شب در مصراع دوم «روز» در مصراع اول اصح و انسب است و نسخهٔ م درست بنظر نمیرسد .

ص۵۵س۶ :

وارث او که جفت ضحـاك است بستهٔ فر این فریدون باد

«وارث‌او» یعنی وارث رای هند

«ضحاك» معرب اژدهاك پادشاهی داستانی که پس‌از جمشید در ایران بسلطنت پرداخت وی پسر مرداس شاه ناحیه‌ای از عرب بود (ر ك. بصفحهٔ ۱۰۵۰ فرهنگ فارسی دکتر معین قسمت اعلام)

«فریدون» یکی از بزرگان داستانی اقوام مشترك هند وایرانی در روایات ایرانی وی یکی از پادشاهان سلسلهٔ پیشدادی بشمار رفته است برای اطلاع بیشتر ر.ك. بمأخذ سابق‌الذکر ص۱۳۶۰ .

ص۵۵س۹ .

گنج‌کان خازنش نه پیراید　　　خاك خورده چوگنج قارون باد

«قارون» بنا بنقل طریحی در مجمع‌البحرین پسرخاله حضرت موسی‌بن‌عمران است موضوع فروشدن قارون بزمین دراثر نفرین موسی علیه‌السلام از آیهٔ ۷۵ تا آیهٔ ۸۲ در سورهٔ قصص بیان شده است یعنی هرگنجی را که خزانه دار ممدوح من عهده‌دار پیراستن آن نباشد همچو گنج قارون خاك خورده باد .

ص۵۵س۱۱ :

اژدهای زمانه را امرش　　　دم عیسی وخط افسون باد

«دم‌عیسی» یعنی معجزهٔ عیسی علیه‌السلام

ترکیب خط افسون‌در فرهنگهایی که در دسترس بود موجود نبود علی القاعده مراد خط یا دایره‌ای است که افسونگران برگرد مار میکشند ومار از آن خط یا دایره خارج نمیشود .

ص۶۵س۱ :

قلب ادبار وقالب خصمش　　　حبس ذوالنون ونقش‌ذوالنون‌باد

«ذوالنون» لقب یونس پیغمبر علیه‌السلام است موضوع ذوالنون درقرآن درسوره‌های انبیاء ، والصافات آمده است در سورهٔ انبیاء چنین فرموده است :

« وذالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی‌الظلمات ان‌لااله‌الا انت سبحانك انی‌کنت من‌الظالمین فاستجبنا‌له ونجیناه من‌الغم وکذلك ننجی‌المؤمنین»

(وذوالنون را یادکن آندم که خشمناك برفت وگمان داشت بر او سخت نخواهیم گرفت پس در ظلمات ندا داد که خدائی جز تو نیست تسبیح تو گویم که من از ستمگران بوده‌ام.)

ودر سوره صافات میفرماید :

« وان‌یونس لمن‌المرسلین اذ ابق الی الفلك‌المشحون‌فساهم فکان من‌المدحضین فالتقمه الحوت وهو ملیم فلولا انه کان من‌المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون»

بنابراین حبس ذوالنون روشن شد ، اما نقش ذوالنون مراد شدت لاغری و نزاری یونس است پس از خروج از شکم ماهی (وهمهٔ اندامهای او چون گوشت گشته بود وضعیف که چهل روز بود که طعام وشراب نخورده گویند چهل روز آنجا بماند تاقوی شد فنبذناه بالعراء وهوسقیم) قصص‌الانبیاء نیشاری ص۲۵۲

وبرای اطلاع بیشتر ر.ك. بتفاسیر قرآن مجید درذیل آیات‌مذکور .

ص۵۶س۲ :

فتنه درخواب‌امن از اورفته است   همچنین سال‌وماه مفتون باد

«مفتون» در مصراع دوم اگرچه بمعنای شیفته است ولی دراینجا مرادآنست که فتنه همچنان بخواب بماند .

ص۵۶س۳ :

آز در حق جود او دون است   این بغایت وجیه وآن دون باد

یعنی در مورد جود ممدوح آز وحرص پست وکوچك است هرگونه آزمندی

را قانع وسیر میکند .

ص۵۶س۴ :

تا بروید همی زخاك آلتون روی‌خصمش برنگ آلتون باد

«آلتون» بمعنی طلا است در دائرةالمعارف فارسی مصاحب آمده‌است (آلتون اردو ـ اردوی زرین) بنابر این تصحیحی که جناب ناصح در تعلیقات نموده‌اند بسیار بجا است که در مصراع اول (تابراید همی زخاك‌التون)بخوانیم .

ص۵۶س۷ :

خسروا بخت پاسبان توباد قاهر دهر قهرمان تو باد

مصراع دوم در هردونسخه بصورت (قاهر روم قهرمان توباد) میباشد وبنظر این بنده با توجه بآیهٔ مبارکهٔ (الم غلبت‌الروم فی ادنی الارض . .) اصح و انسب است .

ص۵۶س۸ :

مشتری نامور بنام توگشت بشری جانور بجان توباد

بدون تردید از این بیت استفاده میشود که این قصیده در مدح علاءالـدوله مسعود است ر.ك. بصفحهٔ ۶۵۸ دیوان عثمان مختاری .

در مصراع دوم در پاره ای از نسخ (مشتری جانور بجان توبـاد) ضبط شده است وهمین ضبط مورد توجه حضرت استادعلامهٔ همائی‌دام‌ظله قرار گرفته وانتخاب فرموده‌اند .

ص۵۷س۱ :

روش مسرعان سهم الغیب همه برشه زه‌کمان توباد

«سهم‌الغیب» تیر قضا وتیر تقدیر وسرنوشت وطالع ومرگ اجل یعنی‌تیرهائی

که از کمان تو زده میشود روش مرگ را دارد وبهر کس که اصابت کند اورا نیست ونابود میکند .

ص۵۷س۲ :

لاف پرتابیان شست شهاب همه از قبضهٔ کمان تو باد

«پرتابی» یعنی تیروپرتابیان شست شهاب - مجموعاً یعنی شهاب ثاقب وسنگهای آسمانی که بسوی کرات جذب میشوند ودراین باره ودرباره شهاب قبلا مکرر توضیح داده شده است .

ص۵۷س۳ :

هرچه در ملك روزگار آید بذل آن پیشه بنان تو باد

درنسخه م مصراع اول بصورت (هرچه درکلك روزگار آید) میباشد و با مناسبت ذکر بنان در مصراع دوم اصح وانسب مینمایاند .

«بَنان» سرهای انگشتان واین جمع بنانه است (غیاث‌اللغات)

ص۵۷س۵ :

لب دریا بموج خیز اندر حاکی وراوی جنان تو باد

«جنان» از معانی جنان قلب است یعنی لب دریا با موج های خروشان خود خود حاکی وراوی دل تو باد .

ص۵۸س۶ :

جرم مه چون هلال‌وبدر شود نعل یکران وقرص‌خوان تو باد

«یکران» یعنی اسب ورزیده واصیل وسرآمد(نفیسی)

«قرص» کنایه از گردههای نان .

«خوان» بمعنی سفره است .

ص۵۷س۱۰ :

شکر شکر نعمت ایزد　　　قسم کام تو وزبان تو باد

شکر اولی بکسرشین وفتح کاف یعنی قند وشکر . وشکر دومی بضم شین وسکون کاف یعنی سپاسگزاری .

ص۵۷س۱۱ :

فتح قنوج وصید شاه آورد　　　اصل دستان و داستان تو باد

«قنوج» نام شهری است درهندوستان (قنوج شهری بزرگست و مستقر رای قنوج است واین پادشاهیست بزرگ وبیشتر از ملوك هند طاعت او دارند) ص ۶۸ حدودالعالم چاپ تهران .

«شاهآورد» نباید اسم مکانی باشد بلکه یعنی صیدی که شاه او را گرفته است برای اطلاع بیشتر در مورد این قصیده ر.ك. بحواشی حضرت استاد همائی بدیوان عثمان مختاری از ص۶۵۴ ببعد .

ص۵۸س۳ :

پیش دل غنی وکف رادش　　　دریافقیر وابر ضنین باشد

متن صحیح است واینکه نسخه م بصورت (دریا فقیر وابر طنین باشد) نوشته شده است صحیح نیست زیرا ضنین بمعنی زفت وناکس وباصطلاح بخیل است ر ك. منتهی الارب .

ص۵۸س۵ :

برشاخ نظم ونثر بر طبعش　　　سحر حلال ودر ثمین باشد .

«بر» میوه است .

«سحر حلال» شعر وسخن فصیح که از غایت فصاحت بمنزلهٔ سحر باشد (نفیسی) .

عامر کند خراب زمین رایش   بنگر که رای او چه رزین باشد

«عـامر» در این بیت بمعنی معمور است یعنی زمـین خراب را رای ممدوح آباد میکند.

ص ۵۸ س ۸ :

کاندر حیات خاك خراب او   چون نفخ صور بازپسین باشد

بدون تردید متن صحیح نیست و نسخه م اصح وانسب است که (کاندر حیات خاك خطاب او) میباشد.

«نفخ صور» یعنی دمیدن درشاخی که بنـا بروایات مذهبی ، اسرافیل میدمد و اموات زنده میشوند ودر کلام‌الله مجید مکرر بیان شده‌است از جمله «ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون» ودر صور دمیده میشود آنگاه ایشان از گورها سوی پروردگارشان شتابان شوند آیهٔ ۵۲ سورهٔ یس.

ص ۵۸ س ۹ :

بختش مزاج خاتم جم دارد   دنیا ودینش زیر نگین باشد

«خاتم جم» مراد همان انگشتری سلیمان علیه‌السلام است که گویند اسم اعظم الهی بر آن نقش بود وسلطنت وی برجن وانس بدان بسته بود (فرهنگ فارسی استاد دکتر معین بخش اعلام).

«زیر نگین بودن» یعنی در تصرف کامل داشتن.

«جم» بجای سلیمان در ادبیات فارسی مکرر بکار رفته است ودرهمین دیوان نیز استعمال شده‌است ر.ك. بسطر ۳ ص ۱۹ همین کتاب.

ص ۵۹ س ۱۱ :

صعبا صهیل مرکب او صعبا   درحق او زبر طنین باشد

مصراع دوم این بیت درمتن صحیح نیست جناب ناصح هم در تعلیقات توضیح داده‌اند وصحیح همانست که در نسخهٔ د مضبوط است « در حق او زئیر طنین باشد » یعنی در قبال شیهه آن اسب غرش شیر مانند صدای مگس است درمصراع اول صعب بفتح اول بمعنی دشوار وسرکش است .

ص۵۸س۱۲ :

کُه از صدای او به انین آمد آری صداش جفت انین باشد

مصراع اول درنسخه م بصورت (کوه از صدای او به انین آید) میباشد .

«انین» بمعنی ناله است یعنی کوه از صدای اسب ممدوح بناله درمیآید .

ص۵۹س۱ :

تابازمان ثبات زمین بینی تا در مکان قرار مکین باشد

اگر چه در نسخه‌های «د» و «م» مصراع اول باین صورت ضبط شده است « تابازمان نبات زمین بینی » ولی بنظر این بنده متن اصح است چراکه قدما قائل بسکون زمین بوده‌اند . وچون مکان ومکین هم باهم ملازمه دارند استعمال نموده است .

ص۵۹س۲ :

بروی سوار باد ابو نصری کزدین پاك ناصر دین باشد

ضمیر «وی» باسب برمیگردد ودر قرن پنجم استعمال ضمیر «وی» برای غیر ذوی العقول وحتی برای جماد امری معمول ومتداول بوده‌است .

«دین پاك » بمذهب رسمی دورهٔ غزنویان که حنفی بوده است اطلاق میگردد در قبال سایر فرق اسلام عموماً ودر قبال قرامطه خصوصاً .

ص۵۹س۳ :

بروی بتخت باد سرافرازی کش تخت آسمان بزمین باشد

این بیت در نسخه‌های «د» و «م» موجود نیست و بنظر این بنده در مصراع دوم اگر «کز تخت آسمان......» بخوانیم اصح وانسب است یعنی که بواسطهٔ علو تخت ممدوح گوئی آسمان بزمین قرار دارد .

ص۵۹س۴ :

ترتیب ملك وقاعده حلم ورسم داد عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

«عبدالحمیداحمد عبدالصمد» درص ۳۹۷ ج۲ حبیب‌السیر درباره وزراءسلطان ابراهیم غزنوی چنین آمده‌است : « وزارتش دراوایل ایام پادشاهی تعلق بابوسهل الخجندی میداشت ودر اواخر عبدالحمید احمدبن محمدبن عبدالصمد رایت وزارت برافراشت و از جمله اشعار ابوالفرج قصیده ایست که مطلعش این است ترتیب فضل......»

س۵۹ص۹ :

برخاست بخل وخواست‌که باجودبرزند چون دست‌او بدید زپای اندر اوفتاد

«برزدن» بمعنی ستیزه‌کردن وگاه بمعنی تعریض نمودن است ودر این دیوان مکرر بکار رفته‌است . ر.ك. بصفحهٔ ۱۱ کتاب حاضر « گه منزل او برزده با سغد سمرقند »

ص۶۰س۳ :

این عزو این‌بزرگی‌واین‌جاه وین‌جمال تا چرخ پایدار بود پایدار باد

متن‌اصح است واینکه در نسخه م (تاچرخ نامدار بود نامدار باد) ضبط‌است ضعیف بنظر میرسد .

ص۶۰س۴ :

اینکه در نسخهٔ «د» در بالای این‌دوقسمت نوشته شده‌است المقطعات من کلامه

ظاهراً نباید درست باشد چراکه بیت اول درهردو قسمت دارای قافیهٔ واحد است درصورتیکه درقطعه دربیت اول رعایت قافیه معمولاً نمیشود .

ص۶۰س۱ :

روز وشب درآفتاب وسایه اقبال‌وبخت　　جای‌ابراهیم بن‌مسعود ابراهیم‌باد

دربین فرزندان سلطان مسعود پسرسلطان ابراهیم پسری بنام ابراهیم دیده نشد یعنی دردو مأخذکه حبیب‌السیر وروضة الصفا باشد بدقت بررسی نموده وچنین‌مطلبی نبود مگر اینکه ابیات را درمدح سلطان ابراهیم بدانیم وابراهیم دوم را صفت برای او بگیریم یعنی کسی‌که درسیرت چون حضرت ابراهیم است . ومؤید نظر اخیر بیت پنجم است که میگوید « شاه ابراهیم نازان برفراز آن بنا » .

ص۶۱س۲ :

او بجاه ازجم‌گذشته‌کامران برتخت‌ملك　　بندگان او رسیده زو بجاه کیقباد

«کیقباد» نام سرسلسلهٔ کیانیان است (کی‌کواد در چهر دادنسك بعنوان یکی از اخلاف منوشچهر مذکور افتاده ومؤسس خاندان کیانی وشاه ایرانیان دانسته شده است......) ص۱۰۶ کتاب‌کیانیان اثر آرتورکریستن سن ترجمهٔ استاد دکتر صفاچاپ بنگاه ترجمه ونشرکتاب .

ص۶۱س۶ :

جهانی دانشش دانا نه فانی　　سپاهی خوانندش خوانا نه معدود

این بیت از ابیاتی است که بنظر این بنده دشوار نموده‌است و توضیحی که میدهد نمیداند تاچه اندازه مقرون بصحت است .

«دانا» درلغت علاوه بر معنای متداول ومعمول‌آن‌از اسماء خداوند تبارك‌وتعالی است ولازمه حق تمالی بقاء است بنابراین آیا مصراع اول را میتوان اینچنین تعبیر

نمود که جهانی یعنی کسی که متوجه بدنیا است ودنیا خواه است ممدوح را باقی میداند وهرگزاورا فانی تصور نمیکند؟ وسپاهی اورا خوانا وروشن میداند نه اینکه معدود واندك .

ص۶۱س۸ :

بملك اندر فریدونست وجمشد بحکم اندر سلیمانست وداود

مصراع دوم اشارهاست بآیهٔ مبارکه(یاداود انا جعلناك فیالارض خلیفةفاحکم بینالناس بالحق) ایداود ما ترا درزمین جانشین نمودهایم میان مردم بحق داوری کن آیهٔ ۲۶ از سوره ص وچون سلیمان فرزند ووارث داود است وبعلاوه درآیه ۷۹ سورهٔ انبیاء میفرماید (ففهمنا ها سلیمان وکلا آتینا حکما وعلما) حکمت سلیمان و داود را بممدوح خود نسبت دادهاست .

ص۶۲س۴ :

شلاو برکتف گرگ نشست جوهر گرگ فروماند زکار

«شل» نیزه کوچکی است کهگاهی آنرا دوپره وسه پره سازند وپنج وده آنرا بر دست گیرند ویك یك را بجانب دشمن اندازند (برهان قاطع) بنابراین نسخهٔ م که « بیل او برکتف گرگ نشست » میباشد درست نیست و جوهر گرگ مراد روح و جان گرگ است .

ص۶۳س۹ :

«زریر شیبانی» پسر بوحلیم شیبانی استکه بنا بتوصیهٔ بورشد رشیدبسپهسالاری سلطان مسعودبنابراهیم برگزیده شدهاست ر.ك. بمقدمهٔ فاضلانهٔ مرحوم رشیدیاسمی بر دیوان مسعود سعد سلمان ص«نه» .

ص۶۲س۶ :

زکسب جاه پدر شاد باد و برخوردار زریر نجم سپه پروری سپهسالار

در مصراع دوم نسخه‌ها اصح وانسب است که باین‌صورت میباشد (زریر نجم سپه پرور سپهسالار) .

ص۶۳س۶ :

صهیل تازی کوشای او بقلعه‌نای حنین بختی دوشای او بقلعه نار

«صهیل» بروزن امیر بمعنی آواز وشیهه اسب است (منتهی‌الارب نفیسی)

«تازی» صفت است برای اسب یعنی اسب عربی‌نژاد .

«قلعهٔ‌نای» از قلاع معروف ومحبس مسعود سعد سلمان وبرای اطـلاع بیشتر ر ك. بمقدمهٔ‌دیوان مسعود سعد سلمان ص (گد)

«بختی» نام جنسی از شتر است که در اراضی مرتفع شمال شرقی ایران بعمل میآید رجوع کنید بپاورقی فاضلانه جناب استـاد مینوی بر ص۳۵۲کلیله ودمنه چاپ خودشان .

«دوشا» اگرچه بمعنی حیوانی است که آنرا میدوشند ولی دراینجا باید مراد بسیار بهره دهنده وسود رساننده باشد .

ص۶۴س۹ :

چه‌گفت‌گفت‌که‌این شرزه‌شیر زودنه‌دیر بنعل باره بکوبد زمین‌سکندروار

«اسکندر» مقدونی پسرفیلیپ درسال ۳۳۶ قبل از میلاد بپـادشاهی رسید و در سال ۳۲۳ قبل از میلاد درگذشت برای اطلاع بیشتر ر ك. بفرهنگ فارسی استـاد محترم دکترمعین بخش‌اعلام‌ص۱۴۴ .

ص۶۳س۱۰:

نه منهال جهد دو نه‌صدمه‌و دینال نه‌با سلیق جهدزو نهٔ بشکرومه‌مار

بدون تردید این بیت درمتن مخدوش است و بنظر این بنده نسخه د اصح نسخ است که باین صورت میباشد :

(نه مهپال رهد زونه جند و نه جیپال   نه باسلیق جهدزو نه بشکر برمار)

«جیپال» یاجیپال نام پادشاه کابل پسر بهیم از اعقاب کلر (فرهنگ فارسی بخش اعلام) .

«باسلیق» بیونانی رگی است مشهور ومعنی آن پادشاه عظیم است ودر ترکی هم باشاق بمعنی پادشاه عظیم است (آنندراج) .

بقیه کلمات این بیت درلغات فارسی و ترکی که درفرهنگها جستجو شد بچشم نخورد قرینه موجود است که نام برگزیدگان سپاهیان یا سلاطین باشد ولی براین ذره معنی این بیت روشن نیست .

ص۶۳س۱۱ :

فرا شود بسرانديب ورای زرین را   بمیخ سیمین دوزدچو نقش بر دیوار

«سراندیب یا سیلان» جزیره‌ایست درجنوب هندوستان که بواسطهٔ تنگهٔ «پالك» از هندوستان جدا میشود (فرهنگ فارسی بخش اعلام)

«رای زرین» مراد پادشاه متمول وثروتمند سراندیب است .

ص۶۳س۱۲ :

بحرب بارملك تازد وبنیزه فتح   زاسك بار برآرد بقهر ..

این بیت هم در متن مخدوش است درنسخهٔ (د) اینچنین است :

بحرب مارملك تازد وپذیره فتح   زاشك‌مار برآرد بقهرامارت‌مار

بنظر این بنده ممکن است مارملك لقب پادشاه ورایی از رایان هندوستان باشداگرچه‌در فرهنگها بنظر نرسید یعنی‌ممدوح با نیزه فتح درحالی‌که‌ازآن‌خون بچکد که دراین صورت مجموعاً آنرا تشبیه نموده است به‌اشگ مار از مار ملك امارت را

برمی‌اندازد .

ص۶۴س۱ :

به پشت عرش سلیمان بسینه هیکل دیو بگوش قالب صرصر و بچشم روژان نار

مصراع دوم در نسخه ها باین صورت است (بگوش قالب صرصر بچشم دشمن نار) آقای ناصح در تعلیقات مرقوم داشته‌اند کوره نار اصح و انسب است : یعنی پیل هائی که از فتح غنیمت آورده است از نظر پشت بعظمت تخت سلیمان واز نظر سینه چون هیکل دیو ستبر واز لحاظ گوش سد صرصر ند یعنی هرگاه گوش خود را حرکت دهند بادی چون صرصر بوجود میآورد ویا گوش آنان همچون پرده‌ای است که جلو صرصر را میگیرد واز نظر چشم چون کوره آتشند یا باآتش ستیزه میکنند از نظر رخشندگی .

ص۶۴س۲ :

بکوشش اندر خرطوم او پلنگ افکن بجوشش اندر حلقوم او نهنگ اوبار

«اَوبار» بروزن افسار چیزی بگلو فرو برنده و بلع کننده راگویند وهر جانوری که جانور زنده را فرو ببرد گویند اوبارید (برهان) یعنی پیل‌های ممدوح نهنگی‌را زنده میبلعند .

ص۶۴س۳ :

سلاح نصرت ودندانشان فسادصلاح حصار دولت وبالایشان مترس حصار

«فساد صلاح» اسم مرکب یعنی دندانهای فیل در صورت لزوم موجب خرابی وویرانی آبادیها میشود .

«مترس» یعنی چوب بزرگ که پس‌در نهند تا گشوده نشود ودراین بیت صفت است برای حصار یعنی اندام آنان حصار غیر قابل گشایش است ویـابصورت اضـافه

خوانده شود یعنی اندام پیل‌ها مـانند کنده پشت در موجب استحکام حصار و قفل حصار است .

ص۶۴س۹ :

روان رستم دستان بسود نتواند غبار حلقه‌آورداوگه‌پیکار

«بسود نتواند» جزء اول مصدرمرخم است ودر واقع چنین است (نتواند بسود) وبسودن بمعنی لمس‌کردن است وقبلا دراین باره توضیح داده شده‌است .

ص۶۴س۱۰:

چو نقره‌خنگ برانگیزد و بخصم‌رسد چویك سوارزره‌دار خصم اوچه‌هزار

«خنگ» اسب سفید است ونقره‌خنگ : یعنی اسب نقره‌رنگ ونقره‌ای

ص۶۴س۱۱ :

بتیر تلخ کند چشمه مسام زره بتیغ‌شور نهد مهره‌قفای سوار

«تلخ» بمعنای تند وتیز وناگوار آمده است (فرهنگ آنندراج)

«مسام» اگرچه بتشدید میم اصح است ولی درفارسی بتخفیف میم تلفظ میشود بمعنی سوراخهای ریز است که در تمامی جلد آدمی زیر هربن مو باشد و در این بیت مراد سوراخهای زره است .

«کند» از مصدر کندن یعنی از بیخ برآوردن است و در مصـراع دوم بنظر این بنده نسخهٔ م اصح است که « بتیغ سور نهد مهره قفای سوار) وسور نهادن بمعنی پذیرائی کردن بکار رفته‌است ،

ص۶۵س۴ :

منش بعیش فرست وهوا بلذت‌دان روان برامش پیوند ودل بلهوسپار

«مَنِش» بمعنی خوی وطبیعت است : قاعدتاً « هوا بلذت ران » اصح وانسب

است ودر نسخهٔ (م) هم بصورت (ران) ضبط است .

ص۶۶س۵ :

آنکه درهر هنر مهانل کرد   دشت بی‌مرد وکوه بی دیوار

مصراع اول درمتن ظاهراً مخدوش است درنسخه ها مصراع اول باین صورت است (هرکه در هزهز ومهایل کرد) جناب ناصح در تعلیقات بصورت (در هزهز و مهانل) تصحیح نموده واضافه کرده‌اندکه ظاهراً اسم جائی است . درکتب جغرافیائی فقط در حدودالعالم نام رودخانه‌ای را (هرهز) نگاشته است که آنهم در طبرستان جاری‌است ص۴۹ حدودالعالم .

ص۶۶س۶ :

آنکه بگذاشت راه بانرسی   ظفر فتح بریمین و یسار

اگرچه کلمهٔ «بانرسی» در فرهنگها وکتب جغرافیائی بچشم نخورد ولی‌قرینه موجود است که نام مکانی است .

ص۶۵س۷ :

آنکه معبوداهل‌ملهی‌را   خرد بشکست‌وضبط کرد حصار

«ملهی» بهمین ضبط در دیوان مسعود سعد سلمان هم آمده است وحاکی از آنست که نام پادشاه ناحیه‌ای از هند میباشد .

سپه بلشکر برهان پور ملعون‌زد   که‌بود ملهی مخذول‌را سپه‌سالار

ص ۲۴۷ دیوان چاپ مرحوم رشید یاسمی . حضرت استاد علامهٔ همائی‌مدظله نیز در پاورقی ص ۶۵۸ دیوان عثمان مختاری مرقوم فرموده‌اند « وشکست خوردن ملهی که والی آن ولایت بوده‌است واز در تسلیم درآمدن وی » وبهر صورت چنین بنظر میرسد که نام شخص است اگرچه در این بیت امکان تصور اطلاق این کلمه بر شهر یا معبد میرود .

ص۶۶س۸ :

آنکه بردل نهاد کی را کی　　　آنکه در دیده خست خان را خار

در مصراع اول کی اول بمعنی پادشاه بزرگ است وکی دوم بمعنی ترسیدن وشاید بتوان معنی داغ نهادن از آن استنباط نمود یعنی بردل پادشاه بزرگ هند داغ نهاد و بردیده پادشاه ترکستان خار .

ص۶۷س۱ :

نیزه بستان وحمله بر برجای　　　لشکر دیو پال را بردار

در مصراع اول «جای» عهد ذهنی است یعنی بمکان معینی که ممدوح حمله برده است حمله ببر. ومصراع دوم درنسخهٔ د « دیومال » است که شاید اسم فاعل مرخم باشد از دیو مالنده یعنی لشکری را که دیورا مالش میدهد ازمیان بردار .

ص۶۷س۲ .

باسها بقلعه شو سوی جنگ　　　تو بیك پیل از او برآر دمار

مصراع اول متن بدون تردید غلط است درنسخهٔ م مصراع اول (باشهادت......) است ودر نسخه د (باسهاون) ولی علی القاعده باید (با سهاوت بقلعه شو سوی جنگ باشد) چرا که سهاوت بمعنی ملایمت وآرامی است رجوع کنید بمنتهی الارب و فرهنگ نفیسی .

ص۶۷س۱۱ :

جان اورا حطب کند آتش　　　تن اورا ادب کند کفتار

«حَطَب» بمعنی هیزم است « یعنی جان او آتش افروز آتش میگردد»

«کَفتار» جانوری است ازگوشتخواران که غالباً از جانوران مرده ونیم خورده گوشتخواران دیگر تغذیه میکند (حواشی برهان قاطع) این جانور بگور کن هم معروف است ومراد شاعر این است که پیکر حاسد ممدوح نصیب کفتار گردد یا پس

ازدفن گفتار موظف بتاءدیب پیکر حاسد ممدوح باشد .

ص۶۷س۱۲ :

ورهوا خواه او گذشته شود　　　نبرد مار تربتش بکوار

«کَوار» سبدیرا گویند که میوه وانگور وچیزهای دیگر درآن کنند(برهان)
یعنی مار تربت هواخواه ممدوح را بتاراج نمیبرد .

ص۶۷س۱۳ :

زان‌کجا گرد باد هیبت او　　　برکند تربتش زدیده مار

استعمال کجا بجای‌که در این دیوان مکرر بکار رفته است : یعنی زیراکه گردباد هیبت ممدوح تربت هواخواه خود را از دیده مـار بیرون میکشد . از چشم واز دیده بیرون کشیدن بمعنی با قهر وستیزه پس‌گرفتن است .

ص۶۷س۱۴

ای‌چوذات خرد غنی بشرف　　　وی‌چو عرض هنرصحی زعوار

«عوار» مثلثة الفاء بمعنی زشتی وعیب وشق ودریدگی .

«صحی» درلغات دیده نشد آیا ممکن است مخفف صحیح باشد ؟ آقای ناصح در تعلیقات بصورت «صری» اصلاح کرده‌اند یعنی بریده ودفع شده .

ص۶۸س۴ :

همه امسالهـای دولت تو　　　بهتر از پار باد واز پیرار

«پیرار» سال پیش از پارسال وروز پیش از دیروز (نفیسی)

ص۶۸س۵ :

باتو دور فلك بنصرت جفت　　　باتو جمع فلك بحسبت یار

نسخهٔ د مصراع دوم را چنین ضبط کرده است « باتو چرخ فلك بحسبت‌یار»

ولی متن مبالغهٔ بیشتری دارد یعنی فرشتگان برای رضای خداوند باتو یار و یاورند.

ص۶۸ : « عنوان قصیده » متن اصح وانسب است و اینکه در نسخهٔ د (امیر ابوعبدالله ابونصر پارسی) نوشته شده است باتوجه به بیت دهم قصیده که میگوید

تراست سیرت ورای وصی ز گیتی‌رام تراست کنیت ونام نبی زخلق‌جدیر

صحیح نیست زیرا کنیهٔ مشهور حضرت ختمی مرتبت ﷺ ابوالقاسم است و بنظر این ذره قصیده در مدح ابوالقاسم خاص‌است .

ص۶۸س۶ :

عمید دولت‌عالی وخاص مجلس میر امین‌گنج‌شه وحمل‌بخش‌وحمله پذیر

«حمل» بمعنی شتری‌که برآن هودج بسته باشند و بمعنی باری که بر سر یا پشت گیرند آمده‌است (نفیسی) .

«حمل بخش» صفت مرکب از یك اسم ویك فعل وحمله پـذیر یعنی کسی که از حملهٔ دشمن نمیترسد وپذیره آن میشود .

ص۶۸س۷ :

نهاده روی زحضرت بدین دیار بغزو بطالعی که قضا رو بود بفتح بشیر

«حضرت» بمعنی پایتخت بکاررفته است‌ومصراع دوم متن بدون تردید صحیح نیست در هردونسخه بدین‌صورت « بطالعی که قضا زو بود بفتح بشیر » است واصح وانسب مینمایاند .

ص۶۹س۱ :

زگرد موکب او تیره روی روز سپید زکام موکب او خیره‌هوش چرخ‌اثیر

«چرخ اثیر» کره آتش وفلك ماه‌است (نفیسی)

ص۶۹س۲ :

تف سیاستش از دیودمنه ساخته خف کف‌کفایتش از شیر شرزه دوخته‌شیر

در هردو نسخه مصراع اول باین صورت است (تف سیاستش‌ازدیو فتنه ساخته خف » واصح وانسب است چراکه دمنه بمعنی فتنه نیست .

«خَف» یا «خُف» نوعی از آتش گیره است‌که زود آتش ازآتش زنه درآن افتد (نفیسی) .

«دوخته» یعنی‌دوشیده است .

ص۶۹س۳ :

بی‌تو کوران از جنگ خیل‌آورده حصارسر بسراکنون زچنگ‌اوشده‌گیر

مصراع اول‌درمتن بدون تردید درست نیست درنسخهٔ «د» این مصراع بـاین صورت است .

« بسی تکوران از جنگ خیل او زده دان » این‌هـم صحیح بنظر نمیرسد و بنظر این‌بنده « بسی‌تکاور . » صحیح است وتکاور بمعنی اسب تیزرو ودونده است . وخیال میکنم که این‌بیت را اگر باین‌صورت که ذیلا پیشنهـاد میشود تصحیح کنم خیلی از معنی دور نباشیم .

بسی‌تکاور از جنگ خیل آورده حصار سربسر اکنون بچنگ اوشده‌گیر

یعنی دسته دسته اسبـان تیزرو از جنگ بغنیمت گرفته است و اکنون همهٔ حصار درچنگ اوست .

ص۶۹س۴ :

زمهر برده ملك بوی فتح او ببهشت زکین سپرده فلك جان خصم او بسعیر

متن اصح از همهٔ نسخه‌ها است .

«سعیر» کامیر آتش افروخته وفروزان وسوزان وزبانهٔ آتش (منتهی‌الارب)

ص۶۹س۶ :

تراست سیرت ورای وصی زگیتی رام — تراست کنیت و نام نبی زخلق جدیر

مراد از وصی بدون تردید حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام است .

«جدیر» یعنی شایسته از این بیت چنین استنباط میشود که ممدوح نامش «محمد» وکنیه‌اش «ابوالقاسم» بوده است .

ص۷۰س۴ :

قضا زدست تو اندر عرض نشاند تیغ — قدر زشست تو اندر عدم جهاند تیر

«عرض» علاوه بر معانی متعدد که بواسطهٔ طول کلام از ذکر آن خود داری میکنم بمعنی حیات وزندگانی بکار رفته است .

(تقسیم العرض المقابل للجوهر فقال المتکلمون العرض اما ان یختص بالحی وهوالحیوة وما یتبعها من الادراکات بالحواس و بغیرها) (ص۹۸۷ ج۲ کشاف اصطلاحات الفنون چاپ افست تهران) .

«عدم» بالضم وسکون الدال المهمله وبضمتین و بفتحتین ایضاً بمعنی نیستی و دراصطلاح متصوفه اعیان ثابته را گویند (ص۱۰۴۶ ج۲ کشاف اصطلاحات الفنون)

ص۷۱س۶ :

وهم او دیده بادرا صورت — سهم اوکرده کوه را شدیار

از معانی «باد» یکی هدف است ودر این صورت معنی مصراع اول روشن است یعنی وهم ممدوح صورت هدف وکنه خواستهٔ همگان را درك میکند

«شدیار» بمعنی شخم کردن و شکافتن زمین است و البته در این بیت مقصود شکاف دادن است یعنی نیزه ممدوح کوه را با همهٔ صلابت میشکافد .

ص۷۱س۸ :

چرخ تیغ مرادش آهخته — کشته ازخیر وشردراو نمو نار

«آهخته» بروزن دانسته بمعنی کشیده باشد مطلقا(برهان)
«کشته» ازمصدر کاشتن (کشتن) مخفف آن است .
«ازخیروشر» مفعول لاجله است یعنی برای خاطر خیر وشر .

ص۷۱س۱۲ :

طمعش لاغر ونظر فربه سقطش اندك ونکت بسیار

مصراع دوم را آقای ناصح بصورت « سخطش انــدك ونکت بسیــار » تصحیح فرموده‌اند وحال آنکه با توجه بمعنی نکت که غـالباً بمعنی چیزهای کمیـاب و پر ارزش بکار رفته است همان سقط درست است زیرا سقط بمعنی متـاع نبهره است « وعربان رخت وکالای بد وزبون وکار زشت را میگویند » برهان قاطع ذیل کلمهٔ سقط .

ص۷۱س۱۳ :

جوق‌جوقش‌سرائیان‌شگرف خیل‌خیلش‌سپاهیان عیار

«جوق» معرب جوخ فوج وجماعت مردم «نفیسی» در ص ۹۴ کتاب المعرب جوالیقی چاپ افست تهران جوق را جزء اسماء معرب ذکر نموده‌است وبنـا بهمـان مـأخذ ابن درید درجمهره وابن سیده درالمخصص نیز این کلمه را معرب دانسته‌اند (الجوق جماعة من‌الناس) .

ص۷۱س۱۴ :

رمح‌هریك‌شهاب‌عیبه‌گل تیغ‌هریك‌درخش خاره‌گذار

«عیبه» بمعنی دل‌وسینه‌بکار رفته‌است (الصدور والقلوب تشبیها بعیاب الثیاب) (المنجد) یعنی نیزهٔ هریك از سپاهیان ممدوح سینه ویا دل را پاره میکند و شمشیر هریك برقی است که از سنـگ خارا عبور میکند .

ص۷۲س۱ :

رنك شبدیز آن ستاره پذیر نعل گلگون این هلال نگار

«شبدیز» نام اسب خسروپرویز بوده گویند رنك آن سیاه بود و وجه تسمیهٔ آن شبرنك است(برهان قاطع)

«گلگون» نام اسب شیرین معشوقهٔ فرهاد است (برهان)

ص۷۲س۲ :

همه رستم کمان وآرش تیر همه آهو سوار وشیر شکار

«رستم» اصلا بمعنی بلنداندام وکشیده بالااست جهان پهلوان ایران وازمردم زابلستان بود که دارای قدرتی فوق بشری بوده است .

«آرش» پهلوانی نامدار وکماندار ازلشکر منوچهرپیشدادی (فرهنگ‌فارسی بخش اعلام)

ص۷۲س۴ :

ای‌زجود تو گشته کوته بخل ای‌بفخرتو خفته قامت‌عار

مصراع دوم بهمین صورت صحیح است آقای ناصح هم درحواشی آخر کتـاب بهمین‌صورت اصلاح فرموده‌اند .

ص۷۲س۷ :

زایرت را قدرکمین نکند در امل بی‌گشاد استظهار

در نسخهٔ م مصراع اول باین‌صورت است (زایرت را نظر کمین نکند) امـا بنظراین‌بنده اگر مصراع اول چنین بـاشد (زایرت را قدر نظر نکند) اصح وانسب است یعنی کسیکه بدیدار تو میآید بدون جواز استظهار وپشت‌گرمی بشخص تو قدر دربرآوردن نیازش نظری نمینماید :

ص۷۲س۸ :

زلتت را قضا گذر ندهد　　　　از هوا بی‌گشاد استغفار

«زَلت» بمعنی لغزش وگناه است تصور میشود که منظور شاعر این است که اگر زلت وگناهی هم از تو سرزند بدون استغفار تو مکتوب نمیشود چون استغفار موجب آمرزش گناه است دراین صورت برای ممدوح گناهی ثبت نخواهد شد .

ص۷۳س۲ :

روضهٔ عشرتست وبیضهٔ لهو　　　　موقف رامش است وموضع‌سوز

«بیضه» بمعنی جایگاه ومهتر بکار رفته است اگرچه مانعی ندارد که بهمان معنی تخم ومجازا اصل واساس چیزی بدانیم .

ص۷۳س۳ :

آب او آب زمزم وکوثر　　　　خاک‌او خاک عنبر وکافور

«زمزم» نام‌چاهی است‌درمسجدالحرام جانب شرقی‌کعبه ودرگوشهٔ حجرالاسود درکیفیت پدید آمدن‌این چاه روایات متعدد وگونه گون وارد شده‌است برای اطلاع بیشتر ر.ك. بصفحهٔ ۷۲ ناسخ‌التواریخ جلد هبوط چاپ سربی تهران ذکر این چاه وآب آن مفصلا در سفرنامهٔ ناصرخسرو آمده‌است (ص۸۹ چاپ ۱۳۳۵ تهران)

«کَوْثَر» بمعنی بسیار بخشنده از مصدر کثرت استعمال شده است .

و در مورد آیهٔ شریفهٔ (انا اعطیناك الکوثر) عبدالله‌بن عمر وانس بن بن مالك هردو از قول پیامبر روایت نموده‌اند که کوثر جوئی است در بهشت سپید تراز شیر وشیرین تراز عسل ودر اطراف آن خیمه هائی از مروارید های تو خالی برافراشته شده‌است و نیز نام کوهی است میان مدینه وشام) ترجمه از معجم البلدان ص۴۸۷ ج٤ چاپ بیروت .

وبرای اطلاع بیشتر ر ك. بتفاسیر قرآن کریم ذیل سورهٔ کوثر ! این بیت و

بیت بعد جزء ابیاتی است که در کلیله ودمنه نصرالله منشی آمده است .

ص۷۳س۱۱:

آنکه جوید رضای او قیصر　　　وانکه دارد هوای او فغفور

«قیصر» با صاد بی‌نقطه بروزن حیدر بزبان رومی فرزندی باشد که مادرش پیش از آنکه اورا بزاید بمیرد وشکم مادر را بشکافند وآن فرزند را بیرون آورند و چون اول پادشاهان قیاصره که اغسطوس نام داشت اینچنین بوجود آمد بنابراین بدین اسم موسوم گشت (برهان قاطع) امروز هم باینگونه عمل جراحی در اصطلاح طبی سزارین میگویند ر.ك. بدائرة المعارف مصاحب .

«فغفور» بروزن مخمور پادشاه چین را گویند هر که باشد (برهان)

ص۷۳س۱۲:

آنکه درقمع کفر و نصرت حق　　　ننگرد همتش بحور وقصور

یعنی ممدوح در جهاد اسلام فقط متوجها الی‌الله است و توجهی بپاداش های الهی ندارد .

ص۷۳س۱۳ :

وآنکه از عدل او رحیق شود　　　آب مسموم دردم زنبور

«رحیق» کامیر می یا خوشترین وبهترین آن یاخالص بی آمیختگی (منتهی الارب) در کلام‌الله مجید دربارهٔ نیکوکاران چنین آمده‌است (تعرف فی وجوههم نضرةالنعیم یسقون من رحیق مختوم)سوره مطففین آیهٔ ۲۳ دراین بیت مراد ازرحیق عسل است .

ص۷۴س۳ :

ای ملك راجمال تو افزوده کار و بار　　　مسعود بیخ وشاخ تومسعود برگ وبار

درمتن در عنوان قصیده نوشته شده است در مدح سلطـان مسعود ابراهیم و مسلماً اشتباه است جنـاب ناصح هم خود در آخر کتـاب توضیح داده‌اند و این بیت بهترین گواه است براینکه ممدوح نام پدرش مسعود ونـام فرزندش هم مسعود بوده است ودر نتیجه ممدوح سلطان ابراهیم غزنوی است .

ص۷۴س۷ :

فارغ نشسته حزم تو از احتیال چرخ   ناظر نشانده حزم تو درعین اختیار

مسلماً درمصراع اول «احتیال» اصح وانسب است خاصه که درهردونسخه نیز بهمین صورت است یعنی حزم‌تو مافوق چاره اندیشی های چرخ است ویـاحیله گری های چرخ در قبال حزم تو آنقدر بی ارزش است که فارغ از آنی وچرخ هم عزم‌ترا دراصل اختیار ناظر قرارداده است .

ص۷۵س۳ :

گیتی‌دل تو جوید هرساعت‌اندره   گردون درتوگیرد هرلحظه‌اندبار

«اند» یعنی چند .

یعنی گیتی درهرساعت چند مرتبه از تودلجوئی میکند وگردون درهرلحظه چندبار متوجه تو میشود وعرض انقیاد میکند یا بتو پناهنده میشود .

ص۷۵س۸ :

رخش درخش نعل ملك راست درنبرد   آری‌درخش باشد زینگونه تابدار

یعنی برق مانده است به جرقه‌هائی که از اصابت نعل اسب ممـدوح درنبرد بسنگ وغیره میجهد . ویا اینکه شهاب ثاقب باهمهٔ درخشش خود تازه بجرقه نعل رخش ممدوح میماند .

ص۷۶س۲ :

پیش از خیال خویش گه حمله قالبش　　لنگر فروگذارد در دیده سوار

بنظر این بنده این بیت دروصف تیر ممدوح است یعنی پیش از آنکه ممدوح تصور این موضوع را هم بنماید تیر او در دیده دشمن جای میگیرد .

ص۷۴س۴ :

باحداو نگنجد حدفلك بدانچ　　قدش دومغزه گردد چون قدذوالخمار

«ذوالخمار» نام مردی که مقنعه بر روی انداختی و آن مردی بود کاهن و بغایت مشعبد واز وی امور عجیبه ظاهر میشد (آنندراج) یعنی حد شمشیر ممدوح قابل قیاس با حد فلك هم نیست بدین جهت که همچون ذوالخمار شمشیرش مشعبد است .

ص۷۹س۹ :

لشکر زسرد سیر فراران بگرم سیر　　چون لشکر کلنگ قطار ازپس قطار

مصراع اول بیت مسلما مخدوش است و باید (لشکر زسردسیر فروزان بگرم سیر) باشد همچنانکه هردو نسخه بهمین صورت است .

«کُلَنگ» پرنده ایست کبود رنگ ودراز گردن بزرگتر ازلك لك که اورا شکار کنند وخورند وپرهای زیر دم او برسر زنند (برهان) این پرنده باصطلاح جزء پرندگان مسافراست که دسته دسته درموقع سردی هوا بنواحی جنوبی قاره آسیا کوچ میکنند .

ص۷۷س۴ :

ای سرافراز عالم ای منصور　　وی بصدر تو اختلاف صدور

در مصراع دوم صدراول بمعنی جایگاه جلوس بزرگان وصدر دوم بمعنی وزیر است واختلاف بمعنی آمد وشد .

ص۷۷س۹ :

برق لامع بجای فهم توکند		صبح صادق بجنب وهم توزور

اصح است واینکه در نسخهٔ م (صبح.. دور) نوشته شده است اشتباه کاتب‌است چه زور بمعنی دروغ وشهادت دروغ است .

ص۷۸س۴ :

در سیاقت بگاه خیره تر است		روز بدخواه تو ز ضرب کسور

اگرچه در نسخه‌های «د» و «م» « درسیـاقت بگاه خیز تراست » ضبط است ولی بنظر این بنده متن اصح است چرا که ضرب کسور از قدیم ضرب‌المثل‌دشواری وخیرگی بوده است یعنی روز بدخواه تو خیره تر ونارساتر از ضرب کسور باشد .

ص۷۸س۷ :

دیگ مقهور چرخ ناپخته		بوی علم تو آید از مقدور

بدون تردید مصراع اول در متن مخدوش است واصح نسخ نسخه د است که بدین صورت میباشد .

« رنگ مقدور چرخ نابرده		بوی علم تو آید از مقدور »

یعنی هنوز چرخ از مقدرات رنگی ندیده وباصطلاح از سرنوشت ها اطلاعی حاصل ننموده است‌که بوی علم تو درآن سرنوشت ها میآید کنایه از قدرت استیلاء ممدوح حتی بر مقدرات آینده .

ص۷۸س۹ :

ویحك آن مصری مجوف چیست		لون او لون عـاشق مهجور

مراد از مصری مجوف قلم است ومخصوصاً قلم‌های نی زرد رنگ که توخـالی بوده است ولون عاشق مهجور زرد است .

ص۷۸س۱۳:

گاه تفویض کرده آمر عدل		نه چوتو آمر وچنو مأمور

«آمر عدل» مراد ذات باریتعالی است چه درآیهٔ ۹۰ از سورهٔ نحل میفرماید « ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی‌القربی » وبنظر این بنده اگر مصراع دوم را باین صورت بخوانیم اصح وانسب است .

گاه تفویض کرده آمر عدل		به چوتو آمر وچنو مأمور

یعنی خداوند اینك روزگار رابدست تو آمر وقلمت‌که مأمور تو است تفویض کرده است ومانعی‌هم ندارد که‌با توجه بآیهٔ‌مبارکهٔ ۷۶ سوره ۱۶ (نحل) که‌میفرماید (هل یستوی هو ومن یامر بـالعدل وهو علی صراط مستقیم » آمر عدل را پـادشاه وقت بدانیم .

ص۷۸س۱۵ :

خشم وحلم تو در ثواب وعقاب		دو بزرگند ناصبور وصبور

ناصبور بحلم برمیگردد وصبور به خشم وشاید لف ونشر غیر مرتب باشد که بلیغ ترهم هست .

ص۷۸س۱۶ :

نکشی جز بسهو حری غبن		نخری جز بعرق جود غرور

این بیت در هیچیك از نسخ طوری ضبط نشده است که مشگل گشا در حلش باشد ولی جناب ناصح در تعلیقات کتاب دیوان مرقوم فرموده‌اند که در نسخهٔ ایشان

نکشی جز بسهو چیزی غبن		نخری جـز بعرق جود غرور

میباشد ولی خود اضافه فرموده‌اند که غلط است . اما بنظر این‌بنده با توجه بثواب وعقاب که دربیت قبل آمده است آیا نمیتوان بیت را بهمـان صورت که در نسخهٔ ایشان ضبط است تعبیر نمود که در میزان سنجش اعمال مردمان هیچ چیز را بغبن

نمیکشی مگر از روی سهو که معفو است و غروری از کسی نمیخری مگر بواسطهٔ جود اصیل خود البته با بیت هفتم این قصیده که « رنگ مقدور چرخ نابرده........» میباشد چگونه بممدوح میتواند سهورا نسبت‌دهد وباکمال صراحت باید عرض‌کنند که براین ذره هم معنی این بیت پوشیده ماند .

ص۷۹س۱ :

پیش معروف تو چه وزن آرد　　　حاصل حق عرض لوهاور

در مصراع اول معروف یعنی احسان وبخشندگی و قبلا در این باره توضیح داده شده است ومصراع دوم‌مجموعاً یعنی مالیات‌وعوارض لوهاور در قبال بخشش‌های توچه اهمیتی دارد .

ص۷۹س۲ :

تا نگردد می مروق تلخ　　　هم در انگور شیره انگور

«مروق» بر وزن معظم عربی بمعنی صاف کرده شده است و شراب پالوده که اصلاغش درآن نبوده باشد (آنندراج).

ص۷۹س۳ :

فضل جاه ترا مباد شکست　　　ربع تخت ترا مباد قصور

«ربع قصر» صحیح است ودر نسخهٔ دال هم بهمینگونه ضبط گردیده است‌آقای ناصح هم در تعلیقات خود بهمین صورت اصلاح فرموده اند .

«وربع» بمعنی افزونی وقدر ومنزلت است در مصراع اول بنظر این بنده فضل را فقط باید بمعنی افزونی گرفت ودیگر معانی آن موردی ندارد .

س۸۰ص۶ :

اگر شمایل حلمش بباد برگذرد　　　دهد شکوه تجلیش باد را لنگر

«باد» ضرب المثل سرعت است و ترکیبات این کلمه از قبیل بادپای وغیره دال برهمین موضوع ومراد شاعر در این بیت این است که اگر تصویر حلم ممدوح بر باد بگذرد بباد لنگر (وقار وآرامش) می‌بخشد.

ص ۸۰ س ۸ :

لطیفه‌های عرض‌را زبهر خویشی‌جنس همی بچرخ برد همتش گرفته به‌پر

یعنی چون همت ممدوح همواره متصاعد بسوی چرخ است عرض های لطیف را بمناسبت قرابت ذاتی که خود با لطافت دارد بپر میگیرد و بچرخ میرساند.

ص ۸۰ س ۹ :

گرو بجنس عرض نیستی بدین معنی فرود چرخ نهشتی فراز یك جوهر

مصراع دوم درهردو نسخه بدین صورت است «فرود چرخ نهشتی قرار یك جوهر» واضح وانسب است یعنی چون محل بروز جوهر ازجهتی اعراض است اگر ممدوح عرض نباشد هیچ جوهری درزمین قرار نخواهد گرفت.

ص ۸۰ س ۱۰ :

چگونه گوئی کزکوکنار یابدخواب کسی‌که‌اورا سودا دهد سهر به‌سحر

«کوکنار» بروزن هوشیار غلاف وغوزه خشخاش باشد و بعضی تخم خشخاش‌را هم گفته‌اند وعصاره وفشرده آنرا نیز گویند (برهان) کوکنار هم اکنون هم درمنطقهٔ جنوبی خراسان بمعغی تریاك استعمال میشود و منوم (خواب‌آور) است یعنی‌چگونه ممکن است کسی که فقط بیدار خوابی او در سحر است از کوکنار استفاده نماید

ص ۸۰ س ۱۱ :

ازآن‌سپس که همی‌عدل‌وسهم‌شاه دهند بچشم‌راحت‌خواب وبچشم رنج‌سهر

«سهر» شب زنده داری و بیدار خوابی است واین بیت مکمل معنای بیت‌ماقبل

است یعنی با وجودعدل وسهم شاه‌که موجب خواب آرام و بیدار خوابی است‌استعمال کوکنار چه‌اثری‌دارد .

ص۸۱س۱ :

بهشت‌ملک جهان‌را زتیغ نصرت‌شاه صراطوار پلی مشکل است پیش اندر

«صراط» گفت آنحضرت ﷺ که زده خواهد شد صراط بر پشت دوزخ پس می‌باشم من اول کسی‌که بگذرد آنرا ومشهور است که صراط تیزتر است از شمشیر وباریك تر است ازموی (ص۸۳۲ج۱کشاف اصطلاحات) یعنی تیغ ممدوح درقبال پادشاهی جهان چون پل صراط است‌که عبور از آن بسیار دشوار کنایه از عدم‌قدرت مخالفین ممدوح بر پیروز شدن باو .

ص۸۱س۳ :

کسی‌که فکرت او برنهد بذروه قدم کسی‌که‌حکمت‌او برکشد بجیحون‌سر

«ذروه- ذروة‌الشی» بالضم والکسر بالای هرچیز وبالای کوه وکوهان (منتهی الارب) دراینجا مراد چرخ وفلك است .

«جیحون» ودیگر رودجیحون‌است از حدود وخان‌برود........ تا بحدودختلان وتخارستان وبلخ وچغانیان وخراسان وماوراءالنهر همی‌رود تا بحدود خوارزم‌آنگه اندر دریای خوارزم افتد (حدودالعالم ص۴۰)

ص۸۱س۱۲ :

نهد یقین‌تو بر طبع سنگ مهرووفا نهدنگین تو در مهر وموم سمع وبصر

یعنی انگشتری تو موجب تسلیم سمع وبصر است و همگان در قبال انگشتر تو مطیع ومنقادند .

ص۸۲س۲ :

تخت اورا سپهر گشته رهی بخت اورا زمانه برده نماز

متن اصح وانسب است و نسخهٔ م درست نمینمایاند .

«رهی» بمعنی برده وغلام است.

«نماز بردن» بمعنی تعظیم وتکریم نمودن در مورد نماز بردن قبلا توضیح داده شده است .

ص۸۲س۴ :

رای او برگشاده گوش یقین جود او برکشیده دیده آز

این بیت درنسخهٔ د نیست در مصراع دوم برکشیدن بمعنی متوجه بخود ساختن است یعنی بخشش ممدوح دیده آز را متوجه خود ساختهاست .

ص۸۲س۱۱ :

بحر اگر خاك سهم او سپرد آب جز تشنه زو نگردد باز

درپارهای از نسخ که در پاورقی دیوان ذکر شدهاست مصراع اول بصورت (بحر اگر خاك صحن او سپرد) میباشد وبهرحال این بنده تصور میکند که مراداز این بیت عظمت منطقه پادشاهی ممدوح است یعنی اگر دریا با عظمت خود خاك صحن ممدوح را طیکند آب تشنه برمیگردد یعنی بحدکافی نمیرسد واگر مصراع دوم را بصورت نسخهٔ م بخوانیم (که آب جز تشنه زونگیرد باز) آیا میتوان چنین معنی نمود که اگر آب دریا باهمه شوری وناگوارائی خاك صحن ممدوح را طی کند شیرین میشود آنچنان که فقط تشنگان آن آب را مورد استفاده قرار میدهند و گوارا میشود .

ص۸۳س۲ :

تا ببیند که پیش شاه براو گردد اعضای اوهمه غماز

اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ « یوم تشهد علیهم ألسنتهم وایدیهم وارجلهم بماکانوا یعملون » : روزی که زبانهایشان ودستهایشان وپاهایشان بر علیه ایشان اعمالی راکه میکرده‌اند گواهی دهند آیهٔ ۲۴ سورهٔ نور .

ص۸۳س۴ :

کمر امرتست با جوزا حذر نهی تست با مجتاز

یعنی ستاره جوزا که کمربستهٔ استکمر خود را بر امر تو بسته است وبرای تجاوز کننده هم همواره گریز از نهی تو موجود است کنایه از آنکه از ترس نهی تو هیچکس تجاوز وستم نمیکند .

ص۸۳س۶ :

هرکه حرز هوات برجان بست نایدش دیو حادثات فراز

«حرز» بالکسر تعویذ احراز جمع وجای استوار (منتهی‌الارب) حرز بمعنی بازوبند نیز درفارسی بکار رفته است .

«فراز» دراین بیت بمعنی نزدیك استیعنی آنکس‌که تعویذ محبت ترابرجان بنددد یوحادثات باونزدیك نمیشود .

ص۸۴ : در مدح منصور سعید :

منصور سعید نوه احمدبن حسن میمندی است ومختاری‌ومسعود سعدهم‌اشعاری در مدح او سروده‌اند ومسعود سعد اورا شفیع قرار داده است وبرای اطلاع بیشتر ر.ك بمقدمهٔ مرحوم رشید یاسمی بردیوان مسعود سعد سلمان ص«کح»

ص۸۴س۱ :

شاد باش‌ای پیشکار دین ودولت شادباش دایم اندردین ودولت زفت‌باش‌وراد باش

در مصراع دوم زفت بودن برای دین‌ممدوح است یعنی دین خود را بآسانی

وسادگی از دست مده ولی در دولت رادباش .

ص۸۴س۲ :

رایت اسلام را همنام گشتی دیر زی   باتك او هم تك وبا زاد او همزاد باش

چون نام ممدوح منصور است ورایت اسلام را هـم منصور میدانند آن دو را همنام دانسته است ودر مصراع دوم باید اشاره نموده باشد بآیهٔ ۱۹۳ سورهٔ بقره « فتزودوا فان خیرالزاد التقوی »

ص۸۵ : قصیده۴۲

این قصیده در نسخهٔ میم اگر چه دارای عنوان «وله یمدحه» است ولی باتوجه بآن نسخه ظاهراً مرجع ضمیر بورشد رشید است وقاعدتاً باید درمدح او باشد .

ص۸۵س۳ :

جرم خوان قمر تراسفره   نعل خنگ ترا شهاب شراك

مصراع دوم در نسخهٔ د این چنین است « نعل خنگ تراهلاك شراك » ودرست بنظر نمیرسد متن اصح است .

«شراك» ککتاب بند کفش از دوال شرك ککتب واشرك کاکلب جمع (منتهی الارب) یعنی شهاب ثاقب در مورد جهش برق از نعل اسب ممدوح مانند بند نعلین است که همواره همراه اوست مجموعاً در مصراع اول تشبیه نان سفره ممدوح بجرم ماه است ودر مصراع دوم تشبیه جهش برق نعل اسب ممدوح بشهاب .

ص۸۵س۵ :

دین حق رانه چون تویك سرور   ملك شه را نه چون تویك سرباك

مصراع دوم این بیت در نسخهٔ د بدین صورت است (ملك شه را نه چون تو یك سرباك) که بنظر این بنده اصح وانسب است .

آقای ناصح در تعلیقات خود «سرباك» ضبط نموده ونوشته‌اند که بفتح اول و سکون ثانی سردار یا صاحب سیاست راگویند . واین ضبط در برهان قاطع وآنندراج که عیناً از برهان گرفته است ودر فرهنگ نفیسی بمعنی صاحب منصب پاسبانان‌شهر «مرادف رئیس شهربانی شهر مثلا » آمده است . واگر سرپـاك بخوانیم نیز بمعنی مخلص ویکرنگ معنی خواهد داد ولی در تفسیر پاك این کلمه بصورت « سرپـاك » بایاء بکار رفته است « وازسرپاکان خویش ودانشمندان خویش می‌شنوند وپندارند که آن علم است یااز آسمان آمده‌است» .

ص۱۳ نسخهٔ عکسی تفسیر پاك از انتشارات بنیاد فرهنگ بنابر این گمـان میرود که همان «سرپاك» ضبط صحیح باشد .

ص۸۵س۶ :

از ملك رفق تو بکاود پر　　　وز فلك بأس تو ندارد باك

«کاویدن» بروزن جاویدن بمعنی جستجو کردن (برهان قـاطع) یعنی رفق و مدارای تو آنگونه است که حتی بال فرشتگان را جستجو میکنی درعین حال که‌باس تو آنگونه است که از فلك هم بیم نداری .

ص۸۵س۷ :

آتش برق وبانگ رعد آیند　　　پیش فرمان امتحان تو شاك

با وجود آنکه اکثر نسخ مصراع دوم را بـاین صـورت ضبط نمـوده‌اند که «پیش فرمان امتحان توخاك » ولی جناب ناصح در تعلیقـات مرقوم فرموده‌اند (ساك) درست است که بمعنی جهل وفساد است ونقصان رأی .

اما بنظر این‌بنده «شاك»اصح وانسب است چه اولا بمعنی آماسیده‌ویك‌پاوورم کرده آمده است وثانیاً بمعنی مرد باسلاح تیز وچالاك بکار رفته‌است ر.ك. بفرهنگ نفیسی بنابراین یعنی آتش برق وبانگ رعد در قبال فرمان تو آمـاده وسلاح در

برهستند یا آنکه در نزد امتحان تو با خوف وترس ویك پا حاضر میشوند .

ص۸۵س۸ :

قعر دریـا و بیخ کوه نهند پیش گرداب وگردباد تو خاك

«خاك نهادن» کنایه از تواضع وفروتنی نمودن است وخاك نهاد وخاکی نهـاد هردو بعنوان متواضع وفروتن در لغت ضبط است (نفیسی ج۳ ص۱۴۱۴و۱۳۱۵)

ص۸۵س۹ :

حذق وهم تو در اصابت رای آفتاب یقین کند کاواك

«حذق» بمعنی بریدن وکشیدن است ودر اینجا بمعنی زیرکی است .

«کاواك» بمعنی حفره توخالی است

ص۸۵س۱۱:

سرخ زاید زشهدامن توموم زردرویدزکان خوف تولاك

«لاك» نام صمغی است غالباً سرخ رنگ و گاهی خرمائی ویا قهوه‌یی که ازبرخی گیاهان میگیرند (فرهنگ فارسی) . یعنی موم که زرد رنگ است بواسطهٔ شیرینی امن تو حاصل سرخ بار میآورد که مراد عسل است که سرخ رنگ باشد یاشعلهٔ آتش ولاك بـا آنکـه باید قرمزی بـوجـود آورد از خـوف تو رنگ زرد بحـاصـل می‌آورد .

ص۸۵س۱۲ :

گهر عقل راتو پالایی سیم را گرم داروی سباك

«سبّاك» صیغهٔ مبالغه وشغل بمعنی گدازنده است یعنی همچنان که داروی گرم گدازنده یا زرگر نقره را از آلودگی هاپاك میکند گوهر عقل راهم تو از آلودگی‌ها پاك میکنی .

ص۸۶س۱ :

فلك فضل را تو گردانی دوك‌را با دریسهٔ افلاك

همانطور که آقای ناصح در تعلیقات پیشنهاد فرموده اند بهتر است مصراع دوم را بصورت « دوك را با دریسه وافلاك » تصحیح نمائیم .

بادریسه عبارت است از طنابی که بگردن دوك می اندازند ویك سر آن هم بفلکه ها وچرخ‌ها متصل است وآنرا میگردانند .

یعنی همچنانکه با دریسه وافلاك دوك را بگردش درمیآورد فلك فضل را تو میگردانی دراین دو بیت در واقع ادوات تشبیه حذف شده‌است .

ص۸۶س۲ :

بخردان در تموز هاگوئی از نهال تو برده‌اند ستاك

«ستاك» شاخهٔ جوان نورسته از تنهٔ درخت .

«بخرد» صفت‌است بمعنی خردمند .

یعنی در ماه تموز با توجه بآنکه بواسطه شدت گرما شاخ نورسته‌ای بوجود نمی‌آید خردمندان از نهال عقل تو شاخه‌های تازه میبرند .

ص۸۶س۳ :

خشم دیدند مستهٔ حلمت زهر کردند مستهٔ تریاك

«مُسْتَه» دارای چند معنی‌منجمله چاشنی است یعنی درعین بردباری چاشنی بردباری تو خشم است آنچنان که چاشنی تریاك زهر بودن آنست اگرچه اندکی از تریاك درطب وعلاج بخشیدن مصرف دارد ولی زیاد بکاربردن سم است یعنی‌سوء استفاده از حلم ممدوح ممکن نیست .

ص۸۶س۹ :

کوره‌مالیده قعر او بسمك پشته پیموده اوج او بسماك

«کَوِرَه» زمینی را گویند که آنرا سیلاب کنده باشد وبدان سبب گودها در آن بهم رسیده وپرگل ولای باشد (برهان)

«سمك» مراد ماهی است که گاو برروی او قرار دارد و در این مورد قبلا مفصلاً توضیح داده‌شد .

«سماك» نام ستاره‌ای درپای اسد (نفیسی) .

الرابعة عشرة السماك وهوالسماك الاعزل وهوكوكب نير يميل لونه الى‌الزرقة وسمى سماكالكونه قريباً من سمت الرأس « صبح‌الاعشى قلقشندی» ج۲ ص۱۶۸چاپ ۱۹۲۸ یعنی برای وصول بممدوح کوه‌ها وتپه‌هائی را پیموده که اوج آنان باین ستاره میرسید ودره‌هائی راکه عمق آنها بماهی مزبور .

ص۸۶س۱۰ :

همه‌امید آنکه خدمت‌تو بسرش برنهد ز بخت بساك

«بَساك» تاجی را گویند که از گلها وریاحین واسپرغمها و برگ مورد سازند «برهان‌قاطع»در شعر رودکی هم بساك بهمین معنی بکار رفته است .

«هریك برسر بساك مورد نهاده روش می‌سرخ وزلف وجعدش ریحان»

ص۸۶س۱۱:

باز گردد عنان گشاده بجای بسته اشراف پیك برفتراك

«اشراف» فرمانی است‌که سلطان خود بخط خود نویسد یا امر بنگارش آن دهد .

«فتراك» تسمه ودوالی باشد که از پس وپیش زین اسب‌آویزند (برهان)یعنی

آرزو دارم که من بازگردم درحالیکه پیك سلطان دست خط و باصطلاح امروزفرمان مرا برفتراك اسب خود آویخته و بیاید .

ص۸۶س۱۲ :

تا ببوی و بطعم درعالم خوش‌وزفت اوفتند عود و اراك

«اراك» نام درختیست معروف که از بیخهـا و شاخهـای آن مسواك سـازند (آنندراج) مسواك‌کردن با چوب آن شرعاً مستحب است وهنوزهم در جـانماز ها وسجاده‌های مقدسین فراوان است .

ص۸۶س۱۳ :

در صواب وخطا مسیحا بـاد کلمـات تو دنده حکاك

مصراع اول در نسخه ها متفاوت است نسخهٔ د بصورت :

«درصواب وخطا بپیچانـاد کلمـات تو ریزه‌حـکاك»

است در نسخهٔ م :

«در صواب وخطا مپیچاناد کلمـات تو رنده حکاك»

است .حضرت‌استاد علامهٔ فروزانفرهم نسخهٔ م را اصیل میدانند . معنی درست‌براین بنده روشن نشد ولی خیال میکنم این چنین معنی دهد که گفتار تورا هیچکس در خطا وصواب بودن نمیتواند بسنجد .

ص۸۶س۱۵

بدسگال توسال ومه بیکاء نیکخواه توروز وشب ضحاك

در مصـراع اول هـردو نسخه بصورت «بکاء» است صیغه مبالغه و بهتر واصح مینمایاند وضحاك هم‌درمصراع دوم صیغه مبالغه است . بمعنی بسیار خندان ونباید با ضحاك ماردوش اشتباه شود .

ص۸۷ س۱۰:

زحل از قوس برنداند داشت قزح نفس شاد خوار ملك

مصراع دوم درهردونسخه باین صورت است«فرح نفس شاد خوار ملك» واصح وانسب است درمورد زحل مکرر توضیح داده شده است ویادآور میشود که این ستاره نحس اکبراست یعنی زحل باهمه نحوست خود درماه آذر نمیتواند شاد خواری ممدوح را ازمیان بردارد گمان میکنم درخشش زحل در برج «قوس» یعنی آذر ماه است

ص۸۷ س۱۲:

بادگیرد چوخاك پیماید جرم یکران بی قرار ملك

در مصراع اول «را» علامت مفعولی حذف شده است واین حذف در شعر جایز وبسیار رایج است یعنی در موقعیکه پیکر اسب بی‌قرار ملك خاك را میپیماید باد را میگیرد وآنرا پشت سر قرار میدهد .

ص۸۷ س۱۴ :

تا ذنب وار نور او نبرد سایهٔ گرز گاوسار ملك

قبلا توضیح داده شد که ماه وخورشید معمولا در عقده ذنب منکسف میشوند «گاوسار» گرزی‌است که چهرهٔ گاودارد ونام گرز فریدون هم هست .

ص۸۸ س۱ :

ویحك آن کوکب عجول چه بود که‌قران کرد باوقار ملك

مراد از کوکب عجول علی‌القاعده عزم ممدوح است ویا اسب او .

ص۸۸ س۴ :

گرد افغان وجت برغبت وحرص بهره زد موکب سوار ملك

«جَتْ» قومی باشند فرومایه وصحرانشین در هندوستان (برهان وآنندراج)

ص۸۹س۱ :

بورشد رشید ای‌جمال ملك ای‌ذات تو ذات کمال ملك

بورشد رشید از سپهبدان وامرای معروف زمان سلطان ابراهیم غزنوی است مکرر مورد مدح وستایش مسعود سعد سلمان نیز واقع شده‌است .

ص۸۹س۶ :

آورده باستـاد پیش‌دل درس تو همه قیل وقال ملك

یعنی همچنان‌که در حضور استاد همهٔ قیل وقال ها خـاتمـه می یابد درس تو نیز قیل وقال ملك را پایان داده است کنـایه از اینکه درزمامداری تو قیل وقالی نیست .

ص۸۹س۷ :

پالوده چو پالونه گاه بذل دست تو همه ملك ومال ملك

«پالونه» در فرهنگها بمعنی ترشی پـالا ذکر شده است یعنی وسیلهٔ وابزاری که ترشی را صاف میکنند وبمعنی چلوصافی وسبد های سوراخ سوراخ که برای طبخ برنج وکشیدن آب آن مورد استفاده قرار میگیرد نیز آمده است . یعنی همچنـان که پالونه صاف وپاك میکند دست توهم در مـوقع بذل وبخشش ملك ومـال را پاك و صاف میکند کنایه از کثرت وفراوانی بخشش ممدوح .

ص۸۹س۸ :

با حفظ تو گستاخ نگذرد نکبای قضا بر عبال ملك

«نکبا» نام بادی است .

«عبال» آقای ناصح مرقوم فرموده‌اند ظاهراً جمع عبل است که بمعنی برگ

باریك میباشد .

«عبل» بمعنی برگ باریك هست در منتهی‌الارب جمع آنرا نداده است و در المنجد جمع آن‌را «اعبال» نوشته است وعبال بفتح اول بمعنی گل کوهی است ومعنی اخیر اصح وانسب است هرچند که نسخه ها هردو بصورت «نکبای قضا بر عیـال ملك» است .

ص۸۹س۹ :

با امن تو درواخ نگرد شیر فلك اندر غزال ملك

«درواخ» یعنی درشتی وغلظت (برهان) .

ومراد از شیر فلك برج اسداست .

ص۸۹س۱۰ :

آفاق بگیرد بفضل ید بخت تو تعالی مثال ملك

«بفضل ید»مفعول لاجله است یعنی آفاق بواسطهٔ فضل ید تو بخت ترا عـالی ترین مثال ملك میداند .

ص۸۹س۱۱ :

سیمرغ درآرد بدام امر رأی‌تو براحوال وحال ملك

مصراع دوم را آقای ناصح‌هم‌در تعلیقات بهمین صورت اصلاح نموده‌اند .

یعنی رای تو برای حال واحوال ملك سیمرغ را هم که وجـود افسـانه‌ای است بدام امر خود درمیآورد . درعین حال باید بصراحت عرض کند که معنـای دو بیت گذشته براین بنده کماهوحقه روشن نگردید .

ص۸۹س۱۲:

رامست وجمامست ملك تا برتست‌جواب وسؤال ملك

«جمام» مثلثة الفاء آنچه برسر پیمانه باشد بعد پری(منتهی‌الارب) دراینجا یعنی انباشته وکنایه از آبادی ومعمور بودن‌است .

ص۹۰س۱ :

گفتی که‌چو بختیست ملك وهست   پاس‌تو زمام وعقال ملك

در مورد «بختی» که نوعی از شتر است قبلا مکرر توضیح داده شده
«عقال» رسن که بدان ساق ووظیف شتر را برهم بندند (منتهی‌الارب)

ص۹۰س۴ :

صمصام تو را گوشتی دهد   بازوی تو روز قتال ملك

باوجود آنکه درنسخه‌های «د» و«م» هم مصراع **اول** بهمین صورت ضبط شده است احتمالا درست نیست وخیال میکنم همچنانکه آقای ناصح در تعلیقات باستناد نسخه های ۵ و «م ـ ب» خودشان «پشتی» را انتخاب‌کرده‌اند اصح وانسب باشدیعنی در روز جنگ بازوی توکمك ومساعد شمشیرت می‌باشد وشاید هم مراد از «گوشتی» این باشد که بازوی تو در روز جنگ شمشیر گرسنه ترا سیرمیکند .

س۹۰ص۶ :

آزرده زجور جهان ستد   دادتو زچنگ محال ملك

«محال» ظاهراً در اینجا بکسر صحیح است وبآیهٔ مبارکهٔ « وهم یجادلون‌فی الله وهو شدیدالمحال » نظر داشته ومحال بمعنی نیرو وقوت است . آیهٔ ۱۵ ازسورهٔ ۱۳الرعد .

ص۹۰س۷ :

والفغده بدندان ملك داد   عون تو بنوك خلال ملك

«الفغده» بمعنی اندوخته وذخیره است .

«خلال» بمعنی چوب دندان کاو است یعنی چوبی که ریزه های خوراك را از بن دندان درمیاورد ، مجموعاً بودن تتمهٔ خوراك در بن دندان کنایه از سیر بودن و تازه غذا خوردن است یعنی کوشش تو در بن دندان ملك هنوز غذا باقی گذاشته است .

ص۹۱س۱ :

آمد از حوت برنهاده ثقل　　　پیشوای ستارگان بحمل

«حوت» برج دوازدهم از سال ومطابق با اسفند ماه است .

«حمل» برج اول سال ومطابق با فروردین وپیشوای ستارگان یعنی خورشید ومنظور آغاز بهار ونوروز است .

ص۹۱س۴ :

روزوشب را بمسطر انصاف　　　استوا داده چون خط جدول

«مسطر» اسم آلت است یعنی خط کش .

«استوا دادن» یعنی برابر نمودن جدول بمعنی خطوطی که برکناره صفحات کتاب کشند تا میزان همه صفحات یکسان باشد .

ص۹۱س۵ .

زود بینی کنون ز اشهب روز　　　ادهم ناب شب شده ارحل

«اشهب» هرچیز سیه رنگ که سفیدی در رنگش غالب باشد واسب که کثرت موهای سپید بر موهای سیاه او غالب باشد (آنندراج)

«اَدهَم» سیاه وآثار نو وآثار کهنه وپوسیده از لغات اضداد است و شتر نیك خاکستر گون که سیاهی بر سپیدی غالب باشد وکذلك فرس ادهم (منتهی الارب)

«ارجل» اسب یکپای سپید (منتهی الارب) .

یعنی بلند شدن روز موجب کوتاهی شب شده ومثلا یك پـای اسب سیـاه شب بواسطهٔ بلند شدن روز سپید شده‌است .

ص۹۱س۶ :

نافه‌های تبت‌گشاده صبا   روضه‌های بهشت زاده طلـل

«طلـل» جمع طل است‌که بمعنای چیز نیکو وخوش نما ومعجب‌است (منتهی‌الارب)

ص۹۱س۷ :

با قلی‌ها شکوفه آورده   راست‌چون چشم اعور واحول

«اعور» مرد یك‌چشم (منتهی‌الارب)

«احور» نعت مذکر است از حور محرکهٔ سپیدی سخت سپید و سیاهی سخت سیاه شدن چشم است وچشم را گرد ومدور بودن (منتهی‌الارب)

ص۹۱س۸ :

لاله وگل کفیده روی بروی   چون سماکین رامح واعزل

«کفیده» دراین بیت بمعنی شگفته شدن است .

«سماکین‌رامح واعزل» در ص۳۴۴ همین کتاب توضیح داده شده است

« ومنهاالسماك الرامح وهو غیر الاعزل المقدم ذکره فی منازل القمر سمی رامحاً لکوکب یقدمه تقول العرب هور محه بخلاف الاعزل فانه الذی لارمح معه » ص۱۷۲ ج۲ صبح الاعشی قلقشندی چاپ ۱۹۲۸ م » این دوستاره در فلك رویا روی یکدیگر قرار دارند .

ص۹۱س۹ .

راغها را کمال نعمت حق   بسته در سبزه دامن منهل

«راغ» بمعنی صحرا ودشتی است که یك‌سوی آن کوه باشد .
«منهل» بمعنی آبشخور است :

ص۹۱س۱۳:

از وقارش بصد هزاران رنج نکشد کوه قاف یك خردل

«کوه‌قاف» نام کوهی است اساطیری ونام‌کوهی است مشهور ومحیط است بربع مسکون گویند ۵۰۰ فرسنگ بالا دارد و بیشتر آن در میان آب است .... (برهان قاطع)

«خردل» تخمی است دوایی وضرب المثل کمی واندکی ودر کلام‌الله هم بهمین منظور مکرر بکار رفته است منجمله « ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی‌الارض یات بهاالله » آیه ۱۶ سوره۳۱ لقمان .

ص۹۲س۹ :

هرکرا تاختن دهد جودت بدر گیرد بجای بدره بغل

نوعی از مبالغات شاعرانه است یعنی کسی را که جود تو بتازاند بجای کیسهٔ زر وپول قرص ماه را دربر میگیرد شاید بدر کنایه از شمش طلا باشد ویا حاکی از علو همت ورفعت ممدوح .

ص۹۲س۱۴ :

بد سگالت کشیده رنج وحل
وحل محرکه گل تنك که ستوران درآن درمانند .

ص۹۳س۱ :

فلك درسایه پرحواصل زمین راپر طوطی‌کرد حاصل

«حواصل» مرغی است سپید رنگ واکثر در کناره آبها نشینند .

ص۹۴س۴ :

بتن زوکوس خورده کوه ساکن   بتك زو کاغ کرده باد عاجل

مصراع اول راآقای ناصح بصورت « بتن زوکوب خورده کوه ساکن »تصحیح فرموده‌اند وحال آنکه همهٔ نسخ همان کوس است ومانعی‌هم ندارد چراکه کوس بمعنی فروکوفتن وصدمه استعمال شده‌است (فرهنگ‌فارسی)

«کاغ» یعنی ناله وفریاد وشکوه :

آقای ناصح مصراع دوم راهم بصورت «داغ برده »تصحیح کرده‌اند و باز هم با توجه باینکه اکثر نسخ همان «کاغ» است بهتراست که این‌تصحیح‌را نپذیریم .

ص۹۴س۷ :

وزان برق دگر هیهات‌هیهات   که‌شد زین براقش را حمایل

«برق دگر» استعاره است از شمشیر ممدوح ولوازم وقرینه درکلام واضح‌است وآن حمایل شدن برزین است که شمشیر را حمایل میکنند .

ص۹۴س۸ :

چودل میدان او درصدر قالب   چوعقل آرام اودرمغز عاقل

یعنی همچنان که دل درسینه قرار دارد شمشیر ممدوح هم جایش در سینه دشمنان است وهمچنان که عقل درمغز جای دارد مکان دیگر آن شمشیر فرق سر دشمنان است .

ص۹۴س۱۰:

حصار روح اورا روح کاره   فساد طبع او را طبع قابل

مصراع اول را آقای ناصح بصورت « غـذای روح او را روح کاره » تصحیح فرموده‌اند .

اما درنسخهٔ د مصراع اول باین صورت است « حصار روخ واورا روح‌کاره » وبنظر این بنده نسخهٔ د اصح وانسب است یعنی این شمشیر دژ وزندان ارواح است وبهمین جهت روح ازاو خوشش نمیآید وفساد طبع آن شمشیر را که ویران کننده است طبع قبول دارد یاقائل بآنست .

ص۹۴س۱۰:

بنام او... بوالفرج را   برین ترتیب ورتبت صدرسایل

خیال میکنم بجای نقطه‌چین اگر کلمهٔ «مزمل» بمعنی جامه در خود پیچیده بگذاریم خیلی دور نباشد .

ص۹۴ س۱۵:

همیشه تا بود تقطیع این‌وزن   مفاعیلن مفاعیلن مفاعل

در زحافات « مفاعیلن » که بحر هزج باشد «مفاعل» نیامده است ر ك . به المعجم ص۹۶ ولی فعولن آمده ومحذوف نامیده میشود ومفاعیل که مقصور بنابراین « تقطیع بصورت مفاعل » صحیح نیست ومراد یا فعولن است که بجای آن مفاعل گفته شده است ویامفاعیل بحذف یاء .

ص۹۵س۱ :

ای بذات تو ملك گشته‌جلیل   وی‌بنام تو زنده نام خلیل

«خلیل» لقب حضرت ابراهیم (صلوات‌الله‌علیه) است که درقرآن تصریح بآن شده است درآیه ۱۲۵ سوره نساء « واتخذالله ابراهیم خلیلا » وچون نام ممدوح ابراهیم است چنین گفته‌است .

ص۹۵س۲ :

از بیان‌توطبع فضل‌فره«فرح»   وزبنان تو چشم جود کحیل

«فرح» عربی است بروزن کتف بمعنی شادان «منتهی‌الارب»
«فره» فـارسی است یعنی خوب و پسندیده (فرهنگ فـارسی استاد دکتر معین) .
«کحیل» یعنی سرمه کشیده شده .

ص۹۵س۳ :

پیش حلم تو آب نرم درشت   پیش عزم تو برق تیز کلیل

«کلیل» بروزن امیر کند از زبان وشمشیر وبینائی وجزآن (منتهی‌الارب)

ص۹۵س۶ :

اعتقاد تو صافی از شبهات   اجتهاد تو خالی از تعطیل

«تعطیل» درلغت بمعنی مهمل گذاشتن و بی پیرایه ماندن و بیکار بودن است (منتهی‌الارب) و در اصطلاح دینی نیز بر گروهی اطـلاق میشود « ومعطل نزد اهل شرع کافری راگویندکه اعتقاد بوجود باری تعالی نداشته باشد (ص ۱۰۲۶ ج۲ کشاف اصطلاحات الفنون .

ص۹۵س۷ :

کارحکمت بریدن دعوی   شغل عفوت‌خریدن تاء ویل

«تاءویل» اگرچه بمعنی بیان کردن است ولی دراین بیت مراد بهـانه های مردم است با دلائل مختصر که‌برگناه خود آورند یعنی عفو تو دلائل مختصر و همه بهانه‌های مردم را میخرد وآنانرا می‌بخشی .

ص۹۶س۱ :

خاکها چهره سرخ کرده بخون   گرد هـا جامه رنگ کرده بنیل

مصراع دوم در نسخهٔ د بنظر این بنده اصح وانسب‌است وآن چنین است

« گردها جامه رنگ داده بنیل »

«نیل» بروزن فیل حشیشی باشد که عصاره آنرا یعنی فشرده آنرا نیله‌گویند وبدان جامه وامثال آن رنگ کنند (برهان) یعنی شدت گرد وغبار که برروی‌جامه ها نشسته جامه‌ها را نیلی وکبود وش ساخته‌است . وبین این نیل وکلمه نیل که در سه‌بیت قبل قافیه ساخته است جناس است ونباید توهم تکرار قافیه شود .

ص۹۶س۳ :

کروفر ترا نظاره کند　　　از فلك جبرئیل ومیکائیل

«کر» در فارسی بعنوان زور وقوت وتاب وتوان آمده‌است .

«فر» بمعنی شوکت وشأن وجمعاً کروفر بمعنی تلاش وکوشش در جنگ

«جبرئیل ومیکائیل» نام دوفرشته از فرشتگان مقرب الهی و عداوت و دشمنی ورزیدن بآن دو سخت مذموم است در قرآن چنین میفرماید « من کان عدوالله و ملائکته ورسله وجبریل ومیکال فان‌الله عدوللکافرین »آیه ۶۸ از سوره بقره

ص۹۶س۷ :

خسروا بنده از اریکهٔ ظلم　　　شاهرخهای زفت خورد ازپیل

«شاهرخ» یعنی پیل درشطرنج طوری قرارگیرد که هم شاه را ازصحنه‌شطرنج خارج کند وهم رخ‌را - ودراین‌جا کنایه از گرفتاریهای شدید است .

ص۹۶س۱۲:

تاکه از دیدن شگفتیها　　　برود برزمانه ها تهلیل

هردو نسخه «د»و«م» مصراع دوم رابااین صورت ضبط نموده‌اند « برود برزبانها تهلیل » وتردید نیست که نسخه‌ها اصح‌است .

«تهلیل» بمعنی لااله‌الاالله گفتن است که درمواقع شگفتی میگویند

ص۹۷س۴ :

مشهور شداز رایت‌اورایت مهدی　　　منسوخ‌شد ازهیبت‌او فتنه‌دجال

«مهدی» من‌هداه‌الله الی الحق و المهدی اسم للقائم من‌آل محمد الذی بشر بمجیئه فی‌آخرالزمان یملاءالارض قسطاً وعدلا (مجمع‌البحرین طریحی‌ص۹۵ چاپ افست تهران)

«دجّال»درلغت بمعنی حیله‌گر ومزوراست (مجمع البحرین) و شخصی است که درآخرالزمان ظهور کند ودعوی الوهیت نماید . برای اطلاع بیشتر از دجال رجوع شود بجلد سیزدهم بحارالانوار وترجمهٔ آن بنام «مهدی موعود»

ص۹۸س۱ :

بحری‌است که موج سپهش گردبرانگیخت　　　ازقلعهٔ رودابه وازلشکرجیپال

«گرد برانگیختن» بمعنی ویران ساختن وتباه نمودن است .

«قلعهٔ رودابه» نام قلعه‌ای است که رودابه در آن سکونت داشته و در اساطیر ضرب‌المثل استحکام است در مورد جیپال قبلا توضیح داده شد .

ص۹۸س۲ :

چندان علم شیر برافراشت که بفزود　　　زایشان بفلك برج‌اسد بی‌عدداشکال

از این‌بیت چنین استنباط میشود که درزمان شاعر بر روی پرچم شکل شیر نقش مینموده‌اند یعنی آن قدر پرچمهای بلند که برروی آنهاشکل شیر نقش است برافراشته که برج اسد درفلك دارای نظائر زیاد گردیده است .

ص۹۸س۳ :

«زلزال» بمعنی جنبش اسم‌است تزلزل را (منتهی‌الارب)

ص۹۸س۶ :

روزی که همی گریند اشخاص بر ارواح — وقتی که همی خندند آجال بر آمال

«آجال» جمع اجل است که بمعنی نهایت مدت عمر ونهایت مدت ادای قرض است وبعدا بمعنای مرگ متداول ومعمول گردیده است :

«آمال» جمع امل بمعنی آرزو وامید .

«شخص» بمعنی کالبد وتن است برای معانی هرسه مورد از منتهی الارب استفاده شده است مجموعاً یعنی روز قتال وجنگ .

ص۹۸س۸ :

« گه طبل خروشان شود ازدره طبال»

دره دراینجا بمعنی کوبه است وضبط آن بنا بقول صاحب منتهی الارب بکسر دال وفتح راء مشدد است . قبلاهم در مورد دره توضیح داده شده است .

ص۹۸س۹ :

دیو از الم خشت تو بر خشت زند سر — کوه از فزع گرز تو در بر زکند یال

«خِشت» نوعی سلاح در جنگهای قدیم که عبارت بود از نیزه ای کوچك که بسوی دشمن پرتاب میکردند (فرهنگ فارسی) وخشت دوم بمعنی آجر خام یا پخته است .

«بـُرز» بمعنی قد وقامت آدمی است و«یال در برز کردن» یا « یال در برز کشیدن» کنایه از ترسیدن وباصطلاح دست وپای خودرا جمع کردن است .

در مصراع اول بین خشت وخشت جناس تام است .

ص۹۹س۲ :

گر وهم تو برخاطر ابدال گذشتی — در علم ازل چنگ زدی خاطر ابدال

«ابدال» عده‌ای معلوم از صلحا وخاصان خداوند که گویند هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد وجهان بدیشان برپاست وآنگاه که یکی از ایشان بمیرد خدای تعالی دیگری را بجای او برانگیزد (فرهنگ‌فارسی)

«ازل» زمانی که درآن آغازی تصور نشود قبلا توضیح داده‌ام و علم ازل یعنی علم بی‌انتها .

ص۹۹س۳ :

ورقوت عقل تو بصلصال رسیدی بی‌روح بجنبیدی در ساعت صلصال

«صلصال» در لغت بمعنی گل نیکو یا بریگ آمیخته یا گل که هنوز سفال نساخته باشند آن‌را (منتهی‌الارب) ذکر این کلمه در مورد آفرینش آدمی از آن در چهار آیه از آیات قرآن آمده است که سه‌آیه آن در سوره حجر «سوره پانزدهم» است ویك‌آیه درسوره الرحمن .

فخرالدین رازی درتفسیر کبیر خود صلصال را مفصلا مورد بحث قرارداده‌است ر.ك. بصفحهٔ۱۷۹ج۱۹ تفسیر کبیر چاپ ۱۹۳۸ میلادی درمصر .

همچنین زمخشری در ص۴۴۸ ج ۲ تفسیر کشاف راجع بصلصال که همان‌گل نپخته است صحبت نموده است .

دراین بیت کمال مبالغه است زیرا که جنبش صلصال و وصول آن بحیات بانفخه روح‌الهی است که میفرماید « ونفخت فیه من‌روحی » وقوت عقل ممدوح را شاعر مرادف با نفخهٔ رحمت الهی بلکه اقوی ازآن دانسته است .

این بنده نمیداند که آیا ممدوحان درك این مطالب را میکرده اند یانه ؟ واگر درك نمیکرده‌اندشعرا وبخصوص ابوالفرج‌چرااین‌همه مبالغه درمدح مینموده‌اند جای بسی‌تأسف است که چگونه برای ارتزاق این شعرای بزرگ مجبور بسردون اینگونه اشعار بوده‌اند وبهرحال ازاین جملهٔ معترضه پوزش میطلبم .

ص۹۹س۵ :

تامعدن اعدای تواطلال ندیدند ظاهر نشدازعدل تو کیفیت‌اطلال

«اطلال» جمع طلل است بمعنی اثر سرای وجای خراب‌شده (منتهی الارب)
معنی بیت چنین است که فقط معدن دشمنان تو وجایگاه آنان بصورت ویرانه دیده میشود وگرنه درغیر این‌صورت عدل تو آنچنان است که ویرانی وباقی مانده خرابی بچشم نمیخورد .

ص۱۰۰س۷:

حلم تو زهم‌گوشگان نخوانده جز تابعه دلو را مقدم

«هم‌گوشه» بمعنی همجنس وهمسایه است ودراین‌جا بمعنی نظراء واقران‌است
مصراع دوم این‌بیت بربنده روشن نشد یعنی امیدواری این بنده برآن بود که از افاضات حضرت استاد علامه همائی درپاورقی‌های دیوان عثمان مختاری‌استفاده نمایم متاسفانه چنین لغتی « تابعه‌دلو » در دیوان مختاری نبوده است‌که‌حضرت استاد توضیح دهند وبر فرض که تابعه دلورا بمعنی حوت ونهنگ بگیریم بازهم مشگلی نمیگشاید .

ص۱۰۰س۸ :

نقش توزهم کنیتان نکرده جز عاقلهٔ حوت را مسلم

ظاهراً متن از نسخهٔ «م» صحیح تراست .

«عاقله حوت» ستاره مشتری است وسعد اکبر است و در ص ۲۱۶ همین کتاب توضیح داده شده است .

یعنی نفس تو ازمیان همهٔ آنانی که بوسعد لقب دارند فقط بـا سعد اکبر که مشتری است قرین است ووجود تو همچون مشتری است .

ص۱۰۰س۹ :

چون تیغ زند آفتاب‌رایت — برابر بگرید کمان رستم

«تیغ‌زدن» درمورد آفتاب بمعنی طلوع‌است .

«کمان رستم» برقوس وقزح اطلاق میشود وهنوز در خراسان به رنگین‌کمان «تیرکمان رستم» میگویند یعنی ظهور آفتاب رای تو موجب ظهور رنگین کمان میگردد وچون معمولا آشکارا شدن رنگین‌کمان دلیل برطرف شدن ابرها وتکه‌تکه شدن آنست تعبیر بگریستن نموده‌است .

ص۱۰۰س۱۰ :

چون نیزه‌گذارد شهاب سهمت — برقش‌بخورد خون دیو ضیغم

«ضیغم» بمعنی گزنده است وشیر بیشه ودر این بیت مراد معنی اول است‌یعنی همچنان که شهاب موجب راندن وازمیان بردن شیاطین است برق سهم توهم خون‌دیو گزنده وپر آزار را میخورد وآنرا ازمیان برمیدارد .

ص۱۰۰س۱۱:

کریاس ترا رفق توندارد — درسد تو یاجوج واربرکم

در متن کتاب «کرباس» چاپ شده وبدون‌تردید اشتباه است وصحیح آن‌همان طور است که دراین کتاب چاپ است یعنی «کریاس» آقای ناصح هم در تعلیقات اصلاح فرموده‌اند .

«کریاس» بمعنی خلوت خانه شاه یا امیر است وبمعنی عتبه وچهار چوب هم آمده است .

«برکم» اسم وصفت فارسی بمعنی بازداشت ومنع کننده (نفیسی)

«یاجوج» درمنتهی‌الارب درذیل ماده « اجّ » آمـده است « در حدیث است که یاجوج وماجوج امتی اند از فرزندان یافث‌بن نوح علیه‌السلام چهار امیردارند......

ودرازی قد ایشان یکصدوبیست ذراع است وگوشهای ایشان را اینقدر پهنا است که یکی را می گسترند ودیگری را لحاف میسازند.......» (منتهی‌الارب ج۱ ص۱۱) ذکر یاجوج وماجوج در دوسوره از کلام‌الله آمده‌است اول درسوره ۱۸ (کهف) آیهٔ ۹۴ « ان یاجوج وماجوج مفسدون فی‌الارض» .

ودیگری در سورهٔ ۲۱ (انبیاء) آیه ۹۶ « حتی اذا فتحت یاءجوج وماءجوج وهم من کل حدب ینسلون » برای اطلاع بیشتر لطفاً ر.ك. بتفاسیر فارسی وعربی ذیل آیات مزبور .

با توجه بتفسیر شریف کشاف زمخشری که مرقوم میدارد « وقیل یاء جوج من الترك » ص۵۸۳ ج ۲ چاپ مصر شاعر دراین بیت تعریض برترکان دارد که خانه های امراء آنان برروی مردم بسته بوده است .

وباتوجه باوضاع سیاسی اواخر قرن پنجم وروابط سلاجقه و غزنویان مانعی نبوده است که شعرای دربار غزنویان تعریض بترکان وبالنتیجه بسلاجقه بزنند.

س۱۰۱ ص۲ :

باشند پلنگان ولیکن ازطبع مانند نهنگان ولیکن اوهم؟

ظاهراً این بیت وبیت قبل باید دروصف اسب ممدوح باشد یالااقل در وصف سپاهیان ممدوح‌واسبان ایشان ومتن بدون‌تردید صحیح نیست نسخه بدلها هم‌همگی باهم متفاوت است اما دربین نسخی که در اختیار آقای ناصح واین بنده بوده است دو نسخه «د» و «م» یکسان وبدین صورت است .

« مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان‌ولیکن اهتم»

«اقطع» بمعنی راهزن ودزد است ودراینجا میتوان ازآن معنی جسورتر یا با شهامت‌تر را استنباط نمود .

«اهتم» یعنی مردشکسته دندان پیشین « منتهی‌الارب» ولی اگر اهثم بخوانیم

بمعنی کوبنده تراست زیرا «هشم» بفتح اول وسکون دوم بمعنی‌کوفتن وسائیدن‌است (منتهی‌الارب)

ص۱۰۱س۳ :

گوئی که ژپاس تو بود خواهد هنگام نزول مسیح مریم

یعنی بواسطهٔ هیبت تو عیسی مسیح علیه‌السلام اگر ظاهر شود یاور خواهد داشت والبته اشاره است به نزول حضرت مسیح علیه‌السلام از آسمان در آخرالزمان که روایات عدیده در این‌مورد وارد شده‌است ر.ك. بصفحهٔ ۸۸ کتاب «المهدی» اثر مرحوم سید صدرالدین صدر وبرای اطلاع بر کثرت‌احادیث ر ك. بصفحهٔ ۳۶۹ کتـاب شریف مفتاح کنوزالسنة چاپ مصر سال ۱۹۳۴ .

ص۱۰۱س۴ : درنسخهٔ «د» اینچنین است .

تااوج فلك مثلهای فتنه تا روی زمین نثار های سلم

ونسخهٔ م باین صورت

با لوح فلك مثالهای فتنه با روی زمین نثارهای سلم

ولی معنی وارتباط این بیت با بیت قبل وبعد بر بنده روشن نگردید .

آیا میتوان مصراع اول را اینگونه ترجمه نمود که در زمان تو همچنان‌که لوح‌فلك صاف است صحنهٔ مملکت هم خالی از فتنه‌است ؟ .

ص۱۰۱س۶ :

رسته‌است‌بهار ازبهار عدلت چون شاخ فزونی‌زشاخ جوجم

«جوجم» شاخه‌گل‌دار ومیوه‌دار درخت .

یعنی همچنان‌که از شاخهای پرمیوه شاخه‌های فرعی زیادی میروید که در اهمیت قابل قیاس‌با شاخهٔ اصلی پرمیوه نیست بهار باهمهٔ زیبائی ازبهار عدل‌تومنشعب

شده است .

ص۱۰۱س۷ :

کشتی که زعون تو گشت کشته   اورا نکند باد قبله بی‌نم

مراد از باد قبله بادی است که از جنوب میوزد وبنابنقل شاد در آنندراج مضر است یعنی همان باد درعین زیانکاری کشتی را که بکوشش توکاشته شده باشد بی نم نمیگذارد وبآن باران فرومیریزد .

ص۱۰۲س۲ :

« قریب اخرب مکفوف » حضرت استاد علامه فروزانفر را عقیده بر این بود که تقطیع این وزن « مفاعیل مفاعیل فاعلات » وبحر جدید است .

ص۱۰۳س۱ : در نسخهٔ «د»

رسالت می بدوطفل بودیافت   زبیداری او حد احتلام

حد احتلام حد کبیر شدن شرعی پسرهااست یعنی دیوان رسالت طفلی نو رسیده بود که بممدوح سپرده شد و از هوشیاری و بیداری ممدوح بالغ و رسیده گشت .

ص۱۰۳س۳:

امل گر بنهد بار آرزو   پسر باشد عبدالحمید نام

یعنی نام ممدوح که عبدالحمید است زاده امل وآرزواست یعنی آرزوها که باردار تشبیه شده است فرزندش ممدوح من‌است کنایه از آنکه زاده آرزو هستی و حوائج را برمیآوری

ص۱۰۳س۶ :

ایا گشته مخالف ترا مطیع   ویا داده زمانه ترازمام

استعمال «یا» حرف ندا با حرف و بنظر این بنده تازه رسید اگرچه در نسخه «م» مصراع دوم هم ایاداده زمانه‌توراز مام ضبط است

ـص۱۰۴س۱ :

نظام گیرد کارهوا بدین هنگام　　　　که‌دل زشیر ستاند بدودوپیکروام

«شیر» مراد برج اسد است که مرداد ماه فارسی است

ودوپیکر مراد برج جوزا مطابق با خرداد ماه است یعنی خرداد دل وشجاعت را از برج اسد «مرداد» بوام میگیرد

ص۱۰۴س۲

سپهر اگرچه درشت‌است‌یا بی‌اورا نرم　　　　جهان‌اگرچه‌حرون‌است یا بی‌اورارام

«حرون» بروزن صبور توسن از ستوران‌که‌سم غیرشکافته دارند «منتهی‌الارب» یعنی سرکش .

ص۱۰۴س۳ :

برون‌کند خردازخرده گاه‌لهوشکیل　　　　فروکشد طرب‌ازطره جای‌عیش‌لگام

«خرده‌گاه» بندگاه دست وپای‌ستور که ریسمان برآن بندند و قسمت نازکتر ازساق پا وخودساق پا (نفیسی)

«شکیل» درعربی بمعنی کف‌خون آلود که درکناره‌های دهانه حیوانات‌دیده میشود ودرفارسی بکسر اول بمعنی ریسمانی است که برپای اسب واستر بندند .

مجموعاً یعنی خرد پای بند لهو ولعب را باز میکند اجازه لهو میدهد وطرب هم‌لگام عیش را آزاد مینماید .

ص۱۰۴س۴:

زعشق‌یار بجنبدکش وبپیچددل　　　　زحرص باده ببرد لب وبخاردکام

«کش» بمعنی سینه است ومجازاً معنی دل میدهد و باصطلاح امروز یعنی دل درسینه از عشق یار می‌طپد وازآرزوی باده لب می‌پرد وکام میخارد که هردوکنایه‌از آرزومند بودن وخواستن‌است .

ص۱۰۴س۷:

بخار جمره درانگور ولاله‌درگوئی   همی‌گذارد لعل وهمی طرازدجام

«جمره» عربی است وبمعنی تف زمین واخگر آتش‌است .

یعنی بخار وتف زمین در انگور شراب‌درست میکند ودرلاله جام رامی‌آراید بنابراین خیال میکنم نسخه‌ها اصح است که (بخار وجمره)نوشته‌اند ،

ص۱۰۴س۹ :

مگرمدام درین‌فصل‌خاك مست‌بود   زبس‌که‌بروی زیز ندجرعه‌های‌مدام

در مصراع اول مدام یعنی همواره وهمیشه ودرمصراع دوم مدام یعنی شراب ویا باران پیوسته ودر بیت صنعت جناس تام بکار رفته‌است .

ص۱۰۵س۱:

خزان عصرعدیل‌خزان جانوراست   که‌روزاو نه‌تمام‌است وروزاو نه‌تمام

مصراع دوم درهردونسخه باین صورت است (که‌روز این نه‌تمام است و روز آن نه‌تمام) واصح وانسب این بیت هم براین بنده روشن نشد چراکه درمورد «خز» جانور معروف مطلبی که حاکی از ناتمام بودن روز این حیوان باشد یا معانی که بتوان معنی کنایه ای نزدیك باین معنی استنباط نمود در کتب مورد دسترس بچشم نخورد درحیوة‌الحیوان دمیری هم ذکری ازآن بمیان نیامده‌است .

ص۱۰۵س۳ :

علای‌دولت بوسعد روی لشکرحق   سنای ملت مسعود پشت‌عهدانام

«سنا» بمعنی فروغ وپرتواست .

«پشت» بمعنی مددکار و نقطهٔ اتکاءاست .

ص۱۰۵س۴:

خدایگانی شاهنشهی که‌رایت‌او ظفر بدیده‌کشد پشت‌موکب‌اسلام

مصراع دوم درنسخهٔ د باین صورت است « ظفر بدیده کشد پیش‌موکب‌اسلام» واصح وانسب است یعنی رایت سلطان مسعود درپیشاپیش موکب اسلام (سپاهیانی‌که بغزا وجنگ باکفار هند میروند) همواره شاهد پیروزی وفتح‌است .

ص۱۰۵س۸

نشسته امنش درمدخل صبا ومسا گذشته امرش برمخرج ضیاء وظلام

مراد از مدخل صبا ومسا خاور ومشرق است ومنظور از مخرج ضیاء و ظلام باختر ، یعنی فرمان وامن او برشرق وغرب جاری است ، بین مدخل و مخرج وامر وامن موازنه است بعلاوه بین امن وامر تجنیس مطرف است .

ص۱۰۵س۹ :

براق‌آخر اورا طریق کاهکشان بلوس ولابه دهدکوکب‌دوال‌وستام

در مورد براق وطریق کاهکشان قبلا مفصلا توضیح داده شده‌است .

«لوس ولابه» بمعنی تملق وچاپلوسی است .

«آخر» بدون واو بمعنی آخور است .

«دوال‌وستام» ستام بمعنی یراق زین ولگام مخملی مزین بزروسیم است دوال تسمه‌هائی که بررکاب آویزند . یعنی جواهرهائی که برزین وتسمه هـای رکاب و افسار اسب ممدوح است ستارگانی است که طریق کاهکشان با تملق وچاپلوسی داده است .

ص۱۵۰س۱۰ :

شهاب ترکش اورا زگریه قالب دیو بخون ومغز کند سیر درعروق وعظام

این بنده خیال میکند درمصراع اول باید « شهاب ترکش اوزا زکره قالب دیو» خواند که معنی صحیح باشد .

یعنی تیر ممدوح یا برق ترکش او بکره درخون ومغز دیو جای میگیرد وسیر در رگها واستخوانهای دیو مینماید .

ص۱۰۵س۱۱:

اگر بچرخ براز چرخ او نموده برند نموده ناطح انوار گردد واجرام

نموده بمعنی نمونه است ودراینجا کنایه از درخشش گوهرهای کمان ممدوح یا تیر کمان اوست .

«ناطح» بمعنی رنج وسختی است (رجوع شود بمنتهی‌الارب) یعنی تیر ممدوح اگر بفلك برسد موجب ویرانی انوار واجرام سماوی میگردد .

بین چرخ وچرخ جناس است چرخ اول بمعنی فلك و آسمان وچرخ دوم بمعنی کمان است .

ص۱۰۵س۱۲ :

پیش بخاید شاخ دوشاخه بر ناهید زهش بمالد گوش دوگوشه بر بهرام

«پی» کمان وزین واسب وتیر رشته‌ایست که به تیر می‌پیچیند .

مجموعاً یعنی پی کمان ممدوح تیر دوشاخه را بستاره نـاهید میرساند وزه کمان ممدوح گوشه کمان اورا بر ستاره مریخ میرساند .

ص۱۰۵س۱۳ :

زرشك او بخمد پشت صاحب خرچنگ زسهم او برمد هوش راکب ضرغام

«صاحب‌خرچنگ» درکتب نجومی که دردسترس این بنده بود « باتوجه‌بعدم اطلاع این ذره برموز استفاده از کتب مزبور » به صاحب خرچنگ بر نخوردم ولی بنظر میرسدکه صاحب خرچنگ بمعنی ماهاشت یعنی پشت ماه ازرشك کمان‌ممدوح من خمیده میشود .

و چون شعر در وصف کمان است شك نیست که صاحب خرچنگ یعنی ماه و منظور هلال شدن ماه و پشت خمیدگی آنست‌که آنر شاعر معلول رشگ بردن بر کمان ممدوح دانسته است .

ص۱۰۵س۱۴ :

منجمان که بشکل هلال‌کردارش　　نگه کنند ندانند کاین هلال کدام

یعنی منجمان هنگامی که بکمان ممدوح نگاه میکنند نمیفهمند که‌این چه هلالی است .

ص۱۰۵س۱۵:

گمان برند که‌اعجاز شاه پیکر ماه　　دو مغزه کرده بایمای پیکر صمصام

دو مغزه یعنی دو نیمه و از وسط نصف کردن یعنی منجمـان چنان گمان خواهند کرد که ممدوح با شمشیر خود ماه را (هلال) را بدو نیمه کرده نیمی در آسمان است ونیمی در زمین بصورت کمان ممدوح .

ص۱۰۶س۴:

شود زوحشت پوینده هوا مقعد　　شود ز هیبت گویندهٔ صدا تمتام

« مقعد » اسم مفعول از مصدر اقعاد و یا اسم فاعل یعنی نشانده شده ولنگ شده (منتهی‌الارب) و مرا داز پوینده هوا پرندگان است یا عقاب یعنی روزی که‌از وحشت عقاب باهمه بلند پروازی فرو می‌نشیند و هنگامی که از هیبت سخن گوینده

طوری میشود که مطلبش مفهوم نیست از بیان مطلب عاجز میماند
« تمتـام » سخن تا ناك یا میم ناك گفتن یا گنگلاج که سخن وی بفهم نیاید .
(منتهی الارب)

ص۱۰۶س۵ :

چنان رباید رمحش زپشت کوه پلنگ   که شاهباز رباید ز روی آب نحام
« نحام» کغراب مرغابی و سرخ آن (منتهی الارب)

ص۱۰۶س۶ :

زهی سیاست تو عقد شرك رافتاح   زهی ریاست توعقدشرع را نظام
« عقد » بمعنی گردن بند است یعنی سیاست تو گردن بند شرك را از هم می‌پاشاند و متلاشی میکند و ریاست تو موجب تربیت و نظم گلوبند شرع است بین سیاست و ریاست موازنه است و بین شرك و شرع جناس مطرف.

ص۱۰۶س۸ :

بعون عقل تو سهم هنر بیاراید   تن توانگر ودرویش بی تکلف لام
« لام » بمعنی سرزنش نمودن است و در اینجا مراد این است که نعم تو بدون منت بر درویش و غنی شامل است

ص۱۰۶س۱۲ :

عریض ملك ترا ملك روزگار تبع   طویل تیغ ترا تیغ آفتاب نیام
مصراع اول در متن کتاب « عریض ملك ترا ملك روزگار » چاپ شده است که بدون تردید اشتباه است و آقای ناصح خود در تعلیقات کتاب اصلاح فرموده‌اند یعنی ملك روزگار تابع و پیرو ملك تو است و تیغ آفتاب غلاف تیغت

ص۱۰۷س۵ :

بروز عدلش میزانهای ظلم سبك بعون رایش پتیاره های دهر سلیم

«پتیاره» بمعنی آفت و بلا وزشت ومهیب و ناز یبا (برهان)رجوع شود بپاورقی فاضلانه استاد دکتر معین در همان صفحه برهان قاطع

«سلیم» بمعنی درست و بی گزند از آفت و سالم.

ص۱۰۷س۷ :

نه بحر گردد باعزم او بعبره عبیر نه کوه باشد باحلم او بوعده لئیم

بنظر این بنده همچنان که در نسخهٔ م « نه بحر گردد باعزم او بعبره سبك » مضبوط است اصح وانسب است : یعنی عبور از دریا در قبال عبور از عزم ممدوح سخت سبك وآسان است آنچنان که کوه هم درقبال حلم ممدوح لئیم است .

ص۱۰۷س۱۰ :

فروخورد حشرات زمانه نیزهٔ او چنانکه جادوی جادوان عصای کلیم

در مصراع اول مراد از حشرات زمانه دشمنان ومخالفان ممدوح است ومصراع دوم اشاره است بقضیه عصای موسی علیه السلام که درقرآن بیان شده است سوره شعراءاز آیهٔ ۳۰ تا ۳۵ تا آنجا که میفرماید .

« فالقی موسی عصاه فاذاهی تلقف مایا فکون » پس موسی عصای خویش بیفکند وآنچه را ساخته بودند بلعیدن گرفت .

ص۱۰۷س۱۱ :

ز نعل خنگش روی زمین گه ناورد بشیزه یابد برشبه پشت ماهی شیم

«شیم» نام نوعی از ماهی کوچك فلس دارباشد که بر پشت نقطه های سیاه دارد (برهان قاطع)

«پشیزه» قبلا توضیح داده شد که بمعنای فلس است یعنی سم اسب ممدوح در جنگ روی زمین را فلس فلس میکند .

ص۱۰۸س۱ :

نعوذ بالله از آن آب رنگ آتش فعل که باد زخم دهد روی خاک رنگ ادیم

«آب رنگ آتش فعل» مجموعاً کنایه است از شمشیر ممدوح . یعنی در هنگام جنگ زمین مانند سفره‌ای میشود از کثرت کشتار ویا آنکه اگر ادیم را به معنای پوست دباغی بگیریم یعنی باد زخم شمشیر ممدوح موجب میشود سرزمین دشمنان او مانند پوست دباغی شده صاف وپاکیزه از زواید گردد .

ص۱۰۸س۳:

مصراع دوم شاید اشاره باشد به‌ضرب‌المثل معروف« اعوذبالله من غضب الحلیم» یعنی پناه بخدا از خشم بردبار .

اگر چه در مجمع‌الامثال میدانی وفرائدالال و فرائدالادب این مثل‌را ندیدم ولی ظاهراً دراینکه خشم بردبار مثل سائر است تردیدی نیست .

ص۱۰۸س۴:

اسیر بوده او بی‌نفس چو سنگ صدف یتیم کرده او بی‌عقب چو در یتیم

یعنی کسی‌که باسارت شمشیر ممدوح درآید همچون سنگ صدف که‌درمیان صدف بی‌نفس وآرام است خواهد بود ویتیم‌کرده شمشیر ممدوح‌مانند در" یکتا بدون عقب یابی همتا است مصراع دوم براین بنده کاملا روشن نشد .

ص۱۰۸س۵ :

اگر شمیده بود عقل‌خصم‌اونه شگفت بلی شمیده بود عقل دردماغ سلیم

«شمیدن» بر وزن ومعنی رمیدن باشد وبمعنی بیهوش گردیدن و آشفته شدن

وپریشان گشتن (برهان قاطع).

«سلیم» مارگزیده.

ص۱۰۸س۶:

وگرکبیره بیالاید از نفس چه‌عجب بلی‌کبیره بیالاید ازعذاب‌الیم

باوجود اینکه همهٔ نسخ این بیت را بهمین صورت ضبط کرده اند بنظر بنده درست نمینماید. وخیال میکنم در هردومصراع «بپالاید» باشد یعنی نفس شمشیر ممدوح موجب پاک‌کردن گناه کبیره میشود همچنان‌که عذاب‌الیم موجب پاک‌کردن گناه وبعد وصول بآمرزش‌الهی‌است.

ص۱۰۸س۸:

دهد همی فلک از خلق تو بطبع نشاط برد همی ملک‌از خلق‌تو بخلد نسیم

مصراع اول در دو نسخه این‌چنین‌است «دهد فلک همی ازطبع تو بطبع نشاط» وصحیح‌تر بنظر میرسد یعنی طبع تو موجب نشاط‌طبع است وفلک بپاس طبع تو بطبع دیگران نشاط میدهد.

«خلد» بهشت وجنت.

ص۱۰۸س۱۰:

زمین‌بمهر‌تو‌وادی‌کند بآب‌زلال هوا زخشم توحامل شود به‌بادعقیم

مصراع دوم اشاره‌است بآیهٔ‌مبارکهٔ (وفی عاد اذارسلنا علیهم الریح العقیم) آیهٔ ۴۰ سورهٔ والذاریات وقبلا هم دراین باره توضیح داده‌شده است.

ص۱۰۸س۱۲:

بچنگ‌خیر تو موقوف‌باد هشت‌بهشت بزیر‌امر‌تومضبوط باد هفت اقلیم

«هشت بهشت» در برهان قاطع مستقیماً لغتی باین ترکیب نیست ولی درذیل

لغات مرکب « هشت‌ماءوی » و « هشت منظر » میگویدکنایه از هشت بهشت و بمعنی هشت مرعی باشد که هشت بهشت است ولی در فرهنگ آنندراج تحت عنوان هشت بهشت توضیح داده شده است ر.ك. بصفحهٔ ۴۵۷۶ کتاب مذکور .

«هفت‌اقلیم» درواقع بمعنای تمـام ربع مسکون و برای اطلاع بیشتر ر ك. ببرهان قاطع و آنندراج که حتی نقشه هم ترسیم شده است قبلا در باره هفت اقلیم توضیح داده‌شده است .

ص۱۰۹س۱ :

نه‌بحلم اندرش سؤال درشت　　　نه بعلم اندرش جواب سقیم

اولا دربیت بین حلم وعلم موازنه است و معنی این چنین است که در حلـم ممدوح سؤال درشت مطرح نیست یعنی ممدوح آن قدر حلیم است که توجهی بدرشتی یا نرمی سؤال ندارد وعلم ممدوح هم آنچنان است که هرگز جوابی سقیم درآن راه ندارد همهٔ جوابهائی که میدهد صحیح ودرست است واگر بصورت

« هم‌بحلم اندرش سؤال درست　　　هم بعلم اندرش جواب سقیم »

بخوانیم باز هم معنی درست ومناسب است یعنی درحلم‌ممدوح سؤال کردن وخواهش نمودن از او درست وصحیح است وهـم در علم او جواب مسـائل پیچیده موجود است .

ص۱۰۹س۷-۸:

مهراو منهل شراب طهور　　　کین او حفرهٔ عذاب الیم

مفلسان را بمالش‌اندرقسم　　　ظالمانرا بعدلش اندر بیم

«منهل» آبشخور است وقبلا معنی شده .

«شراب‌طهور» اشاره است به آیهٔ ۲۱ از سوره ۷۶ کلام‌الله « وحلوا اساور من

فضة وسقیهم ربهم شراباً طهورا » ومصراع اول بیت دوم‌اشاره است بآیهٔ ۲۴ سورهٔ ۷۰
« والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم » .

ص۱۰۹س۹ :

گر زجودش مظاهرت یابد ژاله زربن زند هوای عقیم

در نسخهٔ د مصراع اول باین‌صورت است « گر زجودش مصاهرت یـابد»
«مصاهرت» دامادی وپیوند است بنظر این بنده با رعایت ذکر کلمه عقیم در
مصراع دوم نسخهٔ د بهتراست .

ص۱۱۰س۲:

درشکارش که‌شیر بستهٔ اوست خاک‌رخ درکشد برنگ ادیم

در مصراع اول بنابهردونسخه‌ای که دراختیار این بنده بوده است وبنا بتصحیح
آقای ناصح « که شیر مسته اوست » اصح وانسب است . یعنی شکار ممدوح طوری
است که شیر زیادی شکار اوست . وباصطلاح تازه چاشنی شکار اوشیر است .
«ادیم» بمعنی چرم سرخ رنگ است یعنی رویه زمین درشکارگاه ممدوح‌سرخ
رنگ میشود .

ص۱۱۰س۳ :

در خطابش که رفق مذهب اوست درپاسخ زند عظام رمیم

«عظام‌رمیم» یعنی استخوانهای پوسیده .

اصل این بیت اشاره است بمعجزه‌ای که بعیسی علیه‌السلام وجمعی دیگر ازاولیاء
الله نسبت داده‌شد که بگورستان میرفته‌اند واز استخوانهای مرده پاسخ می شنیده‌اند
ونظیر این معجزه بحضرت امام محمد باقر نسبت داده شده است ر.ك. بصفحهٔ ۱۹۹
اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات اثر شیخ حر عاملی رضوان‌الله‌علیه و بصفحه ۷۹
ج دوم کتاب منتهی‌الامال اثر مرحوم حاج‌شیخ‌عباس قمی .

ص۱۱۰س۴

چرخ او در جگر شهاب نشاند　　　هر کرا یافت جنس دیو رجیم

«چرخ» بمعنی کمان است .

«شهاب» کنایه از تیراست .

یعنی کمان ممدوح هرکس را که جنس شیطانی داشته باشد تیرباران میکند

ص۱۱۰س۸ :

جنبشی حکم کرده‌اند امسال　　　خسرو شرق را بذات کریم

قاعدتا فاعل فعل « حکم کرده‌اند » خلیفه ودستگاه خلافت عباسی است .

ص۱۱۰س۱۵:

من رهی نیز بازگشته بکام　　　دیده اقبال شاه وصرف غریم

«غریم» وام دار ووام‌خواه است ودر اینجا بمعنی وام استعمال شده‌است .

یعنی اقبال شاه‌وپرداخت قرضهای خودرا آرزو نموده‌است .

ص۱۱۲س۲ :

خشگ دارد حرارت‌فزعش　　　خون بدخواه او چو خون بقم

« بقّم» چوبی است سرخ‌رنگ که رنگرزان بدان رنگ کنند وبفارسی آن‌را بکم گویند (منتهی‌الارب)

ص۱۱۲س۵ :

درم‌از بهر آن فراز آرد　　　تا دهد خوش منش بقلب درم

اگر مصراع‌دوم‌بهمین صورت باشد یعنی‌ممدوح درم را از آن جهت‌جمع‌آوری میکند تا بدرمهای قلب عیار وشخصیت ببخشد واگر مصراع دوم را بصورت « تادهد خوش منش بقلب دژم » بخوانیم یعنی تا بلحاظ جمع درم بقلب‌های غمگین

فقرا آرامش ببخشد البته اگر در مصراع دوم هم «درم» بخوانیم صنعت ردالصدرالی العجز بکار برده است که صنعتی از بدایع شعری است .

ص۱۱۲س۸:

ملك بر عرض ملك پرور او وقف کرده‌است خویشتن بستم

علی‌القاعده تصحیحی که جناب ناصح پیشنهـاد فرموده‌اند درست است یعنی در مصراع دوم « بسلم » باشد که مراد این است که ملك خود را بسلم وصفا وقف بر عرض ممدوح نموده است .

ص۱۱۳س۲:

چرخ عدل ترا هزار بهشت صحن امن ترا هزار آدم

در هردونسخه مصراع دوم بصورت « صحن امن ترا هزار حرم » ضبط واصح است چرا که درصورت اول عیب تکرار قافیه که از عیوب مسلم است بیت را معیوب خواهد نمود .

واگر «همان آدم» بخوانیم یعنی « صحن امن ترا هزارآدم» شاید اشاره باشد بآیهٔ مبارکهٔ « قلنا یاآدم اسکن انت وزوجك الجنة » یعنی در بهشت امن وامان‌تو هزار نفر چون آدم علیه‌السلام وجوددارد .

ص۱۱۳س۳:

شخص با همت تو شخص‌خیال شیر با هیبت تو شیر علم

یعنی شخصی‌که مانند همت تودارای همت‌باشد فقط درخیال مصور است‌وجود خارجی نخواهد داشت وشیر درقبال هیبت تو مانند شیری است که برروی علم نقش میکنند کنایه ازاینکه تصویر وبی‌روح‌است .

ص۱۱۳ س۶:

وصل مهر تو جفت وصل شباب فصل کین تو یار فصل هرم

«هرم» یعنی سخت پیر وکلانسال شدن .

یعنی کین توپیر کننده است ومهر توچون جوانی مطلوب .

ص۱۱۳ س۱۰ :

آسمانی محول احوال آفتابی معول عالم

اشاره است باعتقادی که در آثار نجوم وفلك برسعادت ونیکبختی ویا بدبختی داشته اند یعنی تو مانند فلك وآسمان دگرگون کننده احوال اشخاصی .

«معول» اگر بصیغهٔ اسم فاعل باشد یعنی یاری دهنده و یاری کننده و اگر بصیغهٔ اسم مفعول خوانده شود یعنی مورد اعتماد وتکیه‌گاه .

ص۱۱۳ س۱۱:

حمل عزم تو برنگیرد کوه سیل عزم تو برنتابد یم

«یَم» بمعنی دریا است . این لغت مکرر در کلام‌الله مجید بهمین معنی بکار رفته‌است .

ص۱۱۴ س۱:

آنکه انگشت کالبد عقداست در سه انگشت تو شده برکم

آیا معنای این بیت مجموعا اینگونه است که قلم محدود درسه انگشت‌تست باتوجه بمعنای برکم که بمعنی‌سد است ؟ مصراع اول براین‌بنده روشن نشد .

ص۱۱۴ س۲:

ابر مهر ابر باد برق‌گرای آب‌چهر آب‌سان‌آتش دم

مصراع اول بنظر این بنده کنایه از اسب ممدوح است .

مصراع دوم اشاره است بشمشیر ممدوح .
آیا دراین بیت تاثری از بیت ابوالحسن محمدبن عبدالله السلامی ندارد که میگوید :

« فکنت وعزمی فی‌الظلام وصارمی ثلاثة اشیاء کمااجتمع النسر»

ص۱۱۴س۵:

چشم رایش بصیروگوش سمیع چشم دانش‌ضریر وگوش اصم

یعنی درقبال بینش رای وشنوائی گوش خرد ممدوح دانش کور وکر است .
«ضریر» بمعنی کور .
«اصم» بمعنی‌کراست .

ص۱۱۴س۷.

ای ترا حکم نایب داور ای ترا زهد وارث ادهم

در مصراع اول اشاره است بحضرت داود وبآیهٔ مبارکه که میفرماید « یاداود انا جعلناك فی‌الارض خلیفة فاحکم بین الناس بالحق » و قبلا در این مورد توضیح داده شده است .
ودر مصراع دوم مراد از وارث ادهم ابراهیم ادهم است که از بزرگان زهاد نیمهٔ اول قرن دوم هجری است مقتول بسال ۱۶۰ یا ۱۶۶ هجری وبرای شرح حال‌او ر.ك. بتذکرةالاولیاء عطار وحلیةالاولیاء حافظ ابی نعیم اصفهانی .

ص۱۱۴س۱۲ :

تا ستوده‌است حجت موسی تا نکوهیده حاجت بلعم .

«بلعم» بلعام بن باعور است که ازجانب پادشاه موآب مامور گردید که نزد اسرائیلیان که نزدیك میشدند برود وایشان را لعنت کند وی سوار بر ماده‌خری‌شدو

بسوی آنان شتافت در راه فرشته‌ای شمشیر بدست براو ظاهر شد . پس مرکوب ازراه خود منحرف گردید و بلعام را بسبب شقاوت وی ملامت کرد (از فرهنگ فارسی استاد دکتر معین بخش اعلام)

-

ص۱۱۵س۱ :

بروان از توشاد فخرعرب   بزبان باتو خوب شاه عجم

مراد از فخر عرب حضرت ختمی‌مرتبت است.

ص۱۱۵س۳ :

توآن‌جوادی‌کزحرص جودمعروفت   زبان قمقام آیدبکار چون صمصام

بدون تردید مصراع دوم غلط است ودر هردونسخه‌هم بصورت « زبان تمتام آید بکار چون صمصام» است وصحیح میباشد توضیحی که آقای ناصح در تعلیقات فرموده‌اند درست نیست چرا که قبلاهم تمتام را که بمعنی گنگلاج است استعمال نموده است ر.ك. بصفحهٔ ۲۷۰ کتاب حاضر . یعنی تو آن چنان بخشنده ای هستی که زبان گنگلاج هم از حرص جود وبخشش تو مانند شمشیر بران بکار میآید . وبراه می‌افتد.

ص۱۱۶س۳:

آباد براین چرخ تیزگرد   ازنور سراپای اوعجین

مصراع اول درهردو نسخه این چنین است « آباد براین چرخ تیزرو » واصح وانسب است .

«آباد» یعنی آفرین .

«چرخ‌تیزرو» مجموعاً کنایه است از اسب .

ومصراع دوم اشاره است بکثرت جواهراتی‌که از زین ویراق اسب‌آویخته‌اند

یعنی همچنان که چرخ وفلك منور بنور ستارگان است سراپـای اسبت منور بنور گوهرها است .

ص۱۱۶س۵ :

گـر نیزه گذارد شهاباو | دیـوی فکند لعب او لعین

« لعب » ـ بمعنی بازی است دراینجا یعنی اشاره نیزه او مانند شهاب‌دیوی را فرو می‌افکند.

ص۱۱۶س۷:

کرد آخر او هر نفس هزار | بر صورت او خواند آفرین

این بنده خیال میکند مصراع اول مخدوش واصح آن چنین است « میرآخر او هر نفس هزار......» و در این صورت معنی هم آسان است و اگر غیر از این‌باشد بر این ذره معنی بیت مفهوم نشد .

چرا که لغتی باین صورت در فرهیگها بچشم نخورد و فاعل فعـل‌خواند باید میرا خر باشد با توضیح آنکه « اخور و آخر » هو دو بیك معنی است

ص۱۱۶س۸ :

گر میل بجرمش بحق کند | یعنی عوض‌کهرباست‌این

«مصراع» اول بدون تردیدغلط است و با توجه بنسخه ها این چنین « صحیح» است«که میل بجرمش بحق بکند یعنی عوض کهرباست این «که مخفف‌کاه است

یعنی کاه بجرم اسب با کمال حق و حقیقت میل میکند و پیکره اسب را عوض کهربا میداند .

ص۱۱۶س۹ :

پروانه که در جلوه بیندش | با پیرهن شمعی و سمین

« در » مصراع دوم علی‌القاعده باید« پیراهن شمعی و ثمین » باشد و در دو نسخه هم بهمین صورت « ضبط است . بمعنی گرانبها و قیمتی .

ص۱۱۶س۱۰:

لبیك زند گوید ای فلك جان‌بازی من بین و شمع بین

« لبیك » ـ کلمه ایجـاب است هر گاه مخدومی خادمی را بطلب ندا کند خادم گوید لبیك (آنندراج) لبیك زدن ـ بمعنی لبیك گفتن و جواب دادن است

ص۱۱۷س۱ :

ای باد هـوا ای براق جم ای قاصد روم و رسـول چین

« همه »صفت است برای اسب ـ باد هوا کنایه از سرعت سیـر و براق جـم لابد کنایه از قالیچه حضرت سلیمان است.

ص۱۷۱س۳ :

یکران من اندر سبق مگر چین حسدت بست بر جبین

« سبق » بمعنی جلو افتادن و پیشی گرفتن است ....

ص۱۱۷س۸ :

بو سعد سلیمان روزگار مسعود فریدون آبتین

« آبتین » ـ بنا بنقل استاد دکتر معین در فرهنك فارسی بخش اعلام صحیح این کلمه آتبین است . و همین نام اسـت که در فرهنگها و نسخ شاهنامه بصورت «آبتین» آمده نام پدر فریدون است • فریدون‌آبتین‌با کسره بنوت وسلیمان روزگار هر دو نعت یا بدل است برای بوسعد و مسعود .

ص۱۱۷س۱۲:

فترت بتف باس او ز شرع چون موم جدا شد ز انگبین

برای جـدا کـردن مـوم از عسل معمـولا عسل آمیخته بـا موم راحرارت میدهند یعنی از حـرارت بـاس ممدوح فترت (سستی) از شرع جـدا شده است فترت را بموم و شرع را با نگبین تشبیه نموده است .

ص۱۱۷س۱۳:

صیت ملك و ذکر جـم شنو　　این صوت زئیر آمد و آن طنین

« بهمین» صـورت صحیح است آقای ناصح هم در تعلیقات بهمینگونه اصلاح کرده اند و در مورد زئیر که غرش شیـر اسـت و طننین که وزوز مگس قبلا توضیح داده شده است .

ص۱۱۷س۱۴ :

عرض شـه و جـرم فلك نگر　　این نفس نفیس آمدآن مهین

« مهین » علی‌القـاعده اسم فاعل اسـت از مصدر اهـانه بمعنی سبك وخوار داشتن .

ص۱۱۸س۲

عزمش که بتابد بکف کند　　ملکی و نباشد بدان ضنین

« مصراع »دوم بهمین صورت صحیح است و اینکه در نسخه ۳ که جزء نسخ مورد استفاده آقای ناصح بوده است «طنین» نوشته شده است درست نیسـت .اما در مصراع اول آقای ناصح پیشنهاد کرده‌اند که « تلف کند » درست است و حال آنکه چیز تلف شده را بخشیدن ضرب‌المثل‌روغن ریخته وقف امامزاده را بخاطر میآورد بنظر این بنده « کند » از مصدر کردن است یعنی هرگاه عزم او بخواهد ملکی‌را تصرف میکند و در عین حال در بخشیدن آن ملك بخیل نیست.

ص۱۱۸س۳:

« بطین » بمعنی کسی که شکـم او بزرك باشد ٠ و معنی بیت روشن است

ص۱۱۸س۴:

بیلـك زکمانش بجان خصم چون ....

مصراع دوم در اکثر نسخ متفـاوت است اما دو نسخه «م» و«د » متفق و باین صورت است « چون نـاژه بعدوی بردانیـن »

اما با توجه بمعنای «ناژه»که زبانه قپان است معنی بیت درست در نمیآیدمگر آنکه ناژه را با نارهفارسی یکی بدانیم که ازمعانی آن ناله وزرای استانیین عربی است و معنای آن ناله است با این ترتیب آیا میتوان بیت را چنین معنی نموده که تیردو شاخه از کمان ممدوح همچون ناله دشمن را قرین ناله وزاری میکند؟ .

ص۱۱۸س۵ :

شعله ز حسامش در آب عرق چون برق بـایما دهد دفین

«آب عرق» بمعنی رك است « و کذاعرق من الماء« یعنی رك است» منتهی الارب»
یعنی شعله شمشیر ممدوح بـاشاره ای همچو برق در رك دشمن جای میگیرد وپنهان میشود .

ص۱۱۸س۸ :

هر قول نه قولی است چون بیانت آحاد.........

مصراع دوم درنسخه ها متفاوت است و در هر دو نسخه «د» و «م» بصورت آحاد نشیدیست از مائین» ضبط است و آیا مصراع دوم مثلا مانند ضرب المثلی است که میگوید « چونکه صد آمد نودهم پیش ماست» ؟

یعنی دیگران در قبال تو مانند یك درقبال صدها هستند وبهر صورت بر بنده

روشن نشد .

ص۱۱۸س۹ :

هر بحر نه‌بحری است‌چون‌دلت قیفال تکابی است از وتین

«قیفال» نام یکی از وریدهای بازویست (فرهنگ فارسی) و تین ـ کامیر رگ‌دل اذا انقطع مات صاحبه(منتهی‌الارب) تکاب ـ در اینجا بمعنی آب اندك وکم است.

ص۱۱۸س۱۰:

تا طعمه بازان شود تذرو تا سکنه شیران بود عرین

«عرین» کامیر بیشه و درختان که جای شیر و کفتار وگرگ ومار باشد «منتهی الارب»

ص۱۱۹س۳

گر نجستی‌بادجودت‌برك‌نفشاندی‌درم ور نرستی‌نقش نامت‌بار‌ناوردی‌نگین

مصراع اول بهمین‌صورت صحیح است و«بادجودت» انسب است تا بار جودت هر چند که بار بمعنی کود و آنچه که مایه قوت زمین است استعمال گردیده ولی بلحاظ «جستی» اصح آنست که باد باشد .

در متن کتاب حاضر پس از این بیت یك بیت از قلم افتاده استو آن‌این‌است

«رفق‌تواصلی‌است‌کهترفرع اودر بزم‌راح باس توکلی است کمتر جزواوبادسجین»

یعنی رفق تو آنچنان اصلی که کمترین فرع آن شراب مجلس بزم است و باس و خشم توکلی یی است که کمتر جزو آن بادی است‌که ازوادی‌سجین‌که‌نام وادی یی در جهنم است میوزد .

ص۱۱۹س۶ :

شیره لطفت‌چشد گوئی همی زنبور غور سنبل خلقت چردگوئی‌همی آهوی‌چین

«غور» ناحیه‌ایست کوهستانی واقع در افغانستان ـ و لابد عسل آن سرزمین در روزگار شاعر فوق‌العاده معروف بوده است و در مصراع دوم مراد شاعر این‌است که مشك نافه آهوی چین معلول سنبل معطر خلق ممدوح است.

ص۱۲۰س۳ :

جز بحبس حرز تو دیوی نیابدکس‌ورع جز بدشت امن تو گرگی نیابد کس امین

وَرِع بمعنی پرهیزگاراست (منتهی‌الارب) .

درمورد حرز قبلا توضیح داده شد .

«وَرَعْ» بمعنی پرهیزگاراست . یعنی فقط در پناه نام‌تو ویا بازوبندی‌که نام تو برآن نقش است دیو پرهیزگار خواهدبود وفقط در دشت امن تو گرگ باهمهٔ درندگی امین است .

ص۷۰س۱۱ :

مارگر بررقبه‌عدل‌تو بگذاردسلاخ شیرنر برآتش‌سهم‌تو بسپاردعرین

«گر» درلغت بمعنی جرب وجوشش باخارش است وبمعنای قدرت و توانائی هم آمده است (نفیسی) ومانعی ندارد که هریك از معانی فوق را برای مار تصور کنیم بهرحال منظور این است که مارخشمگین بواسطه ابتلاء بجرب یا نیرومند در رقبه عدل تو پوست می‌اندازد ودر این صورت باید (بگذارد سلخ) خواند زیرا «سلخ» بمعنی پوست انداختن ماراشت واگر سلاح بخوانیم معنی روشن ترخواهدبود وشیر نر درقبال آتش تیر تو آشیانه را ترك میکند کنایه ازاینکه میگریزد .

ص۱۲۰س۷ :

ازقضا صیاد خواهد فتنه واز ارواح‌صید ازبلا طاحونه سازدگیتی ازابدان‌طحین

«طاحونه» درلغت بمعنی آسیاست .

«طحین» بمعنی آرد .

ص۱۲۱س۱ :

ویحك آن خودداده گوهردار نرم اندام چیست
کز درشتی طبع او در چهرش آورد است چین

منظور از مصراع اول شمشیر ممدوح است ومراد از مصراع دوم خمی کـه شمشیر بخود داده است :

ص۱۲۱س۲ :

سوده حد عرض او در جلوه بهـرامی فسان
خورده اصل طـول او بر قبضهٔ کیوان لحین

مصراع دوم را آقای ناصح درتعلیقات باین صورت اصلاح نموده‌اند .

« سوده اصل طول او برقبضهٔ کیوان جبین » وصحیح هم همینگونه است .

«بهرامی فسان» یعنی بهرامی مانند . مانند ستاره بهرام .

ص۱۲۲س۵:

شاد باش ای‌پیشوای‌آل‌شیبان شاد باش
برتو وبر ذوالفقارت آفرین

ذکر کلمهٔ «آل» اصح وانسب است تا اهل زیرا معنی آل اعم است (و اهل و عیال مرد وپس روان‌واولیای وی‌ولا یستعمل‌الافیه شرف عالباً) منتهی‌الارب

ص۱۲۱س۸:

سنگ‌بت‌بگرفته سیصدبارسنگ‌ازسومنات
پیل‌مست‌الفغده پنجه جفت پیل‌پوستین

یعنی آنقدر سنگهای بت‌را ازمیان برده‌ای که سیصد بار بیشتر از بت هـای سومنـات است وپنجـاه جفت پیل پوستین « مرکب از پوست وین پسوند جنسیت »

اندوختهٔ نموده‌ای یعنی پنجاه جفت پیل سطبر پوست . واساساً پیل پوستین نوعی از پیل بوده است که در جنگ مورد استفاده قرار میگرفته ، برای توضیح مراجعه‌شود بکتاب آداب الحرب والشجاعه .

ص۱۲۳س۱ :

آمدآن تیر ماه سردسخن　　　گرم درگفتگوی‌شد بامن

آقای ناصح در تعلیقات بصورت «مهرماه» تصحیح نموده‌اند وعلی‌القاعده باید همینطور باشد .

ص۱۲۳س۴ :

عرصهای بنات نعش تنم　　　گشت ازاو تنگ ترزشکل پرن

«بنات‌النعش» مجموعاً هفت ستاره است درفلك‌که نام دیگر آن هفت‌برادران است ودراین بیت مراد هفت اندام وهفت اعضای بدن است که در کتب لغت ذکر هردو آمده است .

«پرن» نام ستاره پروین است که مرکب از شش ستاره متصل بهم است یعنی اعضاء واندام من از خوف مثل ستاره پروین جمع شده‌است .

ص۱۲۳س۷ :

دیو لاخی چنین که دیوهمی　　　زو بدوزخ فروخزد برسن

«دیولاخ» ... وسردسیر راهم میگویند (برهان) تردید نیست که دراین بیت از همهٔ معانی دیولاخ مناسب‌تر همین معنی سردسیر ومنطقهٔ بسیار سرد است .

ص۱۲۳س۸ :

جویش ازآب بسته پرسیماب　　　کوهش ازبرق جسته برآهن

مصراع اول کنایه از شدت یخ‌بندان است وسیماب استعاره است ازیخ مصراع

دوم در نسخه‌ها متفاوت است وظاهراً متن اصح وانسب است یعنی کوه آن‌سرزمین‌هم از شدت برق‌زدن بر آهن پیشی گرفته است .

ص۱۲۴س۲ :

حکم اورا قضا جواد عنان   امر اورا زمانه خوش گردن

«جواد عنـان» وخوش گـردن هردو لقب اسب راهوار ومرکب فرمانبردار و منقاد است .

ص۱۲۴س۵ :

در ترازوی همت اعلاش   دانگ سنگ آمداست پروپرن

مصراع اول درهمهٔ نسخه‌ها بهمین صورت است اما مصراع دوم متفـاوت است درنسخهٔ «م» بصورت : «دانگ سنگ آمد است پژ بهمن» ضبط است .

«دانگ سنگ» اگرچه بصورت لغت مرکب « دانگ سنگ » درفرهنگهایی که دردسترس این‌بنده بود بچشم نخورد ولی معمولا باید بمعنی خرده سنگ وسنگ کوچك باشد .

از معانی پرن‌پره‌وچرخ است که ممکن است کنایه بـاشد ازفلك وآسمـان یعنی درترازوی همت اعلای ممدوح فلك وثریا دانگ سنگ‌است .

اشکالی که دراین معنی پیش میآید تکرار قافیه درقصیده است با بیت چهارم همین قصیده اما این بیت درص۱۳۱ نهج‌الادب‌تالیف نجم‌الغنی چاپ حیدر آبادجزء شواهد باین‌صورت آمده است .

« در ترازوی همت اعلاش   دانگ سنگ آمده پژ بهمن »

بنظر این بنده این ضبط بسیار صحیح است چراکه «پژ» بمعنی زمین بلند و کوه وکتل » آمده‌است ومیتوان از آن معنی‌سنگ بسیار بزرگ استنباط نمود وباتوجه بداستان ملاقات بهمن ورستم واینکه بهمن ازبالای کوه سنگی بسیار بزرگ بسوی

رستم غلطانید دور نمینماید که مراد این‌چنین باشد که در ترازوی همت عالی ممدوح سنگ بهمن دانگ سنگ است .

ص۱۲۴س۶:

موش سوراخ غور کینه او		کرده افسوس برچه بیژن

«موش سوراخ غور » یعنی موشی‌که در سوراخ میخزد تفحص کننده سوراخ ومجموعاً کنایه است از دشمن ممدوح .

ص۱۲۴س۸:

بوستان سعادش فلکی‌است		چون مجره دراو هزار چمن

راجع بمجره قبلا توضیح داده شده است در ذیل کلمهٔ راه کاهکشان واینک‌هم اضافه مینماید که ابوریحان در التفهیم مجره را چنین تعریف نموده است مجره را پارسیان راه کاهکشان خوانند و هندوان راه بهشت و او جمله شدن بسیار ستارگان است از جنس ستارگان ابری واین جمله بتقریب بردایره‌ای بزرگ است‌که بردو برج جوزا وقوس همی‌گذرد ....« ص ۱۱۵ التفهیم لاوائل صناعةالتنجیم » .

ص۱۲۴س۱۲ :

ای‌زاصل کرم عزیز نهال		وزنهال شرف بدیع فنن

«فَنَن» محرکه شاخ افنان جمع افانین جمع الجمع (منتهی‌الارب)

ص۱۲۵س۱وس۲ :

براین بنده روشن نشد که مراد چیست .

ص۱۲۵س۶ :

طبع توزورمندروزه‌گشای		عمرتوروز مند وعیدافکن

یعنی سلامت باشی وروزه دار ودارای عمر طولانی و شاهد اعیاد عدیده بین روز وروزه جناس زائد وبین روز وزور تجنیس خطاست .

ص۱۳۶س۸ :

رای سیفی سرای پرده‌فتح سوی‌هندوستان برد بیرون

«رای‌سیفی» یعنی سیف‌الدوله محمود ممدوح قصیده .

ص۱۳۶س۱۱ :

نه‌چنان ژاله‌کش بگردانند ژاله را نان زکشتها بفسون

مجموعاً یعنی ژاله‌ای که بردشمنان میبارد آن‌چنان ژاله‌ای نیست که تبدیل به نان گردد ، کنایه ازاینکه موجب برکت وسعادت باشدبلکه ژاله ایست که‌موجب ادبار و بیچارگی میگردد .

ص۱۳۷س۱:

پای رایان‌گرفته‌دست زمین بشکم درکشیده‌چون قارون

اشاره است بقضیهٔ بزمین فروشدن قارون که درکلام‌الله مجید در سوره قصص بیان شده وقبلا بآن اشاره کرده‌ام .

ص۱۳۷س۲ :

خسروا چون ولایت آذر آمد اندر تصرف کانون

«کانون» بردوماه سریانی اطلاق میشده است یکی کانون الاول برابر باخرداد ماه ویکی کانون الثانی برابر با تیرماه (ص۲۴۰_التفهیم) بنده خیال میکند در این بیت مجموعا مراد شاعر گرایش هوا از سردی آذرماه بگرمی نسبی‌است و (آمدن ولایت آذر در تصرف کانون) یعنی گرم ومعتدل شدن هوا است .

ص۱۲۷س۳ :

علی‌القاعده دل چیپال صحیح است وقبلا دراین باره توضیح داده شده است.

ص۱۲۴س۴:

«راسل» در فرهنگهائی که در دسترس این بنده بود چنین لغتی بچشم نخورد ولی ازقرینه پیداست که لقب رایان هند ویا نام خاصی از سرداران آنان است .

ص۱۲۷س۵:

این بیت درنسخه‌ها متفاوت است نسخه «د»که تا اندازه‌ای خواناتر وصحیح تر بود باین صورت است .

آذری کاندراو وجوهر اوست   جوهر دیوپال بوداون

اگرچه مجموعـا معنی این بیت براین بنده روشن نشد ولی آیـا میتوان «بوداون» را بمعنی بودائی ها دانست ! اگر چنین باشد تااندازه‌ای معنی روشن‌است یعنی آتشی برافروز که روح وروان بودائیهای دیوپال کنایه از بودائی‌های سرکش درآن آتش قرارگیرد : وبهرحال معنی این بیت درست بربنده روشن نشد .

ص۱۲۸س۲ :

از یمین تو ملك برده یسار   به‌یسار تو ملك خوره یمین

دربیت بین یمین در مصراع اول ویمین در مصراع دوم جناس‌است اولی‌بمعنی دست راست دومی بمعنی سوگند است یسار بمعنی گشایش ورفاه است یعنی ملك از دست راست تو آسایش دیده است وروزگار سوگند خورده است‌که آسایش تراتأمین نماید .

ص۱۲۸س۶ :

عقل حلم ترا عرض بنهد   خود عرض‌کی بود زغیر مبین

یعنی بر فرض که عقل حلم ترا عرضی از اعراض بداند ممکن است عرض حلم تو درغیر ذات خودش ظهورکند ؟ عرض چیزی در چیز دیگر مبین و آشکارا نیست .

ص۱۲۸س۱۳:

مصراع اول درمتن بدون تردید غلط است درنسخهٔ «م» نیز مانند نسخهٔ ه «خسروا بنده را بلوهاور » است واصح وانسب است زیراکه منطقهٔ نفوذ فرزندممدوح یعنی سیف‌الدوله محمود بوده‌است .

ص۱۲۸س۱۴:

ظاهرا مصراع دوم بهمانگونه است که جناب ناصح هم تصحیح فرموده‌اند : «اربعماة وستین» ودر آن تاریخ ۱۰سال از سلطنت سلطان ابراهیم گذشته بوده است و فرزند ارشد او سیف‌الدوله محمود درآن‌سال والی هندوستان بوده‌است وبرای‌توضیح بیشتر لطفاً رجوع کنید بمقدمهٔ مرحوم رشید یاسمی بردیوان مسعود سعد سلمان صفحهٔ «یب»

ص۱۲۹س۸:

گر وجوهی‌که داشت مسعودی کنداورا ملك بدان تمکین

آیا مراد از مسعودی مسعودی غزنوی است‌که ذکر آن در تاریخ بیهقی آمده است وبنا بنقل استاد دکتر صفا در تاریخ ادبیات مورد غضب سلطان مسعود واقع‌شده است ودر جشن مهرگان اورا بخشیده است ؟ .

وبنظر این بنده درست مینماید لطفاً برای اطلاع بیشتر ر.ك. بصفحهٔ ۵۵۵ج۱ تاریخ ادبیات آقای دکتر صفا .

ص۱۲۹س۱۱:

راجع بعلیین قبلا توضیح داده شد که معنای آن طبقات عالیه بهشت است .

ص۱۲۹س۱۵: _

فرزین در شطرنج حرکت مورب دارد .

ص۱۳۰س۲ :

مصراع دوم « کاراسته است شرع پیمبر بنام تو » اصح وانسب است چراکه بزرگان خاصه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را کمتر بنام یاد میکرده‌اند .

ص۱۳۰س۷ :

صحن زمین کنام ستور سپاه تست   اوج سپهر ساق ستون خیام تو

«کنام» بمعنی چراگاه دواب نیز آمده است (برهان) و مصراع دوم ساق ستون اصح وانسب است یعنی ساقه ستون خیمه تو اوج سپهر است و نوك آن بسیار بلند تر .

ص۱۳۱س۲ :

لبیك زد شجاعت وتکبیر کرد جود   کین درو جود رکن تو دید آن مقام تو

«رکن» گوشهٔ کعبهٔ معظه که حجرالاسود درآن قرار دارد وخود حجرالاسود « وحجراسود ومنه فلما مسحواالرکن حلوا » «منتهی الارب»

«مَقام» جای هردو قدم . ودر اینجا مراد مقام حضرت ابراهیم علیه السلام است که در مسجدالحرام قرار دارد در این بیت بلحاظ ذکر لبیك در مصراع اول در مصراع دوم رکن و مقام را آورده است ومجموعاً شجاعت وجود ممدوح ومقام او درآن دو برکن ومقام تشبیه شده است .

ص ۱۳۱ س ۳ .

ایدون اجابت آمد بخت تراکز و گردنده شد بجیب زمان برزمام تو

مصراع دوم در نسخهٔ م باین صورت است « گردنده شد نجیب زمان برزمام تو» ودرست نیست متن اصح وانسب است یعنی بخت تو آنچنان ارزنده است که برگردن زمانه هم زمام تو گردنده است .

ص ۱۳۱ س ۴ :

مریخ سرخ چشم وفلك هیأتست از آن کش بی‌سهر ندارد سهم سهام تو

آقای ناصح در تعلیقات مرقوم فرموده‌اند (مریخ سرخ چشم فلق هیأتست از آن) اصح وانسب است .

سرخ چشمی وسرخ هیأتی مریخ دراکثر کتب لغت ضبط است ومریخ سلب‌هم کنایهٔ از لباس سرخ است وفلق را دراین بیت بمعنی شکافته شده ویا باز هم بمعنی سرخی آفتاب میتوان گرفت یعنی مریخ ازاین جهت چشمانش قرمز وشکافته مانند یا سرخ هیأت است که‌خوف تیر تو اورا بیدار خوابی داده‌است .

ض ۱۳۱ س ۵

شخص هوا فکنده آسیب قهرتست شمشیر فتنه خورده زنگ نیام تو

«هوا» درمصراع اول بهتر آنست که بصورت «هوی» نوشته شود یعنی خواهش های نفس ومجازا بمعنی فتنه وشور انگیزی ،

ودر مصراع دوم نیز « زنگ نیام » بهتر است یعنی شمشیر فتنه را هم زنگ شمشیر تو ازبین برده است یااینکه شمشیر فتنه بواسطهٔ برخورد شمشیر تو بآن «که آب مانند است » زنگ خورده شده است .

ص ۱۳۱ س ۸ .

آخر بکوب روی منازل چو آفتاب زیرا که منزل تو نتابد مقام تو

همچنان که آفتاب «خورشید» در بروج مختلفه منزل میکند از ممدوح خواسته است که همچون خورشید سیر منازل مختلفه نماید و در یك جا ساکن نباشد زیرا یك منزل تاب تحمل خورشید را ندارد.

ص۱۳۲س۱ :

کوجاه - در کتب جغرافیا و فرهنگهائی که در دسترس بود این کلمه دیده نشد علی القاعده اسم مکانی است.

ص۱۳۲س۳ :

نه زرنج کشفته خورده دریغ — نه برنج گذشته کرده نگاه

«کشفته» اسم مفعول از مصدر کشفتن بمعنی پریشان کردن و معدوم گردیدن است یعنی رنجی که قبلا متحمل آن شده است.

ص۱۳۲س۷:

حمله در گرد وهم فتنه هنوز — بند عزم تو کرده کوهش کاه

مصراع اول را آقای ناصح بدین صورت تصحیح کرده‌اند «حمله‌ور گرد وهم فتنه هنوز» و بنظر این بنده با رعایت فتنه بهتر است که مصراع اول را باین‌صورت بخوانیم «حیله‌ور گرد وهم فتنه هنوز» یعنی حیله گران هنوز در خیال فتنه‌انگیزی هستند که عزم تو کوه آنان‌را بدل بکاه و آنانرا نیست و نابود میکند.

ص۱۳۲س۱۰ :

علیك عین‌الله - جمله دعائی است یعنی خداوند ترا در مد نظر خواد داشته باشد و مصون و محفوظ بمانی.

ص۱۳۲س۱۲:

تا همت اختلاف خلق نماند — زین موافق نموده جز بحیاه

مصراع دوم در نسخهٔ ها متفاوت است ولی اگر «جباه» بخوانیم در آن‌صورت جمع جبهه بمعنی پیشانی خواهد بود و میتوان بیت را چنین معنی نمود که توباخلق اختلافی جز از نظر شکل و چهره ظاهری نداری و در همه کارها موافق با آنان هستی و حتی عقاید و روحیات مردم هم با تو یکسان است.

ص۱۳۳س۱ :

تربیت کردی و رسانیدی   عرق تخمی به آب ورتبت وجاه

نسخهٔ م« عرق نجمی به آب و رتبت جاه «واصح و انسب است زیرا « عرق » خود بمعنی اصل و ریشه بکار رفته است سعدی در مقدمه گلستان میفرماید« کذلك ینشاء لینة هو عرقها فحسن نبات‌الاض من کرم البذر «نجم در این بیت استعاره است از کسی که ممدوح او راپرورانیده است .

ص۱۳۳س۳ :

پس از این چون تو فحل کی زایند   این دو زاینده سپید و سیاه

مراد از دو زاینده سپید و سیاه شب و روز است.

ص۱۳۵س۱:

ز شرم جاهش عیوق‌بر نیارد سر   ز بیم عدلش بیجاده بر ندارد‌کاه

راجع بعیوق قبلا توضیح داده شد. نسخهٔ د مصراع اول را بصورت « ز شرم جاهش عیوق برندارد سر «ضبط‌نموده است وبنظراین بنده متن اصح است درمصراع دوم «بیجاده» بمعنی کهربا است.

ص۱۳۵س۲:

گناهکار بپرهیزداز مظالم او   که‌دست و پای گواهی دهدبر اوبگناه

مصراع دوم اشاره است بآیه مبارکه ۶۷ از سوره یسین « و تکلمنا ایدیهم و

تشهدارجلهم بماکانوا یکسبون «و یا اشاره‌است بآیه ۲۴ از سوره نور قبلا هم‌درصفحه ۳۳۹ همین کتاب چنین مضمونی توضیح داده شده

ص۱۳۵س۳ :

تناسخی که بدان فر ایزدی نگرد بگوید اشهد ان لااله الااله

شهرستانی درصفحه۲۱۸ ملل و نحل « ترجمه ملل و نحل چاپ تهران»اصحاب تناسخ را بیان نموده است « وتناسخیه‌ازاین طایفه بتناسخ‌ارواح در اجساد قائل‌شدند و انتقال روح از شخصی بشخصی و آنچه از راحت و نعماء و تعب و بلا رسد گویند جزاء فعلیست که در بدن دیگر اندوخته‌اند—

و چون تناسخیه‌راجزءکسانی‌میدانسته‌اندکه آتش‌وفروزندگی آنرا سخت مورد توجه میداشته‌اند منظور شاعر این استکه اگر تناسخی بچهره بر افروخته‌مانندآتش تو بنگرد مسلمان میشود کلمه لااله الاالله‌میگوید.

ص۱۳۵س۶

ضمیر گردد تیرش دل مخالف را از آن چو تیر همی محترق‌شودگه‌گاه

«از معانی تیر» صاعقه و برق است یعنی تیرممدوح در دل دشمن جایگزین میشود و بهمین جهت از ترس تیر ممدوح دشمن‌اوگاه‌گاه محترق میگردد.

ص۱۳۶س۳ :

بدین صفت که‌رسیدی رسیده بودخبر خبر عیان شد و بفزود بریکی پنجاه

در این بیت شاعر متاثر است از این بیت متنبی‌که میگوید «واستکبرالاخبار قبل‌لقائه فلماالتقینا صغرالخبرالخبر»این بیت متنبی‌در صفحه ۲۷۴ تاریخ بیهقی چاپ‌استادمحترم آقای‌دکترفیاض‌هم آمده‌استو بیت‌هفتم ازقصیده‌ای‌است درمدح‌علی‌بن احمد انطاکی به مطلع

اطاعن خیلا من فوارسه الدهر وحیدا وماقولی کذا و معی الصبر

و برای اطلاع بیشتر لطفا رجوع شود بدیوان متنبی باشرح واحدی نیشابوری چاپ تهران صفحه ۲۸۸.

ص۱۳۷س۴ :

و آنکه بی نام او زمانه نکرد حجـت وقـف و سیر ملك گواه

در متن مصراع دوم چنین‌است «حجت وقف ملك و سعی گواه» وبهرصورت اشاره بنام ممدوح که مسعود است میباشد و بسعد فلکی یعنی از نظـر وقف ملك و سعی نسبت بپادشاهان بدون نام‌اوصورت نمیگیرد

ص۱۳۷س :

گه رایش مجربان زمین چاره یابند بجز رابشناه

«شناه» لغتی است در شنا و مجموعا رای‌ممدوح‌را از نظر عظمت بدریاتشبیه نموده است یعنی تجربه کاران زمین هم در هنگام مشاهده رای او چاره‌ای جزتوسل بشنا برای فرو نشدن در دریای فکرت ممدوح ندارند.

ص۱۳۸س۲ :

نه درازی دراز و یازش او امل خصم را کند کوتاه

«یازش» بمعنی قصد و آهنگ‌نمودن است و منظور از دراز ظاهرا نیزه‌ممدوح است .

ص۱۳۵س۵:

همه عرق و رحم سپرده بپای همه عهد و وفا فکنده براه

اشاره است باختلافات و جنگ و ستیزهای داخلی بیـن شاهزادگـان غزنوی یعنی همه عرق و خویشاوندی را که لازم الرعایه است زیر پا انداخته‌اند و عهدووفا

را ترك نموده‌اند.

ص۱۳۸س۸:

خاصگانش باهل بغی و خروج اندر افتاده بادوار بکاه

«بادوار» مرکب از باد باضافه پسوند وار که پسوند اتصاف است یعنی مانند باد که کاه را زیرو رو میکند

ص۱۳۸س۱۰ :

دولت افزای و کام حاسد کاه ـ کاه در این بیت امر است از مصدر کاهیدن و با سطر ۸ تکرار قافیه نیست.

ص۱۳۹س۴:

پیمان تو گاه صلح فاروقی دستان تو روز جنگ دستانی

در مصراع اول پیمان ممدوح را همپایه پیمانهای عمر خلیفه دوم مسلمین‌که ملقب بفاروق بوده است نموده استو در مصراع دوم‌حیله او را در روز جنگ بحیله دستان پدر زال تشبیه نموده است .

ص۱۳۹س۸:

آن میغ کمان وراست قربانت کاندر سر اوست فعل طوفانی

«قربان» بالضم در محاوره فارسیان بمعنی‌کمان وآن دوالی باشد که‌در ترکش دوخته حمایل وار درگردن اندازند بطوریکه ترکش پس دوش مینماید (فرهنگ آنندراج) یعنی همچنان که ابر حالت بارش طوفانی کنایه از کثرت ریزش باران بخود میگیرد کمان توهم از ریزش تیر خیال طوفان برسردارد .

ص۱۳۹س۹:

وآن برق مجسم‌است شمشیرت کاندرحك اوست جان جسمانی

یعنی جان جسمانی منقوش بر شمشیر تست کنایه از آنکه برخوردشمشیر تو موجب انتقال جان از بدن و نقش آن بشمشیر تو میگردد.

ص۱۳۹س ۱۰-۱۱

شیطان سنان آبدارت را تا داده شهاب کوب شیطانی
باران کمان کامکارت را تا دوخته روزگار بارانی

این دو بیت جزو ابیات فارسی است که در کلیله‌ودمنه آمده است ص۲۹۳ چاپ استاد دانشمند آقای مینوی شیطان در مصراع اول بیت اول کنایه از نوك نیزه است و راجع بشهاب و کوب آن قبلا توضیح داده شد یعنی نوك نیزه‌تو بهمه جانفوذ میکند حتی باسمانها و شهاب آنرا رجم نمیکند.

در مصراع دوم بیت دوم «بارانی» بهمین معنی که امروز متداول و معمول است بکار رفته است.

ص۱۴۰س۱:

زور تو بعربده سخن گفته از نوك زبان طفل ما کانی

«ماکانی» از معانی ماکانی نیزه کوچك وزوبین است (نفیسی) و بنابراین طفل ماکانی هم دراین بیت استعاره از زوبین ونیزه کوچك است یعنی زور ممدوح از نوك زوبین نعره میکشد.

ص۱۴۰س۲:

داغ تو بخاصیت وطن کرده بر تخته ران اسب گیلانی

مصراع دوم این بیت درهردو نسخهٔ باین صورت است «بر تخته ران اسب کیکانی» واصح وانسب است زیرا از معانی «کیك» اسب آبی رنگ است «بنابنقل فرهنگ نفیسی» بنابراین تصور میکنم که «اسب کیکانی» مجموعاً کنایه از آسمان باشد

یعنی داغ تصاحب تو برتخته ران آسمان خورده‌است .

ص۱۴۰س۳ :

سر خوانی سرکشان قضا خواهد چون کوس تو کوفت شعر سرخوانی

«سر خوانی» بمعنی پیش خوانی و خوانندگی و طنز و مسخره آمده است (برهان)اما در فرهنگ آنندراج سرخوانی را بمعنای فاتحه خواندن بر قبور و مردگان نیز معنی نموده است و همین بیت ابوالفرج را بعنوان شاهد آورده است بنابراین خیال میکنم بهترین و مناسب‌ترین معنی باشد یعنی روزگار و قضا فاتحه بر سرکشان تو میخواند در آن موقع که کوس تو بنواختن در میآید

ص۱۴۰س۱۳:

آثار غزات تو فرامرزی احکام قضای تو سلیمانی

«فرامرز» پسر رستم پسر زال پهلوان بزرگ ایرانی که در بسیاری ازجنگهای ایران توران همراه پدر شرکت داشت کتاب فرامرز نامه شرح جنگهای وی است «فرهنگ فارسی بخش اعلام »مصراع دوم را قبلا مکرر توضیح داده‌ایم .

ص۱۴۱س :

این قصیده بنا بتصریح نسخه م در مدح امیر بدرالدین ایازالملکی است که از امرای سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی است رجوع شود ببرهان قاطع . اما صاحب فرهنگ آنند راج را عقیده بر آنست که این ایاز همان ایاز غلام سلطان محمود غزنوی است که در دربار سلطان ابراهیم هم دارای‌شان و منزلت و مقام سپهسالاری بوده است ولی ظاهرا صاحب آنند راج در اشتباه بوده است زیرا بتصریح مورخین و منجمله بنا بنقل استاد دکتر معین در پاورقی صفحه ۱۹۳ برهان قاطع و صفحه ۲۰۴ فرهنگ فارسی بخش اعلام ایاز درسال ۴۴۹ وفات یافته‌است وحال آنکه پادشاهی سلطان

ابراهیم از سال ۴۵۰ آغاز گردیده است .

ص۱۴۱س۱۰ :

سهم شمشیر تو فکنده بکوه گرگ قصاب را بخرازی

«خرازی» بمعنی مهره فروش است یعنی از ترس شمشیر توگرگ‌راکه شغل آن درندگی و گو سپند دریدن است به بازی با مهره‌ها وا داشته است بمعنی موزه دوزی هم آمده است .

ص۱۴۲س۳ :

« که‌تو باخود ودرع بگرازی »

«دِرْع» بمعنی زره است وگرازیدن بمعنی باناز وخرام راه رفتن .

ص۱۴۲س۴ :

«رعد» دراین بیت استعاره است از (اسب)

ص۱۴۲س۵ :

«میغ» ابری که برفراز قلهٔ کوه است . وشاید دراینجاکنایه از برفهای‌انباشته شده قلهٔ کوه باشد بلحاظ «بگدازی» که از مصدر گداختن بمعنی آب‌کردن‌است .

ص۱۴۲س۹:

همه فرجامهات معدوم‌است محکم‌آغاز هرچه آغازی

«آغازیدن» بمعنی شروع نمودن است وهمین مصراع ابوالفرج در فرهنگ آنندراج بعنوان شاهد آمده است اما در مصراع اول همهٔ فرجامهات معدوم است براین بنده روشن نشد شاید « همهٔ فرجامهات معلوم است » باشد یعنی عاقبت کارتو روشن ومعلوم است پس هرکاری راکه شروع میکنی محکم شروع کن واگر « معدوم است » بخوانیم شاید موعظه مانند باشد یعنی فرجامهاهمه نیستی است واین ازسبك

ابوالفرج دور مینماید .

ص۱۴۳س۱ :

بین مشتری در مصراع اول ودوم جناس است در مصراع اول نام ستاره معروف ودر مصراع دوم اسم فاعل است از مصدر اشتراء وبمعنی خریدار است .

ص۱۴۳س۴ :

آن‌را که کار زار شود روی راحتی   وآنجا که کارزار شود پشت لشکری

بین «کارزار» و«کارزار» در مصراع اول ودوم تجنیس تام است :

ص۱۴۳س۶:

نشگفت اگر بکار بزرگی بنام وننگ   چون همعنان دولت و همنام اختری

مصراع اول در هردونسخه باین‌صورت « نشگفت اگر بکار بزرگی بنام نیك » ضبط است واصح وانسب مینماید چراکه نام ممدوح نجم‌الدین است ودر مصراع‌دوم هم باین مطلب تصریح شده است .

ص۱۴۳س۷ :

دریاکه دید هرگز گوهر مکان‌او   اینك دل‌تو دریا اینك توگوهری

در مصراع اول مراد این است که همواره گوهر در دریاقرار دارد نه‌دریا در گوهر وباصطلاح گوهر مکین است ودریا مکان ولی در مورد ممدوح عکس شده‌است دریا که مانند قلب ممدوح است درگوهر که‌کالبد ممدوح است قراردارد .

ص۱۴۴س۲ :

عشریست ازتوعالم سفلی‌که تو بفضل   سرجملهٔ فواید هرهفت کشوری

مراد از عالم سفلی زمین است ودر مصراع دوم متن اصح از نسخ‌است که‌بصورت

«سرجملهٔ فواید هفتاد کشوری» ضبط است زیرا که قدما قائل بهفت اقلیم یـا هفت کشور بوده‌اند .

ص۱۴۶س۱ :

«ندی» بمعنی بخشش وجود وفضل وخیراست .

ص۱۴۹س۴ :

همتش را سپهر کفش بساط		دولتش را زمانه کبش‌فدی

«کفش‌بساط» بمعنی سرپائی است .

یعنی سپر در قبال همت‌او مانند کفش است که بپای جا دارد همت ممدوح آنچنان رفیع است که پای او بر بساط سپهر قراردارد .

«کبش‌فدی» درست است بمعنی گوسپند قربانی وگوسپندی‌که از بهشت‌درموقع قربان نمودن‌اسماعیل علیه‌السلام فدا آمده است .

ص۱۴۹س۵ :

سایهٔ عدل اوکشیده طناب		نامهٔ فضل او گشاده سحی

«سحی» بندنامه وآن درقدیم ریسمانی بود که برنامه می‌پیچیدند تاکسی غیر نگشاید (آنندراج) یعنی سایهٔ عدل ممدوح سخت استوار ومحکم است ونامهٔ فضل او سرگشاده است همه‌بدان مقر ومعترفند .

ص۱۴۹س۶ :

برده ازعرش‌جودگوی سبق		سوده‌باذات عدل‌دست‌مری

«مری» اماله مراء است بمعنی ستیزه نمودن ومجادله کردن است (آنندراج) یعنی از آبروی جود گوی سبقت ربوده است وبا ذات عدل از شدت عدل برابری میکند .

ص۱۴۶س۷ :

حکم او مالك قلوب ورقاب رای او افسر سهیل وسهی

«سها» ستاره‌ای است ریز وبسیار خفی در بنات النعش صغری (منتهی الارب)

«سهیل» ستاره‌ای است که درطلوع آن فوا که رسیده شوند وگرما بآخر رسد واولاد زنا معدوم وفناپذیر گردد (منتهی الارب)

ص۱۴۶س۸ :

نهی او رد گرد باد سموم سعی او سد شاهراه عری

بمناسبت ذکر گردباد سموم در مصراع دوم علی القاعده «عری» بفتح اول و کسر دوم وتشدید یا بمعنی باد سرد صحیح است .

ص۱۴۶س۹ :

باد خلقش دمیده عطر حسب نحل مهرش نهاده شهد شفی

«نحل» بمعنی زنبور عسل است .

«شهد شفی» اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ (یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس » آیهٔ ۹۶ ازسورهٔ ۱۶ النحل » .

البته عسل درکلام‌الله بصفت مصفی نیز وصف شده است درآنجا که میفرماید « وانهار من عسل مصفی » آیه ۱۵ سورهٔ ۴۷(محمد) .

ص۱۴۷س۲ :

بشنود زو نفاق پند ورع بخورد زو فساد حد زنی

«حدزنا» اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ (الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماة جلدة ولاتاخذکم بهما رافة فی‌دین الله ان‌کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر ولیشهد عذابهما طائفة من‌المؤمنین » آیهٔ ۲ از سوره ۲۴ (النور)

ص۱۴۷س۴ .

وحشی مکر بر جهد بکمر   دمنه حیله درخزد بثری

«بکمر برجهیدن» کنایه از گریختن است وثری بمعنی زیر زمین و طبقات تحت‌الارض است .

ص۱۴۷س۶ :

ای بحکمت گزیده چون لقمان   وی بسیرت ستوده چون کسری

«لقمان» از بندگان صالح وبرگزیده خداوند که درکلام‌الله سوره‌ای بنـام وی موسوم است ومشهور بحکمت : برای اطلاع از شرح حال‌او ر ك. بجلد هبوط ناسخ التواریخ . ومـراد از کسری در این بیت نوشیروان است که بعدل وداد شهره میباشد .

ص۱۴۷س۸ :

«چون کشد بی ورم‌و بال طلی»

«طلی کردن» یعنی مالیدن قطران که داروئی است که برای فرونشاندن ورم بکار میرود . برای اطلاع بیشتر ر ك. بصفحهٔ ۲۶۹۲ ج دوم فرهنگ فارسی .

ص۱۴۸س۶

یکی برای تماشا بخشك رود برآی   کری‌کند که‌برآئی بخشك رودکری

«کری‌کردن» یعنی ارزش داشتن واز قدیم‌الایام‌درخراسان بهمین معنی‌متداول ومعمول بوده است درتاریخ بیهقی چنین آمده است « گفت خـداوندرا کراکند که باچنین سگ قرمطی که بردار خواهند کرد بفرمان امیرالمؤمنین چنین گفتن ؟ » ص۱۸۴چاپ استاد دکتر فیاض .

ص۱۴۸س۷:

«رضوان» بمعنی باغبان ودربـان بهشت است ودرخت طوبی درختی است در بهشت که درهرخانه‌ای از بهشت شاخه ای ازآن کشیده شده‌است .

ص۱۴۸س۹ :

«اضحی» عید قربان روز دهم ذیحجةالحرام‌که حاجیان پس‌از رمی‌جمره‌قربانی میکنند وساحت ممدوح را تشبیه نموده است بمنی .

ص۱۴۸س۱۰:

«منی» درکتب فرهنگ غالباً باین‌صورت معنی شده است « ونام بازاری در مکه که حاجیان درآن‌قربانی‌کنند» .

ص۱۴۸س۱۱:

«عالم‌کبری» یعنی آخرت ودراینجا مجازاً بمعنی بهشت است .

«عالم صغری» بمعنی جهان وزمین خاکی ودراین بیت غزنین را به‌بهشت تشبیه نموده است .

ص۱۴۹س۸ :

راجـع بظهور حضرت مهدی سلام‌الله‌علیه ونزول حضرت عیسی قبلا توضیح داده شد .

ص۱۴۹س۹ :

همیشه تا نبود کبك را پر شاهین همیشه تا نبود بنده را دل مولی

دراین بیت تحت تأثیر ابوالحسن شهید بلخی قرارگرفته است که‌میگوید :

هزار کبك ندارد دل یکی‌شاهین هزار بنده ندارد دل خداوندی

ص۱۴۹س۱۱:

براق همت‌او اوج مشتری وزحل   سریر دولت او فرق فرقد وشعری

«فرقد» نام هریك از دوستاره فرقدان (ومنها الفرقدان وهما کوکبان‌متقاربان معدودان فی بنات‌نعش)

«شعری» ومنهاالشعریان العبور وکانت تعبد فی‌الجاهلیة لقـوله تعالی (وانه هورب الشعری) وهی فی‌الجوزاء ومع کل واحدة منهمـا کوکب یقـال له‌المرزم (صبح‌الاعشی قلقشندی ج۲ ص۱۷۳)

ص۱۵۰س۱ :

ای‌همایون بنای آهوپای   آهویی نانهاده درتو خدای

درنسخهٔ م « ای همایون بنای آهن پای » وصحیح نیست ، متن اصح وانسب است وبین «آهو» در مصراع اول و«آهو» دژ مصراع دوم جناس تام است اولی یعنی غزال ودومی یعنی عیب .

ص۱۵۰س۲:

شیران کنایه از جوانان وآهوان کنایه از مه‌پیکران است یااقویا وضعفاء .

ص۱۵۰س۶ :

گفته با زایران صریر درت   مرحبا مرحبا درآی درآی

«صریر» بانگ کردن قلم ودر وملخ (منتهی‌الارب) یعنی آواز در خانه تو این است که مرحبا مرحبا درآی درآی.......

ص۱۵۰س۱۰:

دست چنگیش بردویده بچنگ   لب نائیش دردمیده بنای

یعنی در نقاشی هایی که برروی دیوارهای خـانهٔ تو کشیده شده است دست

چنگ نواز برروی چنگ رسم شده ولب نی‌زن آن درنای دمیده است کنایه آنکه از شدت طبیعی بودن اشکال تصور واقعیت دست میدهد .

ص۱۵۲س۲ :

در آن باغ دولت نهالی نشاندم   که‌دروی چوطوبی بود هرنهالی

درمورد طوبی چندبار تاکنون توضیح داده‌شده‌است واشکالی دربیت نیست

ص۱۵۲س۱۰:

دهد مهراو نعمتی چون بهشتی   نهدکین‌او دوزخی پرسفالی

«سفال» سفل وسفول وسفاله بضم همه فرودی وپستی وسفال بالفتح مثله (منتهی الارب) بنابر این «پُر سفالی» صحیح است نه « برسفالی» .

ص۱۵۲س۱۱:

نگشتی بعلت‌کس از طبع اگروی   نکردی‌بهیبت زشیری شکالی

یعنی اگر این‌نبود که ممدوح باهیبت خودشیررا مبدل بشکال مینمودهیچکس ازطبع برنمیگشت .

ص۱۵۳س۱ :

توآن گوهراحتمالی جهان‌را   که‌نفس از توخواهد بصبراحتمالی

مصراع اول این‌بیت بنظراین بنده روشن است ومعنای آن چنین بنظرمیرسد که تو قوام ومایهٔ جهانی وجهان بردوش تست .

ولی مصراع دوم درنظر این‌بنده روشن نیست آیا معنای آن این چنین است که نفس دیگران یعنی نفس مردم برای ادای شکر نسبت بتو از صبر کمك میگیرند ؟

ص۱۵۴س۳ :

«گویداین در بهشت یکچندی»

این اشاره است به بنای مسعود سعدسلمان .

ص۱۵۴س۶ .

یو به منزل بهشتش خاست

«یوبه» بمعنی آرزو ویوبه خاستن بمعنی آرزومند شدن و هوس چیزی را نمودن است . یوبه بضم اول وثانی مجهول وفتح یای ابجدبمعنی آرزو باشدکه‌بعربی تمنی گویند و بمعنی خواهش واشتیاق هم آمده است (برهان قاطع)

ص۱۵۴س۷ :

«سکنه» دراینجا بمعنی مسکن است گوهرش در مصراع دوم بآدم برمیگردد

ض۱۵۴س۹

«غیرت‌غیر برد بر سکنه»

غیرت بردن بمعنی رشك‌بردن است در اینجا بمعنی نخواست که کسی جز خود او بعداز وی‌هم درآن سکونت کند .

نظیر آیهٔ مبارکهٔ «رب اغفرلی وهب‌لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی» آیه۳۵ سوره ۳۸ (صاد).

ص۱۵۵س۱۰

مدتی غوطه خورد وپنهان گشت

شاید اشاره باشد بطوفان نوح علیه‌السلام که آن خانهٔ راهم غوطه‌داد .

ص۱۵۶س۲ :

«یارب اورا بعمر نوح رسان»

عمر حضرت نوح که از انبیاء اولوالعزم است بنا برآنچه که در آیهٔ مبارکه ۱۴ از سوره ۳۹ (عنکبوت) بیان شده است نهصدوپنجـاه سال است . (ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف سنة الاخمسین عاما)

ص۱۵۷س۱ :

چه دلبری چه عیاری چه صورتی چه نگاری
بگاه خلـوت جفتی بگـاه عشرت یـاری

همچنان که درپاورقی همان صفحه اشاره شده است چون غزل شکوائیه است علی‌القاعده باید همان‌طور که درهردونسخه مضبوط است « نه گـاه خلوت جفتی نه گاه عشرت یاری » صحیح باشد .

ص۱۵۷س۲ :

شگفت یوسف روئی چـرانه یوسف خوئی
یکی قرینـهٔ اوئی ولیك گـرگ تبـاری

در مصراع اول اشاره بجمال یوسف علیه‌السلام وگذشت و بزرگواری اوست که به برادران خود سخت احسان ونیکی نمود وفرمود « لاتثریب علیکم الیوم یغفرالله‌لکم وهوارحم‌الراحمین » .

ودر مصراع دوم جمال معشوق را همپایه یوسف (ع) میداند وازنظر خلق وخوهم‌نژاد باگرگ .

ص۱۵۹س۹ :

که‌گرچنگ پلنگی درتو آید بیاید برتو میزد تا بمیری

«میزد» بکسراول وثانی مجهول یعنی بشاشد وبول کند چه میز بمعنی شاش باشد ومیزیدن بمعنی شاشیدن باشد (برهان قاطع) این لغت با ترکیب باراه امروز هم متداول ومعمول است (میزراه) بمعنی لوله حالب .

ص۱۶۰ دررباعی اول :

ارزانی بمعنی درخور ولایق ومستحق است .

«خورشید» استعاره است از چهره معشوق وزلف بخورشید پرستی معروف ودر ادبیات وشعر فارسی بسیار متداول است .

ص۱۶۰ در رباعی دوم

منصور سعید را نمانید شما : یعنی شبیه باو نیستید

ص۱۶۱ دررباعی ششم

«آگفت» بضم وکسر گاف آمده است بمعنی صدمه آسیب آفت و آزار یعنی روز آفت است ومایه رسوائی .

ص۱۶۱ : دررباعی هشتم

یعنی انعکاس سیاهی زلف تو بر روی تو اورا چون قارون نموده و انعکاس سرخی چهره‌ات بر زلفت آنرا گلگون ساخته است ودوچشم مستانهٔ تو از رشک غمگین گردیده وپرخون شده‌است .

ص۱۶۳ رباعی۲۰

گرماه بشکل چشم باز توشود   از بیم تو چون ناخن باز تو شود

بین باز در مصراع اول که بمعنی گشوده است و« باز » در مصراع دوم که بمعنی پرنده شکاری است جناس تام است یعنی اگر ماه بدرخشش و زیبائی چشم گشوده تو بشود از ترس مانند ناخن باز تو خمیده میگردد .

ص۱۶۳ رباعی ۲۱

«جزع» بمعنی مهره است .

«تب لرزه» قبلا توضیح داده شد تب بیماری مالاریا است .

مصراع چهارم رباعی دراکثر نسخ متفاوت است وعلی القـاعده « درزی بچه زخم تو بر درز افتاد » که در هردو نسخه چنین است اصح مینماید یعنی خیاط بچاه زخم تو در درز افتـاد آیا مراد همان داستان معروف خیاط در کوزه افتاد نیست ؟ یعنی من همه را خود از عشق تو اندرز میدادم حالا خود باندرز گرفتار شدم .

ص۱۶۴ رباعی۲۷

«صفراکردن» بمعنی خشمگینی نمودن وعصبانیت کردن است .

ص۱۶۵ رباعی ۲۹

«فراز» دراین رباعی بمعنی بهم آمدن وکنایه از خفتن است .

ص۱۶۵ رباعی۳۰

در مصراع سوم این رباعی تحت تاثیر آیهٔ مبارکهٔ « وجعلنا من الماء کل شیء حی» آیه ۳۰ سوره ۲۱ (انبیاء) قرار گرفته است ودر مصراع چهارم بآیه مبـارکه (منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری) « از زمین آفریدیمتان وبدان بازتان میبریم وبار دیگر ازآن بیرونتان میکشیم » آیه۵۵ از سورهٔ ۲۰ طه (ترجمه از قرآن ابوالقاسم پاینده) نظرداشته است .

ص۱۶۹س۱۰ :

معجز خامه‌اش چو پیدا شد   جادوئیهای خلق پنهان گشت

یعنی در قبال معجزه سحر وجادوگری چه ارزشی دارد وپس‌از ظهور معجزه نظم او جادوئیهای مردم پنهان گردیده است کنایه از علو مقام ابوالفرج رونی نسبت بسایر شعراء .

ص۱۶۹س۱۱:

راست آن آیت است پنداری که عصا بود باز ثعبان شد

یعنی خامهٔ ابوالفرج رونی مانند عصای حضرت موسی کلیم‌الله است که ظاهراً عصا بود واژدها میشد این بیت هم باتوجه باینکه عصـای موسی (ع) پس از آنکه بصورت اژدهائی درآمد شروع ببلعیدن طناب های جادوگران که بصورت مار مینمود کرد اشاره بعلو مقام ابوالفرج در شعر وشاعری است در مورد عصای موسی (ع) و استخراج آیات قرآنی مربوط بآن قبلا مکرر توضیح داده‌ام .

ص۱۷۰س۲ :

آن‌کو بپر خرد مهین است زین ازرق بی‌خرد کمین است

«ازرق بی‌خرد» کنایه از آسمان وچرخ است وشعر ناصرخسرو رابیادمیآورد که میگوید :

«بری دان زافعال چرخ برین‌را نشاید نکوهش زدانش بری را »

ص۱۷۰س۵ :

هیتین جفا برآن‌کند تیز کو درخرد و هنر متین است

«هیتین» درکتب لغت که در دسترس این‌بنده بود بچشم نخورد آقای نـاصح در تعلیقات دیوان مصراع اول را بصورت «میتین» تصحیح نموده واضافه نموده‌اند که بکسر میم بمعنی تیشه وکلنگ است .

واضافه مینماید که درفرهنگ فرس بنابنقل درحواشی برهان ودرخودبرهان ودر فرهنگ آنندراج آمده است .

ص۱۷۰س۷ :

برداشته مهر از آب حیوان میل نظرش به پارگین است

«پارگین» بر وزن آستین گوی را گویند که آبهای کثیف وچرکین همچو زیر

آب حمام و مطبخ وامثال آن بدانجا رود وآب گندیده وبدبورا نیز گفته‌اند ومعرب آن فارقین است (برهان قاطع)

ص۱۷۱س۸:

انصاف بدان یمین وآن کاك — مر دولت وملك را یمین است

دربیت بین یمین درمصراع اول ودوم جناس است درمصراع اولی بمعنی دست راست ودر مصراع دوم بمعنی سوگند است .

ص۱۷۱س۹:

ذکر هنروفضایل او — تسبیح کرام کاتبین است

مصراع دوم اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ « وان علیکم لحافظین کراماً کاتبین » (ونگهبانان شماگماشته‌اند که نویسندگان ارجمندند) آیه ۹ و۱۰ سوره ۸۲ انفطار در ص۴۸۴ ج۵ تفسیر شریف ابوالفتوح رازی چنین آمده‌است «وجز او هرآینه بر شما نگهدارنده‌اند بزرگان نویسندگان » درص۴۸۶ همان‌کتاب چنین آمده است «درخبراست که چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست شادمانه شود وبشتابد و یکیرا ده‌نویسد وچون معصیتی کند هردوفرشته دل‌تنگ شوند...... »

ص۱۷۱س۱۲ :

مرکب ممدوح را از نظر عطر وسیه رنگی مایه مشك نافه آهوان چینی دانسته است .

ص۱۷۱س۱۴:

قبلا توضیح داده‌شد که عطارد ستاره نگارش ودبیری‌است مراد شاعر این‌است که همان‌طور که ماه نور خودرا از خورشید کسب میکند عطارد هم آئین نگارش خویش را از ممدوح اقتباس وخوشه چینی میکند .

ص۱۷۱س۱۶:

اقتران قلم وانگشت ممدوح را باقتران زهره ومشتری که سعدین است تشبیه نموده است .

ص۱۷۲س۳ :

« همراه حدیث من امین است » مخفف آمین که برای استجابت دعا بیان میکنند وقبلا توضیح داده شد .

ص۱۷۳س۴

« گرفته رایت منصور تو بلاد وقفار »

«قفار» جمع قفر وقفرة است بمعنی بیابان بی آب وگیاه وزمین خالی (منتهی الارب)

ص۱۷۳س۶ :

مراد قاص تو باکشت شوره آرد بر   امید عاق تو باشاخ بید گیرد بار

مصراع اول این بیت کاملا صحیح است یعنی کسی که آهنگ تو دارد مرادش در شوره زارهم کشت میشود ومیوه میدهد اما در مصراع دوم نباید «عـاق» بمعنی آزار دهنده پدر ومادر باشد بلکه مراد معنی ناخوش دارنده است یعنی امید آنکس که ترا ناخوش دارد گاهی بثمر میرسد که شاخ بید بار آورد که آنهم محال است :

ص۱۷۳س۹ :

یعنی بعداز رستم دستان هیچکس باندازه تو در راه های آسان وسخت کشتار نکرده است که از لاشخورها وروباهها بمثل تو پذیرائی نموده باشد .

ص۱۷۴س۱ :

«آچار» بمعنی ضم کرده ودرهم آمیخته هم گفته اند (برهان)

ص۱۷۴س۴:

قضا زصرصر توزان بموسم غزوه		کسوف وار نشاند برآفتاب غبار

«صرصر توزان» اشاره است به باد جنگ وشاید بتوان ازآن به «بادآوردگاه» تعبیر نمود .

«غزوه» بمعنی جنگ وجدال است وهمان‌طور که آقای ناصح در تعلیقات تصحیح نموده‌اند (برآفتاب غبار) اصح است .

ص۱۷۴س۵:

تصحیحی که آقای ناصح فرموده‌اند مشکل بیت راحل نموده است یعنی برای جنگ با جابری در زیر پرچم تو دویست هزار سرباز گردآمده اند .

ص۱۷۶س۳ :

بتو بنیاد دولت سقف مرفوع		زتو صدر وزارت بیت معمود

مصراع اول اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ « والسقف المرفوع» آیهٔ ۵ از سوره۵۲ « وآسمان برداشته یعنی آسمان که بمنزلهٔ سقف است زمین را نظیر قوله وجعلنا السماء سقفا محفوطا » « ص۱۵۹ ج۵ تفسیر ابوالفتوح رازی »

مصراع دوم هم اشاره بآیهٔ ۴ همین سوره‌است که میفرماید « والبیت‌المعمور» (و مراد باین خانه ایست درآسمان هفتم وگفتند درآسمان چهارم برابر کعبه) ص ۱۵۸ ج ۵ همان تفسیر .

ص۱۷۶س۶:

مصراع دوم‌اشاره است بآیهٔ‌مبارکهٔ (یکاد زیتها یضیء ولولم تمسه نار نورعلی نور) آیهٔ ۳۴ از سورهٔ۲٤ سوره‌نور .

ص۱۷۶س۷ :

شرافت موسی علیه‌السلام درذروه طور افتخار مکالمه است وموضوع آن در چند

سوره از کلام‌الله مجید آمده است منجمله در آیهٔ ۵۲ سور ۱۹ (مریم) و آیهٔ ۲۹ سوره قصص .

ص۱۷۶س۱۰:

«چو از لاحول دیو فتنهٔ مدحور »

«مدحور» بمعنی دورکرده شده است اسم مفعول از مصدر دحر و دحور (منتهی الارب)

ص۱۷۷س۳ :

«بسی باشد سیه را نام کافور»

یعنی ممکن است بسیاری از اشخاص یا اشیاء سیه را کافور بنامند که سپید است ومخصوصاً باید توجه داشت که کافور نام شخص‌هم میباشد .

ص۱۷۸س۶ :

« اقبال وخردمعین وارك»

«معین وارك» مرکب ازمعین باضافهٔ پسوند اتصاف و ك تصغیر یا تحبیب‌مجموعاً یعنی اقبال وخرد دویاری دهنده کوچك ممدوح هستند .

ص۱۷۸س۸:

بیرون‌آید زپوست یك‌ره تاعرض گهر دهد بلارك

«یك‌ره» بمعنی یکمرتبه :

«بلارك» و«بلالك» هردو بروزن تبارك نوعی از فولاد جوهردار باشد و شمشیر بسیار جوهر را نیز گویند وبمعنی جوهر شمشیرهم آمده‌است (برهان قاطع)

ص۱۷۸س۱۰ :

« ازدامن هیچ‌نای منفك »

«نای» بمعنی گلو است .

«منفك» اسم مفعول است از مصدر انفکاك بمعنی جداساختن

ص۱۷۸س۱۲ :

«چکاوك» مرغی باشد ببزرگی گنجشک وعربـان قبره وابوالملیح خوانند و بعضی گویند پرنده ایست که آنرا سرخاب میگویند (برهان قاطع)

ص۱۷۸س۱۵ :

میمنه جانب راست لشکر میسره جانب چپ آن است ویاسین و تبارك که نـام دوسوره از کلام‌الله است حرز وتعویذ آن دوسوره برای حفظ وحراست و مصونیت از چشم زخم معروف است .

ص۱۷۹س۲ :

«حاتم» مراد حاتم‌بن عبدالله‌بن‌سعد طائی مکنی به ابوسفانه از قبیلهٔ طی است در دورهٔ جاهلیت مردی جوانمرد وبخشنده بود وعرب در سخا وکرم بدو مثل‌میزدند (فرهنگ فارسی بخش اعلام)

«برمك» عنوان رئیس روحانی‌بودائی ، عنوان‌اجداد وافراد خاندان برمکیان وآن در اصل عنوان ولقبی بود که برئیس روحانی معبد بودائی بهـار بلخ میدادند برمك معروف پدر خالد واو پدر یحیی وزیر مشهور هارون الرشید است . (فرهنگ فارسی استاد دکتر معین بخش اعلام)

«معن» مراد معن‌بن زایده است که از بزرگان عرب ومشهور بکمال همت و سخاوت است .

ص۱۷۹س۳ :

« خصم‌تو چو سامری ومزدك »

«سامری» نام مردی از قوم موسی که‌بنی‌اسرائیل را فریفت وآنانرا بپرستش گوساله واداشت وموضوع آن درقرآن کریم آمده‌است .

«مزدك» نام مردی محیل وزیرك‌ازاهالی نیشابورکه در نزد قباد پدرانوشیروان مکانتی حاصل کرد ومذهب اباحه را اختراع نمود (فرهنگ نفیسی) در فرهنگ نفیسی بصورت «مژدك» نیز درباره این شخص صحبت شده‌است .

۱۸۰ص س۱۶ :

راجع به یاءجوج ودجال قبلا مفصلا توضیح داده شده‌است رجوع شود بصفحهٔ ۳۶۱همین‌کتاب .

ص۱۸۰س۱۸:

«که» یعنی مانند مثل

«دال» بمنی ماهی بزرگ‌است (نفیسی)

ص۱۸۱س۱۰:

«صید حرم» کنایه از حرمت صیداست درحالت احرام ودر مسجد الحرام و منی وعرفات .

ص۱۸۲س۷:

«ریش‌گاوی» حماقت وطمع واحمقی وابلهی است .

ص۱۸۳س۸:

«چوموسی طالب خضرم» راجـع بموسی وخضر مکرر توضیح داده شده است منظور شیفتگی وعـلاقهٔ موسی علیه‌السلام بمصـاحبت والتزام خضر علیه‌السلام است که این موضوع درقرآن درسوره کهف مذکور است ودر ادبیات وشعر فـارسی بسیار وارد شده است .

ص۱۸۴س۹ :

«تبهره» بادای قرشت بروزن طبقچه گوشت نرم ونازك را گویند (برهان)

ص۱۸۲س۱۴:

«پیامی همچو شکر میفرستم»

تکرار قافیه است بابیت چهارم همان صفحه که گذشته است. «متاع قند و شکر میفرستم» واز عیوب مسلم شعراست[۹].

ص۱۸۲س۱۲:

« قرآن هم زی پیمبر میفرستم»

بصورت مخفف غیر ممدود «قران» بکاررفته است.

ص۱۸۳س۱:

کلمهٔ حضرت دراین بیت بمعنی پای‌تخت بکار رفته‌است ولاهور را بغزنین تشبیه نموده است.

ص۱۸۴س۲ :

« روی بازار آل ناصر دین »

ناصرالدین لقب سبکتگین پدرسلطان محمود است وکلمهٔ (روی) که در این دیوان مکرر بکار رفته است وباترکیب (روی بازار) نیز مکرر بکار برده شده‌است بمعنی آبرو وافتخار است.

ص۱۸۵س۵ :

«وصاف» صیغهٔ مبالغه از وصف وبمعنی بسیار وصف کننده است و در مصراع دوم اشاره به شهرت چین در نقش ونقاشی است.

ص۱۸۵س۶ :

رود ازخم طاقش بصدا یافته‌ازیاد سحراز خط صنعش بنوا یافته‌تلقین

یعنی انعکاس صوت ازخم طاق این ساختمان مانندهٔ صدای رود « یکی از

آلات موسیقی » است وخوبی وشدت صنعتی که دراین قصر بکار رفته است آنچنـان است که سحر ازآن تلقین میگیرد .

ص۱۸۶س۳ :

عالم زرضا وسخطش پیش دل وچشم   گه‌چشمهٔ خضرآرد گه‌کوره برزین

«چشمهٔخضر» بمعنی‌آب حیوان است وکوره برزین مراد آتشکده برزین است رضای ممدوح را بآب زندگی وخشمش را بشدت وحدت آتشکده برزین تشبیه نموده است :

ص۱۸۶س۴ :

راجع بلقمان سلام‌الله‌علیه ونام‌آوری حضرتش بحکمت قبلا توضیح داده شد وافشین شهرت حیدربن کاوس آخرین امیر اشروسنه و سردار معروف معتصم عباسی است که در شعبان ۲۲۶ هـ ـ ق مقتول گردید برای اطلاع بیشتر ر.ك. بصفحهٔ ۱۷۸ ج۱ دائرةالمعارف فارسی مصاحب .

ص۱۸۷س۵ :

«یکی‌چو رنگ سبك سرزده بکوه‌وکمر»

« رنگ » بمعنی نخجیر وبزکوهی است (برهان)

ص۱۸۷س۶ :

در مصراع اول بین « رای »و « رای » جناس است اولی لقب پادشاهـان هندوستان ودومی بمعنی اندیشه وفکر است ودر مصراع دوم‌بین راه وراه جناس است اولی بمعنی طریق است ودومی بمعنی راجه وحکام هندوستان .

ص۱۸۹س۱۰ :

«دوکوهان» اشاره‌است ببرج ثور .

«دوپیکر» اشاره است ببرج جوزا .

«مرفد» بمعنی قدح بزرگ و بالشچه است (نفیسی)

ص۱۸۹س۱۱:

« درجها پر نفائس بحری »

درست است و آقای ناصح هم در تعلیقات آخر کتاب بهمین صورت اصلاح کرده‌اند .

ص۱۸۹س۱۳:

مصراع اول قاعدتاً بایدباین‌صورت اصلاح شود (نیست بی‌لهو سکر هیچ‌دماغ)؛ یعنی بدون مستی شراب و بین (سکر) وشکر جناس خطاست .

ص۱۹۰س۵ :

«دره عمری» مراد تازیانه ای است که عمر خلیفهٔ دوم برای اجرای عدالت در دست داشته .

«جوکیان» نام گروهی از هندوهای غیر مسلمان است . یعنی بکمك تازیانه خودت که چون تازیانه عمر است پرچم جوکیان را سرنگون‌کن .

ص۱۹۰س۶ :

چون فقط دریك نسخه آمده است ودر دونسخه‌هم که در دسترس این بنده بود نیست معنی روشن نشد .

ص۱۹۰ش۸ :

«آیت کل من علیها فان» ر.ك بصفحهٔ ۲۱۳ کتاب حاضر .

ص۱۹۱س۱۴:

همان‌طور که درپاورقی نوشته شده است خیال میکنم (دور چرخي ودور مار

تر است) اصح وانسب است .

«دورمار» یعنی سال مار بنابر تقسیماتی که علمای نجوم ترك نموده وهرسال را اختصاص بحیوانی داده‌اند . از قبیل ســال مرغ سال میمون ســال سك سال اسب وغیره .

ص۱۹۳س۷ :

یعنی فلك هفتم درهنگامی که تومیل بخطبه خواندن نمائی میل میکند که منبر توباشد هفت پایه که برای گردون گفته است مراد هفت فلك‌است .

ص۱۹۶س۳ :

یعنی هرکس که در عشق ومحبت تو دوروئی را مانند کاغذ پیشه‌کند (ازاین جهت که درهردو روی کاغذ چیز می‌نوشته‌اند ومعمولا این‌روی آن باروی دیگرش تفاوت داشته است) مانند قلم همواره سر بریده شود یااینکه همواره سرنگون باشد وعمر را به نگون سری بسرآرد .

ص۱۹۶س۴ :

هرچه‌آن برکاغذروزاست وبر کیمخت‌شب   جزکه‌نقش نام‌تو یکسرچو نقشی‌دان برآب

«کیمخت» پوست‌کفل اسب وخر که آنرا بنحوی خاص دباغت‌کنند (نفیسی وفرهنگ فارسی) البته در اینجا مراد سیاهی‌گسترده شده درشب ودرنتیجه آسمان است .

ص۱۹۶س۶ :

قابل حکمت چو کاغذ خامه ات را هرکه نیست

چون قلم زیبد که سر بنهند چون برگ‌سداب

«سداب» گیاهی است که از همهٔ قسمتهای آن‌بویی نا مطبوع ومهوع استشمام

میشود (ر.ك. بفرهنگ فارسی) که تصویر گیاه و خواص آن در ص ۱۸٤٥ چـاپ است . امـا مصراع دوم روشن بنظر نمیرسد نسخهٔ بدل نیز برای این بیت چیزی نداشت . بنده خیال میکند که اگر مصراع دوم باین صورت باشد تا اندازه‌ای مشکل را حل میکند که «چـون قلم زیبد که سر بنهند درآب سداب » وآب سداب مشبه بهٔ مرکب باشد .

ص۱۹۶س۷:

یعنی تکرار کاغذ واینکه پی‌درپی کاغذ برمیداری که بنویسی برای این‌است کهٔ فیض خاطر توهمچون ابرکه مایل بر بارش برسبزه زار ها است مایل بظهور آثار خود برکاغذ است ؟

ص۱۹۷س۲ :

« غرقه همچون کلـك درآب سیه بئس‌المآب»

یعنی حسود تو روزگارش مانند قلم‌باشد که‌درمرکب غرقه‌است و«بئس‌المآب» درکلام‌الله باین‌صورت نیامده است (در معجم‌المفهرس‌لالفاظ‌القرآن‌الکریم) نیامده بود ولی بصورت « هـذا وان للطاغین لشرمآب » آمده است آیهٔ ٥٥ سورهٔ ص سورهٔ سی‌وهشتم .

ص۱۹۷س۱۰:

« خری‌حر که یك توبرم آرزوست »

فقط در نسخهٔ (م) و (ب) که از نسخ مورد استفاده آقای چایکین بوده است « خری خر که یك توبرم آرزوست » ضبط‌است وخیال میکنم‌اصح وانسب است مثل خرتوخر وخردرخر که امروز متداول است واگر حر بخوانیم یعنی خرآزاده ؟

ص۱۹۸س۲ :

یعنی درراه خداوند خرد از غول اضلال که همگان را گمراه میکند باثبات

قدم الهی درامان ومصون ومحفوظ است .

ص۱۹۸س۴ :

یعنی قدرت الهی سه فرزندرا که جماد و نبات و حیوان است بوجود آورد ولی این موجودات دارای چهار مادرند که اشاره بچهار عنصر است (آب وباد وآتش وخاك) ونه پدر که عبارت از ۹ فلك ونه آسمان ویا هفت کوکب سیار وعقده رأس وعقده ذنب باشد میباشند .

ص۱۹۸س۷ :

ماننده است به بیت معروف :

« وفی کل شی له آیة　　　تدل علی انه واحد »

وباین دوبیتی باباطاهر .

بصحرا بنگرم صحرا تو بینم　　　بدریا بنگرم دریا تو بینم
بهرجا بنگرم کوه ودر ودشت　　　نشان از روی زیبای تو بینم

ص۱۹۸س۱۵ :

«کون خر» بمعنی مردم درشت ناهموار بی تمیز ونادان وبی عقل واحمق آمده است واین ترکیب درادبیات فارسی کم وبیش بهمین معنی بچشم میخورد سعدی درگلستان درباب هفتم دربخش « جدال سعدی با مدعی میگوید »

«گر بیهنر بمال کند کبر برحکیم　　　کون خرش شمار وگرگاو عنبر است»

ص۱۹۹س۲ :

«که آن یکی گهر افشان واین گهرچین است»

گهر افشان صفت خورشید وگهر چین صفت ماه است ومجموعاً آیه مبارکهٔ « هوالذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا » را بخاطر میآورد آیهٔ پنجم ازسورهٔ یونس

ص۲۰۰س۳ :

بلطف صنع برآورد بی ستون قصری که قصر خسروانجم نه قصر شیرین است

مصراع اول اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ (اللّٰه الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها) آیهٔ دوم از سوره رعد (سوره سیزدهم) خاصه که درمصراع دوم هم تایید مطلب مینماید که قصر بی‌ستون قصر خورشید است که مراد آسمان میباشد .

ص۲۰۰س۴ :

عروس نعمت او باز میرود بعدم بمهر خویش که داماد شکر عنین است

«عنین» نامرد وکسی که نتواند بازنان نزدیکی کند وآنکه خواهش زن ندارد (نفیسی) . یعنی کسی از عهده برآوردن شکر ممدوح برنمی آید ونعمت ممدوح بدون شکر گزاری نابود میشود .

ص۲۰۰س۶ :

«مقطع شیاطین » یعنی شهاب ثاقب ومکرر دراین باره توضیح داده‌شده است .

«کبود وش» وصفی است از آسمان . که برحیطه تصرف ممدوح سایه‌افکن است ؟ معنای این بیت بر بنده روشن نیست .

ص۲۰۱س۴ :

مصراع دوم این بیت دریك نسخه باین صورت‌است (چه خوش بکار در آورد البعه نورمنست » که هم وزنش درست نیست وهم قافیه اش ودر نسخه‌ای دیگر باین صورت « چه خوش بکار درآورد آزشه توزین است »

ص۲۰۱س۹:

«کهف ملجاء» پناهگاه است

«وردیاسین» مراد خواندن سوره مبارکه یس است که برای برآمدن حاجات میخوانند .

ص۲۰۴س۱۲ :

از مبالغات شاعر درحق ممدوح است یعنی اگر زمانه سر رشته صلاح را گم نماید رای ممدوح ممدوح ویا زمانه را (که دراین صورت مبالغه بیشتر است)رهبری مینماید .

ص۲۰۵س۳ :

«مانندالکنی‌است» یعنی قلم ممدوح اگرچه بالکن مینماید ولی اگر زبان آوری نماید همه سخنوران از او عاجز میشوند .

ص۲۰۵س۵ :

یعنی قلم بکمك انگشت ممدوح من خط بسیار خوب بوجود میآورد چه‌عنبر کنایه از خط خوب‌است .

ص۲۰۵س۱۱ :

«عالم کوچك» گاه بمعنی انسان است ودراین بیت مراد همین است ودوجنس یعنی نر وماده ومنظور از سه (حیوان و نبات و جماد) است و منظور از چهار عناصر اربعه .

ص۲۰۵س۱۲:

«آسیب هفت وچهار» چهار آیا مراد چهار خلط نیست که غلبهٔ هریك موجب انحطاط جسم میگردد وهفت مراد هفت آسمانست .

ص۲۰۶س۱ :

« برعقاب آسمان بازی‌کند » یعنی عقاب آسمان رابمسخره واستهزاء میگیرد ویا اورا گول میزند .

ص۲۰۶س۳ :

« ظلم نتواند که مجتازی کند » مجتازی کردن بمعنی تجاوز نمودن وستم کردن است وقبلا نیز دراین باره توضیح داده شده است .

ص۲۰۶س۴ :

«خربازی» نوعی از بازی است ودر اینجا بطنز واستهزاء عمل دشمن رامنطبق باآن نوع از بازی نموده است .

ص۲۰۶س۷ : « عطاری وبزازی » اشارهٔ بایجاد بوهای خوش بوسیله نسیم بهاری وگلهای رنگارنگ همچون دکه بزازان است .

ص۲۰۶س۱۷ : «که در گمان همه غث وسمین تواند بود » غث یعنی لاغر و کم گوشت است وسمین یعنی فربه مجازا بمعنی چیزهای بی‌ارزش وارزشمندبکارمیرود

ص۲۰۷س۳ : « به از خدای که یار ومعین تواند بود » اشـاره است بجملهٔ دعائیه‌ای که‌غالبا درآغاز وپایان نامه‌ها نوشته میشود که « انه خیر موفق ومعین » وباصطلاح صنعت حسن‌ختام دراین قصیده بکار رفته است .

ص۲۰۷س۴ : « قلم‌کشیدن» باطل نمودن وضایع‌کردن است .

ص۲۰۷س۷ :

زبسیاری‌خصم واندوه پیل زیانی نباشد به‌بیت الحرم

«بیت‌الحرم» مسجدالحرام وکعبهٔ معظمه است و مجموعـاً اشاره است بلشکر کشی ابرهه برای ویران ساختن کعبهٔ معظمه که درکلام‌الله مجید باصحاب فیل تعبیر شده‌اند در آنجا که میفرماید « الم‌ترکیف فعل ربك باصحابَ الفیل الخ» ونیز اشاره است بگفتار جناب عبدالمطلب بـا ابرهه که (انارب الابل وان للبیت ربا) برای

اطلاع از شرح حال ابرهه ولشکرکشی او بمکه ر.ك. بصفحهٔ ۲۷۶تا۲۸۹ ج۲ ناسخ التواریخ چاپ سربی قطع رحلی تهران .

ص۲۰۷س۹ : « کسی فربهی چون شمارد ورم » ماخوذ است از این بیت متنبی که میگوید :

« اعیذها نظرات منك صادقه ان تحسب الشحم فیمن شحمه ورم »

واز ابیات قصیده ایست بمطلع .

(واحر قلباه ممن قلبه شبم ومن بجسمی وحالی عنده سقم)

که‌درمدح سیف‌الدوله‌سروده است ر.ك. به‌ص۴۸۱کتاب دیوان المتنبی بشرح‌واحدی نیشابوری .

ص۲۰۷س۱۱ . «چوران ملخ دان وچون خوان جم » بازهم ازمواردی که جم را بجای سلیمان بکاربرده‌است . حامل ران ملخ برای حضرت سلیمان بنا باختلاف روایات قبره ویامورچه بوده‌است .

ص۲۰۸س۲ :

بادات فداهرکهٔ بگیتی چومنست تا خلق جهانت همه باشند فدا

دراین بیت شاعر نفس خودرا مدح نموده وخویشتن را برابر باعده بسیارزیاد دانسته است وضرب‌المثل «واحدکالالف» را بخاطر میآورد .

ص۲۰۷س۸ . «سار» دارای معانی بسیار است منجمله درد و رنج وآزار و ومحنت واندوه وزخمت .

ص۲۰۸س۹ : «سودن وبسودن» بمعنی لمس‌کردن است و بین سوده و آسوده جناس زائد است واین بنده خیال میکند «آسوده» مرکب از «آ» و « سوده » است و آسوده منفی سوده میباشد .

ص۲۰۹س۱ : «هفت اندامش صلاح هفت اقلیم است» هفت اندام ـ عبارت از سر وسینه وشکم ودودست ودوپای باشد باعتقاد بعضی و باعتقاد بعضی دیگر سر ودو دست ودو پهلو ودوپای باشد (برهان) وبقول فرهنگ بهار عجم «کنایه از مجموع بدن آدمی است» بنقل از حواشی برهان قاطع

ص۲۰۹س۳ : «ازده یك ملك او فلك دونیم است» یعنی فلك دونیمه از یك دهم مملکت ممدوح است که بتعبیری میتوان فلك را پنج یك مملکت ممدوح دانست وبتعبیری دیگر یك بیستم.

ص۲۰۹س۸ : «زه» در مصراع اول رباعی یعنی زه کمان ودر مصراع دوم بمعنی آفرین است :

ص۲۰۹س۹ : «وز دولب خود شکر بدامن چینی» چیدن در این مصراع بمعنای بربالای هم گذاشتن چیزی است یعنی شکر گفتار خودت را دردامنت برروی هم میچینی مجازا بمعنی انباشتن وپرکردن است.

(✡ ✡ ✡)

پرحواصل استعاره است ازابرسپید .

«پرطوطی» بواسطه سبزی استعاره است ازچمن .

ص۹۲س۲ :

هوا بر سیرت ضحاك ظالم　　گزیدآئین نوشروان عادل

منظور از سیرت ضحاك هوای سرد وکشنده زمستان است وآئین نوشروان یعنی اعتدال هوای بهاری .

ص۹۳س۳ :

خزان‌را بابهار از لعب شطرنج　　بوجه سهو شد نوبت محامل

«لعب» بمعنی بازی است ولعب شطرنج یعنی بازی شطرنج .

«محامل» علی‌القاعده اسم فاعل است از مصدر مجامله یعنی چیزی را باهم برداشتن وبوجه سهو یعنی علی‌الاتفاق .

ص۹۳س۵ :

شب سور است پنداری جهان را　　که برکردند از ایوانش مشاعل

«برکردن»کنایه ازافروختن آتش‌وروشن‌کردن مشعل‌ها وقندیلها است وظاهراً استعاره‌است از درخشندگی ستارگان .

ص۹۳س۷ :

گل‌از پیروزه گوئی شکل دستی‌است　　گرفته جام لعل اندر انامل

تشبیه مرکب است بمرکب ومحسوس بمحسوس .

«انامل» جمع انملة است بمعنی سرانگشت .

ص۹۳س۸ :

من‌وصحرا که شد صحرا بمعنی　　چو صحن مجلس عین افاضل

«من‌وصحرا» واو برای ملازمت و پیوستگی است و « بمعنی » یعنی واقعاً و

بدرستی «عین» دارای معانی متعدد ودراین جامیتوان بمعنی چشم گرفت.

یعنی من پیوسته درصحرا خواهم بود، صحرائی که اکنون واقعاً چون مجلس دیده فضلا «ممدوح» گردیده است.

ص۹۳س۱۲ :

زجودش گرعروضی بحرسازد ازاو ناقص نماید بحر کامل

«بحرکامل» ازاوزان وبحوری است که درفارسی کمتر بدان شعر گفته‌اند تقطیع آن درهرمصراع چهار یاسه مرتبهٔ متفاعلن است برای توضیح بیشتر رجوع فرمایند بصفحه ۷۶ المعجم وبتعلیقاتی که آقای ناصح بر دیوان ابی‌الفرج مرقوم داشته‌اند و درعین‌حال دراین بیت بازی با الفاظ شده است یعنی در عین ذکر بحر بعنوان بحر عروضی دریاراهم درنظر داشته‌است بدین معنی که اگر شاعر ازجود وبخشش ممدوح دریائی بسازد درقبال دریای بخشش ممدوح بحرکامل ناقص مینمایاند.

ص۹۳س۱۳ :

جزاندر غایت انعام واکرام در او لالم چه‌داندگفت عادل

متن بدون تردید غلط است ولی خوشبخانه نسخهٔ د این بیت را طوری ضبط نموده که مشکل را حل‌مینمایدومصراع دوم درآن‌نسخه باین صورت است «درو لایم چه‌داند گفت وعاذل» باتوجه بمعنی لایم وعاذل که‌اسم فاعل را از مصدر لوم و عذل بمعنی نکوهش‌کردن‌است معنی آسان میگردد یعنی سرزنش کننده ونکوهش‌کننده ممدوح‌من‌هم فقط غایت اکرام وانعام اورا ممکن است بخیال خودنکوهش کند.

ص۹۴س۱ :

چوابر هاطل اندرحق شوره ببیند عقلت اندر حق غافل

«هاطل» یعنی باران پیوسته ذکر ابر وارادهٔ باران مجاز است.

فهرست بعضی از اعلام تاریخی وجغرافیائی

فهرست پاره‌ای از لغات و ترکیبات

ص

ض

ط

ع

ف

فهرست کتبی که برای نوشتن تعلیقات مورد استفاده قرار گرفته است

نام کتاب	مؤلف
۱ ـ آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه	ابوریحان بیرونی
۲ ـ اثبات‌الهداة بالنصوص والمعجزات	شیخ حرعاملی
۳ ـ اساس‌البلاغه	جارالله زمخشری
۴ ـ أسدالغابه فی معرفةالصحابة	ابن اثیر
۵ ـ براهین‌العجم	محمدتقی سپهر کاشانی
۶ ـ برهان قاطع	ابن خلف تبریزی
۷ ـ البلدان	احمدبن‌ابی‌یعقوب‌مترجم‌مرحوم‌دکتر آیتی
۸ ـ تاج‌العروس	سیدمحمد مرتضی زبیدی
۹ ـ تاریخ ادبیات	دکتر رضازاده شفق
۱۰ـ تاریخ ادبیات درایران	استاد دکتر صفا
۱۱ـ تاریخ بیهقی	ابوالفضل‌بیهقی تصحیح استاددکترفیاض
۱۲ـ تاریخ گزیده	حمدالله مستوفی
۱۳ـ تفسیر ابوالفتوح رازی	ابوالفتوح رازی
۱۴ـ تفسیر پاك	انتشارات بنیاد فرهنگ
۱۵ـ تفسیر روح‌البیان	شیخ اسمعیل حقی افندی
۱۶ـ تفسیر روح‌المعانی	سید محمود آلوسی بغدادی
۱۷ـ تفسیر شریف لاهیجی	بهاءالدین محمد بن شیخعلی‌شریف
۱۸ـ تفسیر کبیر	امام فخرالدین‌رازی
۱۹ـ تفسیرکشاف	جارالله زمخشری
۲۰ـ تفسیر مجمع البیان	طبرسی
۲۱ـالتفهیم لاوائل صناعة التنجیم	بیرونی ـ با توضیحات استاد همائی
۲۲ـ تقویم البلدان	ابوالفداء
۲۳ـجامع‌الشواهد	محمد باقر شریف اردکانی
۲۴ـ جغرافیای عمومی جهان	جسی ویلر
۲۵ـ حبیب‌السیر	خواند میر
۲۶ـ حدائق السحر فی‌دقائق الشعر	رشیدالدین وطواط تصحیح مرحوم‌اقبال
۲۷ـ حدودالعالم من المشرق الی‌المغرب	چاپ آقای دکتر ستوده
۲۸ـ حدیقة الحقیقة	سنائی بتصحیح استاد مدرس‌رضوی

۲۹- الحیوان	جاحظ
۳۰- حیوةالحیوان	دمیری
۳۱- دائرة المعارف	فرید وجدی
۳۲- دائرةالمعارف فارسی	مصاحب
۳۳- دستور زبان فارسی	پنج استاد
۳۴- دیوان ادیب‌الممالك	بتصحیح مرحوم وحید دستگردی
۳۵- دیوان انوری	بتصحیح استاد مدرس رضوی
۳۶- دیوان حافظ	» انجوی
۳۷- دیوان خاقانی	» عبدالرسولی
۳۸- دیوان سنائی	» دکترصفا
۳۹- دیوان عثمان مختاری	» استاد همائی
٤۰- دیوان مسعود سعد سلمان	» مرحوم رشیدیاسمی
۴۱- دیوان متنبی	شرح واحدی نیشابوری
٤۲- راحةالصدور	رادویانی
۴۳- روضة الصفا	(میرخواند)
٤۴- السامی فی‌الاسامی	ابوالفتح احمدبن محمد میدانی
۴۵- سفرنامه	ناصرخسرو
۴۶- سفینةالبحار	حاج شیخ‌عباس قمی
٤۷- صبح الاعشی	قلقشندی
۴۸- صمدیه	شیخ بهائی
۴۹- صناعات ادبی	استاد همائی
۵۰- صورة الارض	ترجمهٔ دکتر جعفر شعار
۵۱- صور الکواکب	عبدالرحمن‌بن عمر رازی معروف‌بصوفی
۵۲- فتوحات الاسلامیه	احمد زینی‌دحلان
۵۳- فرهنگ آنندراج	شاد
٥٤- فرهنگ غیاث اللغات	غیاث‌الدین رامپوری
۵۵- فرهنگ فارسی	استاد دکتر محمد معین
۵۶- فرهنگ نفیسی	ناظم الاطباء
۵۷- قاموس	فیروز آبادی
۵۸- قرآن مترجم	ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده
۵۹- قصص‌الانبیاء	ابو اسحق نیشابوری
۶۰- کامل التواریخ	ابن اثیر
۶۱- کشاف اصطلاحات الفنون	تهانوی



۶۲ـ کلیات سعدی	چاپ مرحوم فروغی
۶۳ـ کلیله ودمنه	چاپ استاد مینوی
٦٤ـ کیانیان	ترجمهٔ استاد دکتر صفا
۶۵ـ مجمع‌البحرین	طریحی
٦٦ـ مراصدالاطلاع	عبدالمؤمن بغدادی
۶۷ـ مرزبان نامه	مرزبان بن رستم
۶۸ـ المسالك والممالك	ابن خرداد به
۶۹ـ مسالك وممالك	اصطخری
۷۰ـ مصباح‌الهدایة	عزالدین محمودکاشانی بتصحیح استاد همائی
۷۱ـ مطول	تفتازانی
۷۲ـ معجم البلدان	یاقوت حموی
۷۳ـ معجم‌المفهرس لالفاظ‌القرآن الکریم	محمد فواد عبدالباقی
۷۴ـ معجم الوسیط	مجمع اللغة العربیة
۷۵ـ المعجم فی معائیر اشعارالعجم	شمس قیس رازی
۷۶ـ مفتاح کنوزالسنة	دکتر ا . ونسنگ مترجم محمدفوادالباقی
۷۷ـ مقاتل الطالبیین	ابوالفرج اصفهانی
۷۸ـ منتهی‌الامال	مرحوم حاج شیخ عباس قمی
۷۹ـ ناسخ‌التواریخ	سپهر کاشانی (محمد تقی)
۸۰ـ نهج الادب	نجم الغنی صاحب
۸۱ـ هدایة المتعلمین فی‌الطب	ابوبکر ربیع‌بن احمد اخوینی بخاری